



خطبه

حضرت فاطمه زهرا عليها السلام

و ماجرای فدک

درس‌هایی از

فقیه و مرجع عالیقدر

حضرت آیت‌الله العظمی منتظری

(رضوان الله تعالی علیه)

سرشناسه: منتظری، حسینعلی، ۱۳۰۱-۱۳۸۸.
عنوان و نام پدیدآور: خطبه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و ماجرای فدک / درسهایی از آیت الله منتظری.

مشخصات نشر: تهران: سرایی، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۴۳۲ ص / ۴۰۰۰۰ ریال.

شابک: 978 - 964 - 958086 - 9

کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.

کتابنامه به صورت زیر نویس.

فاطمه زهرا(س) - ۸ قبل از هجرت - ۱۱ ق -- خطبه ها.

Fatimah Zahra , The Saint -- Public Speaking -- Religious Aspects -- Islam

فاطمه زهرا(س) - ۸ قبل از هجرت - ۱۱ ق -- احادیث.

Fatimah Zahra , The Saint -- Hadiths

Fadak (Saudi Arabia)

فدک.

۱۳۸۵ خ ۶ م ۷۵ / ۲۲ / ۲۷ BP ۲۹۷ / ۹۷۳ ۴۴۴۸۱ - ۸۵ م

خطبه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و ماجرای فدک

« آیت الله العظمی حسینعلی منتظری رحمته الله »

انتشارات سرایی

نوبت چاپ: نهم (اول ناشر)، ۱۲۰۰ نسخه

تاریخ انتشار: پائیز ۱۳۹۸

قیمت: ۴۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۵۸۰۸۶-۹

قم، میدان مصلی، بلوار شهید محمد منتظری، کوچه شماره ۸

تلفن: ۲۲۵۶۳۴۵۸ (۰۲۱) * موبایل: ۲۰۱۸ ۳۷۱ ۰۹۹۰ * ۰۹۱۲۲۵۲۵۰۵۰

E-mail: SaraeiPublication@gmail .com

www . Amontazeri . com

● تقدیم به:

پیشگاه مقدّس بانوی بزرگ اسلام

سرور و اسوۀ نیکوی مردان و زنان

حضرت صدیقه طاهره، فاطمه زهرا علیها السلام

﴿ فهرست مطالب ﴾

سخن ناشر.....	۱۵
مقدمه.....	۱۹

بخش اوّل: خطبه حضرت زهرا عليها السلام در مسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم

خطاب به مسلمانان حاضر در مسجد

● درس اوّل: ۳۵

بررسی سند خطبه.....	۳۷
کیفیت رفتن حضرت زهرا <small>عليها السلام</small> به مسجد.....	۴۱
آماده شدن برای ایراد خطبه.....	۴۵
نالۀ حضرت زهرا <small>عليها السلام</small> و گریۀ شدید حاضران.....	۴۶

● درس دوّم: ۴۹

آغاز خطبه با شکر نعمت‌های خداوند.....	۵۲
نعمت‌های بی‌شمار خداوند.....	۵۶
گسترش و تداوم نعمت‌ها در اثر شکرگزاری.....	۵۸
اخلاص ثمرۀ توحید.....	۶۰
درک قلبی و معرفت عقلی انسانها از توحید.....	۶۱
حقیقت ناشناخته حق تعالی.....	۶۳

۸ ❁ خطبه حضرت فاطمه زهرا عليها السلام

آفرینش اشیاء توسط خداوند ۶۴

اهداف آفرینش ۶۶

فلسفه ثواب و عقاب ۶۸

● درس سوم:

عبودیت زمینه رسالت ۷۳

مقامات پیش از رسالت ۷۴

انتخاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قبل از خلق موجودات ۷۷

اهداف بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ۸۱

قیام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای هدایت انسانها ۸۸

رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ۸۹

ویژگی های مهاجرین و انصار ۹۱

قرآن و عترت، دو یادگار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ۹۴

ویژگی های هدایتی قرآن ۹۵

● درس چهارم:

فلسفه احکام الهی ۱۰۵

سفارش به تقوا ۱۲۳

ارتباط دانش با خداشناسی ۱۲۴

معرفی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمه عليها السلام و علی عليه السلام ۱۲۶

چگونگی آغاز رسالت ۱۳۰

مراتب سه گانه دعوت ۱۳۲

۱۳۳ بت شکنی پیامبر ﷺ

۱۳۴ نغمه توحید و خاموشی کفر

● درس پنجم: ۱۳۹

۱۴۱ ویژگی های دوران جاهلیت

۱۴۷ نجات مردم توسط پیامبر اکرم ﷺ

۱۵۰ نقش حضرت علی علیه السلام در گسترش اسلام

۱۵۳ ویژگی هایی از حضرت علی علیه السلام

۱۵۴ راحت طلبان دیروز و فرصت طلبان امروز

۱۵۶ خصلت های فرصت طلبان

۱۵۹ رحلت پیامبر ﷺ و پیامدهای آن

۱۶۲ شیطان صفتان مترصد

● درس ششم: ۱۶۵

۱۶۸ اشاره به جریان سقیفه

۱۷۰ سیمای حقیقی سقیفه

۱۷۴ مردم، بازیچه سیاست

۱۷۶ ویژگی هایی از قرآن

۱۷۸ پشت کردن به قرآن

● درس هفتم: ۱۸۱

۱۸۵ خلیفه تراشی و تغییر ارزشها

۱۰ * خطبه حضرت فاطمه زهرا عليها السلام

- دشمنی در قالب دوستی ۱۸۸
- صبر بر مصائب ۱۹۰
- فدک میراث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ۱۹۱
- پیامبران و آیات ارث ۱۹۵
- وجوه انحرافی در فهم آیات ارث ۱۹۸
- علت تکیه حضرت بر مسئله ارث ۱۹۹
- منظور از ارث چیست؟ ۲۰۱
- هشدار حضرت زهرا عليها السلام ۲۰۵

● درس هشتم:

- ۲۱۱
- سخنی با انصار ۲۱۳
- تغییر سیاست و تغییر موضع ۲۱۷
- پیامدهای رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ۲۲۰
- پیش‌بینی رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در قرآن ۲۲۵
- پیامبران و سنت الهی مرگ ۲۲۷
- شکوه حضرت زهرا عليها السلام از انصار ۲۳۰
- سوابق مبارزاتی انصار ۲۳۳

● درس نهم:

- ۲۳۷
- استقرار نظام اسلامی ۲۳۹
- مظاهر ارتجاع پس از انقلاب ۲۴۲
- راحت‌طلبی و دنیاپرستی، انگیزه سکوت ۲۴۶

۲۴۹ بازگشت به جاهلیت
۲۵۱ بیان سوز دل و اتمام حجت
۲۵۵ ترسیم پایان توطئه

● درس دهم: ۲۶۱

۲۶۶ سخنان متظاهرانۀ ابوبکر
۲۷۲ توجیه عوام فریبانۀ ابوبکر برای مصادره فدک
۲۷۷ پاسخ حضرت فاطمه <small>علیها السلام</small> به ابوبکر
۲۷۹ خیانت سران سقیفه
۲۸۰ قرآن و شبهات معاندان
۲۸۳ تاکتیک مجدد ابوبکر

● درس یازدهم: ۲۸۵

۲۸۷ توبیخ مجدد مردم
۲۹۰ تغییر مسیر امامت و آینده آن
۲۹۵ سوز دل بر مزار پدر

● درس دوازدهم: ۳۰۳

۳۰۵ سوز دل حضرت زهرا <small>علیها السلام</small> در محضر حضرت علی <small>علیه السلام</small>
۳۰۸ عناد حاکمیت با حضرت زهرا <small>علیها السلام</small>
۳۱۱ بی تفاوتی اقشار مردم
۳۱۴ سکوتی جهادگونه

۱۲ * خطبه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

- ۳۱۸ اوج مظلومیت و غربت اهل بیت علیهم السلام
- ۳۲۰ دلداری امام علی به حضرت فاطمه علیها السلام
- ۳۲۳ تحلیلی بر سوز دل حضرت زهرا علیها السلام به محضر امام علی
- ۳۲۵ فلسفه اصرار حضرت در مورد فدک
- ۳۲۶ سکوت مهاجر و انصار از زبان یک شاعر عرب

بخش دوم: خطبه حضرت زهرا علیها السلام

خطاب به زنان مهاجر و انصار در بستر بیماری

- ۳۳۱ ● درس سیزدهم:
- ۳۳۳ سند خطبه
- ۳۳۵ عیادت زنان مهاجر و انصار از حضرت زهرا علیها السلام
- ۳۳۶ تصویری از بی وفایی مردم
- ۳۴۱ ناامید شدن حضرت از هدایت گمراهان
- ۳۴۵ آغاز انحراف مسیر خلافت
- ۳۴۷ انگیزه‌های سیاسی اصحاب سقیفه
- ۳۵۱ ● درس چهاردهم:
- ۳۵۵ تصویری از حاکمیت به حق حضرت علی علیه السلام
- ۳۶۳ ظلم و کفران نعمت
- ۳۶۵ توبیخ مجدد اصحاب سقیفه
- ۳۶۸ تصویری از جریان سقیفه
- ۳۷۲ پیش‌بینی تلخ‌کامی‌های مردم بعد از سقیفه

فهرست مطالب * ۱۳

بشارت به فتنه‌های بعد از سقیفه..... ۳۷۴
عذرخواهی مردان مهاجر و انصار از حضرت زهرا علیها السلام ۳۷۶

بخش سوّم: ماجرای غصب فدک
به روایت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

● درس پانزدهم: ۳۸۱
بررسی سند روایت..... ۳۸۵
شروع ماجرا به روایت امام صادق علیه السلام ۳۸۹
محتاجه حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر ۳۹۱
فدک سمبل امامت ۳۹۳
فدک و شهادت دادن شاهدان ۳۹۷
احتجاج حضرت علی علیه السلام با ابوبکر ۴۰۲

● درس شانزدهم: ۴۰۹
استیضاح ابوبکر توسط امیرالمؤمنین علیه السلام ۴۱۴
چرخش فکری مردم ۴۱۸
سوز حضرت فاطمه علیها السلام بر مزار پدر ۴۱۹
توطئه ترور حضرت علی علیه السلام ۴۲۱
کشف توطئه ترور ۴۲۳
تردید و پشیمانی ابوبکر در حال نماز ۴۲۵
تهدید شدن عمر توسط حضرت علی علیه السلام ۴۲۷

* * *

سخن ناشر:

«فاطمه زهرا علیها السلام زنی بود که در حجره‌ای کوچک و خانه‌ای محقر، انسانهایی تربیت کرد که نورشان از بسیط خاک تا آن سوی افلاک و از عالم ملک تا آن سوی ملکوت اعلی می‌درخشد.»
امام خمینی ره

تاریخ بشریت گواه بر این حقیقت است که همواره دو گروه «حق و باطل»، «مؤمن و مشرک» و «مظلوم و ظالم» در مقابل هم قرار داشته‌اند؛ سلاح و ابزار گروه حق «ایمان، حقیقت و صداقت»، و سلاح و ابزار گروه باطل «تهدید، تطمیع و فریب» بوده است.

نمونه‌های بارزی از صف‌آرایی این دو گروه، در تاریخ یک هزار و چهارصد ساله اسلام به چشم می‌خورد. زراندوزان و دنیاطلبانی که گسترش اسلام را به زیان منافع خود می‌دیدند، با تمام توان و با تمسک به زور و فریب در مقابل عده‌ای خداپرست که جز خدا نمی‌گفتند و جز او سر تسلیم بر دیگران فرود نمی‌آوردند، قد علم کرده و با شکنجه و آزار مسلمانان و حتی شخص پیامبر صلی الله علیه و آله مانع ادامه راه ایشان می‌شدند؛ اما اراده الهی بر این قرار گرفته بود که آنان طرفی نبسته و حق پیروز شود.

نگاهی گذرا به تاریخ صدر اسلام نشان می‌دهد که چگونه همانانی که سدّ راه اسلام و گسترش آن بودند و با مسلمانان و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دشمنی دیرینه داشتند، به سرعت رنگ عوض کرده و جبهه‌ای جدید در مقابل پیش‌کسوتان اسلام تشکیل دادند. آنان این بار به نام اسلام و با تمسک به قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تیشه به ریشه و اصل اسلام می‌زدند و بنای انحرافی را پایه‌ریزی کردند که تاکنون مسلمانان گرفتار آنند؛ و اینها همه نشأت گرفته از حوادثی است که پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اتفاق افتاد.

وظیفه مؤمنان و مسلمانان راستین در مقابل این جبهه‌گیری جدید، روشننگری و ارشاد مردم و امر به معروف و نهی از منکر در حدّ توان و دفاع از حریم امامت و ولایت بود؛ که در این مهم، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام اولین و اساسی‌ترین نقش را ایفا کرد.

پشتیبانی از امیر مؤمنان علیه السلام در مقاطع حساس، ایراد خطبه‌های غرّاء و آتشین، افشای چهره نفاق و دورویی، یادآوری مسلمانان به آیات قرآن، سفارشات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ... همه و همه از تلاشهای بانوی بزرگ اسلام در مقابله با این انحراف عظیم بوده است.

شناخت و معرفی روش و سیره عملی اهل بیت عصمت و

طهارت علیه السلام وظیفه‌ای است که بر عهدهٔ علما و محققان گذارده شده، و آنان باید در رساندن پیام عدالتخواهی آن بزرگواران به همگان تمام سعی و کوشش خود را مبذول دارند.

بر همین اساس فقیه عالیقدر حضرت آیت‌الله العظمی منتظری مدّ ظلّه‌العالی شرح و توضیح نهج‌البلاغه، اصول کافی و نیز خطبهٔ حضرت زهرا علیها السلام را وظیفه‌ای برای خود دانسته، و در کنار درسهای حوزوی هر روز ساعتی از وقت ارزشمند خود را به تدریس این مهم برای عموم مردم اختصاص دادند. استفاده از بیانی ساده و روان، بازگو کردن مطالب در سطح عموم و پرهیز از استعمال کلمات نامأنوس از ویژگی‌های درسهای معظم‌له است.

آنچه در پیش رو دارید مجموعه‌ای است از سلسله درسهای حضرت استاد که در شرح و توضیح خطبهٔ حضرت زهرا علیها السلام و در ایام فاطمیه سال ۱۳۷۲ ه.ش ایراد فرموده‌اند. این کتاب مشتمل بر شانزده درس است که در سه بخش زیر ارائه شده است:

بخش اوّل: خطبهٔ حضرت زهرا علیها السلام در مسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم.

بخش دوّم: خطبهٔ حضرت زهرا علیها السلام در بستر بیماری.

بخش سوّم: ماجرای غصب فدک، به روایت حضرت امام

جعفر صادق علیه السلام.

همان‌گونه که ذکر شد توضیحات ارائه شده در این مقام در سطح عموم بوده و به صورت تحقیق گسترده و شرح مبسوط نیست و لذا فقیه عالیقدر در ابتدا اجازه چاپ آن را نمی‌دادند؛ ولی پس از اصرار مکرر عده‌ای از فضلاء، اجازه فرمودند تا برای آشنایی طبقات و اقشار مختلف با سخنان و بیانات حضرت فاطمه علیها السلام و نیز آشنایی با موقعیت و مظلومیت اهل بیت علیهم السلام پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، این درسها از نوار پیاده شده و پس از بازبینی معظم‌له به صورت کتاب حاضر چاپ و منتشر شود.

اکنون با توجه به نایاب شدن چاپهای گذشته، نوشتار حاضر با ویرایش و اصلاحات جدید در اختیار دوستداران حضرت زهرا علیها السلام قرار می‌گیرد. امید است این خدمت ناچیز مورد قبول و رضایت خداوند منان قرار گرفته و جامعه اسلامی ما بتواند در پرتو انوار مقدس قرآن و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام راه کمال و سعادت را بییماید.

فروردین ۱۳۸۶ - ربیع‌الاول ۱۴۲۸

« ناشر »

مقدمه:

﴿ فَأَتَىٰ جِرْتُمَ بَعْدَ الْبَيَانِ وَأَسْرَزْتُمَ بَعْدَ الْإِعْلَانِ ﴾

«چرا در امر پیشوایی جامعه سرگردان گشته‌اید و پس از اعلان و اظهار حق به پنهان‌گویی افتاده‌اید؟»
حضرت فاطمه علیها السلام

اندوه جانکاهی که پیامبر را در واپسین لحظات عمرش فراگرفته بود و روح نیرومندش را در اضطراب می‌فشرد، روزگار سخت و سیاه و افق‌های تیره و تاری بود که پس از مرگش نظاره می‌کرد. شب‌هنگام از روزهای آخر عمرش که خواب از کاسه‌خانه چشمش به در آمده و از بیم آینده بی‌قرار است، غلامش «ابومویبیه» را خیر می‌کند: «بیا تا امواج شب را شکافته و سکوت شب را شکسته به قبرستان بقیع رویم، زیرا مرا مأمور کرده‌اند تا برای خوابیدگان خاک بقیع و این خاموشان سخنگو استغفار کنم.» شب‌های آخر ماه صفر است و همه چیز در سکوت و سیاهی شب به محاق تاریکی فرو رفته است. پیامبر در حالی که مرگ خود را نزدیک می‌بیند و می‌داند تا چند شبی دیگر به این خفتگان خاموش خواهد پیوست، لحظه‌ای درنگ می‌کند و به آرمیدگان کوی بقیع خطاب می‌کند:

«سلام بر شما ای ساکنان گورستان! خوش بیارامید که روزگار شما آسوده‌تر از روزگار این مردم است، فتنه‌ها همچون پاره‌های شب تیره پیش آمده‌اند...»^(۱)
رسول خدا دردهای دلش را با مردگان در میان می‌گذارد تا موجهای تیز دریای روحش اندکی آرام گیرد. باگذشت پاسی از شب به بستر خویش باز می‌گردد.

با همه رنج‌هایی که در دوران رسالتش پشت سر گذاشته و از جانب خدا مأمور به پایداری و استقامت بوده، ولی رنج‌های آینده او را آرام نمی‌گذارد. در فردا یا پسین فردای آن شب، برای این‌که کمی آرام گیرد درخواست‌های آخرینش را با کسانی که پیرامونش بودند در میان می‌گذارد. بنابر روایت صحیحین، ابن عباس می‌گوید:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هَلُمُّ أكتب لكم كتاباً لا تضلون بعده» فقال عمر: «إن رسول الله صلی الله علیه و آله قد غلب عليه الوجع و عندكم القرآن، حسبنا كتاب الله». (۱)

می‌خواهد با این پیام راه گمراهی را بر امت ببندد و هر نوع حیرت و سرگردانی را که غالب امت‌ها پس از مرگ رهبران‌شان دچارش می‌شوند از میان امت برگیرد و کتاب و عترت را در کنار هم گذارد و بر آنچه در بیابان جحفه، پس از حجة الوداع، با انبوهی از مسلمانان در میان نهاده بود و راه راهبری بعد از خویش را هموار ساخته بود مهر تأکید نهد؛ اما با این بهانه که تب جانسوز بر رسول خدا مستولی شده و از سویی کتاب خدا در میان است و نیازی به دیگر نوشته‌ای از پیامبر نیست، از آوردن قلم و کاغذ دریغ ورزیدند و بر سراب سرگردانی امت فزونی بخشیدند، و با چنین نافرمانی زقوم شر و شوربختی را در امر پیشوایی مسلمانان پی نهادند.

پیامبر رسالت‌های سخت و سنگین فردا را پیش از آنکه بر دوش علی علیه السلام و دیگر یاران راستینش ببیند بر دوش فاطمه علیها السلام می‌بیند؛ و روح دخترش را که بنیانگذار بنای عترت است تا قرآن معنا بیابد، برای روزگار پریشانی و سختی آماده می‌کند. لذا راز ناگوار مرگش را برای نخستین بار با فاطمه در میان می‌گذارد، و آنگاه که رسول مرگ دست سردش را به سوی پیامبر دراز می‌کند حضرت گریستن دخترش را نظاره می‌کند و به او تسلیم می‌گوید و با این نوید که زود به من خواهی پیوست جلوی اندوه او را می‌گیرد. پس از سفر حجة الوداع و ابلاغ تمامیت و کمالیت دین، به دخترش می‌گوید:

۱- شرح نهج البلاغة، ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۵۵؛ صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۲۶؛ و صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۵.

دخترم! جبرئیل هر سال یکبار قرآن را بر من می‌خواند و امسال آن را دو بار خوانده است.

- پدر! معنای این چیست؟

- می‌دانم امسال آخرین سال زندگی من است.

فاطمه‌ای که به تعبیر نویسندهٔ لبنانی معاصر، سلیمان کتانی، در پناه دو سایه زندگی کرده، پدر و همسرش، و دو امام را در دامن خود پرورانده، حسن و حسین، و پدر را با دو گونه محبت دختری و مادری دوست داشته است، این بار رمز دوبار قرآن خواندن جبرئیل را بر پدرش می‌شنود و نیک می‌داند که پس از مرگ پدر چه رنگ‌ها و صحنه‌ها در اجتماع پدید خواهد گشت، یعنی نمایان گشتن دوگونه اسلام در برابر یکدیگر.

دخت پیامبر نیک می‌داند کسانی در زمان پدرش به اسلام گرویدند که هیچ اعتقادی به این آیین نداشته و تنها به خاطر ترس و یا حفظ منافع آیندهٔ خود به آن گرویدند؛ و از سویی شوهرش علی در جنگ‌های با کفار و مشرکان، بزرگان قریش را به خاک هلاکت افکنده و پهلوانان نامی عرب را به تسلیم آورده است. صاعقهٔ این حقدها و کینه‌توزیها پس از مرگ پیامبر بر سر علی علیه السلام فرو خواهد ریخت، و این حقیقتی است که در تمام انقلابها رخ می‌دهد.

آنانی که به خاطر حفظ منافع خویش به انقلاب می‌پیوندند و هیچ اعتقادی به آن ندارند، در کمین نشسته تا روزی عقده‌های خود را بر سر انقلابیون واقعی فرو بریزند و آنان را چون علی علیه السلام با انواع تهمت‌ها به انزوایکشانند و خود متولی انقلاب گردند، و این سنت سیاه تاریخ است. فاطمه زهرا علیها السلام آینده را خوب درک می‌کرد و اسلام‌آوران دروغین را با چشم تیزبین خود مشاهده می‌کرد و می‌دید این خونهایی که در زمان پدرش ریخته شد انتقامش را از علی علیه السلام خواهند گرفت.

ابن‌ابی‌الحدید تحلیل زیبایی دارد؛ می‌گوید: نه تنها خونهایی که به دست علی علیه السلام ریخته شد بلکه هر خونی که با شمشیر دیگران در راه اسلام ریخته شد انتقامش را تنها از

علی علیه السلام می گرفتند. چون عادت عرب بر این بود که اگر خونی از آنان ریخته می شد انتقامش را از قاتل می ستانند، و اگر او می مرد و یا توانایی آن را نداشتند انتقامش را از نزدیکترین خویشانش می گرفتند. (۱)

دیری نیاید که نشانه های انتقامجویی ظهور پیدا کرد و حقد ها و عقده ها سر بر آورد و در آغاز، مسیر خلافت را به بیراهه بردند و سپس پشتوانه مالی آن «فدک» را ستانند. زهرا علیها السلام با اشاره به این انتقامجویی در جمع زنان مهاجر و انصار فرمود:

«و ما نَقَمُوا مِن أَبِي الْحَسَنِ؟ نَقَمُوا وَاللَّهِ مِنْهُ نَكِيرٌ سَنِيهِ وَ شِدَّةٌ وَ طَأْتِهَ وَ نَكَالٌ وَ قَعْبَتِهَ وَ تَنَمَّرُهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ» (۲)

«چه باعث شد که با کینه توزی از علی انتقام بگیرند؟ آری از او ناراحت بودند، چون شمشیر او در راه خدا خودی و بیگانه و شجاع و ترسو نمی شناخت، و چون علی علیه السلام در برابر مرگ بی اعتنا بود و ترسی نداشت و در راه خدا چون پلنگ خشمگینانه بر دشمنان خدا می تاخت.»

و در جای دیگر می فرماید:

«و لَكُنَّهَا أَحْقَادٌ بَدْرِيَّةٌ وَ تَرَاتٌ أُحْدِيَّةٌ، كَانَتْ عَلَيْهَا قُلُوبُ النِّفَاقِ مَكْتُمَةً لَامَكَانِ الْوَشَاةِ، فَلَمَّا اسْتَهْدَفَ الْأَمْرُ أَرْسَلَتْ عَلَيْنَا شَائِبَ الْآثَارِ مِنْ مَخِيلَةِ الشَّقَاقِ» (۳)

«این برخورد شما با علی به سبب کینه های بدر و انتقامجویی احد است. این کینه ها در قلب های منافقان مخفی بود و جرأت اظهار آن را نداشتند، اما روزی که حکومت را غصب و ما را منزوی کردند تمام کینه ها و حسادتها را بر ما فرو ریختند.»

و علی علیه السلام سالها پس از مرگ زهرا علیها السلام به این نکته تصریح کرد:

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۳۰۰.

و اعلم أن كل دم أراقه رسول الله صلوات الله وسلامه عليه بسيف علي عليه السلام و بسيف غيره، فإنَّ العرب بعد وفاته صلوات الله وسلامه عليه عصبت تلك الدماء بعلي بن ابي طالب عليه السلام وحده... وهذه عادة العرب إذا قُتل منها قتلى طالبت بتلك الدماء القاتل، فإن مات، أو تعذرت عليها مطالبته، طالبت بها أمثل الناس من أهله.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۵۸. ۳- همان، ج ۴۳، ص ۱۵۷.

«أَنَا وَضَعْتُ فِي الصَّعْرِ بَكْلًا كِلِ الْعَرَبِ وَكَسَرْتُ نَوَاجِمَ قُرُونِ رَبِيعَةَ وَ مُضَرَ»^(۱)

«من در دوران جوانی، بزرگان و شجاعان عرب را به خاک افکندم و شاخهای بلند

قبیله‌های ربیعه و مضر را درهم شکستم.»

پس از مرگ پیامبر ﷺ عرصهٔ دوگانگی ظهور پیدا کرد، به تعبیر سلیمان کتانی: یکی اسلام مستسلمین [آنان که اسلام را از خلال مصالح شخصی خود دیده و قبول کرده‌اند] و دیگری اسلام مقتنعین [کسانی که حق را از دریچهٔ حق پذیرفته بودند].^(۲) گروه اول در مرکز پیشوایی و برنامه‌های اصلی قرار گرفت و پیام اسلام و انقلاب و وصایای پیامبر را نادیده انگاشت و در مقام انتقامجویی از گروه دوم برآمد. در این رهگذر، عناصر ارتجاع [کسانی که در صدد بودند جزیرهٔ العرب را به روزگار جاهلیت باز گردانند] دست در دست عناصر نفاق گذاشته و به دنبال حذف عناصر راستین اسلام که در رأس آنان علی عليه السلام بود برآمدند، و کنار گذاشتن علی عليه السلام یعنی نابود ساختن تمام ارزشهایی که از آدم شروع شده و در رهگذر تاریخ از ابراهیم و موسی و عیسی گذشته و به دست پیامبر خاتم رسیده است؛ و به جای آن باز گرداندن ارزشهای اشرافی جاهلی که برآمده از نژاد و خاک و خون است.

واینک فاطمه نظاره گر نابودی تمام ارزشهایی است که شوهرش برای حفظ آن شمشیرها کشیده و خونها ریخته است؛ و محمد صلی الله علیه و آله می‌داند اولین کسی که قربانی تیغ دو لبهٔ نفاق و ارتجاع خواهد شد دخترش فاطمه است؛ زیرا او به عنوان «کوثر» الهی و وارث همهٔ مفاخر ابراهیمی در برابر این ارتجاع خواهد ایستاد. و پیامبر در زمان حیاتش مخصوصاً در سالهای آخر عمرش، فاطمه را چنان تقدیس کرده که بر دستش بوسه می‌زند، تا در جامعه‌ای که راه علاج ننگ دختر داشتن را تنها زنده به گور کردنش می‌دانستند ارج و ارزش زن را در جای خود نشانند و نیز تمامی حرکات و موضعگیریهای

۱- نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۹۲ (معروف به خطبهٔ قاصعة).

۲- سلیمان کتانی، فاطمه زهرا زهی در نیام، ترجمهٔ جعفر طباطبایی، چاپ دوم، ص ۹۶.

دخترش را پس از خود صحه گذارد. لهذا پیامبر خانه خودش را در کنار خانه دخترش قرار داد و هر صبح و شام برای او سلام می فرستاد و در سفرهای جنگ از آخرین خانه ای که خارج می شد خانه فاطمه بود و در برگشت به نخستین خانه ای که باز می گشت خانه فاطمه بود.

در مسند احمد حنبل چنین روایت شده است:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُمَرُّ بَيْتَ فَاطِمَةَ سِتَّةَ أَشْهُرٍ إِذَا خَرَجَ إِلَى صَلَاةِ الصُّبْحِ وَيَقُولُ: الصَّلَاةُ، إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^(۱)

«به درستی که رسول خدا ﷺ در طول شش ماه هنگامی که برای نماز صبح بیرون می رفت همواره از خانه فاطمه می گذشت و می گفت: نماز؛ همانا خداوند فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان پیامبر بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند.»

در اینجا مجال تجلیل های پیامبر اکرم ﷺ از حضرت زهرا علیها السلام نیست، ولی باید گفت این همه تجلیل و تقدیس یک امر عادی و عاطفی تنها نبوده است، بلکه می خواهد بر آن جریان سیاسی که پس از مرگش دخترش دنبال می کند مهر تأیید و تأکید نهد. و این معنا نگاه روشن شد که علی علیه السلام خبر مرگ زهرا علیها السلام را شنید و فرمود: «هذا الرُّكْنُ الثَّانِي الَّذِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ». ^(۲) رکن اول خود پیامبر بود و رکن دوم آن فاطمه.

این رکن دوم است که باید جلوی جریانات شر و شوم بایستد و پیشوایی امت اسلام را در مسیر خودش هدایت کند. با خطبه ها، با سخنرانی ها و با حمایت هایی که از شویش می کند. و این مردم به یاد دارند که پیامبر ﷺ رکن دوم را چنین یاد آور می شد:

«خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِ فَاطِمَةَ علیها السلام فَقَالَ مَنْ عَرَفَ هَذِهِ فَقَدْ عَرَفَهَا وَمَنْ لَمْ يَعْرِفَهَا فَهِيَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ، وَهِيَ بَضْعَةٌ مِنِّي وَهِيَ قَلْبِي وَرُوحِي الَّتِي بَيْنَ جَنْبِي، فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ»^(۳) یعنی: روزی در حالی که دست فاطمه علیها السلام در دست پیامبر ﷺ بود، حضرت فرمود: فاطمه دختر محمد است و او پاره تن و روح و دل من

۱- فاطمه زهرا علیها السلام، علامه امینی، ص ۱۷. ۲- بحار، ج ۴۳، ص ۱۷۳.

۳- بحار، ج ۴۳، ص ۵۴.

است، هر کس او را آزار رساند مرا آزرده است و آزردن من آزردن خداست. «اللهم إنيها منِّي وأنا منها»... و «فاطمة أم أبيها» و صدها روایت دیگر که در کتابهای شیعه و سنی در ستایش‌های پیامبر از دخترش ذکر شده است.^(۱)

با وجود همه ستایش‌ها و سفارش‌هایی که نسبت به فاطمه دارد، همچنان هراسناک است و هر چه بیماری‌اش شدیدتر می‌شود هراسش از آینده بیشتر. و در اوج اقتدار و توفیقش می‌گوید: «فتنه‌ها همچون پاره‌های شب سیاه روی می‌آوردند و سر در دنبال یکدیگر فرا می‌رسند.» و آغاز سربر آوردن فتنه‌ها و بدایت رسالت فاطمه از این نقطه است.

«علی دفن پیامبر را پایان داده است و اصحاب بزرگ نیز دفن حق او را. آنها از سقیفه و... علی از خانه خالی پیامبر به خانه فاطمه بازمی‌گردد، تا بیست و پنج سال سکوت و عزلت در ناک و سیاهش را آغاز کند؛ و فاطمه است که سنگینی و خشونت این ضربه‌های بیرحم را پیاپی بر جان ناتوانش باید تحمل کند. برای او، پدرش، تکیه گاهش و محبوبترین عزیزش رفته است؛ علی، برادرش، همسرش، دوستش و تنها خویشاوند آشنا و همدردش، غمگین و شکسته خانه نشین شده است و همچون او تنها مانده است. گویی در همین چند ساعت یکباره همه با آنها بیگانه شدند. مدینه دیگر آنها را نمی‌شناسد.»^(۲)

مورخان دوران حیات حضرت فاطمه را پس از مرگ پدرش به کوتاهی یاد کرده‌اند؛ کمترین مدت را چهل شب^(۳) و بیشترین مدت را هشت ماه^(۴) نوشته‌اند.

هر قولی را به صواب برگیریم، روشن است که فاطمه در این جهان دیری نپایید و اندک زیست؛ اما این حیات کوتاه تاریخ بلندی را پدید آورد، و اسلامی که می‌رفت در گورستان اشرافیت قریش و خلافت کودتایی نابود شود، با ایراد خطبه‌های آتشین آن حضرت دوباره همانند آغاز عصر بعثت به منصفه تاریخ بازگشت. و دخت پیامبر

۱- الغدير، ج ۷، ص ۲۳۲ تا ۲۳۵؛ که تمام منابع اهل سنت را آورده است.

۲- دکتر علی شریعتی، فاطمه فاطمه است، ص ۱۵۸.

۳- بحار، ج ۴۳، ص ۲۱۳. ۴- الاستیعاب، ص ۷۴۹.

آن چنان هوشمندانه و مدبرانه مواضع خود را برگزید که به قول نویسنده مسیحی سلیمان کنانی: جای قدمهایش را ترسیم و ضبط کرد، و آهنگ ناقوس به نرمی و آهستگی راهنمایی بود برای منازل و مراحل، یکی پس از دیگری، تا آن که بمب پیکار و جهادی را در فضای قصر خلیفه سوم - عثمان بن عفان، شوهر دو خواهر حضرت فاطمه علیها السلام، رقیه و ام کلثوم که یکی پس از دیگری به همسری او در آمدند - منفجر سازد، و تا برای صاحب اصلی حق خلافت، امام علی، حکومت و ولایتی پدید آورد.

جهان اسلام همانند اسبی بدون راهبر در سیر بود. گاه که جانب راست لجام آن رها گشته به جانب چپ متمایل می شد، و گاه جانب چپ آن اسب رها می گردید و آن به جانب راست می گرایید. این اسب آزاد بود در میان دو محیط که در جذب، مخالف و در هدف، متضاد بودند. ... گاه راه کوفه را در پیش گیرد و گاهی راه شام را، گاه به جانب میدان نبرد در بصره رود و گاه به طرف مکر و حيله ای در صفین، گاه اعلام جنگی در مدینه و گاه لشکرکشی ای به مکه، گاه مدی در اندلس و گاه جزیری در حجاز، گاه آزادی ای در مصر و گاه بگیرو و ببندی در بغداد... و ایجاد سیل خونی از دجله... گفتگو و نزاعی در میان گرد و خاک... و قطرات اشکی از سراب. ^(۱)

پس از کودتای سقیفه که نفوذیان نظام اشرافی قریش از دور آن را هدایت می کردند، سران ارتجاع و دین ناشناختگان از یک سو و چهره های نفاق و دورویی که شعارشان خدا و محمد بود ولی کردارشان تداوم سیره و سنت ابوجهل و ابوسفیان از سوی دیگر خلافت جامعه اسلامی را به دست گرفته و بنای عزل و نابودی پیروان واقعی پیامبر را گذاشتند، و کثیری از مردم در این دام شیطانی قرار گرفتند و به بیان حضرت زهرا علیها السلام این دعوت شیطانی را پاسخ گفتند:

«أَطَّلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ صَارِخًا بِكُمْ فَوَجَدَكُمْ لِدُعَائِهِ مُسْتَجِيبِينَ»

«شیطان سر از کمینگاه خویش برآورد و شمارا به خود دعوت کرد و دید که چه زود

سختش را شنیدید و سبک در پی او دویدید.»

۱- سلیمان کنانی، فاطمه زهرا زهی در نیام، ص ۹۴.

پس از اینکه امر پیشوایی مسلمانان را از مسیر وصایت به بیراهه‌های خلافت بردند که پس از مدت زمانی به سلطنت تبدیل شد، ننگ و نیرنگ دیگری رخ داد و آن تصاحب بنیانهای مالی حضرت زهرا علیها السلام و غصب «فدک» بود که پیامبر صلی الله علیه و آله به دخترش بخشیده بود تا علی در برابر توطئه گران و در هدایت جامعه اسلامی دستش خالی نباشد؛ و علی علیه السلام در زیر آسمان صاحب و مالک چیزی نبود.

«بَلَىٰ كَأَن تَفِي أَيْدِينَا فَدَكُّ مِنْ كُلِّ مَا أَظْلَمْتَهُ السَّمَاءُ»^(۱)

«آری از همه آنچه آسمان بر آن سایه انداخت تنها فدک در دست ما بود.»

برای بازگشت جریان جاهلیت باید علی علیه السلام خانه نشین می شد و اموالی در اختیارش نمی بود، تا سخنی نگوید و پیامی به گوش نرساند تا خانه علی علیه السلام که خانه «عترت» است جانشین سنت پیامبر نگردد. و شگفت این که از وجود محصور در خانه اش نیز وحشت داشتند، غوغاییان را تحریک کردند تا به خانه اش بریزند و او را تسلیم کنند.

این خانه کوچک و این همه هراس! البته جا داشت؛ چرا که این خانه سرآغاز تاریخی خواهد بود و در درون آن انقلابی دیگر؛ که وارثان ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله جمعین در آن نشسته اند، و مطاف دل‌هایی خواهد شد که در آینده ای نه چندان دور حقیقت‌ها را می فهمند و زیبایی‌ها را نیک می شناسند و برای عدالت از دست رفته به سوی آن می شتابند.

سرآغاز تجدید بعثت

پس از وفات پیامبر و اجرای طرح توطئه و نشستن علی در خانه و تصاحب میراث فاطمه، که تنها منبع مالی آنان بود، پشتیبانان خانه عترت که گروه اندکی بودند هرگونه راه نجاتی را بسته دیده و برخی راه انزوا را در پیش گرفتند. بلال مدینه را ترک گفت و راهی شام شد؛ سلمان با بیان پر احساس خویش و لهجه شیرین و زیبای فارسی «کردید و

۱- از نامه حضرت علی علیه السلام به عثمان بن حنیف؛ نهج البلاغه، نامه ۴۵.

نکردید» غمگین و ناامید به ایران بازگشت و در گوشه شهر مداین منزوی شد؛ و ابوذر تنها و بیکار.

در اینجا حرکتی دیگر باید، تا پیام اسلام راستین را چون پیامبر به گوش مردم بازخواند و حقوق از دست رفته را باز ستاند. فاطمه با دلی آکنده از اندوه و روحی سرشار از عظمت و بارگرانی از مسئولیت، پیام پیامبر را دگر بار نه تنها به گوش مردم مدینه که به گوش تاریخ، باز می خواند، و گفتار آغازین و آتشین خود را در راه بازپس گیری فدک به فضای تاریخ می پیچاند.

فدک مزرعه کوچکی بود، و اگر بزرگ هم بود در پیش چشم فاطمه کوچکتر از آن بود که بخواهد با غاصبان بر سر آن به کشمکش بپردازد،^(۱) ولی دخت پیامبر نیک می داند که کار به غصب فدک تمام نمی شود، بلکه اینان آمده اند تا واسطه انتقال قدرت از بنی هاشم به بنی امیه شوند و اسلام امامت را به اسلام سلطنت و امت را به امپراطور تبدیل سازند، تا خورشید تابناک «لیقوم الناس بالقسط» به افول گراید و به جای «شجره طیبه» «شجره ملعونه» و خشونت بروید.

فاطمه این آموزگار بزرگ تاریخ که سلاحی جز زبان ندارد و از لحاظ جسمی پس از مرگ پیامبر و سکوت علی فاقد تاب و توان گشته است، بنای سخن را آغاز می کند. نه یک جا و یک زمان که در هر جا و هر زمان؛ گاهی دست بچه هایش را می گیرد و به خانه این و آن می رود و گفته های پیامبر را به یادشان می آورد و این حدیث پیامبر را

۱- امام موسی بن جعفر (علیه السلام) در روایتی «فدک» را سمبل جهان اسلام دانسته و می فرماید: (حدّ اول آن «عدن» و حدّ دوم آن «سمرقند» و حدّ سوم آن «آفریقا» و حدّ چهارم آن ساحل دریا در کنار جزیره ها و «ارمنستان».) به نقل از کتاب ولایة الفقیه، آیت الله العظمی حسینعلی منتظری، ج ۳، ص ۳۳۲.
بنابراین طلب کردن فدک چیزی غیر از طلب خلافت نبود، و ربودن فدک چیزی جز ربودن خلافت نبود. فاطمه با همه وجود خویش دریافته بود که درخواست فدک از طرف او سبب بازگشتن آن زمین به او نمی شود؛ البته او هم خواستار نخلستانی نبود، وی ارث دیگری را خواستار بود و مطالبه می کرد: ارثی که در آن عزت نفس بود، در آن اصالت حق بود، در آن میوه شیرین رسالت بود و در آن امتداد راه پدرش بود... این، آن ارثی بود که فاطمه به فضای مسجد آمد تا آن را بازخواست کند. بنگرید: سلیمان کتانی، فاطمه زهرا زهی در نیام، ص ۲۰۷.

باز می‌خواند که... رضای فاطمه رضای خداست و هر که او را به ناخشنودی وادارد خدا را به ناخشنودی واداشته است. اما بزرگترین درسی که این یادگار پیامبر و آموزگار همهٔ انسان‌ها به نسل‌ها آموخت، خطبه‌ای بود که بر فراز سکوی تاریخ در مسجد پیامبر ایراد کرد.

«افرادی که به هنگام سخنرانی فاطمه در فضای مسجد حضور داشته و کلمات او را می‌شنیدند، در فهم و درک سخن آن حضرت از همهٔ مردم بهرهٔ کمتری نصیبشان شده است؛ چرا که این نطق حالت اهرمهایی را داشته که برای برداشتن سنگ‌ها به کار می‌روند؛ مرکز ثقل در اهرمها تحت فشار قرار نمی‌گیرند مگر به نسبت طول میلهٔ اهرم. روی سخن فاطمه در این نطق افراد اندک و معدودی نبودند؛ مرکز قاعدهٔ این نطق هم که در مسجد قرار گرفت، هدفی جز این نبود که طنینی همانند طنین اذان برای آن به وجود آید. از این رو گرچه خطابه در مسجد ایراد شد، ولی برای فضایی دورتر از دیوارهای مسجد ایراد شد؛ حتی این نطق برای حدی تا منارهٔ مسجد هم ایراد نشد، بلکه برای آن فضایی ایراد شد که مناره بدان می‌نگریست و بر آن فراز آمده بود.»^(۱)

دخت پیامبر در این دوران کوتاه از عمر، پس از رحلت پدر بزرگوارش، سه خطبه بنا بر آنچه در تاریخ ثبت است ایراد فرمود؛ یکی و یا نخستین آن سخنانی است که در هنگام تهاجم به خانه‌اش بیان فرمود؛ دوم سخنرانی در مسجد مدینه که همان خطبهٔ معروف آن حضرت است که شرح آن را در پیش رو دارید؛ و گفتار سومش در جمع زنان مهاجر و انصار، که شرح آن نیز در همین کتاب آمده است.^(۲)

پس از کودتای سقیفه و جلو انداختن مفضول بر فاضل، آنگاه که به خانهٔ علی علیه السلام هجوم آوردند تا از حضرتش بیعت بگیرند، حضرت زهرا علیها السلام آمد کنار درب خانه و خطاب به مهاجمین و آنان که در مقابل این خیانت بزرگ ساکت نشسته‌اند چنین فرمود:

۱- سلیمان کتانی، فاطمه زهرا زهی در نیام، ص ۲۳۳.

۲- احتجاج، ج ۱، ص ۲۰۲؛ بحار، ج ۲۸، ص ۲۰۵، والامامة والسیاسة، ج ۱، ص ۱۹.

«لا عَهْدَ لِي بِقَوْمٍ أَسْوَأَ مَحْضَرًا مِنْكُمْ، تَرَكْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ جِنَازَةً بَيْنَ أَيْدِينَا وَ قَطَعْتُمْ أَمْرَكُمْ فِيمَا بَيْنَكُمْ، فَلَمْ تُؤْمَرُوا وَ لَمْ تَرَوْا لَنَا حَقًّا، كَأَنَّكُمْ لَمْ تَعْلَمُوا مَا قَالَ يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍّ! وَاللَّهِ لَقَدْ عَقَدَ لَهُ يَوْمَئِذٍ الْوِلَاءَ لِيَقْطَعَ مِنْكُمْ بِذَلِكَ مِنْهَا الرَّجَاءَ. وَ لَكُنْتُكُمْ قَطَعْتُمْ الْأَسْبَابَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ نَبِيِّكُمْ، وَاللَّهُ حَسِيبٌ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»^(۱)

«من هیچ جماعتی را بدتر از این جماعت به یاد ندارم؛ جنازه رسول خدا را در دست ما رها کردید [و به جانب سقیفه شتافتید] و بدون مشورت ما اهل بیت هر چه خواستید کردید، و حق مسلم ما را نادیده گرفتید. گویا از حادثه غدیر خم و آنچه پدرم در آن روز درباره علی فرمود هیچ خبر ندارید!! سوگند به خدا که پیامبر در آن روز برای ولایت و رهبری علی از مردم بیعت گرفت، تا امید شما فرصت طلبان تشنه قدرت را قطع کند؛ ولی شما پیوند میان پیامبر ﷺ و خودتان را بریدید؛ اما بدانید که خداوند در دنیا و آخرت بین ما و شما داوری خواهد کرد.»

این نخستین فریادی است که در دفاع از پیشوای راستین اسلام از حلقوم فریادگر بزرگ تاریخ بیرون می آید، و پیش از فاطمه کسی جرأت اظهار چنین سخنانی را نداشت. آنان که حقایق را می فهمیدند و انحراف در رهبری جامعه رانیک می دانستند، به خاطر منافع شخصی و مصالح گروهی سکوت اختیار کردند؛ اما دخت پیامبر سکوت را شکست و مردم را برای سخنرانی آتشین خود در مسجد مدینه آماده کرد و گوشها را برای شنیدن حقایقی که می خواهد فاش شود به جرأت آورد.

کتابی که پیش روی خواننده عزیز گشوده شده شرحی است عالمانه و محققانه از فقیه نامدار جهان اسلام، استاد عالی مقدار، حضرت آیت الله العظمی منتظری، بر آن خطبه پراوازه و طوفنده که در فضای آن روز مدینه و در گوش همه تاریخ ایراد شد. شک نیست که تا کنون عالمان زیادی شرحهای زیبا و سودمندی بر این خطبه نگاشته اند و هر نگارنده ای نکات بدیع و جالبی در شرح خود داشته است. اما این محقق فکور و فرزانه، علی رغم این که این خطبه را در حوزه علمیه قم به عنوان درس برای دانش پژوهان به شرح

گذاشته است، در عین حال تلاش کرده تا آن را در سطح فهم همگان قرار دهد؛ و این از ویژگی‌های تمامی درس‌های این مرجع عالیقدر است که از مغلق‌گویی و فنی سخن گفتن بکاهد، تا همگان بر محتوا دست یازند و نکته‌ای بر کسی مبهم نماند.

خطبه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام با اینکه دارای فرازهای بلند و بدیعی است که آنروزیان توان فهم آن را نداشتند، در این کتاب سعی شده است با ریشه‌یابی لغات و با تفسیر و تفهیم ساده و روان، خواننده را به عمق این بحر پرگهر ببرد تا هر جوینده‌ای را پر نصیب نماید.

شارح بزرگوار به پیروی از استاد نامدار خود مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی، که در بررسی روایات و نقد اسناد توان والایی دارد و در «معرفة الرجال» تبیحی پر شکیب، این خطبه را از جهت استحکام سند به بررسی گذاشته و از دیدگاه خاصه و عامه آن را معتبر می‌داند؛ و در ابتدای شرح به نحو اجمال به قوت سند اشاره کرده است. و اگر در نسخ مختلف تفاوتی در عبارات بوده است آن را متذکر گشته و علت اختلاف را نیز آورده است.

ویژگی دیگر این که حضرت زهرا علیها السلام در این خطبه برای اثبات سخنان خود به برخی از رویدادهای تاریخی اشاره کرده و سریع از آن گذشته است، اما شارح محقق با تبحر تاریخی‌ای که دارد آن موارد را باز گشوده و خواننده را با آن رویدادهای تاریخی ارتباط داده است؛ و یا حضرت هنگام خطابه مطالبی را فرموده‌اند که برگرفته از آیات قرآن است ولی آیات مربوطه را نیاورده‌اند، در این شرح آیات مربوط به آن دسته از فرازها نیز آمده است.

نکته‌ای که در پایان ذکرش ضرورت دارد این است:

حوزه‌های علمیه تمام تلاش و توان خود را به کار گرفته‌اند تا به فقه شیعه و به تبع آن اصول فقه غنای بیشتری بخشند و دایره اجتهاد را محیط بیشتری دهند، و این تلاش در جای خود درخور تکریم و ستایش است، ولی غمگنانه باید گفت: به منابع اصیل دینی و بالاخص شیعی، و به معارف اسلامی آن‌چنان که باید و سعی نمی‌نهند و اهتمامی

نمی‌ورزند؛ و به آن میزان که به اصول فقه پرداخته می‌شود به اصول معارف توجه نمی‌شود. از یاد نمی‌برم کسی از محضر آیت‌الله العظمی منتظری درخواست درس اصول کرد؛ ایشان در پاسخ گفت: من اصول می‌گویم. درخواست کننده باشگفتی پرسید: کدام اصول؟ فرمودند: اصول کافی.

کم هستند عالمانی که در حوزه‌های علمیه نهج البلاغه، اصول کافی و از همه مهم‌تر قرآن کریم را به عنوان درسهای اصلی قلمداد کنند و آن را از درسهای حاشیه‌ای به متن بکشانند. خوشبختانه پس از انقلاب رویکرد حوزه‌ها و طلاب جوان به معارف دینی و احیاناً شبهاتی که بر آن می‌شود بیشتر شده است و خیلی از درسهای حاشیه‌ای به متن آمده است. از ویژگی‌های مؤلف محترم این است که سالها کتابهای «نهج البلاغه»، «اصول کافی» و «خطبة حضرت زهرا عليها السلام» را همراه با دیگر معارف دینی به عنوان درس به بحث گذاشته؛ که برخی از آنها به زیور طبع آراسته گشته و برخی دیگر چون درسهای اصول کافی با کمال تأسف در جریان حمله به بیت ایشان از بین رفت و مابقی در دست تدوین و آمادگی برای نشر است. خداوند به این فقیه عالیقدر و سایر عالمان دین و فقیهان بزرگوار و تمام پژوهشگران این مرز و بوم، طول عمر و شکیبایی در راه نشر معارف اسلامی عنایت بفرماید.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

محمد تقی فاضل میبدی

بخش اوّل:

خطبه حضرت زهرا عليها السلام

در مسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم

خطاب به مسلمانان حاضر در مسجد

﴿﴾ درس اوّل ﴿﴾

بررسی سند خطبه

کیفیت رفتن حضرت زهرا علیها السلام به مسجد

آماده شدن برای ایراد خطبه

نالۀ حضرت زهرا علیها السلام و گریۀ شدید حاضران

رَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام :
أَنَّهُ لَمَّا أَجْمَعَ [اجْتَمَعَ] أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ عَلَى مَنَعِ فَاطِمَةَ عليها السلام فَدَكَأَ، وَبَلَغَهَا
ذَلِكَ، لَأَثَتْ خِمَارَهَا عَلَى رَأْسِهَا، وَاشْتَمَلَتْ بِجِلْبَابِهَا، وَأَقْبَلَتْ فِي لَمَّةٍ مِّنْ
حَفَدَتِهَا وَنِسَاءِ قَوْمِهَا، تَطَأُ ذُيُولَهَا، مَا تَحْرِمُ مَشِيئَتُهَا مَشِيئَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ،
حَتَّى دَخَلَتْ عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَهُوَ فِي حَشْدٍ مِّنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَغَيْرِهِمْ،
فَنَبِطَتْ دُونَهَا مَلَاءَةً، فَجَلَسَتْ؛ ثُمَّ أَنْتَ أَنْتَ أَنَّهُ أَجْهَشَ الْقَوْمَ لَهَا بِالْبُكَاءِ، فَارْتَجَّ
الْمَجْلِسُ؛ ثُمَّ أَمْهَلَتْ هُنَيْهَةً، حَتَّى إِذَا سَكَنَ نَشِيحُ الْقَوْمِ وَهَدَّاتُ فُورَتُهُمْ؛
إِفْتَتَحَتِ الْكَلَامَ بِحَمْدِ اللَّهِ وَالثَّنَاءِ عَلَيْهِ وَالصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ فَعَادَ
الْقَوْمُ فِي بُكَائِهِمْ.

* * *

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و به نستعین

بررسی سند خطبه

خطبه‌ای که حضرت زهرا علیها السلام در مسجد النبی صلی الله علیه و آله ایراد فرموده‌اند در کتابهای مختلف و به سندهای گوناگون نقل شده است، که اجماً یاد آور می‌شویم:

۱- بلاغات النساء

در بحث فدک «بحارالأنوار» مرحوم مجلسی ضمن فصلی مستقل آورده است: «این خطبه از خطبه‌های معروف و مشهور است که شیعه و سنی آن را با سندهای گوناگون نقل کرده‌اند.»^(۱) آنگاه ایشان چندین سند برای آن ذکر می‌کند، سپس به نقل خطبه از کتاب «احتجاج» که طولانی‌ترین متن خطبه را دارد پرداخته، و به دنبال آن نیز از کتاب «بلاغات النساء»^(۲) - که قدیمی‌ترین سند و مدرک خطبه است و نویسنده آن در عصر امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام می‌زیسته -

۱- بحارالأنوار (چاپ قدیم)، ج ۸، ص ۱۰۸ به بعد؛ و چاپ جدید، ج ۲۹، ص ۲۱۵ به بعد.

۲- بلاغات النساء، ابوالفضل احمد بن ابی طاهر معروف به ابن طیفور، (۲۰۴-۲۸۰ هـ).

اصل خطبه را که با متن کتاب «احتجاج» تفاوت‌هایی دارد آورده است. نویسنده کتاب «بلاغات النساء» می‌گوید: «به زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب^(۱) گفتم: گمان برخی این است که این خطبه با چنین بلاغتی از آن فاطمه نیست، بلکه ساخته و پرداخته ابوالعیناء^(۲) است. وی در پاسخ گفت: من بزرگان و مشایخ آل ابوطالب را دیدم که این خطبه را از پدران خود روایت می‌کردند و به فرزندان خود تعلیم می‌دادند؛ و این خطبه را پدرم برای من روایت کرده است و او از جدّم تا برسد به فاطمه علیها السلام؛ و بزرگان شیعه پیش از آن که جدّ ابوالعیناء متولد شود، این خطبه را روایت کرده و به یکدیگر درس می‌دادند.»

آنگاه به ذکر خطبه پرداخته و آن را به دو صورت و با دو سند نقل کرده است.^(۳)

۱- مقصود از «زید بن علی بن الحسین» که احمد بن ابی طاهر، با او دیدار و گفتگو داشته، زید شهید فرزند امام چهارم نمی‌تواند باشد؛ چرا که زید شهید در سال ۱۲۱ یا ۱۲۲ هجری به شهادت رسیده و حال آن که احمد بن ابی طاهر مؤلف «بلاغات النساء» در سال ۲۰۴ هجری به دنیا آمده است. بنابراین قطعاً در ضبط سند از سوی نویسندگان حدیث سهوی دست داده است و شکل صحیح آن «زید بن علی بن الحسین بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیها السلام» است که فرزند نوّه زید شهید بوده و در زمان امام هادی علیها السلام می‌زیسته و از اصحاب آن حضرت بوده است و روایتی از او در «کافی، ج ۱، ص ۵۰۲» نقل شده است.

۲- محمد بن قاسم بن خلاد بصری معروف به ابوالعیناء، از شاعران و ادیبان مشهور عرب است که در سال ۲۸۳ هجری از دنیا رفته و یکی از راویان خطبه حضرت زهرا علیها السلام است.

۳- بلاغات النساء، چاپ نجف و قم، ص ۱۲؛ و چاپ بیروت، ص ۲۳.

۲- شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید

ابن ابی الحدید در شرح خود بر نهج البلاغة، ذیل نامه حضرت علی علیه السلام به عثمان بن حنیف - آنجا که ذکر فدک می شود - فصل مستقلی به فدک اختصاص داده است، و در ابتدای آن یادآوری می کند که آنچه در این فصل از اخبار و روایات آورده همه را از کتابهای اهل سنت نقل کرده است و نه از کتابهای شیعه،^(۱) و سپس خطبه حضرت زهرا علیها السلام را از کتاب «السَّقِیفة و فدک»^(۲) نقل می کند.

مؤلف کتاب «السَّقِیفة و فدک» چند سند برای این خطبه نقل می کند، یکی از این سندها سند «عبدالله بن حسن» می باشد که به «عبدالله محض» معروف است.

عبدالله محض، از باب این که سیادتش خالص بوده به این نام مشهور شده است. او پسر حسن مثنی و وی نیز پسر حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام می باشد. مادر او نیز فاطمه بنت الحسین علیه السلام است. بنابراین عبدالله محض نوه پسر امام حسن علیه السلام و نوه دختری امام حسین علیه السلام می باشد. روی این اساس چون او از دو طرف سید است به او «عبدالله محض» می گویند.

۱- شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، (۶۵۶-۵۸۶ هـ) ج ۱۶، ص ۲۱۰.
 ۲- کتاب «السَّقِیفة و فدک» تألیف ابی بکر احمد بن عبدالعزیز جوهری (متوفی ۳۲۳ هـ) از علمای اهل سنت است و ابن ابی الحدید در تجلیل از او آورده است: عالم و محدث مورد وثوقی است که اهل حدیث او را مدح کرده و تصنیفات او را روایت و نقل می کنند. علاوه بر ابن ابی الحدید، شیخ عیسیٰ اربلی مؤلف کتاب «کشف الغمّة» هم خطبه حضرت زهرا علیها السلام را از همین کتاب نقل کرده و می نویسد: من آن را از روی نسخه ای قدیمی که به تاریخ ۳۲۲ هجری در ماه ربیع الثانی، نزد مؤلف کتاب خوانده و مقابله شده بود نقل می کنم.

«محمد» مشهور به نفس زکیّه و «ابراهیم» که در زمان منصور دوّمین خلیفه عباسی قیام کردند و به دستور منصور به شهادت رسیدند از فرزندان او بوده، و عبدالله محض خود نیز در زمان منصور زندانی شده و در همان زندان از دنیا رفته است.

۳- احتجاج طبرسی

کتاب دیگری که خطبه حضرت زهرا عليها السلام را نقل کرده کتاب «احتجاج» تألیف مرحوم طبرسی است، که او هم خطبه را از عبدالله محض نقل می‌کند.^(۱)

کتابها و منابع دیگری هم این خطبه را نقل کرده‌اند؛^(۲) ولی آنچه ما

۱- احتجاج طبرسی (انتشارات اسوه)، ج اول، ص ۲۵۳؛ بعضی از بزرگان این کتاب را به مرحوم شیخ ابی علی طبرسی، مؤلف تفسیر شریف «مجمع البیان» نسبت می‌دهند؛ اما ظاهراً همان‌گونه که مرحوم علامه مجلسی در مقدمات بحار (۹/۱) می‌فرماید، این کتاب تألیف ابی منصور احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی از علمای قرن ششم می‌باشد و نسبت دادن این کتاب به صاحب تفسیر «مجمع البیان» از روی اشتباه صورت گرفته است.

۲- به غیر از کتابهایی که ذکر شده، می‌توان به کتابهای دیگری از علمای شیعه و سنی اشاره کرد، که یا همه خطبه حضرت زهرا عليها السلام و یا قسمت‌هایی از آن را آورده‌اند، و سعی و نظر بر این بوده است که فقط منابع قدیمی و دست اول را در اینجا ذکر کنیم و به جهت اختصار از نام بردن کتابهایی که فقط به خطبه حضرت اشاره داشته و یا به جمله‌ای از آن استشهاد کرده‌اند خودداری شده است.

۱. الفاضل في صفة الأدب الكامل، أبو الطيب محمد بن أحمد بن إسحاق بن يحيى الوشاء (متوفى ۳۲۵ هـ) ص ۲۱۰ تا ۲۱۳.

۲. شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار (ع)، نعمان بن محمد تمیمی مغربی (متوفى ۳۶۳ هـ) ج ۳، ص ۳۴.

۳. علل الشرائع، شیخ صدوق (متوفى ۳۸۱ هـ) ج ۱، ص ۲۴۸، حدیث ۲، ۳ و ۴.

در اینجا بیان می‌کنیم به نقل از کتاب احتجاج است و به نقل بحارالانوار از احتجاج هم توجه کرده و از آن استفاده می‌کنیم.

کیفیت رفتن حضرت زهرا علیها السلام به مسجد

در کتاب «احتجاج» آمده است:

«رَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام»

(عبدالله بن حسن به اسناد خود از پدرانش روایت کرده است:)

۴. من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق، ج ۳، ص ۵۶۷، حديث ۴۹۴۰.
۵. نثر الدرر، وزير ابوسعيد منصور بن حسين ابي، (متوفى ۴۲۱ هـ)، تحقيق محمد على قرنة، مركز تحقيق التراث، مصر، چاپ اول (۱۹۸۱ م)، ج ۴، ص ۸ تا ۱۳.
۶. دلائل الإمامة، محمد بن جرير بن رستم طبري (از علمای قرن چهارم)، ص ۳۰ تا ۳۸.
۷. الشافي في الإمامة، سيد مرتضى علم الهدى (متوفى ۴۳۶ هـ) به تحقيق عبدالزهراء حسيني خطيب، ج ۴، ص ۶۸ تا ۷۷؛ و چاپ قديم، ص ۲۳۱.
۸. التذكرة الحمدونية، ابن حمدون محمد بن حسن بن محمد بن علي (متوفى ۵۶۲ هـ)، ج ۶، ص ۲۵۵ تا ۲۵۹، حديث ۶۲۸.
۹. مناقب آل أبي طالب، محمد بن علي بن شهر آشوب (متوفى ۵۸۸ هـ) نجف اشرف، مطبعة الحيدرية، ج ۲، ص ۴۹ تا ۵۱.
۱۰. منال الطالب في شرح طوال الغرائب، ابن أثير، مبارك بن محمد (متوفى ۶۰۶ هـ) مكة، جامعة أم القرى، ۱۳۹۹ هـ، ص ۵۰۱ تا ۵۰۷.
۱۱. تذكرة الخواص، سبط ابن الجوزي (متوفى ۶۵۴ هـ) ص ۳۱۷.
۱۲. الطرائف في معرفة المذاهب والطوائف، رضي الدين ابن طاووس حسيني (متوفى ۶۶۴ هـ) ص ۲۶۳ تا ۲۶۶، به نقل از كتاب «الفائق عن الأربعين».
۱۳. شرح نهج البلاغة، ابن ميثم بحراني (متوفى ۶۷۹ هـ) ج ۵، ص ۱۰۵، به نقل از كتاب «المنظوم والمنثور في كلام نسوان العرب من الخطب والشعر».
۱۴. كشف الغمّة في معرفة الأئمة، أبو الحسن علي بن عيسى إربلي (متوفى ۶۹۳ هـ) چاپ بيروت، ج ۲، ص ۱۰۸؛ و چاپ علمية قم، ج ۱، ص ۴۸۰.

«أَنَّهُ لَمَّا أَجْمَعَ [اجْتَمَعَ] ^(۱) أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ عَلَى مَنَعِ فَاطِمَةَ علیها السلام فَدَكَ، وَبَالَغَهَا ذَلِكَ»

(زمانی که ابوبکر و عمر تصمیم گرفتند مانع از رسیدن فدک به حضرت زهرا علیها السلام شوند و این خبر به آن حضرت رسید)

«لَا تُثِّ خِمَارَهَا عَلَى رَأْسِهَا»

(آن حضرت روسری خود را بر سرشان پیچیدند.)

«خمار» پارچه‌ای بوده که زنان با آن سر و گردن و سینه خود را می پوشاندند و از روسریهای معمول که فقط روی سر را می گیرد بزرگتر بوده است. آیه قرآن هم که می فرماید: ﴿وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ﴾ ^(۲) «و باید روسریهایشان را بر گریبانهایشان بیندازند.» [که گردن و سینه نیز پوشیده باشد] اشاره به همین معنا دارد. «خُمُر» جمع «خمار» است.

«خَمَر» در اصل به معنای پوشش است، به شراب هم که «خَمَر» گفته می شود از این باب است که عقل انسان را می پوشاند؛ همچنین به درخت های جنگل نیز «خَمَر» می گویند، برای این که زمین را می پوشانند. ^(۳)

«لوث» یعنی: پیچیدن؛ و «لَا تُثِّ الْعِمَامَةَ عَلَى رَأْسِهِ» یعنی: عمامه را به سرش پیچید؛ «لَا تُثِّ خِمَارَهَا عَلَى رَأْسِهَا» یعنی: آن حضرت روسری خود را به سرشان پیچیدند. از این که در اینجا لفظ «خمار» ذکر شده است

۱- در بعضی از نسخه ها «أَجْمَعَ» آمده و در بعضی دیگر «اجْتَمَعَ» ذکر شده، و ظاهراً «أَجْمَعَ» صحیح تر است. ۲- سوره نور (۲۴)، آیه ۳۱.

۳- لسان العرب، ج ۴، ص ۲۵۶ و ۲۵۷؛ و در کتاب مفردات راغب، ص ۲۹۸، آمده است: أصل الخمر: ستر الشيء، و يقال لما يُسْتَرُّ به خِمَارٌ، لكن الخمار صار في التعارف اسماً لما تُعْطَى به المرأة رَأْسَهَا، و جَمْعُهُ خُمُرٌ.

معلوم می‌شود که حضرت زهرا علیها السلام طوری آن روسری را به سر خود پیچیده بودند که زیر گردن و سینه را نیز پوشانده بود.

«وَاشْتَمَلَتْ بِجِلْبَابِهَا»

(و روپوش خود را بر تن نمودند.)

«جلباب» یعنی: چیزی مانند عبا یا پیراهن عربی بلند که تمام بدن را پوشاند؛ و جمع آن «جلایب» است. در قرآن هم آمده: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ... يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ»^(۱). بنابراین «واشتملت بجلبابها» یعنی: حضرت آن لباسی را که روی لباسهای دیگر می‌پوشیدند به خود گرفته و بر تن نمودند.

«وَأَقْبَلَتْ فِي لُئْمَةٍ»

(و حضرت [به سوی مسجد] روانه شدند با گروهی هماهنگ.)

اهل لغت «لُئْمَةٌ» را به دو صورت نقل کرده‌اند: در «قاموس المحيط» به صورت مشدّد آمده است، به معنای مونس و همراه. بعضی نیز مثل «نهایة» آن را بدون تشدید گفته‌اند، به معنای جماعت؛ و با اشاره به خطبه حضرت زهرا علیها السلام، همین عبارت از خطبه را آورده و «لُئْمَةٌ» را جماعت معنا کرده است.^(۲) و در کتاب «كشف الغمّة» «فِي لُئْمِيَّةٍ» به صورت مصغّر آمده که تأییدی است بر قرائت تشدید میم.

«مِنْ حَفَدَتِهَا وَنِسَاءِ قَوْمِهَا»

(از یاران و اعوان خویش و گروهی از زنهای خویشاوند خود.)

۱- سورة احزاب (۳۳)، آیه ۵۹. ۲- النهایة، ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۷۳.

بنابراین حضرت با همراهی جمعی از زنان و همفکران خود به مسجد عزیمت کردند. شاید علت این بوده که شخصیت ظاهری حضرت محفوظ باشد.^(۱)

«تَطَّأُ دُيُولَهَا»

(حضرت در حال راه رفتن بر پایین لباس خود پا می گذاشتند.)

یعنی: پیراهن یا چادرشان زیر پا قرار می گرفت.

در اینجا دو احتمال وجود دارد:

احتمال اول این که حضرت از آنجا که در اثر ناراحتی با شتاب و عجله حرکت می کرده، گاهی اوقات پیراهن و لباسشان به زیر پا می رفته است؛ چون زنها معمولاً وقتی با عجله راه می روند، گاه چادر یا پیراهنشان به زیر پا می رود.

احتمال دوم این است که بگوییم: چون لباس حضرت بلند بوده، در حال راه رفتن پای خود را روی آن می گذاشتند.

و در کتاب «کشف الغمّة» عبارت این چنین است: «تُجَرُّ أَدْرَاعُهَا تَطَّأُ فِي دُيُولِهَا» یعنی: «لباس حضرت روی زمین کشیده می شد و بر پایین لباس خود پا می گذاشتند.» که معلوم می شود لباس حضرت بلند بوده است. همچنین به قرینه جمله بعد که توضیح آن می آید همین احتمال دوم صحیح است.

۱- اگرچه شخصیت بزرگان و اولیای خدا هیچگاه به مال و مقام و امثال آن نیست، اما در مواقعی ایجاب می کند که آن شخص بزرگ، جدای از شخصیت معنوی خود، ظاهر امر را نیز مراعات کند؛ و آن در مواردی است که مسأله یک شخص در میان نیست، بلکه دو جناح حق و باطل در مقابل هم قرار گرفته اند؛ و در این مواقع حفظ ظاهر - در حقیقت - به منظور تعظیم حق و عدالت است، نه جلب شخصیت و موقعیت ظاهری برای فردی خاص؛ که مقام اولیای خدا از آن مبرّأ و پاک می باشد.

به هر حال حضرت در حالی که به طرف مسجد می رفتند بر پایین لباس خود پا می گذاشتند.

«مَا تَخْرِمُ مَشِيَّتَهَا مِثْيَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»

(راه رفتن آن حضرت از راه رفتن رسول خدا ﷺ هیچ کم نداشت.)

«خَرْم» یعنی: نقص و ترک؛ و «مِثْيَةَ» یعنی: نوع و هیأتِ راه رفتن؛ وزن «فِعْلَةٌ» برای هیأت یک کاری می آید و وزن «فَعْلَةٌ» برای تعداد آن، مثلاً «جِلْسَةٌ» یعنی: نوع و هیأت نشستن، ولی «جِلْسَةٌ» یک بار نشستن را می رساند؛ در اینجا «مِثْيَةَ» بر وزن «فَعْلَةٌ» آمده است و شکل و هیأت راه رفتن را معنا می دهد.

در واقع این عبارت می خواهد بگوید: در عین حال حضرت با همان وقار و متانت و شیوه‌ای که پیامبر ﷺ در هنگام راه رفتن داشته‌اند حرکت می کردند، و شیوه راه رفتن ایشان کمتر از راه رفتن پیامبر ﷺ نبود. (۱)

آماده شدن برای ایراد خطبه

«حَتَّى دَخَلْتُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَهُوَ فِي حَشْدٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَغَيْرِهِمْ»

(تا این که حضرت وارد بر ابوبکر شدند؛ در حالتی که ابوبکر در جمع زیادی از

مهاجرین و انصار و دیگر مسلمانان قرار گرفته بود.)

«حَشْدٌ» به معنای جمعیت زیاد است؛ یعنی: مهاجرین و انصار دور

ابوبکر را گرفته بودند، چون او خلیفه بود و شخصیتی شده بود.

۱- بنابراین در معنای جمله: «تَطَأُ ذِيُولَهَا» همان احتمال دوم صحیح است؛ زیرا مشی پیامبر ﷺ معتدل بوده نه با عجله و شتاب.

«فَنَيْطَتْ دُونَهَا مَلَاءَةً»

(پس میان آن حضرت و مردم پرده‌ای نصب شد.)

وقتی دیدند حضرت زهرا علیها السلام با جمعی از زنان و اعوان و انصارشان وارد مسجد شدند، فوراً به احترام ایشان پرده‌ای بین ایشان و مردم‌های داخل مسجد نصب کردند.

البته در بعضی نسخه‌ها به جای «مَلَاءَةً»، «قَبِطِيَّةً» یا «قُبْطِيَّةً»^(۱) آمده است، ولی از نظر معنا یکسان بوده و هر دو به معنای پرده است؛ و جهتش هم این بوده که چون این پرده، پارچه‌ای بوده که از مصر می‌آوردند، لذا آن را «قَبِطِيَّةً» نیز گفته‌اند؛ یعنی: پرده‌ای که به «قَبِط» (مردم مصر) نسبت داده شده است.

نالۀ حضرت زهرا علیها السلام و گریۀ شدید حاضران

«فَجَلَسَتْ، ثُمَّ أَتَتْ أَتَةً أَجْهَشَ الْقَوْمُ لَهَا بِالْبُكَاءِ»

(سپس حضرت نشست؛ آنگاه ناله‌ای کرد، آن‌چنان نالۀ جانسوزی که باعث

گریۀ شدید مردم شد.)

«أَتَتْ» از «أَنِين» به معنای ناله است. و منظور از «أَجْهَشَ» این است که گاهی انسان خیلی ناراحت است و آرام و قرار ندارد و گریه‌اش با یک جهش و حرکتی همراه است.

در اینجا نیز نالۀ حضرت به قدری جانسوز بود که گریۀ تمام مهاجرین و انصار به طوری بلند شد که هر کدام به بغل دیگری افتاده و

۱- عربها «قبطية» را به ضمّ قاف نیز به کار می‌برند.

گریه می کردند؛ ناله حضرت زهرا علیها السلام این گونه مجلس را منقلب کرده بود.

«فَارْتَجَّ الْمَجْلِسُ، ثُمَّ أَمَهَلَتْ هُنَيْئَةً،^(۱) حَتَّى إِذَا سَكَنَ نَشِيحُ الْقَوْمِ وَ هَدَأَتْ فَوَزَّتُهُمْ»

(و مجلس یکپارچه شور و شیون شد، سپس حضرت اندکی صبر کرد تا این که شور و فغان مردم فرو نشست و جوشش مردم آرام گشت.)

«اِفْتَتَحَتِ الْكَلَامَ بِحَمْدِ اللَّهِ وَ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ وَ الصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ»

(آنگاه حضرت کلام خود را با ستایش خداوند و ثنا بر او و درود بر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آغاز کرد.)

«فَعَادَ الْقَوْمُ فِي بُكَائِهِمْ»

(در این هنگام دوباره مردم شروع به گریه کردند.)

در اینجا مردم وقتی اسم پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را از زبان دخترش می شنوند دوباره شروع به گریه می کنند؛ و برای مرتبه دوم وقتی مردم ساکت می شوند، حضرت بار دیگر حمد و سپاس خداوند را به جا می آورند و فلسفه شکر و گسترش نعمت ها در اثر آن را یادآور می شوند؛ که إن شاء الله در جلسه آینده به آنها خواهیم پرداخت.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

۱- در بعضی از نسخه ها از جمله در بحار الأنوار «هُنَيْئَةً» آمده که غلط است، و صحیح آن «هُنْيَةً» و یا «هُنْيَهَةً» است، یعنی: زمان کوتاه. (لسان العرب ۱ / ۳۶۶).

﴿ درس دوم ﴾

آغاز خطبه با شکر نعمت‌های خداوند

نعمت‌های بیشمار خداوند

گسترش و تداوم نعمت‌ها در اثر شکرگزاری

اخلاص ثمره توحید

درک قلبی و معرفت عقلی انسانها از توحید

حقیقت ناشناخته حق تعالی

آفرینش اشیاء توسط خداوند

اهداف آفرینش

فلسفه ثواب و عقاب

فَلَمَّا أَمْسَكُوا عَادَتْ فِي كَلَامِهَا، فَقَالَتْ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَنْعَمَ، وَلَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَلْهَمَ، وَالثَّنَاءُ بِمَا قَدَّمَ، مِنْ عُمُومٍ
نِعَمٍ ابْتَدَأَهَا، وَسُبُوحٍ آلاءٍ أَسْدَاهَا، وَتَمَامٍ مِثْنٍ أَوْلَاهَا. جَمَّ عَنِ الْإِخْصَاءِ عَدَدُهَا،
وَنَأَى عَنِ الْجَزَاءِ أَمْدُهَا، وَتَفَاوَتْ عَنِ الْأَذْرَاكِ أَبْدُهَا، وَنَدَبَهُمْ لِاسْتِرَادَتِهَا
بِالشُّكْرِ لِتَصَالِحِهَا، وَاسْتَحَمَدَ إِلَى الْخَلَائِقِ بِإِجْزَالِهَا، وَتَنَّى بِالتَّنْدِبِ إِلَى أَمْثَالِهَا.
وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، كَلِمَةً جَعَلَ الْإِخْلَاصَ تَأْوِيلَهَا،
وَضَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْضُوعَهَا، وَأَنَارَ فِي [النِّكَرِ] التَّفَكُّرِ مَعْقُولَهَا. أَلْمُنْتَنِعُ مِنْ
الْأَبْصَارِ رُؤْيَيْتُهُ، وَمِنَ الْأَلْسِنِ صِفَّتُهُ، وَمِنَ الْأَوْهَامِ كَيْفِيَّتُهُ. ابْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ
شَيْءٍ كَانَ قَبْلَهَا، وَأَنْشَأَهَا بِلاَ اخْتِدَاءٍ أَمْثَلَةٍ امْتَنَلَهَا. كَوَّنَهَا بِقُدْرَتِهِ وَذَرَأَهَا
بِمَشِيئَتِهِ، مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَى تَكْوِينِهَا، وَلَا فَايِدَةٍ لَهُ فِي تَصْوِيرِهَا، إِلَّا تَثْبِيثًا
لِحِكْمَتِهِ، وَتَنْبِيهًا عَلَى طَاعَتِهِ، وَإِظْهَارًا لِقُدْرَتِهِ، وَتَعْبُدًا لِسَبْرِيَّتِهِ، وَإِعْزَازًا
لِدَعْوَتِهِ. ثُمَّ جَعَلَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ، وَوَضَعَ الْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، ذِيادَةً
لِعِبَادِهِ عَنْ نَقْمَتِهِ، وَحَيَاشَةَ لَهُمْ إِلَى جَنَّتِهِ.

* * *

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و به نستعين

در جلسه قبل گفتیم: زمانی که ابوبکر و عمر هر دو تصمیم گرفتند که فدک را از حضرت زهرا ع بگیرند و این خبر به ایشان رسید، آن حضرت با گروهی از اعوان و انصار و خویشاوندان خود برای احقاق حق خویش به طرف مسجدالنبی ص حرکت کردند. در آن حال عده‌ای از مهاجر و انصار در مسجد گرد ابوبکر جمع شده بودند. وقتی آن حضرت و همراهان وارد مسجد شدند، برای احترام پرده‌ای را بین ایشان و مردم نصب کردند. آنگاه حضرت ناله جانسوزی زدند که در اثر آن، صدای تمام حاضران به گریه بلند شد؛ حضرت مهلت دادند تا مردم آرام شدند و پس از آن سخن خود را با حمد و ثنای خداوند و درود بر رسول خدا ص آغاز کردند؛ با شنیدن نام رسول خدا دوباره صدای گریه مردم بلند شد.

در کتاب «احتجاج» در ادامه روایت چنین آمده است:

«فَلَمَّا أَمْسَكُوا عَادَتْ فِي كَلِمِهَا»

(آنگاه که مردم آرام گرفتند آن حضرت سخن خود را ادامه دادند.)

آغاز خطبه با شکر نعمت‌های خداوند

«فَقَالَتْ علیها السلام»: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَيَّ مَا أَنْعَمَ وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلَيَّ مَا أَلْهَمَ»

پس حضرت زهرا علیها السلام فرمودند: (حمد و ستایش خدای را بر آنچه انعام کرده،

و شکر و سپاس خدای را بر آنچه که به ما انسانها الهام کرده است.)

همان‌طور که می‌دانید مقصود ما در اینجا تنها ترجمه تحت‌اللفظی و توضیح مختصر خطبه حضرت زهرا علیها السلام در حد آشنایی عموم است، و اگر بخواهیم مفصلاً به شرح آن بپردازیم - مثلاً فرق میان «حمد» و «شکر» را بیان کنیم، یا «ما» را در «ما أَنْعَمَ» موصول حرفی بدانیم تا به تأویل مصدر رود یا موصول اسمی بگیریم... - خیلی طول خواهد کشید و خلاف مقصود حاصل می‌شود.

این کلام که حضرت می‌فرماید: «و لَهُ الشُّكْرُ عَلَيَّ مَا أَلْهَمَ» اشاره است به الهام^(۱) خوبی‌ها و بدی‌ها به انسان که در قرآن آمده: «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ

۱- «الهام» به حسب معنای لغوی القاء چیزی است در نفس از جانب خداوند و یا به‌طور کلی از طرف ملاً اعلی؛ و «وحی» عبارت است از اشاره سریع، و قهراً معنای آن اعم از الهام می‌باشد، زیرا وحی - یعنی: اشاره سریع - گاهی به القاء در نفس است که آیه شریفه: «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» به آن اشاره دارد، و گاهی به وسیله غرایز و شعور مرموز است نظیر وحی به زنبور عسل، و گاهی به کیفیت خلقت یک موجود نظیر وحی به زمین و آسمان که در قرآن آمده، و گاهی به سخن گفتن مخفیانه خداوند با پیامبران است توسط ملک یا ایجاد صدایی در فضا یا درخت و مانند آن، و یا به وسیله خواب است. به عبارت دیگر: در قرآن «الهام» فقط در مورد انسان به کار برده شده که مقصود همان عقل عملی است، ولی «وحی» در انسان و غیر انسان به کار رفته است. از طرفی «وحی» در مورد غیر خداوند نیز به کار رفته است، نظیر: آیه ۱۲۱ سوره انعام: «إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ».

تَقْوَاهَا»^(۱) «پس خداوند بدی‌ها و خوبی‌ها را به انسان الهام کرد.» و این نعمت بزرگی است که باید شکر آن را به جا آورد.

نکته دیگری که باید به آن اشاره شود این که ممکن است کسی سؤال کند: آیا وحی و الهام فقط به انبیاء و اولیاء اختصاص دارد یا این که به مردم معمولی هم وحی و الهام می‌شود؟
در جواب این سؤال باید گفت:

علاوه بر این که به پیامبران و اولیاء خدا ﷺ الهام می‌شود، به عموم انسانها نیز الهام می‌گردد؛ مخصوصاً به افرادی که تقوای خدا را در زندگی پیشه خود می‌سازند. در قرآن کریم آمده است: ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾.^(۲)

همچنین قرآن در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ﴾^(۳) «و ما وحی کردیم به مادر موسی که او را شیر بدهد.»

از این آیات و از کلام حضرت زهرا علیها السلام به خوبی استفاده می‌شود که الهام و وحی اختصاص به انبیاء و اولیاء ندارد و به انسانهای عادی نیز الهام می‌شود؛ علاوه بر این که وحی نسبت به بعضی حیوانات هم در قرآن آمده است؛ مانند: زنبور عسل: ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ﴾^(۴) ولی وحی و

۱- سوره شمس (۹۱)، آیه ۸.

۲- در این آیه شریفه به مسأله حسن و قبح عقلی که در علم کلام قدیم و جدید مورد بحث است اشاره شده است، و دلالت دارد بر این که انسان به وسیله الهام و به حسب فطرت و خلقت الهی قادر است خوبی‌ها و بدی‌ها را درک کند و فجور و تقوا و عدالت و ظلم را تشخیص دهد. بنابراین اختلاف افراد و جوامع بشری در تشخیص عدالت و ظلم و خوبی‌ها و بدی‌ها اغلب مربوط به مصادیق و موارد عدل و ظلم است نه اصل آنها.

۳- سوره قصص (۲۸)، آیه ۷. ۴- سوره نحل (۱۶)، آیه ۶۸.

الهام انبیاء و اولیاء از نوع دیگر و بسیار قوی تر و بالاتر است و گنه آن برای ما روشن نیست.

﴿وَالْتَنَاءُ بِمَا قَدَّمَ﴾

(و مدح و ستایش خدای را به آنچه پیش فرستاده است.)

اشاره است به خلقت آسمان و زمین و همه چیزهایی که قبل از ما خلق شده و ما از آنها استفاده می‌کنیم.

﴿مِنْ عُمومِ نِعَمٍ ابْتَدَأَهَا﴾

(از نعمت‌های فراگیری که شروع به آفرینش آنها کرد.)

«مِنْ» در اینجا بیانیه^(۱) است و عبارت «ما قَدَّمَ» را توضیح می‌دهد؛ یعنی: از عموم نعمتهایی که خدا ابتدائاً داده است، قبل از وجود هر کسی و یا بدون این که کسی تقاضایی بکند.

در واقع نعمت‌های خدا بر دو قسم است: گاهی چنین است که انسانها از خدا چیزهایی می‌خواهند و خداوند هم عطا می‌کند؛ اما گاهی از اول کسی نبوده که از خدا چیزی بخواهد، بلکه خداوند بنابر فیاضیت علی‌الاطلاقی که داشته نعمت‌هایی را ابتدائاً خلق فرموده است و همه موجودات هم به نحوی از آنها بهره‌مند هستند.

این کلام حضرت در اینجا اشاره به قسم دوم دارد؛ یعنی: نعمت‌هایی که خداوند بدون درخواست کسی و بنابر فیاضیت علی‌الاطلاق خود خلق فرموده است.

۱- «مِنْ» معانی گوناگونی دارد که یکی از آنها «بیانیه» است؛ و آن هنگامی به کار می‌رود که قبل از آن، کلمه یا جمله مبهمی گفته شده که نیاز به بیان و توضیح داشته باشد، نظیر جمله: «والتناء بما قَدَّمَ».

﴿ وَ سَبَّحُوا آلَاءِ أَسْدَاهَا ﴾

(و گستردگی و فراوانی نعمت‌هایی که عطا کرده است.)

«آلاء» جمع «ألى» و یا «إلى» است، یعنی: نعمت‌ها؛ و جمع آن اصلش «الْآلاء» بوده، سپس قاعده مدّ^(۱) جاری شده و تبدیل به «آلاء» می‌شود. «أَسْدَى» هم به معنای عطا و بخشش است. این جمله عطف است به جمله قبلی، یعنی: «ثناء و ستایش خدای را به آنچه پیش فرستاده است، از نعمت‌های فراگیرش که ابتدائاً آفریده، و گستردگی و فراوانی نعمت‌هایی که عطا کرده است.»

﴿ وَ تَمَامٍ مِّنْ أَوْلَاهَا ﴾

(و تمام نعمت‌های گرانقدری که بذل کرده است.)

«مِن» جمع «مِنَّة» است، و منظور نعمت‌های ارزشمندی است که خدا به بندگانش عطا فرموده است.^(۲) از مهم‌ترین این نعمت‌ها نعمت رسالت و هدایت و ایمان است که خداوند به بندگانش عطا کرده است؛ همان‌طور که در قرآن کریم آمده است: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا...﴾^(۳) «خدا نعمت گرانقدری به مؤمنان داد آنگاه که در میان آنها پیامبری از خودشان مبعوث کرد...»

۱- اگر دو حرف همزه در کلمه‌ای کنار هم باشد و همزه دوم ساکن باشد همزه دوم قلب به حرفی می‌شود که با آن حرکت تناسب دارد، مانند: فتحة همزه در «الْآلاء» که با «الف» تناسب دارد و تبدیل به «آلاء» می‌شود؛ و اگر ضمه باشد با «واو» تناسب خواهد داشت، و در صورتی که کسره باشد تبدیل به «یا» خواهد شد.

۲- مفردات راغب، ص ۷۷۷.

۳- سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۶۴.

نعمت‌های بیشمار خداوند

﴿جَمَّ عَنِ الْإِخْصَاءِ عَدْدُهَا﴾

(آن نعمت‌ها از شمردن افزون است.)

«جَمَّ» به معنای «کَثُرَ» است، یعنی: زیاد؛ و چون اینجا به حرف «عن» متعدی شده است متضمن معنای تجاوز^(۱) نیز می‌باشد؛ یعنی: آن قدر نعمت‌های خدا زیاد است که ما نمی‌توانیم آنها را بشماریم. این کلام حضرت اشاره است به کلام خدا در قرآن که می‌فرماید: ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾^(۲) یعنی: (و اگر در مقام شمردن نعمت‌های خداوند برآید، آنها را نمی‌توانید شمارش کنید.)

﴿وَنَأَى عَنِ الْجَزَاءِ أَمَدُهَا﴾

(و ابتدای نعمت‌های خدا دورتر از آن است که ما بتوانیم جزای آنها را بدهیم.)
«أمد» در لغت هم به ابتدای چیزی گفته می‌شود و هم به تمام مدت آن اطلاق می‌گردد.

حضرت می‌فرماید: ابتدا یا مدت نعمت‌های خدا دورتر از آن است که ما قادر باشیم جزای آنها را بدهیم. یعنی: اگر خداوند در یک روز و در مدت مشخصی به انسانها و سایر موجودات بذل نعمت می‌کرد، آن وقت شاید می‌توانستیم بگوییم که جزایش را هم می‌توان در مدت مشخصی به‌جا آورد؛ اما وقتی نعمت‌های الهی محدود به یک روز و

۱- «تجاوز» یعنی: محدود نبودن به حد و اندازه خاص.

۲- سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۳۴.

یک سال نباشد، بلکه ابتدای آن از میلیونها سال پیش بوده باشد، ما هرگز قادر نخواهیم بود جزای نعمت‌های خدا را بدهیم.

ما مثل پرکاهی جزء این نظام وجود هستیم و تمام این نظام وجود در به وجود آمدن این پرکاه و بقای آن دخالت دارند؛ یعنی: تمام نظام عالم وابسته به هم هستند، این طور نیست که ما هر کدام یک وجود جدا باشیم؛ شما وجودتان به پدر و مادر و آباء و اجدادتان وابسته است و محیط و آب و خاک و زمین دست به هم داده‌اند تا یک نفر از ما موجود شده است؛ بنابراین مدت و اول یک شیء شاید به میلیونها سال از این نظام وجود مرتبط باشد و این نظام آن قدر گردیده و چرخیده و تحولات و تطورات صورت گرفته تا یک شیء پیدا شده است، همه اینها در وجود این شیء دخالت دارند. و علم هم این مطلب را - که تمام نظام وجود در موجود شدن یک شیء دخالت دارند - ثابت می‌کند.

لذا حضرت زهرا علیها السلام هم در اینجا می‌فرمایند: «و تَأْتِي عَنِ الْجَزَاءِ» یعنی: دور است از جزا، از این که ما بتوانیم پاداش بدهیم «أَمْدُهَا»: مدت این نعمت‌ها و اول این نعمت‌ها.

﴿و تَفَاوَتْ عَنِ الْأَذْرَاكِ أَبْدُهَا﴾

(و برتر است از ادراک بشر آخر و نهایت این نعمت‌ها.)

«أَبْدُ» یعنی: آخر و نهایت؛ و به قرینه لفظ «أَبْدُهَا»، «أَمْدُهَا» به معنای ابتدای نعمت‌ها می‌باشد؛ یعنی: نعمت‌های خدا هم اولش و هم آخرش خیلی دور است و نمی‌توان آن طور که شایسته و بایسته است آن را درک کرد و شکر نعمت‌های خدا را به جا آورد.

گسترش و تداوم نعمت‌ها در اثر شکرگزاری

﴿وَنَدَبُهُمْ لِاسْتِزَادَتِهَا بِالشُّكْرِ لِاتِّصَالِهَا﴾

(و خداوند برای افزایش و پیوستگی نعمت‌هایش مردم را به شکرگزاری فراخوانده است.)

«نَدَبَ إِلَيْهِ» یعنی: دعوتش کرد. این که به مستحبات «مَنْدوبات» نیز می‌گویند از باب دعوت کردن برای به جا آوردن است.

در مورد «لِاتِّصَالِهَا» دو احتمال وجود دارد: یکی این که «لِاتِّصَالِهَا» متعلق به «بِالشُّكْرِ» باشد که لام در آن لام صله^(۱) می‌شود.

احتمال دیگر این که «لِاتِّصَالِهَا» علت برای «نَدَبُهُمْ» باشد؛ یعنی: اگر کسی سؤال کند: چرا خدا مردم را برای طلب زیادی نعمت‌ها به شکر دعوت کرده است، جوابش این است که «لِاتِّصَالِهَا»، برای این که نعمت‌ها متصل و پیوسته باشند.

ولی به نظر می‌رسد که اگر «لِاتِّصَالِهَا» متعلق به «بِالشُّكْرِ» باشد بهتر است؛ یعنی: شما پیوستگی نعمت و قطع نشدن آن را شکر کن تا خدا به دنبالش نعمت بفرستد.

به هر حال این جمله حضرت زهرا علیها السلام اشاره است به آیه شریفه: ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾^(۲) یعنی: «همانا اگر شکرکننده باشید نعمت‌های شما را زیاد خواهم کرد.» و البته یکی از راههای شکر هر نعمتی به این است که آن را برای همان هدفی که خداوند خلق فرموده استفاده کنیم.

۱- یکی از معانی «لام» صله بودن است؛ یعنی: وصل و متعلق کردن مدخول خود به کلمه یا جمله سابق.
۲- سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۷.

﴿وَاسْتَحْمَدَ إِلَى الْخَلَائِقِ بِإِجْزَالِهَا﴾

(و خدا از آفریدگان طلب ستایش کرده است در مقابل فراوانی نعمت‌ها.)
«إِجْزَال» به معنای «اِكْتَار» می‌باشد، پس «إِجْزَالِ نِعْمَتٍ» یعنی: کثرت و زیادی نعمت. می‌فرماید: خدا از بندگانش طلب کرده است که حمد و ستایش او را به جا آورند تا او هم نعمت‌هایش را بر آنان زیاد کند.

﴿و تَتَىٰ بِالنَّدْبِ إِلَىٰ أَمْثَالِهَا﴾

(و تکرار کرده است خدا دعوت شما را به امثال این نعمت‌ها.)
در اینجا احتمال می‌رود - همچنان که مرحوم مجلسی هم می‌فرماید - مراد از «أَمْثَالِهَا» نعمت‌های اخروی باشد؛ یعنی: حالا که نعمت‌های دنیا را دارید، خداوند دعوت کرده است که نماز بخوان، کمک به فقیر بکن، مسجد و مدرسه بساز، کارهای خیر انجام بده، تا در آخرت نیز نعمت‌های فراوان داشته باشی.

همان‌طور که اول فرمود: «نَدَبَهُمْ لِإِشْتِرَادَتِهَا بِالشُّكْرِ»: (خدا بندگانش را دعوت کرده تا به وسیله شکر، نعمت‌هایش را بر بندگان زیاد کند)، حالا هم می‌فرماید: «و تَتَىٰ بِالنَّدْبِ إِلَىٰ أَمْثَالِهَا» یعنی: دوباره خدا شما را دعوت کرده است که اعمال نیک انجام دهید تا امثال این نعمت‌هایی را که در دنیا به شما داده در آخرت نیز به شما عطا کند. البته اگر در این دنیا یک خانه به شما داده، با انجام اعمال نیک، در آن دنیا به شما قصرها می‌دهد؛ و اگر اینجا یک باغ داده، در آن عالم باغها خواهد داد.

و شاید هم مقصود همان نعمت‌های متشابه و متمائل است که در دنیا به شکل‌های گوناگون و نظیر هم به بندگان داده می‌شود.

اخلاص ثمره توحید

﴿وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ﴾

(و گواهی می‌دهم که نیست خدایی جز «الله» که تنهاست و شریکی برای او نیست.)

﴿كَلِمَةٌ جَعَلَ الْإِخْلَاصَ تَأْوِيلَهَا﴾

([این شهادت به وحدانیت خدا] کلمه‌ای است که خداوند اخلاص را نتیجه و تأویل آن قرار داده است.)

اگر انسان واقعاً معتقد باشد که غیر از خدای یگانه هیچ موجودی قادر مطلق نیست و همه عالم در مقابل او تسلیم و فرمانبردارند و تنها اوست که مستحق عبودیت است و روزی‌دهنده و خالق موجودات می‌باشد و اوست که حاجات را برآورده می‌کند، آن وقت در اعمالش خلوص خواهد داشت و عبادتش با خلوص نیت خواهد بود. این که ما خلوص در اعمال نداریم برای این است که برای غیر خدا ارزش قائل هستیم؛ اما اگر باور کردیم که فقط خداست که مستحق عبادت بوده و هر چه کمال است از آن اوست، طبعاً در اعمال خود مخلص خواهیم بود.

از این رو حضرت می‌فرماید: «كَلِمَةٌ جَعَلَ^(۱) الْإِخْلَاصَ تَأْوِيلَهَا»: خدا خلوص در اعمال را تأویل کلمه توحید قرار داده است؛ یعنی: بازگشت

۱- البته «جَعَلَ» به صورت مجهول نیز قرائت شده است که معنای عبارت به این صورت می‌شود: «شهادت به وحدانیت خدا کلمه‌ای است که اخلاص نتیجه و تأویل آن قرار داده شده است».

و نتیجه کلمه توحید و «لا إله إلا الله» اخلاص در عمل می باشد؛ و اگر ما در اعمالمان مخلص نیستیم، معلوم می شود که در توحیدمان خلل داریم.

امام علی علیه السلام هم در خطبه اول نهج البلاغه این گونه می فرماید: «و کمال توحیده الإخلاص له» یعنی: «کمال توحید و شهادت بر یگانگی خداوند، داشتن اخلاص در بندگی اوست.»

درک قلبی و معرفت عقلی انسانها از توحید

﴿وَضَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْصُولَهَا﴾

(و خداوند پیوند با توحید را در دلها جای داده است.)

مرحوم مجلسی در «بحار الأنوار» چند معنا برای این عبارت ذکر می کند؛ ولی به نظر می رسد منظور حضرت در این عبارت، معرفت باطنی و قلبی انسانها از توحید باشد که خداوند آن را در دل انسانها جای داده و دلها را ظرف حقایق توحیدی و وصول الی الله قرار داده است. تعبیر «مَوْصُولَهَا» که به معنای وصول و رسیدن است، تناسبی تام با قلب و دل دارد؛ چرا که راه دل راه وصول و رسیدن است، ولی عقل جایگاه اندیشه و برهان که در عبارت بعدی حضرت آمده است؛ و خداوند هر دو راه دل و عقل را برای درک و فهم توحید هموار کرده است.

﴿وَضَمَّنَ الْقُلُوبَ﴾ یعنی: و خدا در دلها جای داده است «مَوْصُولَهَا»:

پیوند با توحید و وصل شدن را. و به تعبیر دیگر خداوند بذر توحید را

در دلها کاشته است تا انسانها به وسیله سیر و سلوک و انجام دادن کارهای خوب آن را پرورش داده و نهال توحید را در وجود خویش بارور کنند و سپس از ثمره و میوه‌هایش بهره‌مند شوند.

﴿وَأَنَارَ فِي [الْفِكْرِ] التَّفَكُّرِ مَعْقُولَهَا﴾

(وروشن کردن در اندیشه‌ها درک عقلی توحید را.)

این عبارت به معرفت عقلی انسانها از توحید اشاره دارد. البته دریافت‌های عقلی هر کسی به اندازه استعداد اوست. به همان اندازه خداوند نور توحید را در دل افراد قرار داده که از کلمه توحید تعقل می‌کنند.

یکی از دعاهایی که به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نسبت می‌دهند این است که آن حضرت فرموده‌اند: «اللَّهُمَّ أَرِنِي الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ»^(۱) یعنی: «خدایا اشیاء را همان‌طور که هستند به من بنما.» معنای این جمله چیست؟ بنده و جنابعالی برای اشیاء یک موجودیت و ارزش و شخصیتی قائل هستیم، اما پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نظرشان به اشیاء نظر «حرفی» است؛ یعنی همان‌طور که معنای حرفی، غیرمستقل و وابسته به معنای اسمی است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هم تمام اشیاء را وابسته و پیوسته به حق می‌دیدند و در پرتو حق به اشیاء نظر می‌کردند.

پس نظر اولیاء خدا به اشیاء، نظر ربطی و حرفی و نظر پرتوی است؛ اما ما برای اشیاء استقلال قائل هستیم. بنابراین هر کس یک نحو تعقلی از خدا و توحید و موجودات دارد و لذا حضرت در اینجا می‌فرماید:

۱- رسائل المرتضی، ج ۲، ص ۲۶۱.

و خداوند دریافت و درک عقلی از توحید را در ذهن و اندیشه انسانها روشن کرده است.

حقیقت ناشناخته حق تعالی

﴿الْمُمْتَنِعُ مِنَ الْأَبْصَارِ رُؤْيَتْهُ، وَمِنَ الْأَلْسِنِ صِفَتْهُ﴾

(خدایی که دیدگان قادر به رؤیت او نیستند، و زبانها قادر به توصیف او نمی‌باشند.)

یعنی: خداوند از آن جهت که جسم نیست قابل رؤیت با چشم و ابزار دیگر نمی‌باشد، و از آن نظر که وجود و کمالات وجودی‌اش نامتناهی است با زبان و امثال آن قابل توصیف نخواهد بود. بنابراین حقیقت و کنه وجود و ذات حق تعالی برای غیر خودش قابل درک و شناخت کامل نیست.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در ابتدای خطبه اول نهج البلاغه، عدم امکان توصیف حق تعالی و نامحدود بودن صفات و کمالات او را با عبارات دقیق و مختصری بیان فرموده‌اند. ^(۱)

﴿وَمِنَ الْأَوْهَامِ كَيْفِيَّتُهُ﴾

(و کیفیت و چگونگی او در پندارها نمی‌گنجد.)

۱- حضرت علی علیه السلام در خطبه اول نهج البلاغه در این باره می‌فرمایند:
«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مَدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ... وَلَا يُؤَدِّي حَقَّهُ الْمُجْتَهِدُونَ، الَّذِي لَا يُدْرِكُهُ بُعْدُ الْهَمَمِ وَلَا يَنَالُهُ غَوْضُ الْفِطْنِ...»
(حمد خدایی را که گویندگان نتوانند مدح و ثنای او گویند... و تلاشگران - در راه شناخت و مدح او - نتوانند حق او را ادا کنند؛ خدایی که صاحبان همت و اراده بلند و شناوران زیرک دریای معرفت هرگز به درک او نمی‌رسند.)

پندار بشر عاجز است از درک چگونگی خدا، چون اصلاً خدا کیفیت ندارد. کیفیت به معنای اعمّ یعنی: حقیقت خدا. این که واقعیت خدا چگونه است، ذهن و فکر بشر به آن نمی‌رسد. یکی چنین می‌پندارد که خدا مثل یک گنبد نور است، یکی تصور می‌کند که خدا روی تخت نشسته و مانند سلاطین دنیایی حکمفرمایی می‌کند، ولی در واقع واهمه انسان نمی‌تواند کیفیت خدا را تصور کند، چرا که اصلاً خدا دارای کمّ و کیف نیست. کمّ و کیف مربوط به موجود ممکن است، چه جسمانی باشد یا نباشد؛ ولی ذات حق تعالی «واجب الوجود من جمیع الجهات» است و قهراً از خواص ممکن مبرّاست. به قول حکیم سنائی: نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم ننگنجی
نتوان شبه تو جستن که تو در وهم نیایی

آفرینش اشیاء توسط خداوند

﴿إِبْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ قَبْلَهَا﴾

(خداوند اشیاء را آفرید نه از چیزی که قبل از آن وجود داشته باشد.)

«إبداع» به معنای آفریدن است و با «اختراع» تفاوت دارد؛ مثلاً مخترع هواپیما چیزی را خلق نمی‌کند بلکه فقط اشیاء موجود را تغییر شکل می‌دهد، او با استفاده از مواد موجود در طبیعت و با الگو گرفتن از پرندگان هواپیما را اختراع کرده است، و یا دیگری هواپیمای جدیدی را از روی مدل‌های دیگر اختراع می‌کند؛ اما خداوند برای خلق اشیاء از هیچ چیز استفاده نکرده است؛ اصلاً قبل از آن چیزی نبوده که از آن استفاده کرده باشد، این را می‌گویند «إبداع».

در اینجا حضرت می فرماید: «إِبْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ»: خداوند اشیاء را آفرید «لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ قَبْلَهَا»: نه از یک چیزی و ماده‌ای که قبل از آن وجود داشته باشد؛ بلکه خداوند اشیاء و موجودات را ابتدائاً خلق فرموده است.

﴿وَأَنْشَأَهَا بِلَا اخْتِدَاءٍ أَمْثَلَةً امْتَثَلَهَا﴾

(و خداوند اشیاء را ایجاد کرده بدون این که از نمونه‌هایی تقلید کرده باشد.)
این طور نبوده که همانند مهندسان و مخترعان، یک نمونه و مثالی از قبل داشته باشد و از روی آن اشیاء را خلق و ایجاد کند.

﴿كَوَّنَهَا بِقُدْرَتِهِ وَذُرَّأَهَا بِمَشِيئَتِهِ﴾

(خداوند موجودات را به قدرت خود به وجود آورده و به خواست و مشیت خود آنها را خلق کرده است.)

یعنی: اگر چه اسباب و علل ظاهری در تکوین موجودات دخالت دارند، ولی بالاخره همه آنها با قدرت و مشیت الهی بوده و علة‌العلل همه چیزها قدرت و اراده خداوند است.

﴿مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَى تَكْوِينِهَا، وَلَا فَايِدَةٍ لَهُ فِي تَصْوِيرِهَا﴾

(بدون این که خدا به تکوین موجودات احتیاجی داشته باشد، و در صورت بندی آنها سودی حاصلش شود.)

این که خداوند موجودات را صورت بندی و خلق می کند، برای او که فایده‌ای ندارد، بلکه فیاضیتش اقتضا کرده است که موجودات گوناگون را در شکل‌های مختلف صورت بندی و خلق کند.

خلاصه این که نه حاجتی به خلق موجودات داشته و نه نفعی عاید او می شده است. به قول مولوی:
من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم

اهداف آفرینش

[۱] ﴿إِلَّا تَثْبِيثاً لِحُكْمَتِهِ﴾

(مگر این که خلق موجودات برای تثبیت حکمت اوست.)

«حکمت» به معنای قدرت بر چیزی است که مطابق با مصلحت باشد؛ از آنجا که مصلحت است و مطابق با منطق می باشد، خداوند موجودات را خلق کرده است؛ فیاضیت برای حق تعالی یک کمال محسوب می شود، و خداوند به واسطه خلق موجودات حکیم بودن خویش را ثابت و ظاهر کرده است.

[۲] ﴿وَتَثْبِيهَا عَلَى طَاعَتِهِ﴾

(و برای این که شما را بر اطاعت خود آگاه سازد.)

آگاه کند شما را بر این که موظف به اطاعت از خدا هستید؛ وقتی می بینید همه این موجودات مخلوق خدا هستند و خود شما نیز مخلوق خدا هستید، قهراً باید او را اطاعت کنید، واجباتی را که دستور داده است به کار ببندید و از محرّماتی که نهی فرموده خودداری و پرهیز کنید.

[۳] ﴿وَإِظْهَاراً لِقُدْرَتِهِ﴾

(و برای این که قدرت خود را ظاهر و آشکار سازد.)

خداوند اراده کرده که قدرت خود را در مقام ایجاد با همه عظمت و بزرگی آشکار سازد.

[۴] ﴿وَتَعْبُدُوا لِرَبِّتِهِ﴾

(و برای این که در مخلوقات روحیه تعبد ایجاد شود.)

وقتی مردم ببینند خدایی هست که سرچشمه این همه کمال و لطف و نعمت است، روحیه تعبد در آنها ایجاد خواهد شد؛ و این روحیه تعبد و مقام عبودیت، کمال بزرگی برای بندگان خدا محسوب می شود. خدای متعال در قرآن کریم می فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^(۱) یعنی: «خلق نکردم جن و انس را مگر برای این که مرا پرستند.» به خاطر این که عبادت و پرستش خدا موجب کمال و ارتقاء درجه بندگان به سوی خدا می باشد، و این خود یکی از اهداف خلقت است. وقتی در انسان روحیه تعبد پیدا شد، قهراً در مقابل خداوند خاضع شده و از غیر او منقطع می گردد.

[۵] ﴿وَإِعْزَازاً لِدَعْوَتِهِ﴾

(و برای تقویت و تثبیت دعوت خود.)

«إعزاز» به معنای تقویت و تثبیت است. دعوتی که انبیاء و اولیاء می کنند و مردم را به طرف خدا می خوانند، باید دلیل داشته باشد و برهان بر آن اقامه شود، و بهترین دلیل و برهان همین نظام وجود و جهان آفرینش است و این که این جهان آفریدگاری دارد و همه

۱-سوره الذاریات (۵۱)، آیه ۵۶.

موجودات محتاج به خدا هستند و بی نیاز از او نمی توانند زندگی کنند؛ و لذا در روایات زیادی دیده می شود که برای اثبات خالق حکیم و یکتا به نظم موجود در عالم هستی استدلال شده است. ^(۱) پس یکی از اهداف خلقت، تثبیت دعوت خداست که توسط انبیاء و اولیائش صورت می پذیرد.

فلسفه ثواب و عقاب

﴿ثُمَّ جَعَلَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ، وَوَضَعَ الْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ﴾

(آنگاه خدا ثواب و پاداش را بر اطاعت خود، و مجازات و کیفر را بر معصیت خود قرار داد.)

این کلام حضرت با دو جمله بعدی آن که راجع به فلسفه ثواب و عقاب است در نهج البلاغه، حکمت ۳۶۸ نیز آمده است.

﴿ذِيَادَةٌ لِعِبَادِهِ عَنِ نَقْمَتِهِ﴾

(برای این که بندگانش را از کارهایی که موجب عقوبت است باز دارد.)

«ذیادۀ» از ماده «ذود» به معنای دور کردن و دفع کردن است، و در اصل «ذوادة» بوده از باب «ذاد، يذودُ». یعنی: خدا می خواهد دور کند بندگانش را از این که کارهایی که موجب غضب خداست انجام دهند. این که خدا بر اطاعتش ثواب قرار می دهد و بر معصیتش عقاب و عذاب

۱- از باب نمونه، در روایت پنجم اصول کافی، کتاب التوحید، باب «حدوث العالم» آمده: «... فلما رأينا الخلق منتظماً والفلك جارياً و التدبير واحداً... دَلَّ صِحَّةَ الامر... على أنَّ المدبر واحد...» همچنین در روایات: ۱، ۲، ۳ و ۴ همین باب، به مسأله نظم جاری در نظام خلقت اشاره شده است.

وضع می‌کند، به خاطر این است که بندگانش را از آنچه که موجب عقوبت است دور کند و به این ترتیب آنها را به سوی بهشت خود سوق دهد. پس در حقیقت یکی از علل جعل ثواب و عقاب، بهره بردن بندگان است. یعنی فایده اطاعت و ترک معصیت نیز عاید آنان می‌شود نه خداوند؛ زیرا در اثر اطاعت به ثواب و کمال نایل شده، و در اثر ترک معصیت از نعمت و غضب و عذاب الهی در امان خواهند ماند.

﴿وَحَيَاةٌ لَهُمْ إِلَىٰ جَنَّتِهِ﴾

(و به خاطر این که بندگانش را جمع کند و به سوی بهشت سوق دهد.)

«حِیَاةٌ» از ماده «حَاشَ، یَحُوشُ» به معنای جمع کردن است. وقتی گوسفندان را یک جا جمع می‌کنند، می‌گویند: «حَاشَهُمْ»، یعنی: آنها را جمع کرد. خداوند نیز می‌خواسته مردم را از این تفرق نجات داده و پس از جمع کردن آنها را به بهشت خویش روانه کند.^(۱)

«حِیَاةٌ لَهُمْ إِلَىٰ جَنَّتِهِ» یعنی: «و جَمَعَهُمْ إِلَىٰ جَنَّتِهِ»: و جمع و ترغیبشان کند به سوی بهشت. خلاصه هدف خدا این بوده که انسانها کمال پیدا کنند و آنچه را که موجب غضب و عقوبت خدا می‌شود انجام ندهند.

البته کمال دارای درجات است، بهشتی که به اولیاء خدا وعده داده شده بسیار بالاتر و برتر از آن بهشتی است که امثال ما در انتظار آن هستیم؛ قرآن کریم در این ارتباط می‌فرماید: ﴿وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ

۱- از این جمله فهمیده می‌شود که بهشت با تفرق و تشتت کلمه یک ملت سازگار نیست؛ زیرا در تشتت و اختلاف، بسیاری از حقوق انسانها پایمال می‌شود.

أَكْبَرُ^(۱) «و مقام رضای پروردگار بالاتر است.» یعنی: بهشت رضوان که انسان در آن رضایت پروردگار را نسبت به خود احساس کند، از آن بهشتی که لذتهای جسمانی را تأمین می‌کند بالاتر و مهم‌تر است.^(۲)

«والسلام علیکم و رحمة الله و بركاته»

۱- سورة توبه (۹)، آیه ۷۲.

۲- اهل معرفت به دو نوع بهشت قائل هستند: یکی «بهشت محسوس» که به حواس اخروی احساس می‌شود، و دیگری «بهشت معقول» که بالاتر از اولی است؛ و برای هر کدام مراتب و درجاتی تصویر می‌کنند، و «بهشت رضوان» و «بهشت لقاء» که مربوط به اولیاء خداوند می‌باشد از آن جمله است.

﴿﴾ درس سوّم ﴿﴾

عبودیت زمینهٔ رسالت

مقامات پیش از رسالت

انتخاب پیامبر ﷺ قبل از خلق موجودات

اهداف بعثت پیامبر ﷺ

قیام پیامبر ﷺ برای هدایت انسانها

رحلت پیامبر اکرم ﷺ

ویژگی های مهاجرین و انصار

قرآن و عترت، دو یادگار پیامبر ﷺ

ویژگی های هدایتی قرآن

وَأَشْهَدُ أَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، إِخْتَارَهُ [وَأَسْتَجِبُهُ] قَبْلَ أَنْ أُرْسَلَهُ، وَسَمَّاهُ قَبْلَ أَنْ اجْتَبَاهُ [اجْتَبَلَهُ]، وَاصْطَفَاهُ قَبْلَ أَنْ ابْتَعْتَهُ؛ إِذِ الْخَلَائِقُ بِالْغَيْبِ مَكْنُونَةٌ، وَبَسْتِرِ الْأَهْوَيلِ مَصُونَةٌ، وَبِنَهَايَةِ الْعَدَمِ مَقْرُونَةٌ، عَلِمًا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِمَائِلِ الْأُمُورِ، وَإِحَاطَةً بِحَوَادِثِ الدُّهُورِ، وَمَعْرِفَةً بِمَوَاقِعِ الْمَقْدُورِ [الْأُمُورِ]؛ ابْتَعْتَهُ اللَّهُ إِتِمَامًا لِأَمْرِهِ، وَعَزِيمَةً عَلَى إِمْضَاءِ حُكْمِهِ، وَإِنْفَادًا لِمَقَادِيرِ حَتْمِهِ، فَرَأَى الْأُمَّمَ فَرَقًا فِي أَدْيَانِهَا، عَكْفًا عَلَى نِيرَانِهَا، عَابِدَةً لِأَوْثَانِهَا، مُنْكَرَةً لِلَّهِ مَعَ عِزِّهَا؛ فَأَنَارَ اللَّهُ بِأَبِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ظُلْمَهَا، وَكَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهْمَهَا، وَجَلَا عَنِ الْأَبْصَارِ غُمَّهَا؛ وَقَامَ فِي النَّاسِ بِالْهُدَايَةِ، فَأَتَقَدَّهُمْ مِنَ السَّعْوَايَةِ، وَبَصَّرَهُمْ مِنَ الْعَمَايَةِ، وَهَدَاهُمْ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ، وَدَعَاهُمْ إِلَى الطَّرِيقِ [الصِّرَاطِ] الْمُسْتَقِيمِ؛ ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ قَبْضَ رَافِقَةٍ وَاجْتِبَارٍ، وَرَعْبَةٍ وَإِثَارٍ؛ فَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ تَعَبِ هَذِهِ الدَّارِ فِي رَاحَةٍ، قَدْ حَفَّتْ بِالْمَلَائِكَةِ الْأَبْرَارِ، وَرِضْوَانِ الرَّبِّ الْعَفَّارِ، وَمَجَاوِرَةِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ؛ صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَبِي نَبِيِّهِ، وَأَمِينِهِ عَلَى الْوَحْيِ وَصَفِيِّهِ، وَخَيْرَتِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَرَضِيِّهِ، وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

ثُمَّ انْتَفَتَتْ إِلَى أَهْلِ الْمَجْلِسِ وَقَالَتْ:

أَنْتُمْ عِبَادَ اللَّهِ! نُصِبُ أَمْرَهُ وَنَهْيَهُ، وَحَمَلَةَ دِينِهِ وَوَحْيِهِ، وَأُمنَاءُ اللَّهِ عَلَى أَنْفُسِكُمْ، وَبُلْعَاؤُهُ إِلَى الْأُمَّمِ، زَعِيمٌ حَقٌّ لَهُ فِيكُمْ، وَعَهْدٌ قَدَمَهُ إِلَيْكُمْ، وَبَقِيَّةٌ اسْتَخْلَفَهَا عَلَيْكُمْ، كِتَابُ اللَّهِ التَّاطِقُ، وَالسُّقْرَانُ الصَّادِقُ، وَالنُّورُ السَّاطِعُ، وَالضِّيَاءُ اللَّامِعُ، بَيِّنَةٌ بَصَائِرُهُ، مُنْكَشِفَةٌ سَرَائِرُهُ، مُنْجِلِيَّةٌ ظَوَاهِرُهُ، مُغْتَبِطَةٌ بِهِ أَشْيَاعُهُ، قَائِدٌ إِلَى الرِّضْوَانِ اتِّبَاعُهُ، مُؤَدِّ إِلَى النَّجَاةِ اسْتِمَاعُهُ، بِهِ تُنَالُ حُجُجُ اللَّهِ الْمُنَوَّرَةِ، وَعَزَائِمُهُ الْمُفَسَّرَةُ، وَمَحَارِمُهُ الْمُحَذَّرَةُ، وَبَيِّنَاتُهُ الْجَالِيَّةُ، وَبِرَاهِينُهُ الْكَافِيَّةُ، وَفَضَائِلُهُ الْمُنْدُوبَةُ، وَرُخْصَةُ الْمَوْهُوبَةُ، وَشَرَائِعُهُ الْمَكْتُوبَةُ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و به نستعین

خطبه حضرت زهراء عليها السلام در مسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم را طبق روایت عبداللّه بن حسن رضوان الله تعالی علیه می خواندیم. در درس گذشته شهادت به یگانگی خدا بیان شد؛ حال شهادت به نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از زبان حضرت شروع می کنیم:

عبودیت زمینه رسالت

﴿وَأَشْهَدُ أَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ﴾

(و گواهی می دهم که پدرم محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده خدا و فرستاده اوست.) در اینجا حضرت کلمه «عَبْدُهُ» را مقدم بر «رَسُولُهُ» ذکر می کنند، در تشهد نیز می خوانیم: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ»، «عبده» را اول و «رسوله» را بعد از آن می گوئیم؛ علتش این است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چون بنده خدا بوده و در عبودیت به مقام والایی رسیده، استعداد «رسول الله» شدن را پیدا کرده است.

و شاید علت این که خدا در قرآن کریم می فرماید: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا...﴾^(۱) «منزه است آن که شبانگاه

۱- سوره اسراء (۱۷)، آیه ۱.

بنده خود را سیر داد از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی... و نفرموده: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِرَسُولِهِ...» همین نکته باشد؛ یعنی: پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چون بنده خدا بوده و در عبودیت به بالاترین مقامها رسیده، خدا در آن شب او را به معراج برده است. پس عبودیت مقدمه رسالت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و مقدم بر آن نیز می باشد. ^(۱)

مقامات پیش از رسالت

﴿إِخْتَارَهُ [وَأَنْتَجَبَهُ] قَبْلَ أَنْ أَرْسَلَهُ﴾

(خداوند پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را انتخاب کرد پیش از آنکه او را به پیامبری برگزیند.)
«اِخْتَارَ» از باب «افتعال» است که معنای صیغه مفرد ماضی آن می شود «اختیار کرد»، «اَنْتَجَبَ» هم به همان معناست؛ یعنی: خداوند پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را قبل از این که به رسالت مبعوث کند اختیار کرده بود؛ به این معنا که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیش از رسالت مورد توجه و مورد انتخاب خداوند بود، و چون در او لیاقت و استعداد کامل وجود داشت به مقام رسالت مبعوث شد؛ چون هر کسی نمی تواند «رسول الله» و فرستاده خدا بشود.

﴿وَسَمَّاهُ قَبْلَ أَنْ اجْتَبَاهُ [اجْتَبَلَهُ]﴾

(و نامگذاری کرد او را پیش از آنکه او را برگزیند [خلق کند].)

۱- حدیث معروف: «العبودية جوهرة كنهها الربوبية»: «عبودیت گوهری است که حقیقت آن، خدایی شدن انسان است» نیز به همین واقعیت اشاره دارد؛ یعنی: زمینه اصلی رسالت و عروج انسان و نیل به سایر مراحل تکامل معنوی، همانا عبودیت می باشد. ناگفته نماند که این حدیث سند ندارد و تنها مأخذ آن کتاب «مصباح الشریعة» است که در ابتدای باب صدم آن صفحه ۵۳۶ آمده است و مرحوم مجلسی هم در کتاب «بحار الأنوار»، باب صدم آن را نقل نکرده است.

در اینجا دو احتمال وجود دارد:

احتمال اول این که مراد حضرت این باشد که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیش از آن که در این عالم به مقام نبوت برسد، خداوند برای حضرت آدم و انبیاء گذشته عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و نیز ملائکه الله نام آن حضرت را برده است.

و احتمال دیگر این که معنای «وَسَمَّاهُ قَبْلَ أَنْ اجْتَبَاهُ» این باشد که خداوند قبل از این که حضرت را به رسالت مبعوث کند برای او اسم تعیین کرد و نامش را «محمد» گذاشت.

و اگر «اجْتَبَاهُ» باشد، همان طور که در بعضی از نسخه ها آمده، معنای جمله این می شود که خداوند نامگذاری کرد او را قبل از این که او را خلق کند.

﴿وَاضْطَفَاهُ قَبْلَ أَنْ ابْتَعَنَهُ﴾

(و او را برگزید پیش از آن که به پیامبری مبعوثش کند.)

یکی از صفات پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «مصطفی» است، یعنی: برگزیده. در تورات نیز یکی از صفاتی که برای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیان می شود صفت «برگزیده» است. - آقایان سعی کنند تورات و انجیل را مطالعه کنند، زیرا در آنجا مطالبی ذکر شده که می تواند برای شما مفید باشد. - در تورات (بالمعنی الأعم) کتاب «اشعیاء»، باب ۴۲ آمده است: «... برگزیده من...»، و پس از آن صفاتی ذکر می شود که درست بر پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تطبیق می شود،^(۱) و ما احتمال می دهیم که در آنجا لفظ «مصطفی» نیز ذکر

۱- در تورات، باب ۴۲ از کتاب اشعیاء آمده است:

«اینک بنده من که او را دستگیری کردم و «برگزیده» من که جانم از او خوشنود است من روح خود را بر او می نهم تا انصاف را برای امت ها صادر سازد. * او فریاد نخواهد زد و

شده بوده، منتها یکی از اشتباهات مترجمان این بوده که اسامی و القاب را هم ترجمه می‌کردند. از باب مثال گفته شده: یکی از اسامی پیامبر ص که در انجیل آمده «احمد» است و قرآن کریم به نقل از حضرت عیسی ع می‌فرماید: ﴿وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِيهِ مِنَ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾^(۱) بعد صاحب انجیل چهارم «احمد» را در یونانی به «پریکلیتوس»^(۲) ترجمه نمود و مترجمان بعدی نیز آن را ترجمه کرده و مثلاً در فارسی نوشته‌اند: «بسیار ستوده»؛ در صورتی که شایسته بود خود لفظ «احمد» را ذکر می‌کردند. البته در مقابل این قول برخی معتقدند که تلاش برای تطبیق واژه «فارقلیط» بر «احمد» کار درستی نیست، زیرا آیه ششم سوره صفّ دالّ بر وجود نام «احمد» در اناجیل رائج موجود نیست بلکه بر اصل بشارت حضرت عیسی به آن دلالت دارد.

﴿ آواز خود را بلند نخواهد نمود و آن را در کوچه‌ها نخواهد شنوید. * نیه خرد شده را نخواهد شکست و فتیله ضعیف را خاموش نخواهد ساخت تا عدالت را به راستی صادر گرداند. * او ضعیف نخواهد گردید و منکسر نخواهد شد تا انصاف را بر زمین قرار دهد و جزیره‌ها منتظر شریعت او باشند. * خدا یهوه که آسمانها را آفرید و آنها را پهن کرد و زمین و نتایج آن را گسترانید و نفس را به قومی که در آن باشد و روح را بر آنانی که در آن سالک‌اند می‌دهد، چنین می‌گوید: * من که یهوه هستم تو را به عدالت خوانده‌ام و دست تو را گرفته تو را نگاه خواهم داشت و تو را عهد قوم و نور امت‌ها خواهم گردانید. * تا چشمان کوران را بگشایی و اسیران را از زندان و نشینندگان در ظلمت را از محبس بیرون آوری. * من یهوه هستم و اسم من همین است. * و جلال خود را به کسی دیگر و ستایش خویش را به بت‌های تراشیده نخواهم داد. * اینک وقایع نخستین واقع شد و من از چیزهای نو اعلام می‌کنم و قبل از آن که به وجود آید شما را از آن خبر می‌دهم. *﴾

۱- سوره صف (۶۱)، آیه ۶: «در حالی که بشارت‌دهنده هستم به رسول و پیامبری که بعد از من می‌آید و نامش احمد است.»

۲- «پریکلیتوس» به معنای «بسیار ستوده» است و معرّب آن «فارقلیط» می‌باشد.

در هر صورت یکی از صفات پیامبر ﷺ «برگزیده خدا بودن» است، و لذا حضرت زهرا عليها السلام در اینجا می فرماید: «خداوند او را زمانی برگزید که هنوز به پیامبری مبعوث نشده بود.»

انتخاب پیامبر ﷺ قبل از خلق موجودات

﴿إِذِ الْخَلْقُ بِالْغَيْبِ مَكْنُونَةٌ﴾

(زمانی [او را برگزید] که همه خلایق در عالم غیب پوشیده بودند.)
یعنی: زمانی حضرت محمد ﷺ مورد توجه و برگزیده خدا بود که هنوز موجودات پا به عرصه این جهان نگذاشته بودند و به اصطلاح در عالم غیب به سر می بردند.

﴿وَبَسْتِرِ الْأَهْوِيلِ مَصُونَةٌ﴾

(و در پس پرده بیم ها نگه داشته شده بودند.)
«أهویل» جمع «أهوال» است و «أهوال» هم جمع «هول» می باشد، بنابراین «أهویل» جمع الجمع^(۱) است؛ «هول» یعنی: وحشت و هراس. حضرت می خواهند بفرمایند: آن زمانی که خداوند پیامبر اکرم ﷺ را برگزید همه موجودات در عالم هول و وحشت بودند. البته درک این عوالم بدون کمک و توضیح خود این بزرگان برای بشر دشوار است، همان طور که درک بسیاری از معانی قرآن بدون توضیح آنها میسر نبود؛ برای این که علم کتاب نزد آنهاست و علما و دانشمندان خوشه چین خرمن علم آنهایند.

۱- یعنی: کلمه ای که جمع است دوباره جمع بسته شود.

﴿ وَبَيْنَهَايَةَ الْعَدَمِ مَقْرُونَةٌ ﴾

(و به پایان عدم نزدیک بودند.)

یعنی: هنوز هیچ موجودی خلق نشده و از عدم پا به عرصه وجود نگذاشته بود.

همان طور که واهمه انسان خیال می کند که زمانی عدمستانی بوده و تمام این موجودات در آن عدمستان تاریک و خاموش بوده اند و بعد نور وجود به آنها تابیده است و روشن شده اند و به عالم وجود پای نهاده اند، حالا در مقام تلفظ نیز انسان می گوید: «در عالم عدم»، یعنی: عالمی که همه معدوم بوده اند.

اما با این حال خداوند به همه نظام وجود، قبل از ایجاد آن علم داشته است و آن را اندازه گیری کرده است. این که نظام وجود در چه زمانی است، در چه رتبه ای است و چه مقامی دارد، همه اینها مورد علم خدا بوده است، و خداوند در همان مرتبه، وقتی که هنوز هیچ موجودی را خلق نکرده بود و همه خلایق پوشیده و معدوم بودند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را برگزید و برای خود انتخاب کرد.

حال ممکن است این سؤال به ذهن خطور کند که اگر در آن زمان هیچ موجودی وجود نداشت پس چگونه خدا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را همان وقت انتخاب کرد و برگزید و حال آن که هیچ موجودی نبوده و همه در عدمستان به سر می بردند؟
لذا حضرت می فرماید:

﴿عِلْمًا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِمَآئِلِ الْأُمُورِ﴾^(۱)

(برای این که خداوند متعال به سرانجام امور آگاه بوده است.)

اگر چه در آن زمان هیچ موجودی نبوده است ولی خداوند که از آینده اطلاع و آگاهی دارد و به نظام وجود علم دارد می داند که در آینده چه اتفاقاتی رخ می دهد و در نهایت، این نظام وجود به یک گل سرسبیدی همچون حضرت محمد ﷺ منتهی می شود.

یک کشاورز وقتی باغی را احداث می کند، از اول نظرش به میوه های شیرین آن باغ است که در نهایت به دست می آید و از آن به «علت غایی» تعبیر می شود. حال خدا که «عِلْمُ الْغُيُوبِ» است، پیغمبر ﷺ را از همان ابتدا مورد توجه خود قرار داده است. و به قول مولوی:

اَوَّلُ فِكْرٍ آخِرِ أَمَدٍ فِي عَمَلٍ خَاصَّةً فِكْرِي كَوْبُودٍ وَصَفِّ اَزَلٍ

حضرت در اینجا می خواهند کمال پیامبر ﷺ را برسانند؛ و در جواب این سؤال که ممکن است در اذهان ایجاد شود و کسی اشکال کند: چگونه خدا قبل از خلق موجودات یکی از آنها را انتخاب کرده؟ می فرمایند: «عِلْمًا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِمَآئِلِ الْأُمُورِ»: برای این که خداوند به آینده امور علم داشته است و از همان اول می دانسته که در نظام وجود چه اتفاقاتی خواهد داد.

۱- در بعضی از نسخه ها به جای «بمائل الأمور» عبارت «بما يلي الأمور» ذکر شده است.

«مائل» جمع «مأل» و از ماده «أول» است؛ یعنی: سرانجام و فرجام کارها، نتیجه و عاقبت هر چیزی.

﴿وَإِحَاطَةً بِحَوَادِثِ الدُّهُورِ﴾

(و به حوادث روزگار احاطه داشته است.)

خداوند از اول می دانسته که این عالم، عالم حادثه‌هاست و وقایع و حوادث به گونه‌ای خواهد بود که بالاخره پیامبری به نام حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم موجود خواهد شد و اشرف مخلوقات و کامل ترین انسانها خواهد بود؛ و چون خدا از همان ازل به این حوادث احاطه داشته است، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را برای خود برگزید و انتخاب کرد؛ و در حقیقت چون پیامبر مظهر انسان کامل است، هدف غایی خلقت بوده و هدف غایی از همان اول در نظر بوده است.

﴿وَمَعْرِفَةً بِمَوَاقِعِ الْمَقْدُورِ [الْأُمُورِ]﴾

(و به سرنوشت موجودات شناخت و آگاهی داشته است.)

«مقدور» یعنی: مقدرات خدا؛ «بمواقع المقذور» یعنی: به جایگاه مقدرات. خداوند متعال از همان ابتدا علم داشته است به این که مقدرات این عالم هر کدام چه موقعیتی دارند و هر موجودی چه سرنوشتی دارد؛ از همان اول می دانسته که مثلاً یکی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می شود و یکی هم ابوسفیان و ابوجهل در مقابل او؛ یکی امام حسین علیه السلام می شود و یکی هم شمر؛ به این مطالب از ابتدا قبل از خلقت انسان آگاهی داشته است. پس این که می گوییم قبل از خلقت آدم، خدا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را انتخاب کرده است، معنایش این است که خدا از ازل می دانسته که آن میوه

شیرین عالم طبیعت، حضرت محمد ﷺ است که از همین نطفه و از همین خاک و در همین عالم موجود می‌شود و در ارتقاء و کمال به آن حدّ اعلا می‌رسد. (۱)

اهداف بعثت پیامبر ﷺ

[۱] ﴿إِنبَعَثَهُ اللَّهُ إِتْمَامًا لِأَمْرِهِ﴾

(خداوند پیامبر را مبعوث کرد برای این که امر خود را تمام کند.)

یعنی: آن کمالاتی که باید در نظام آفرینش به وجود آید به واسطه بعثت پیامبر ﷺ تحقق پیدا کند، پیغمبر ﷺ بیاید و دیگران را هدایت و رهبری کند و آن امری را که خداوند از ازل داشته است تمام و کامل کند.

همان طور که می‌دانید خداوند برای هدایت بشر پیامبران زیادی را مبعوث کرده و شریعت‌ها و آیین‌های مختلفی را به همراه آنان فرستاده است؛ اما هر یک از این آیین‌ها مخصوص زمان خود بوده و لذا آن دین به وسیله پیامبر بعدی تکمیل می‌شده است؛ تا این که خداوند قرآن و دین اسلام را به وسیله پیامبرش حضرت محمد ﷺ برای هدایت انسانها فرستاد و تبیین آن را هم بر عهده پیامبر ﷺ و اوصیاء

۱- البته نه به شکل اجبار و غیراختیاری، بلکه از روی اراده و شناخت؛ زیرا علم ازلی تعلق گرفته بود به خلقت موجودی با عقل و اختیار به نام انسان که مراحل تکامل معنوی را در قوس صعود با اراده و شناخت می‌تواند طی کند، و تنها بعضی از انسانها مانند نبی اکرم ﷺ هستند که به اوج تکامل خواهند رسید و به اصطلاح مظهر «کون جامع» می‌شوند.

گرانقدرش نهاد؛ و با نزول قرآن، دین خدا کامل و ختم رسالت اعلام شد.

خداوند با بعثت پیامبر، امر خود را بر بندگانش تمام کرده است؛ چرا که اسلام دارای برنامه‌ای جامع برای بشر در ابعاد مختلف فردی، خانوادگی، اجتماعی و سیاسی بوده و اختصاص به یک زمان معینی نداشته و هیچ‌گونه نقصان و کمبودی در آن راه ندارد؛ و اگر می‌بینید که ما در بعضی مسائل مشکل داریم، به خاطر این است که در عمل به دستورات اسلام کوتاهی می‌کنیم. نقصان و کمبود از ماست نه از دین اسلام. و اگر حکام جور و سلاطین می‌گذاشتند تا ائمه هدی علیهم السلام فرصت تبیین کامل دین را پیدا کنند و عملاً حکومت اسلامی به معنای جامع آن را تشکیل دهند و می‌گذاشتند که احادیث و بیانات و نیز سیره عملی آن حضرات به دست آیندگان برسد، آن وقت سرنوشت و تاریخ بشر بخصوص مسلمانها به گونه‌ای دیگر بود. همان‌طور که حضرت زهرا علیها السلام در همین خطبه به این مطلب اشاره دارند. در خطبه‌ای هم که در خانه خود برای زنان مهاجر و انصار بیان فرمودند، تصریح و تأکید می‌کنند که اگر می‌گذاشتند خلافت در مسیر صحیح و اصلی خود قرار بگیرد مردم به چه تعالی و پیشرفتی نایل می‌شدند؛ ولی هیئات! اکنون با این بنای انحرافی که گذاشتند، به عواقب بدی دچار خواهند شد.

البته همین قرآن که از تحریف مصون مانده است به همراه احادیث و روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه هدی علیهم السلام به ما رسیده و در دسترس ما قرار گرفته، خود حاوی دریایی از معارف و دانستنی‌های مختلف است که در بعضی از موارد دنیای امروز تازه پس از قرن‌ها به آن رسیده است،

و صدها سال پس از این که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ در یک موضوع مطلبی را فرموده محققان و پژوهشگران دنیای امروز به آن دست یافته‌اند. و این خود نشانگر این مطلب است که دین اسلام به یک زمان و یا موقعیت خاص محدود نیست، بلکه تا قیام قیامت برای انسانها حجت بوده و موجب هدایت آنان است.

پس خدا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را مبعوث کرد تا امر خود را بر بندگانش تمام کرده باشد.

[۲] ﴿وَعَزَّيْمَةٌ عَلَيَّ إِمْضَاءٍ حُكْمِي﴾

(و خدا اراده کرده بود بر به انجام رسیدن حکم و فرمانش.)

خدا از ازل بنایش بر این بوده که در این عالم، موجودات کاملی پیدا شوند، انسانها به مکارم اخلاقی دست یابند؛ و روی همین اساس پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را مبعوث فرموده تا به وسیله آن حضرت و دینی که برای بشریت می‌آورد، این حکم و مشیت خود را محقق کند. نقل است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»^(۱) یعنی: «من به پیامبری مبعوث شدم تا مکارم اخلاقی را تمام کنم.» در حقیقت فلسفه اصلی بعثت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هدایت انسانها به سوی کمال و حق مطلق بوده، و خدا

۱- السنن الكبرى، البيهقي، ج ۱۰، باب «بيان مكارم الاخلاق»، ص ۱۹۲؛ و در کتاب «مَوْطَأُ» مالک بن انس، باب «حسن الخلق»، ج ۲، ص ۹۰۴ این گونه آمده: «بعثت لأتمم حسن الأخلاق».

لازم به ذکر است که اصل این حدیث با ذکر سند، در مصادر اهل سنت آمده است. و شبیه این حدیث، روایتی است که در کتاب «امالی» شیخ طوسی، مجلس ۲۶، حدیث ۸، ص ۵۹۶، با ذکر سند از حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده است که فرمود: از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که می‌فرمود: «بُعِثْتُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ وَ مَحَاسِنِهَا».

خواسته تا به وسیله مبعوث کردن پیامبرش این حکم ازلی خود را امضاء کند.

[۳] ﴿وَإِنْفَاذاً لِّمَقَادِيرِ حَتْمِهِ﴾

(و برای به اجرا درآمدن مقدرات حتمی خود.)

گاهی اوقات موصوف به صفت اضافه می شود و گاهی اوقات صفت به موصوف؛ که در این عبارت موصوف به صفت اضافه شده است؛ یعنی: «مقادیر» که موصوف است به صفت خود که «حتمه» باشد اضافه شده است.

«وإنفاذاً»: و برای این که خدا می خواسته تنفیذ کند، یعنی: به اجرا درآورد، «لِمَقَادِيرِ حَتْمِهِ»: مقدرات حتمی و قطعی خودش را. مقدرات حتمی این بوده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بیاید و پیامبر شود، پس پیامبری حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از مقدرات حتمی خدا بوده و مبعوث شدن آن حضرت اجرای این تقدیر حتمی خداوند بوده است.^(۱)

﴿فَرَأَى الْأُمَمَ فَرَقًا فِي أَدْيَانِهَا﴾

(پس امت ها را دید در حالی که فرقه فرقه در دینشان هستند.)

ضمیر در «رأی» ممکن است به خدا برگردد و ممکن است مرجع آن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد. اگر ضمیر به خدا باز گردد، معنای جمله این طور می شود: اگر سؤال شود خدا پیغمبر را برای چه فرستاد؟ حضرت می فرماید: برای این که خدا دید مردم متفرق هستند و دسته دسته

۱- البته در بعضی نسخه ها، «لِمَقَادِيرِ رَحْمَتِهِ» آمده است، و شاید معنای جمله این باشد: چون وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به تعبیر قرآن «رَحْمَةٌ لِّلْعَالَمِينَ» است، در حقیقت بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به اجرا در آمدن رحمت تکوینی و تشریحی خداوند می باشد.

شده‌اند، دسته‌ای بت می‌پرستند، دسته‌ای آتش پرستند، دسته‌ای دیگر خورشید و ماه و ستارگان را می‌پرستند، خلاصه هر ملت و قومی برای خود مرام و آیینی دارند.

اما اگر مرجع ضمیر در «رای» به پیامبر ﷺ برگردد، معنای عبارت این می‌شود که پیغمبر اکرم ﷺ وقتی به رسالت مبعوث شد، مشاهده کرد که انسانها همه در دین فرقه فرقه شده‌اند و همه در ضلالت و گمراهی گرفتار گشته‌اند.

﴿عُكِّفًا عَلَىٰ نِيرَانِهَا﴾

([فرقه‌ای] ملازم شده بودند بر آتش هایشان.)

«عُكِّف» جمع «عاکف» است، مانند «طَلَّب» که جمع «طالب» می‌باشد، و به معنای ملازم بودن است. «نیران» جمع «نار» به معنای آتش است.

در این عبارت حضرت به یکی از فرقه‌های مذهبی رایج در عصر پیامبر ﷺ اشاره کرده و می‌فرماید: دسته‌ای دور آتش جمع شده و حلقه زده بودند؛ یعنی: در آتشکده‌هایی که داشتند آتش را می‌پرستیدند، که اشاره است به آیین ایرانی‌ها در آن زمان که آتش پرستی بود.

﴿عَابِدَةٌ لِّأَوْثَانِهَا﴾

([دسته‌ای] عبادت کننده بت هایشان بودند.)

«أَوْثَان» جمع «وثن» به معنای بت است. در آن زمانی که خداوند پیامبر ﷺ را به رسالت مبعوث کرد مردم و فرقه‌های گوناگون همه در گمراهی و ضلالت به سر می‌بردند، و برخی از آن فرقه‌ها به جای این‌که

خدای یکتا و یگانه را بیرستند بت‌ها و خدایان سنگی و چوبی را که ساخته دست خودشان بود می‌پرستیدند. اشاره حضرت در اینجا به مشرکان است که بیشتر در جزیره العرب بودند.

﴿مُنْكَرَةً لِلَّهِ مَعَ عِزِّهَا﴾

(با این‌که به خدا معرفت و شناخت داشتند او را انکار می‌کردند.)

خداوند در فطرت همه انسانها توحید و خداپرستی را قرار داده است. علاوه بر این‌که توحید و یگانگی خداوند از نظر علمی و فلسفی یک امر اثبات شده و مسلم است یک امر فطری نیز هست، و اگر انسان به فطرت پاک و سلیم خویش مراجعه کند به وجود خدا اعتراف خواهد کرد. قرآن کریم هم می‌فرماید: ﴿فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾^(۱) یعنی: «- خداپرستی- در فطرت مردم قرار دارد و در آفرینش خدا دگرگونی و عوض شدنی نیست.»

مردم در هنگام بعثت پیامبر ﷺ با این‌که در فطرتشان خدا را می‌شناختند با این حال او را انکار می‌کردند. «منکرة لله»: آنها منکر خدا بودند «مع عرفانها»: با این‌که معرفت خدا را در ذاتشان داشتند؛ خدا را بر حسب فطرت می‌شناختند، ولی به حسب ظاهر انکار می‌کردند و یا در عمل مانند کسانی که منکر هستند عمل می‌کردند.

[۴] ﴿فَأَنَارَ اللَّهِ بِأَبِي مُحَمَّدٍ ﷺ ظَلَمَهَا﴾

(پس خداوند به وسیله پدرم، حضرت محمد ﷺ، تاریکی‌های مردم را مبدل به روشنی کرد.)

۱- سوره روم (۳۰)، آیه ۳۰.

خداوند با بعثت پیامبر اکرم ﷺ ظلمت‌های طاغوت و جهل و بت‌پرستی را در جامعه از میان برداشت و نور ایمان و توحید و خداپرستی را جایگزین آن کرد، و پیامبر ﷺ جامعه را به سوی خدا و ایمان به خدا دعوت کرد و با بت‌پرستی و ظلم و ستم مبارزه کرد و چه سختی‌ها و محنت‌هایی که در این راه متحمل شد؛ و بالاخره پس از بیست و سه سال تلاش و تحمل رنج‌ها و مصیبت‌ها توانست بت‌پرستی را به خداپرستی، و عداوت و ظلم و ستم را به برابری و عدالت مبدل کند. در حقیقت خدای متعال به برکت پیامبر اکرم ﷺ تاریکی و ظلمت موجود در دنیای آن روز را مبدل به روشنایی و نور کرد.

﴿وَكَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهْمَهَا﴾

(و برطرف کرد از دلها ابهامها و شبهه‌های آن را.)

«بُهْم» از ماده «بُهْم» و جمع «بُهْمَة» است، یعنی ابهامها. خداوند به وسیله پیامبر ﷺ آن ابهامها و شبهات حل نشده‌ای را که در دلها و قلوب مردم آن زمان وجود داشت برطرف کرد. اگر کسانی درباره مسائلی مانند مرگ و زندگی، مبدأ خلقت، جهان آخرت و کیفیت حشر انسانها و... شبهاتی در دل خود داشتند، پیامبر ﷺ تمامی این شبهات را برطرف کردند.

﴿وَجَلَا عَنِ الْأَبْصَارِ عُمَمَهَا﴾

(و کنار زد از چشم‌هایشان پوشش‌ها را.)

«عُمَم» جمع «عُمَة» و به معنای پوشش می‌باشد، این کلمه در حیرت هم استعمال می‌شود، از باب این‌که حیرت خودش پوشش است.

خداوند به وسیله بعثت پیامبر ص مردم را از آن تحیری که داشتند بیرون آورد و از چشم هایشان - مراد چشم دل است - پرده‌ها و پوشش‌ها را کنار زد، و آنها توانستند واقعیت‌ها و حقایق را درک کرده و در مسیر حق و عدالت و انسانیت قرار گیرند و از توحش و جاهلیت دست بردارند.

قیام پیامبر ص برای هدایت انسانها

﴿وَقَامَ فِي النَّاسِ بِالْهُدَايَةِ﴾

(و در میان مردم به هدایت و راهنمایی برخاست.)

پیامبر ص در راه هدایت انسانها هیچ چیزی را فروگذار نکرد، سختی‌ها و شداید را به جان خود خرید و از مقامها و زخارف دنیوی چشم‌پوشی کرد، تا انسانها را از ضلالت و گمراهی که در آن غوطه‌ور بودند نجات بخشد و به راه راست و صراط مستقیم هدایتشان کند.

﴿فَأَنْقَذَهُمْ مِنَ الْغَوَايَةِ، وَبَصَّرَهُمْ مِنَ الْعَمَايَةِ﴾

(پس مردم را از گمراهی نجات داد، و آنان را از کوردلی رهانید و بینایی بخشید.)
نتیجه زحمات بیست و سه ساله پیامبر ص این شد که توانست مردم را از گمراهی و لجاجت نجات دهد و چشم دل آنها را بصیرت بخشد؛ آن مردمی که در فساد می‌غلطیدند و دختران خود را زنده به گور می‌کردند، حالا به آن درجات والای انسانیت رسیده‌اند.

﴿وَهَدَاهُمْ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ، وَدَعَاهُمْ إِلَى الطَّرِيقِ [الصِّرَاطِ] الْمُسْتَقِيمِ﴾

(و مردم را به دین محکم و استوار هدایت کرد، و آنان را به راه راست دعوت نمود.)

یعنی: آنان را به سوی دینی هدایت کرد که موجب قوام و بقای آنان شد؛ قهراً باید چنین دینی دارای دستورات محکم و قوی باشد تا بتواند آن جامعه منحط را نجات دهد و مردم را از گمراهی به راه مستقیم هدایت کند.

رحلت پیامبر اکرم ﷺ

﴿ثُمَّ قَبِضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ قَبْضَ رَأْفَةٍ وَ اخْتِيَارٍ﴾

(آنگاه خداوند او را قبض روح کرد به سوی خود، چنان قبض روحی که از روی مهربانی و برگزیدن او بود.)

یعنی: خداوند به واسطه لطف و محبتی که به رسولش داشت او را قبض روح کرد تا از مشکلات این عالم نجات یافته و به جوار رحمت خداوندی نایل شود.

در کلمه «اِخْتِيَارٍ» دو احتمال می رود: احتمال اول: خدا پیغمبر ﷺ را اختیار کرد و او را برگزید و لذا قبض روحش کرد. احتمال دوم: حضرت رسول ﷺ به اختیار خودش قبض روح شد؛ چون در روایات هم نقل شده که عزرائیل برای قبض روح افراد از هیچ کس اجازه نمی گیرد اما از پیامبر اکرم ﷺ اجازه گرفته است، و پیامبر ﷺ به اختیار خود اجازه دادند تا عزرائیل قبض روحشان کند.

﴿وَرَغْبَةٍ وَ اِيْثَارٍ﴾

(و از روی رغبت و از خود گذشتگی.)

یعنی: پیامبر ﷺ با رغبت و با از خود گذشتگی رضایت داد که از این عالم برود، این طور نبود که ناراحت شود و از خدا بخواهد که یک چند روز دیگری در این دنیا زندگی کند، بلکه خیلی خوشحال هم شد

که از این عالم دانی به عالم عالی صعود می کند، و آن عالم را با رغبت و
ایثار به این دنیا ترجیح داد.

﴿فَمَحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ تَعَبِ هَذِهِ الدَّارِ فِي رَاحَةٍ﴾

(پس حضرت محمد صلى الله عليه وسلم [با رحلت خود] از سختی ها و رنج های این دنیا
راحت شد.)

﴿قَدْ حُفَّ بِالْمَلَائِكَةِ الْأَبْرَارِ، وَرِضْوَانِ الرَّبِّ الْعَفَّارِ، وَمُجَاوَرَةِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ﴾
(همانا در آن عالم ملائکه نیک سرشت خدا گرداگرد آن حضرت می باشند، و آن
بزرگوار مشمول رضایت پروردگار آمرزنده بوده، و در مجاورت فرمانروای مقتدر
[خدا] به سر می برد.)

«جبار» صیغه مبالغه، به معنای جبران کننده است. خداوند چون
نقص ها و کمبودها را جبران می کند و مخلوقات خود را به سوی کمال
سوق می دهد به نام «جبار» خوانده می شود؛ و همچنین به معنای قدرت
و سلطه خداوند می باشد.

﴿صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَبِي نَبِيِّهِ، وَأَمِينِهِ عَلَى الْوَحْيِ وَصَفِيِّهِ﴾

(درود خدا بر پدرم پیامبر خدا، و امین او در وحی و برگزیده و منتخبش باد.)

﴿وَ خَيْرَتِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَ رَضِيِّهِ﴾

(آن پیامبری که از میان خلق خود او را برگزیده است و پسندیده خداست.)

﴿وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ﴾

(و سلام و رحمت خدا و برکاتش بر او باد.)

معنای صلوات و سلام نزدیک به هم است؛ معمولاً «صلوات»
به معنای درود و تحیت، و «سلام» به معنای سلامتی و آرامش می باشد.

ویژگی‌های مهاجرین و انصار

حضرت زهراء علیها السلام تا این جای خطبه به وحدانیت خدا و رسالت پدرشان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم شهادت دادند و پس از آن به اهل مجلس و مهاجرین و انصاری که در مسجد نشسته بودند رو کرده و خطاب به آنان جملاتی را بیان داشتند.

«تَمَّ التَّمَتُّ إِلَى أَهْلِ الْمَجْلِسِ وَقَالَتْ»

(آنگاه حضرت به اهل مجلس توجه کرده و فرمودند:)

«أَنْتُمْ عِبَادَ اللَّهِ! نُصِبُ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ»

(شما ای بندگان خدا! برپادارندگان امر و نهی خدایید.)

کلمه «نصب» را در اینجا به شکل‌های متفاوتی خوانده‌اند: «نُصِبَ» به فتح نون و سکون صاد، «نُصِبَ» به ضم نون و سکون صاد، «نُصِبَ» به ضم نون و صاد؛ ولی بهترین وجه آن که با سیاق کلام حضرت تناسب دارد «نُصِبَ» به ضم نون و صاد است، که یا جمع «نُصِبَ» است، مثل «سُقْف» که جمع «سَقْف» است، و در لغت آمده: «النُّصْبُ: إِقَامَةُ الشَّيْءِ وَ رَفْعُهُ»^(۱) یعنی: برپاداشتن و برافراشتن چیزی. معنای کلام حضرت این می‌شود: شما ای بندگان خدا! برپادارندگان امر و نهی خدایید؛ و به تعبیر دیگر وظیفه و مسئولیت شما به پاداشتن احکام خدا و اقامه امر به معروف و نهی از منکر در جامعه است. و یا این که «نُصِبَ» جمع «نُصِبَ» است، مثل: «صُحُف» که جمع «صَحِيفَة» است، به معنای علائم و

۱- لسان العرب، ج ۱، ص ۷۵۹ و ۷۶۰.

پرچم‌هایی که در راهها برای راهنمایی مردم نصب می‌کنند. در قرآن کریم هم آمده است: ﴿كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصُبٍ يُوفِضُونَ﴾^(۱) «گویی که آنان به سوی پرچم‌های افراشته می‌شتابند.» که در این آیه بسیاری از مفسران «نُصُب» را به معنای علائم و پرچم‌ها گرفته‌اند.^(۲) و معنای کلام حضرت چنین می‌شود: شما ای بندگان خدا! پرچمداران امر و نهی خدا باشید. و یا این که «نُصُب» جمع «نِصَاب» است، به معنای مرجع و محل رجوع، که در این صورت منظور حضرت این است که شما مرجع‌های امر و نهی خدا باشید؛ یعنی: مردم برای شناخت اوامر و نواهی خداوند به شما رجوع کرده و اعمال و رفتار شما را می‌بینند و از شما پیروی می‌کنند.

﴿وَحَمَلَةٌ دِينِهِ وَوَحْيِهِ﴾

(و شما حاملان دین خدا و وحی او هستید.)

شما مهاجرین و انصار بودید که نزول قرآن و وحی و محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را درک کردید و شما وظیفه دارید که این دین را به دیگران و نسل‌های آینده منتقل کنید. حمل دین و وحی، همان رسالت رساندن صحیح و کامل آن به نسل‌های بعدی است.

﴿وَأَمْنَاءُ اللَّهِ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ، وَبُلْغَاؤُهُ إِلَى الْأُمَّمِ﴾

(و خدا شما را امین بر خودتان قرار داده است، و شما باید رساننده دین خدا به

امت‌های دیگر.)

۱- سوره معارج (۷۰)، آیه ۴۳.

۲- المیزان، ج ۲۰، ص ۲۴؛ و مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۵۳۹.

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دین اسلام را برای تمام عالم آورده است، وقتی هم که آن حضرت از دنیا رفتند هنوز اسلام از جزیره العرب بیرون نرفته بود، همین اصحاب مهاجرین و انصار بایستی دین خدا را به ملت‌های دیگر برسانند. این است که حضرت می‌فرماید: شما رساننده دین خدایید به سوی امت‌های دیگر. یعنی: شما در حقیقت باید الگوی اسلام و عدالت باشید تا ملت‌های دیگر به شما تأسی کرده و راه شما را انتخاب کنند؛ پس اگر در آغاز اسلام راه را عوض کردید و از مسیر اصلی منحرف شدید، دیگران چگونه به شما تأسی کنند؟ و شما چگونه می‌خواهید اسلام را به ملت‌های دیگر معرفی کرده و تبلیغ کنید؟

﴿زَعِيمٌ حَقٌّ لَهُ فَيَكُمُ﴾^(۱)

(رهبر و پیشوای حق در میان شما بود.)

۱- این کلام حضرت به صورتهای گوناگون نقل شده است. در کتاب «بحار الأنوار» به نقل از کتاب «احتجاج» آمده است: «وَزَعَمْتُمْ حَقَّ لَكُمْ»، یعنی: و گمان می‌کنید که این ویژگی‌ها و اوصافی که ذکر کردم ثابت است برای شما. این که بعضی‌ها «حَقُّ» را با تنوین رفع آورده‌اند درست نیست و صحیح آن «حَقّاً» با تنوین نصب است، بنابراین که مفعول دوّم «زَعَمْتُمْ» باشد، و در کتاب «بلاغات النساء» هم «زَعَمْتُمْ حَقّاً لَكُمْ» آمده است. در کتاب «دلائل الامامة» و کتاب «مناقب قدیم» به ترتیب چنین نقل شده: «زَعِيمٌ اللَّهُ فَيَكُمُ» و «زَعَمْتُمْ أَنْ لَأَحَقَّ لِي فَيَكُمُ»، اما در کتاب «کشف الغمّة» این عبارت اصلاً ذکر نشده است.

به هر حال با توجه به اختلاف نسخه‌ها و اضطراب و آشفتگی‌ای که در این عبارت مشهود است، به نظر می‌رسد که تصحیف و یا تغییری در این عبارت صورت گرفته باشد و معنای دقیق و روشنی از آن به دست نمی‌آید؛ همان‌گونه که علامه سید محسن امین عاملی در کتاب «مجالس السنّیّة»، جزء پنجم، ص ۷۸، به این نکته اشاره کرده‌اند.

حضرت به دنبال اوصاف و ویژگی هایی که برای مهاجرین و انصار ذکر کردند، (برپادارندگان امر و نهی خدا، حاملان دین و وحی خدا، امناء خدا و مبلغان دین خدا) این ویژگی را هم ذکر می کند که رهبر و پیشوای حق در میان شما بود؛ که ظاهراً اشاره دارد به رسول خدا ص و این که آن حضرت در میان شما زندگی می کرد و شما از نزدیک با ایشان حشر و نشر داشته و مصاحب و همراهش بودید و توصیه ها و سخنان آن حضرت را شنیده اید که راجع به قرآن و عترت چه سفارشهایی به شما کرد، که در جمله بعدی حضرت بیان شده است. البته در اینجا احتمالات دیگری هم داده اند، ولی همین احتمالی که عرض شد بهتر و مناسب تر است، به قرینه جمله های بعدی و انسجام و پیوستگی ای که در کلام حضرت مشهود است.

قرآن و عترت، دو یادگار پیامبر ص

﴿ وَ عَهْدٌ قَدَمَهُ إِلَيْكُمْ ﴾

(و عهد و وصیتی که شما را به آن امر کرد.)

«قَدَمٌ إِلَيْهِ بِكَذَا» یعنی: امر کرد او را.

در اینجا دو احتمال وجود دارد: احتمال اول: مراد از «عَهْدٌ قَدَمَهُ إِلَيْكُمْ» عهد و پیمان نسبت به عترت پیامبر ص باشد، یعنی: همان عهدی که پیامبر ص در زمان حیات خود از مردم گرفتند و فرمودند: «إِنِّي أَوْشِكُ أَنْ أَدْعِي... وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي»^(۱)

۱- حدیث فوق به «حدیث ثقلین» معروف است و با اسناد متواتر از طریق شیعه و سنی از پیامبر اکرم ص نقل شده است.

«من دو چیز گرانبها در میان شما به یادگار می‌گذارم، کتاب خدا و عترت و اهل بیت خود را»؛ و جمله بعد که می‌فرماید: «و بَقِيَّةُ اسْتِخْلَافِهَا عَلَيْكُمْ»، مراد از آن کتاب خدا - قرآن کریم - بوده باشد. خلاصه دو چیز منظور باشد: یکی عترت پیامبر ﷺ و دیگری کتاب خدا.

احتمال دوّم: مراد از «عَهْدُ قَدَمَهُ إِلَيْكُمْ» و «بَقِيَّةُ اسْتِخْلَافِهَا عَلَيْكُمْ» هر دو کتاب خدا باشد، که در این صورت نیز در کتاب خدا آیات متعددی مردم را به عترت پیامبر ﷺ سفارش و راهنمایی کرده است؛ مانند: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^(۱) «اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید از رسول خدا و از ولی امر خودتان.» که مراد از «أولی الأمر» ائمه معصومین هستند.

﴿و بَقِيَّةُ اسْتِخْلَافِهَا عَلَيْكُمْ﴾^(۲)

(و بازمانده‌ای که آن را جانشین خود بر شما قرار داد.)

یعنی: شما باید از آن پیروی کنید؛ تاکنون از پیامبر ﷺ اطاعت می‌کردید، اکنون که پیامبر ﷺ از دنیا رفته است، باید از آن به جای مانده اطاعت کنید. حال آن چه چیزی است؟

ویژگی‌های هدایتی قرآن

[۱] ﴿كِتَابُ اللَّهِ النَّاطِقُ﴾

(کتاب خدا که ناطق است.)

۱- سوره نساء (۴)، آیه ۵۹.

۲- این عبارت در کتاب «بلاغات النساء» این‌گونه آمده است: «و نَحْنُ بَقِيَّةُ اسْتِخْلَافِنَا عَلَيْكُمْ وَ مَعَنَا كِتَابُ اللَّهِ»، یعنی: و ما خاندان را در میان شما جانشین خود قرار داد، و با ما کتاب خداست.

آن به جای مانده‌ای که پیامبر آن را جانشین خود بر شما قرار داده و باید بعد از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آن مراجعه کنید «کتاب خدا» است که ناطق و گویاست، یعنی با شما سخن می‌گوید.

برخلاف آنچه تصور می‌شود که قرآن کتابی است صامت و خاموش، حضرت در اینجا تعبیر به «ناطق» کرده‌اند. همچنین حضرت علی عليه السلام در چند جای نهج البلاغه همین تعبیر را به کار برده‌اند. در یکی از خطبه‌ها می‌فرماید: «فَالْقُرْآنُ أَمِيرٌ زَاجِرٌ، وَصَامِتٌ نَاطِقٌ، حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَخَذَ عَلَيْهِمْ مِيثَاقَهُ»^(۱) یعنی: «قرآن فرمان دهنده است و بازدارنده، خاموش است و گوینده، حجت خداست بر بندگانش که بدان پیمان گرفته است از ایشان.» و در جای دیگر می‌فرماید: «وَكِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ، نَاطِقٌ لَا يَسْعَى لِسَانُهُ»^(۲) یعنی: «و کتاب خداوند در میان شماست، گوینده‌ای است که زبانش از گفتار عاجز نمی‌شود.»

[۲] ﴿وَالْقُرْآنُ الصَّادِقُ وَالنُّورُ السَّاطِعُ﴾

(و قرآنی که صادق و نور فراگیر است.)

«القرآن الصادق» یعنی: هیچ باطل و خلاف حقیقت در قرآن نیست. «النور الساطع» یعنی: نور بلند؛ به این معنا که قرآن نورش تلالو دارد و فراگیر است، در عالم نورافشانی می‌کند.

[۳] ﴿وَالضِّيَاءُ اللَّامِعُ﴾

(و پرتوی روشنی بخش است.)

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۸۳. ۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳.

«ضیاء» یعنی: روشنی، «لامع» هم به معنای روشنی دهنده می‌باشد؛ یعنی: قرآن علاوه بر این‌که خود نور است و درخشنده می‌باشد، روشنی دهنده هم هست، پرتوافشانی می‌کند، به عبارت دیگر هم «نورٌ لِنَفْسِهِ» می‌باشد و هم «نورٌ لِغَیْرِهِ»؛ هم خود نور است و هم دیگران را از ظلمت به روشنایی می‌رساند.

[۴] ﴿بَيِّنَةٌ بَصَائِرُ﴾

(دلایل آن روشن است.)

«بَصَائِر» جمع «بصیره» است به معنای دلیل و حجت. یعنی: حجت‌ها و برهان‌های قرآن واضح و آشکار است، و هر کس هرچند دانشمند نباشد می‌تواند از قرآن به اندازه فهم خود استفاده کند.

[۵] ﴿مُنْكَشَفَةٌ سَرَائِرُ﴾

(اسرار و حقایق آن نمایان شده است.)

یعنی: حقایق و اسرار نهفته در آن برای شما روشن شده و قابل فهم است. البته باید به لغت و زبان مخصوص قرآن آشنا بود تا بتوان از معانی نهفته در الفاظ آن استفاده کرد.

[۶] ﴿مُنْجَلِيَةٌ ظَوَاهِرُ﴾

(ظواهرش واضح و آشکار است.)

همه اینها دلالت می‌کند بر این‌که قرآن باید برنامه کار و زندگی و تکامل باشد، نه این‌که قرآن فقط برای این باشد که بالای سر عروس بگیرد یا برای مرده‌ها بخواند، و یا به قول بعضی از اخباریون اصلاً ظاهر قرآن حجت نباشد؛ خیر! بلکه قرآن باید در تمام شئون زندگی

انسان وارد شده و در همه کارها برای ما حجت باشد؛ البته باید روایات هم در کنار آن باشد تا فهم و درک ما از قرآن بهتر و عمیق تر گردد.

[۷] ﴿مُعْتَبَةٌ بِهٖ اَشْيَاعُهُ﴾

(پیروان قرآن به واسطه آن مورد حسرت هستند.)

یعنی: اگر کسی واقعاً پیرو قرآن باشد و به دستورات انسان ساز آن عمل کند، به آن درجه از کمال و بزرگی می رسد که دیگران حسرت او را خورده و به او غبطه می ورزند.

﴿مُعْتَبَةٌ بِهٖ﴾: به واسطه قرآن مورد حسرت و غبطه قرار می گیرند «أَشْيَاعُهُ»: پیروانش. «أَشْيَاع» جمع «شيعه» است، یعنی: پیرو؛ و این که به ما «شيعه» می گویند به خاطر این است که ما پیرو اهل بیت پیامبر هستیم و اعتقاد داریم آنان جانشینان به حق پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده و پیروی از آنان واجب و لازم می باشد.

به هر حال حضرت می خواهند بفرمایند که پیروان قرآن مورد حسرت دیگران قرار می گیرند.

[۸] ﴿قَائِدٌ اِلَى الرِّضْوَانِ اَتْبَاعُهُ﴾

(پیروی از قرآن راهبر انسان به رضوان [یا بهشت] خداست.)

«رِضْوَان» از ماده و ریشه «رِضَا» است، یعنی: رضایت و خشنودی. بدیهی است پیروی کردن از قرآن موجب خشنودی و رضایت خداوند می شود. ^(۱)

۱- شاید هم اشاره باشد به «بهشت رضوان» که اصحاب معرفت می گویند، و آن بهشتی معنوی و بالاتر از بهشت مادی و لذات ظاهری است.

[۹] ﴿مُؤَدِّ إِلَى النَّجَاةِ اسْتِمَاعُهُ﴾

(استماع قرآن سبب نجات شما می شود.)

«استماع» از باب افتعال و به معنای گوش دادن دقیق و عمیق است؛ «سِماع» یا «إِسماع» به گوش دادن ظاهری و سطحی می گویند. بنابراین «استماع» مناسب است نه «إِسماع»، به خلاف آنچه در بعضی نسخه ها آمده؛ زیرا آنچه موجب نجات انسان از هلاکت و شقاوت است همان فهم دقیق قرآن است که موجب عمل کردن به آن خواهد شد. (۱)

[۱۰] ﴿بِهِ تُنَالُ حُجَجُ اللَّهِ الْمُؤَوَّرَةُ﴾

(به واسطه قرآن حجج های نورانی خدا دریافت می شود.)

یعنی: به واسطه قرآن کریم حجج های نورانی خدا در همه امور به دست می آید، حتی حجج عترت و سنت هم از قرآن استفاده می شود؛ مثلاً آنجا که می فرماید: ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾^(۲) یعنی: «آنچه را که رسول خدا به شما داد بگیرید و آنچه را منع کرد پرهیز کنید.» دلالت این آیه از قرآن کریم برای اثبات حجیت و اعتبار سنت، به تنهایی کفایت می کند.

۱- آیه شریفه ۲۰۴ سوره اعراف (۷): ﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا﴾: «هرگاه قرآن خوانده شد به آن گوش فرا دهید و ساکت باشید، شاید که سزاوار رحمت شوید.» نیز به همین معنا اشاره دارد. و لذا کلمه «استماع» به کار برده شده نه «سماع»؛ یعنی: هنگام تلاوت قرآن باید با دقت به آن گوش داده شود.

۲- سوره حشر (۵۹)، آیه ۷.

[۱۱] ﴿وَعَزَائِمُهُ الْمُفَسَّرَةُ، وَمَحَارِمُهُ الْمُحَدَّرَةُ﴾

(و واجبات تفسیر شده و محرمات منع شده خدا.)

به وسیله قرآن واجبات الهی بیان شده است و به شما رسیده است. آیات قرآن نازل شد و واجبات خدا را برای شما مشخص کرد، آیاتی نظیر: ﴿أَقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾، ^(۱) ﴿آتُوا الزَّكَاةَ﴾، ^(۲) ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ﴾، ^(۳) ﴿وَأْتَمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾، ^(۴) ﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا﴾، ^(۵) ﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ﴾ ^(۶) و... همه اینها وجوب نماز، روزه، زکات، حج، جهاد و سایر احکام الهی را برای شما بیان می کنند، اینها همان «عزائم مفسره» هستند که حضرت می فرماید. آیاتی همانند: ﴿لَا تَقْرُبُوا الزُّنَى﴾، ^(۷) ﴿إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ﴾، ^(۸) ﴿لَا يَغْتَنِبُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا﴾، ^(۹) ﴿يَمْحَقُ اللَّهُ الرُّبَا﴾ ^(۱۰) و نظایر آن نیز محرمات و محذورات خدا را بیان می کنند، و منظور از «محارم محدرة» اینهایند.

پس حضرت می خواهند بفرمایند: واجبات و محرمات خدا به وسیله قرآن به شما رسیده است و البته پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام هم در بعضی موارد که این آیات احتیاج به تفسیر و تبیین بیشتری داشته باشند آنها را برای شما بیان می کنند. مثلاً قرآن می فرماید: ﴿وَأَقِيمُوا

- | | |
|-----------------------------|-------------------------------|
| ۱- سورة بقره (۲)، آیه ۴۳. | ۲- سورة بقره (۲)، آیه ۴۳. |
| ۳- سورة بقره (۲)، آیه ۱۸۳. | ۴- سورة بقره (۲)، آیه ۱۹۶. |
| ۵- سورة بقره (۲)، آیه ۱۹۰. | ۶- سورة آل عمران (۳)، آیه ۳۲. |
| ۷- سورة اسراء (۱۷)، آیه ۳۲. | ۸- سورة مائده (۵)، آیه ۹۰. |
| ۹- سورة حجرات (۴۹)، آیه ۱۲. | ۱۰- سورة بقره (۲)، آیه ۲۷۶. |

الصَّلَاةُ ﴿ یعنی: «نماز به پا دارید.» اما طریقه به پاداشتن نماز توسط پیامبر ﷺ و ائمه هدی علیهم السلام بیان شده است.

[۱۲] ﴿ وَبَيِّنَاتُهُ الْجَالِيَّةُ وَبَرَاهِينُهُ الْكَافِيَةُ ﴾

(و دلیل های روشن الهی و برهان های کافی و کامل خداوند.)

«بَيِّنَات» جمع «بَيِّنَةٌ»، و «بَرَاهِين» جمع «بَرَاهِن» بوده و تقریباً به یک معناست. مقصود از بَيِّنَات و بَرَاهِين ظاهر و کافی خداوند، راه های واضح قرآن برای بیان معارف و اصول دین و فروع آن است. در قرآن نیز آمده: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾^(۱) «همانا این قرآن هدایت می کند به آنچه محکم تر و استوارتر است.»

[۱۳] ﴿ وَفَضَائِلُهُ الْمُنْدُوبَةُ، وَرُخَصُهُ الْمَوْهُوبَةُ، وَشَرَائِعُهُ الْمَكْتُوبَةُ ﴾

(و فضیلت هایی که به آن فراخوانده شده اید [مستحبات]، و رخصت هایی که خداوند به شما بخشیده است [مباحات]، و قوانین الهی که بر شما واجب شده است.)

در قرآن کریم علاوه بر واجبات و محرمات الهی، مستحبات و مندوبات نیز آمده است؛ مثلاً در آنجا که می فرماید: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾^(۲) «به کمال و خوبی نخواهید رسید مگر با انفاق از آنچه مورد علاقه شماست.» قرآن بر مباحات هم دلالت دارد؛ مثلاً می فرماید: ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾^(۳) یعنی: «بگو چه کسی زینت های دنیایی و رزق های پاک را که خدا برای بندگانش خلق کرده حرام کرده است؟»

۱- سوره اسراء (۱۷)، آیه ۹. ۲- سوره آل عمران (۳)، آیه ۹۲.

۳- سوره اعراف (۷)، آیه ۳۲.

البته مرحوم علامه مجلسی در کتاب «بحار الأنوار» فرموده‌اند که «رُخِّصَهُ الْمَوْهُوبَةَ» علاوه بر مباحات، مکروهات را هم شامل می‌شود.^(۱) «وَشَرَائِعُهُ الْمَكْتُوبَةُ»: و قوانین و دستوراتی که بر شما مقرر و نوشته شده است؛ که ظاهراً اشاره دارد به دستوراتی که در قرآن به صورت ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ﴾ آمده است، مانند: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ﴾^(۲) که حکم قصاص را بیان می‌کند، و یا ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ﴾^(۳) که دربارهٔ روزه است، و ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ﴾^(۴) که جهاد را بر مسلمانها مقرر کرده است. خلاصه این قرآن که از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به یادگار باقی مانده است شامل تمام احکام و دستورات الهی می‌باشد، و البته همان طور که قبلاً هم گفتیم این بدان معنا نیست که مسلمانان از ائمه هدی عليهم السلام بی‌نیاز باشند و بگویند: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»، چرا که در همین قرآن خداوند با صراحت مسلمانان را به اهل بیت و عترت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سفارش و راهنمایی می‌کند.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

۱- بحار الأنوار (چاپ قدیم)، ج ۸، ص ۱۱۶؛ و چاپ جدید، ج ۲۹، ص ۲۵۸.

۲- سوره بقره (۲)، آیه ۱۷۸. ۳- سوره بقره (۲)، آیه ۱۸۳.

۴- سوره بقره (۲)، آیه ۲۱۶.

﴿﴾ درس چهارم ﴿﴾

فلسفه احکام الهی:

- ۱- ایمان به خدا
 - ۲- نماز
 - ۳- زکات
 - ۴- روزه
 - ۵- حج
 - ۶- عدالت
 - ۷- امامت اهل بیت علیهم السلام
 - ۸- جهاد و صبر
 - ۹- امر به معروف
 - ۱۰- احسان به والدین و صلۀ ارحام
 - ۱۱- قصاص
 - ۱۲- وفای به نذر
 - ۱۳- عدالت در معاملات
 - ۱۴- حرمت شراب
 - ۱۵- حرمت قذف
 - ۱۶- حرمت سرقت
 - ۱۷- حرمت شرک
- سفارش به تقوا
- ارتباط دانش با خداشناسی
- معرفی پیامبر صلی الله علیه و آله و فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام
- چگونگی آغاز رسالت
- مراتب سه گانه دعوت
- بت شکنی پیامبر صلی الله علیه و آله
- نعمۀ توحید و خاموشی کفر

فَجَعَلَ [فَفَرَضَ] اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشِّرْكِ، وَ الصَّلَاةَ تَنْزِيهاً لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ، وَ الزَّكَاةَ تَزْكِيةً لِلنَّفْسِ وَ نِماءً فِي الرِّزْقِ، وَ الصِّيَامَ تَثْبِيثاً لِلْإِخْلَاصِ، وَ الْحَجَّ تَشْبِيهاً لِلدِّينِ، وَ الْعَدْلَ تَنْسِيقاً لِلْقُلُوبِ، وَ طَاعَتَنَا نِظاماً لِلْمِلَّةِ، وَ إِمَامَتَنَا أماناً مِنَ الْفُرْقَةِ [لِلْفُرْقَةِ]، وَ الْجِهَادَ عِزّاً لِلْإِسْلَامِ [وَ دُلاً لِأَهْلِ الْكُفْرِ وَ النِّفَاقِ]، وَ الصَّبْرَ مَعُونَةً عَلَى اسْتِجَابِ الْأَجْرِ، وَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مِصْلِحَةً لِلْعَامَّةِ، وَ بَرَّ الْوَالِدَيْنِ وَقَايةً مِنَ السَّخَطِ، وَ صِلَةَ الْأَرْحَامِ مَنْسَأَةً فِي الْعُمْرِ وَ مَنْمأةً لِلْعَدَدِ، وَ الْقِصَاصَ [حِصْناً] حَقْناً لِلدِّمَاءِ، وَ الْوَفَاءَ بِالنَّذْرِ تَعْرِيضاً لِلْمَغْفِرَةِ، وَ تَوْفِيَةَ الْمَكَايِلِ وَ السَّمَوَاتِ بِرِيسِ تَغْيِيراً لِلْبُخْسِ، وَ النَّهْيَ عَنِ شُرْبِ الْخَمْرِ تَنْزِيهاً عَنِ الرَّجْسِ، وَ اجْتِنَابَ الْقَذْفِ حِجاباً عَنِ اللَّعْنَةِ، وَ تَرْكَ السَّرْقَةِ إِجْباباً لِلْعَقَةِ؛ وَ حَرَّمَ اللَّهُ الشِّرْكَ إِخْلَاصاً لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ؛ ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾^(١) وَ أَطِيعُوا اللَّهَ فِيمَا أَمَرَكُمْ بِهِ وَ نَهَاكُمْ عَنْهُ، فَإِنَّهُ ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾^(٢).

ثُمَّ قَالَتْ: أَيُّهَا النَّاسُ اعْلَمُوا أَنِّي فَاطِمَةُ، وَ أَبِي مُحَمَّدٌ ﷺ. أَقُولُ عَوْداً وَ بَدْءاً، وَ لَا أَقُولُ مَا أَقُولُ غَلْطاً، وَ لَا أَفْعَلُ مَا أَفْعَلُ شَطَطاً؛ ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾؛^(٣) فَإِنْ تَعَرَّضْتُمْ وَ تَعَرَّفْتُمْ تَجِدُوهُ أَبِي دُونَ نِسَاءِكُمْ، وَ أَخَا ابْنِ عَمِّي دُونَ رِجَالِكُمْ، وَ لَسِنِعِ السَّمْعِزِيِّ إِلَيْهِ ﷺ. فَبَلَغَ الرَّسَالَةَ، صَادِعاً بِالنَّذَارَةِ، مائِلاً عَنِ مَدْرَجَةِ السُّمَشْرِكِينَ، ضَارِباً تَبَجُّهْمُ، أَخِذاً بِأَكْظَامِهِمْ، دَاعِياً إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ؛ يَكْسِرُ [يَجِدُّ] الْأَضْغَامَ، وَ يَنْكُتُ الْهَامَ، حَتَّى انْهَزَمَ الْجَمْعُ وَ وُلُو الدُّبُرُ، حَتَّى تَفَرَّى اللَّيْلُ عَنِ صُبْحِهِ، وَ أَسْفَرَ الْحَقُّ عَنِ مَحْضِهِ، وَ نَطَقَ زَعِيمُ الدِّينِ، وَ حَرَسَتْ شَقَاشِقُ الشَّيَاطِينِ، وَ طَاحَ وَ شَيْطُ النَّفَاقِ، وَ انْحَلَّتْ عَقْدُ الْكُفْرِ وَ الشَّقَاقِ، وَ فَهِتُمْ بِكَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ فِي نَفْرِ مِنَ الْبَيْضِ الْخِماصِ، [الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً].

١- سورة آل عمران (٣)، آية ١٠٢. ٢- سورة فاطر (٣٥)، آية ٢٨.

٣- سورة توبه (٩)، آية ١٢٨.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و به نستعین

در عبارات قبل، حضرت زهراء علیها السلام ویژگی‌های زیادی را برای قرآن مجید ذکر کردند که مربوط به محتوای غنی و نورانی قرآن و معارف و بینات و حجت‌ها و اصول و فروع آن و نیز ظواهر روشن و واضح قرآن بود. اکنون و در این قسمت از سخنان خود، فواید و بهره‌های معنوی و اجتماعی معارف دین و احکام آن را مورد نظر قرار می‌دهند.

فلسفه احکام الهی

۱- ایمان به خدا:

﴿فَجَعَلَ [فَفَرَضَ] اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشُّرْكِ﴾^(۱)

(پس قرار داده است [پس واجب کرده است] خداوند ایمان را برای پاک شدن شما از شرک.)
خداوند در قرآن ایمان را وظیفه شما قرار داده است؛ برای این‌که

۱- این کلام حضرت با جملات بعدی آن تا: «وَ حَرَّمَ اللَّهُ الشُّرْكَ...» که درباره فلسفه احکام الهی است (و به صورت شماره از یک شروع شده و تا شماره شانزده ادامه دارد) با کمی اختلاف در تعبیر، در نهج البلاغه، حکمت ۲۵۲ نیز بیان شده و چند فقره از آن هم در خطبه ۱۱۰ آمده است.

شما را از شرک پاک کند. ^(۱) ایمان به خدا داشته باشید، یعنی: به او شرک نورزید.

مثلاً در قرآن در مورد کسانی که طاغوت را پرستش و اطاعت می کنند فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاءُ الطَّاغُوتِ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ...﴾ ^(۲) «و آنهايي که کافر شدند طاغوتها را سرپرست خود قرار داده اند، که آنان را از روشنایی و نور خارج کرده به تاریکی ها سوق می دهند، اینان اهل جهنم بوده و همواره در آن خواهند بود.»

۲- نماز:

﴿وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهاً لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ﴾

(و نماز را برای این که شما را از تکبر دور کند.)

نماز وسیله مبارزه با خودخواهی و خود بزرگ بینی است؛ بخصوص در آن زمانها بعضی ها خیلی متکبر بودند، رکوع و سجود برای بعضی از اعراب خیلی سنگین بود، آن قدر تکبر داشتند که اگر دری کوتاه بود و عبور از آن ممکن نبود مگر این که سرشان را خم کنند حاضر به این کار نبودند، بلکه سردر را خراب می کردند تا به راحتی از آن عبور کنند و ذره ای سر خویش را خم نکرده باشند! تا این اندازه تکبر و نخوت داشتند.

خدا نماز را قرار داده است تا مردم رکوع و سجود کنند، به خاک

۱- و از تعبیر حضرت استفاده می شود که شرک یک نوع آلودگی و پلیدی است، همان طور که در قرآن آمده: ﴿... إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ...﴾ سوره توبه (۹)، آیه ۲۸.

۲- سوره بقره (۲)، آیه ۲۵۷.

بیفتند و از کبر و نخوت بیرون بیایند.^(۱)
خدای متعال در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾^(۲) «نماز را به پای دار برای این‌که به یاد من باشی.» در حقیقت نتیجه نماز این است که وقتی انسان به یاد خدا بود و به عظمت خدا توجه کرد، از تکبر دوری جسته و خود را کوچک می‌بیند و آنچه عظمت و بزرگی است برای خدا می‌داند و در مقابل او به خاک می‌افتد، و لازمه اش این می‌شود که خود را در مقابل آن عظمت الهی هیچ بداند.

۳- زکات:

﴿وَالزَّكَاةَ تَزَكِيَةً لِّلنَّفْسِ وَنَمَاءً فِي الرِّزْقِ﴾

(وزکات را تا نفس انسان را از آلودگی پاک‌کند و روزی او را وسعت و فزونی بخشد.)
«زکاة» به حسب لغت به دو معنا آمده است: یکی به معنای پاک کردن و تطهیر، و دیگری به معنای رشد و نمو.

در قرآن کریم هم خداوند متعال می‌فرماید: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾^(۳) یعنی: «[ای پیامبر] از اموال مردم زکات بگیر تا بدین وسیله آنان را پاک و پاکیزه گردانی.» پس می‌توان گفت: زکات دادن سبب پاکی انسانها و تزکیه آنان می‌شود؛ چون مال دنیا اغلب به جان و دل مردم بسته است و به آن علاقه دارند. وقتی که انسان از این مالی که برایش زحمت

۱- در قرآن هم به سختی و دشواری نماز برای مردم اشاره شده مگر برای کسانی که خالی از تکبر هستند: ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾
سوره بقره (۲)، آیه ۴۵؛ «و کمک بجوید از صبر و نماز، به درستی که نماز سنگین و دشوار است مگر برای خشوع‌پیشگان.»

۲- سوره طه (۲۰)، آیه ۱۴ . ۳- سوره توبه (۹)، آیه ۱۰۳ .

کشیده و با مشقت آن را به دست آورده است به خاطر خدا گذشت کرده و جوهات خودش از جمله زکات را پرداخت کند، این در واقع تزکیه نفس است؛ یعنی: خودش را از علایق دنیا و مادیات پاک کرده است. اگر بگوییم زکات به معنای رشد و نمو است، یعنی: به واسطه دادن زکات، مال انسان رشد و نمو کرده و در حقیقت چیزی از آن کاسته نمی شود. خداوند به واسطه دادن زکات نه تنها در این دنیا روزی شما را زیاد می کند بلکه در آخرت چندین برابرش را عطا خواهد کرد. اصلاً زکات بیمه مال انسان است؛ در روایت آمده است: «حَصَّنُوا أَمْوَالَكُمْ بِالزَّكَاةِ»^(۱) یعنی: «اموال خود را به وسیله زکات دادن حفظ کنید.» حضرت در این جمله هر دو معنا را ذکر کرده اند و می فرمایند: «وَالزَّكَاةُ تَزْكِيَةُ لِلنَّفْسِ وَنَمَاءٌ فِي الرِّزْقِ» یعنی: خدا زکات را واجب فرمود، چون هم نفس شما را از علاقه و آلودگی به مال دنیا پاک می کند و هم سبب فزونی و وسعت روزی شما می گردد.^(۲)

۴- روزه:

﴿وَالصِّيَامَ تَنْبِيئًا لِلْإِخْلَاصِ﴾

(و روزه را برای استوارسازی خلوص.)

بعضی اعمال همچون نماز و حج اعمال وجودی هستند، یعنی

۱- کافی، ج ۴، باب النوادر، حدیث ۵.

۲- مرحوم علامه مجلسی در بحار الأنوار ذیل جمله «و نَمَاءٌ فِي الرِّزْقِ» می فرماید: این جمله اشاره دارد به آیه شریفه ﴿وَمَا آتَيْتُم مِّنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ﴾؛ سوره روم (۳۰)، آیه ۳۹. البته بنا بر این که مراد از زکات، زکات واجب باشد نه هر صدقه ای.

کارهایی هستند که باید انجام داد و به اصطلاح به وجود آورد؛ اما روزه یک امر عدمی است و کمتر مردم متوجه می‌شوند که شخصی روزه گرفته است و لذا ریا در روزه کمتر راه پیدا می‌کند، و کم هستند کسانی که برای تظاهر و خودنمایی روزه بگیرند و طوری وانمود کنند که مردم بفهمند که این شخص روزه گرفته است؛ لذا وقتی کسی واقعاً روزه بگیرد، معلوم می‌شود قصدش خالص است.

روی همین اساس حضرت می‌فرماید: «و الصَّيَامُ تَشْبِيهُاً لِإِخْلَاصِ» یعنی: خداوند روزه را قرار داده است برای این که اخلاص بسنگانش را استوار و پابرجا کند؛ زیرا از آنجا که روزه یک امر عدمی است و کمتر جلب توجه می‌کند، نوعاً کسانی که روزه می‌گیرند قصدشان رضای خدا می‌باشد. و شاید روی همین نکته باشد که در بعضی روایات آمده است که خدای متعال می‌فرماید: «الصَّوْمُ لِي و أَنَا أُجْزِي بِهِ»^(۱) یعنی: «روزه برای من است و من خودم پاداش آن را می‌دهم.»^(۲)

۵- حج:

﴿وَالْحَجَّ تَشْبِيْهُاً لِلدِّيْنِ﴾

(و حج را برای تقویت و استحکام دین.)

۱- تهذیب الأحکام، ج ۴، باب «فرض الصیام»، ص ۱۵۲، حدیث ۴۲۰.
۲- البته مرحوم علامه مجلسی در بحار الأنوار معنای دیگری را هم برای فرمایش حضرت زهراء علیها السلام ذکر کرده‌اند و آن این که روزه برای تحکیم و بقای اخلاص قرار داده شده است؛ ولی از آنجا که در بعضی از روایات به جای کلمه «تشبیهاً»، «تبییناً» ذکر شده است، ایشان معنای اول را - که در متن آمده - مورد تأیید این نقل از روایات ذکر کرده و درباره آن توضیحاتی ارائه می‌دهند.

این که حضرت می فرماید: حج موجب استحکام دین می شود، یکی از باب این است که انسان در حج از حضرت ابراهیم (علیه السلام) پیروی می کند و چون ایشان همه علایق دنیوی را ترک کرد و حتی حاضر شد فرزندش را هم در راه خدا قربانی کرده و کمال توحید و کمال خداپرستی را ظاهر کند، حال ما که از ایشان پیروی می کنیم در حقیقت پایه های توحید و یکتاپرستی را محکم کرده و دین خود را تقویت می کنیم.

دیگر این که حج در حقیقت یک کنگره اسلامی است و مسلمانان در آنجا باید با هم تفاهم کرده و راههای تقویت دین را بررسی کنند؛ و این جنبه از حج نیز از روایات استفاده می شود.

پس حج هم جنبه عبادی و شخصی دارد و هم جنبه سیاسی و اجتماعی؛ لذا حضرت می فرماید: «وَالْحَجَّ تَشْيِيداً لِلدِّينِ»: حج دین شما را محکم می کند؛ از باب این که آنجا کنگره اسلامی است و برای تقویت دین با هم هماهنگی می کنید؛ و از طرف دیگر توحید و ایمان خود را هم تقویت می کنید؛ برای این که آنجا انسان با پوشیدن لباس احرام، از لباس و مقام و ظواهر دنیا بیرون می آید و بعد هم شیطان را رمی [سنگسار] می کند و در قربانی هم گویا نفس خود را قربانی می کند و... با آن فلسفه هایی که برای حج گفته شده است؛ اینها همه موجب تقویت دین انسان می شود.

۶- عدالت:

﴿وَالْعَدْلَ تَنْسِيْقًا لِلْقُلُوْبِ﴾

(و عدالت را برای این که دلها را با هم پیوند داده و هماهنگ کند.)
ظلم دلها را از هم جدا می کند، اما وقتی که عدالت باشد هماهنگی

بین دلها خواهد بود. نتیجهٔ ظلم گسسته شدن نظام جامعه و رو در رویی طبقات مختلف و حکومت‌ها و ملت‌ها می‌باشد؛ ولی نتیجهٔ عدالت اعتماد افراد و حکومت‌ها و ملت‌ها به یکدیگر و ارتباط عمومی و همبستگی اجتماعی و تفاهم خواهد بود.

۷- امامت اهل بیت علیهم‌السلام:

﴿ وَ طَاعَتَنَا نِظَامًا لِلْمِلَّةِ ﴾

(و اطاعت از ما اهل بیت را برای این‌که موجب نظم شریعت می‌شود.)
اطاعت از اهل بیت علیهم‌السلام سبب نظم شریعت می‌شود، برای این‌که همه دور محور دین جمع می‌شوند و آن محور توسط امام اعلم و اتقایی که جامع همهٔ کمالات است تبیین می‌شود. اهل بیت علیهم‌السلام نسبت به دین از دیگران آگاه‌ترند و به حقایق قرآن آشنا تر، چون علم آنان به مبدأ وحی متصل است و طبعاً هماهنگی امور دینی در اطاعت از آنان خواهد بود.

﴿ وَ إِمَامَتَنَا أَمَانًا مِنَ الْفُرْقَةِ [لِلْفُرْقَةِ] ﴾

(و امامت ما را برای این‌که از تفرقه جلوگیری شود.)
در اینجا حضرت امامت را ذکر کرده‌اند که در حقیقت از آن ماست و خدا آن را قرار داده است، برای این‌که مردم تفرقه پیدا نکنند و هر کدام یک طرفی نروند. همه دور یک محور جمع شوند، محوری که عقل نیز آن را پذیرفته است. وقتی که شخصی از هر جهت، از جهت علم، تقوا، تدبیر، عدالت، ارتباط با خدا و ... بر دیگران رجحان داشته باشد، طبعاً همه باید به سراغ او بروند، بنابراین تفرقه و تشتت به وجود نمی‌آید. حالا اگر نگذاشتند و به هم زدند، آن یک مسألهٔ دیگری است.

۸- جهاد و صبر:

﴿وَالْجِهَادَ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ [وَدُلًّا لِأَهْلِ الْكُفْرِ وَالنِّفَاقِ]﴾

(و جهاد را برای این که سبب عزت اسلام [و ذلت کفار و منافقین] شود.)

قرآن مجید به مسأله جهاد بسیار توجه کرده و در کلمات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه معصومین علیهم السلام هم جهاد از ابعاد مختلف بررسی شده است. حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه جهاد را یکی از ابواب بهشت دانسته‌اند؛^(۱) و امام صادق علیه السلام به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند: «برای بهشت یک بابی است به نام «باب المجاهدین» که افراد رزمنده و مجاهدین فی سبیل الله باوقار خاصی از آن باب وارد بهشت می‌شوند.» و آن حضرت ترک جهاد را موجب نابودی دین و ذلت در زندگی و فقر در معیشت دانسته‌اند.^(۲)

﴿وَالصَّبْرَ مَعُونَةً عَلَى اسْتِجَابِ الْأَجْرِ﴾

(و صبر را وسیله‌ای برای استحقاق اجر و پاداش.)

«صبر» طبق آنچه که در بعضی از روایات ما آمده بر سه گونه است:^(۳)

گونه اول: «صبر در برابر مصیبت»؛ یعنی: وقتی مصیبتی به انسان رسید، بی‌تابی نکند و به زمین و زمان فحش ندهد و منکر خدا و

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

۲- کافی، ج ۵، باب فضل الجهاد، ص ۲، حدیث ۲؛ یادآوری می‌شود که بحث جهاد، در کتاب «دراسات فی ولایة الفقیه»، ج ۲، ص ۷۶۳ و ترجمه آن «مبانی فقهی حکومت اسلامی» ج ۵، ص ۳۱۴ به تفصیل مطرح شده است.

۳- ر.ک: اصول کافی، ج ۲، کتاب ایمان و الکفر، باب الصبر، حدیث ۱۵.

پیغمبر ﷺ نشود، بلکه صبر پیشه کند، و اصلاً مگر چاره‌ای جز صبر کردن هم وجود دارد؟ مثلاً اگر انسان بی‌تابی کند و خودش را بزند و داد و فریاد سر دهد، آیا چیزی به دست می‌آورد؟ پس بهتر است صبر کند و امورش را به خدا بسپارد؛ و خدا نیز پاداش بزرگی به خاطر این صبرش خواهد داد.

خدای متعال در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾^(۱) یعنی: «و البته شما را به چیزی از ترس و گرسنگی و نقص از اموال و جانها و ثمرات آزمایش و امتحان خواهیم کرد؛ و صبرکنندگان را بشارت ده.» یعنی: ما شما را با گرسنگی و ترس امتحان می‌کنیم، به وسیله این‌که اموال و فرزندانان را می‌گیریم شما را امتحان و آزمایش می‌کنیم، تا آن کسانی که مؤمن واقعی هستند از دیگران شناخته شوند؛ و بشارت بده به صبرکنندگان. آنگاه در ادامه می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^(۲) «صابران کسانی هستند که وقتی به آنها مصیبتی وارد می‌شود [به جای این‌که بی‌تابی و داد و فریاد راه بیندازند یا نعوذ بالله به خدا و پیغمبر ﷺ اهانت کنند] می‌گویند: ما از خداییم و به سوی او بازخواهیم گشت.» این شخصی که الان از دست تو رفته، خیلی طول نمی‌کشد که تو هم به او ملحق می‌شوی، همه ما رفتنی هستیم.

گونه دوم: «صبر در راه طاعت» است؛ یعنی: در راه اطاعت خدا و به‌جا آوردن واجبات و دستورات او سختی‌ها را به جان و دل بخورد.

۱- سوره بقره (۲)، آیه ۱۵۵. ۲- سوره بقره (۲)، آیه ۱۵۶.

بالاخره بهشت را که همین طوری به من و شما نمی دهند، بهشت را به بها می دهند. این طور نیست که بدون زحمت و تحمل مشقت در راه دین بتوان به بهشت داخل شد. خدای متعال در قرآن با صراحت می فرماید: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمْ يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ»^(۱) یعنی: «شما گمان می کنید که داخل بهشت می شوید و آن امتحانات و ابتلائاتی که بر امت های گذشته وارد شد بر شما وارد نمی شود؟» سپس در همین آیه ادامه می دهد: «مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَ زُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهُ»: «آن قدر بیچارگی و سختی به آنها رسید و زیر و رو شدند تا که پیامبر و همه کسانی که به او ایمان آورده بودند صدایشان بلند شد و گفتند پس نصرت و یاری خدا چه زمانی است؟»

خلاصه این که این طور نیست که با رفاه و آسایش و عدم تحمل زحمت و مشقت انتظار بهشت داشته باشیم؛ بلکه باید در راه خدا و برای اعتلای دین خدا سختی ها و مصیبت ها را تحمل کنیم و بدانیم که خدا خود پاداش صابری را خواهد داد.

و گونه سوم: «صبر در مقابل معصیت»، که از دو قسم دیگر بالاتر است، یعنی: زمینه و وسیله معصیت برای کسی فراهم شود ولی به خاطر خدا از آن چشم پبوشد. این قسم از صبر از همه مهم تر و اجرش هم بیشتر است.

به هر حال در این جمله حضرت زهرا علیها السلام می فرمایند: صبر را خدا

۱- سوره بقره (۲)، آیه ۲۱۴.

قرار داده است برای این که شما به ثواب و پاداش الهی دست یابید. صبر وسیله‌ای است برای رسیدن به ثواب و اجر اخروی؛ و در واقع حضرت در این کلامشان اشاره دارند به آیه شریفه که می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾^(۱) یعنی: «همانا اجر کسانی که صبر را پیشه خود می‌سازند بدون حساب داده می‌شود.» کسی که صبر کند خداوند بدون حساب به او مزد می‌دهد.

۹- امر به معروف:

﴿وَالْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلِحَةٌ لِلْعَامَّةِ﴾

(و امر به معروف را برای این که مصلحت اجتماع در آن است.)

دین مقدس اسلام همه افراد را ضامن اجرای احکام قرار داده است. هر کس موظف است همان طوری که به وظایف فردی خود عمل می‌کند، دیگران را هم به انجام وظایف سفارش کند و آنان را از محرمات خدا بازدارد. بنابراین امر به معروف به مصلحت عموم مردم است؛ چون اگر ترک شود آن وقت دستورات الهی اجرا نخواهد شد و محرمات و گناه در جامعه شایع می‌شود و به ضرر جامعه خواهد بود. خدای متعال در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^(۲) یعنی: «باید از میان شما گروهی باشند که مردم را دعوت به خوبی و امر به معروف و نهی از منکر کنند.» البته امر به

۱- سوره زمر (۳۹)، آیه ۱۰. ۲- سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۰۴.

معروف و نهی از منکر دارای مراتب و شرایطی است که در جای خود گفته شده است.^(۱)

۱۰- احسان به والدین و صلۀ ارحام:

﴿وَيَرْ أَوْلَادَيْنِ وَقَايَةً مِنَ السَّخَطِ﴾

(و نیکی به پدر و مادر را برای این که شما را از غضب خود مصون بدارد.)
احسان به والدین یکی از توصیه‌های مؤکد اسلام است و در چند جای قرآن هم به آن سفارش شده است. برای نمونه خدای متعال در سوره بقره می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِأَوْلَادَيْنِ إِحْسَانًا...﴾^(۲) یعنی: «و زمانی که از بنی اسرائیل عهد و پیمان گرفتیم که جز خدا را نپرستند و به والدین خود نیکی کنند...» در حقیقت خدای متعال در این آیه و همچنین در چند آیه دیگر^(۳) احسان به والدین را در مرتبه بعد از پرستش خود قرار داده است، و این اهمیت مسأله را می‌رساند.
حضرت هم در اینجا می‌فرمایند: خدا نیکی به پدر و مادر را واجب کرده است تا شما را از خشم و غضب خود محفوظ و مصون بدارد؛ چرا که اگر کسی والدین خودش را اذیت و آزار کند و سبب عاق والدین شود، در واقع مورد غضب خدا واقع می‌شود.

۱- مباحث امر به معروف و نهی از منکر در جلد دوم کتاب «دراسات فی ولایة الفقیه» ضمن دوازده محور مشروحاً مطرح شده، و نیز در ترجمه آن «مبانی فقهی حکومت اسلامی» جلد سوم، صفحه ۳۳۸ آمده است.

۲- سوره بقره (۲)، آیه ۸۳.

۳- سوره نساء (۴)، آیه ۳۶؛ سوره انعام (۶)، آیه ۱۵۱؛ سوره اسراء (۱۷)، آیه ۲۳.

﴿وَصَلِّهِ الْأَرْحَامَ مَنْسَأَةً فِي الْعُمُرِ وَ مَنْمَأَةً لِلْعَدَدِ﴾

(و صلّه رحم را برای طولانی شدن عمر انسانها و زیاد شدن عدد آنان.)

«مَنْسَأَةً» و «نَسَأًا» به معنای تأخیر است، و در اینجا منظور این است که صلّه رحم باعث طولانی شدن عمر می شود. البته این احتمال هست که جمله حضرت «مَنْسَأَةً فِي الْأَجَلِ» بوده، همان طور که در خطبه ۱۱۰ نهج البلاغه و در بیشتر روایات کتاب «اصول کافی» در باب صلّه رحم، همین عبارت آمده است. در این صورت معنای کلام حضرت این است: «و صلّه رحم باعث به تأخیر افتادن مرگ می شود.» و نتیجه آن طولانی شدن عمر انسان است.

«مَنْمَأَةً» هم به معنای رشد و نمو است؛ یعنی: اگر صلّه رحم کنید و به خویشاوندان و ارحام خود نیکی کنید، از مرگهای ناگهانی و تلف شدن حفظ شده و طبعاً عدد شما زیاد می شود.

در کتاب «اصول کافی» مرحوم کلینی یک باب را مخصوص صلّه رحم و باب دیگر را مخصوص قطع رحم قرار داده،^(۱) و روایات مهمی را از پیامبر اکرم ﷺ و ائمه معصومین عليهم السلام در تأکید بر صلّه رحم و مذمت از قطع رحم و عواقب دنیوی و آخروی آن نقل کرده است؛ از جمله حضرت امیر عليه السلام فرموده اند: «هرگاه ملتی صلّه رحم را ترک کردند، اموالشان در دست اشرار قرار می گیرد.»^(۲)

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۵۰ و ۳۴۶.

۲- کافی، ج ۲، ص ۳۴۸.

۱۱- قصاص:

﴿وَالْقِصَاصَ [حِصْنًا] حَقْنًا لِلدَّمَاءِ﴾

(و قصاص را برای این که خونها محفوظ بماند.)

فلسفه این که خدا قصاص را قرار داده این است که جانها محفوظ بماند و خون انسانها ریخته نشود. قرآن کریم در این باره می فرماید: ﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾^(۱) یعنی: (و قصاص برای حفظ حیات و زندگی شماست ای خردمندان، شاید شما پرهیزکار شوید.)

وقتی افراد مشاهده کنند که قاتل قصاص می شود، سبب می گردد که دیگران مرتکب قتل نشوند؛ چون می دانند که جزای قاتل کشته شدن است؛ پس قصاص در جامعه موجب می شود که خونها محفوظ بماند و کسی مرتکب قتل و خونریزی و جنایت نشود.

۱۲- وفای به نذر:

﴿وَالْوَفَاءَ بِالنَّذْرِ تَعْرِيفًا لِلْمَغْفِرَةِ﴾

(و وفای به نذر را برای رسیدن به آمرزش الهی.)

ظاهر عبارت این است که وفای به نذر در آمرزش گناهان تأثیر دارد. اهمیت وفای به نذر از آیه شریفه: ﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ

۱- سوره بقره (۲)، آیه ۱۷۹.

شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا^(۱) «و نیکان به نذر خود وفا می‌کنند و از روزی که شرّ آن فراگیر است می‌ترسند.» به خوبی معلوم می‌شود؛ زیرا وفای به نذر یکی از نشانه‌های ابرار و بندگان صالح خداوند شمرده شده، و از این‌که خداوند بعد از چند آیه می‌فرماید: ﴿فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ...﴾^(۲) یعنی: «خداوند بندگان نیک را از شرّ آن روز حفظ می‌کند...» نقش وفای به نذر در مغفرت و صیانت از عذاب و شرّ روز قیامت فهمیده می‌شود.

۱۳- عدالت در معاملات:

﴿و تَوْفِیةَ الْمَکَایِلِ وَ الْمَوَازِینِ تَغْیِیراً لِلْبِخْسِ﴾

(و ایفای کیل و وزن را عوض از کم‌فروشی و نقصان.)

«مکاییل» جمع «مکیال»، یعنی: پیمانانه؛ و «موازین» جمع «میزان»، یعنی: ترازو؛ و «بِخْس» به معنای نقصان و کم‌فروشی است. خدا کیل و وزن را قرار داده است که حق کسی ضایع نگردد. اگر کیل و وزن نبود حق مردم کم و زیاد می‌شد؛ و برای همین خدا وفای به موازین و مکاییل را واجب فرموده و کم‌فروشی را حرام کرده است.

وفای به کیل و وزن و نهی از کم‌فروشی در چندین جای قرآن^(۳) مورد توجه قرار گرفته؛ از جمله در این آیه می‌فرماید: ﴿فَأَوْفُوا الْکَيْلَ

۱- سوره دهر (۷۶)، آیه ۷. ۲- سوره دهر (۷۶)، آیه ۱۱.
۳- سوره انعام (۶)، آیه ۱۵۲؛ سوره هود (۱۱)، آیه ۸۴ و ۸۵؛ سوره اسراء (۱۷)، آیه ۳۵.

وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ...»^(۱) «پس تمام دهید پیمانۀ و ترازو را، و به مردم کم مفروشید...» و حتی سوره‌ای به نام «مطففین» به معنای «کم‌فروشان» نازل شده است.

۱۴- حرمت شراب:

﴿وَالنَّهْيَ عَنِ شُرْبِ الْخَمْرِ تَنْزِيهاً عَنِ الرَّجْسِ﴾

(و نهی از خوردن شراب برای این که شما را از پلیدیها دور کند.)

وقتی کسی شراب بخورد عقلش را از دست می دهد - چون شراب زایل کننده عقل است - و وقتی عقل را از دست داد هر خلافی ممکن است از او سر بزند، حتی ممکن است مرتکب قتل گردد؛ روی همین اساس خداوند متعال شراب را حرام کرده است.

این سخن حضرت اشاره دارد به آیه قرآن که می فرماید: ﴿إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رَجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ﴾^(۲) یعنی: «همانا شراب و قمار و ذبیحه بت‌ها و ازلام^(۳) چیزهای پلیدی هستند که از کارهای شیطان می باشند.»

شرب خمر از گناهان کبیره بوده و صریحاً وعده عذاب بر ارتکاب آن داده شده و عوارض سوء آن بر کسی پوشیده نیست، و حاکم شرع به شارب خمر هشتاد تازیانه حد می زند.

۱- سوره اعراف (۷)، آیه ۸۵. ۲- سوره مائده (۵)، آیه ۹۰. ۳- «أزلام» جمع «زلم» است، یعنی: تیرهای نوک تیز که اعراب جاهلی با آنها گروبندی کرده و خیر و شر کارها را با آنها به دست می آوردند.

۱۵- حرمت قذف:

﴿وَأَجْتَنَابِ الْقَذْفِ حِجَاباً عَنِ اللَّغْنَةِ﴾

(و پرهیز از نسبت دادن ناروا برای این که مورد لعنت واقع نشوید.)

معنای «قذف» نسبت ناروا به کسی دادن است، مثلاً به کسی به ناحق نسبت زنا یا لواط داده شود؛ که خدا افراد را از این کار برحذر داشته و می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَزُمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾^(۱) یعنی: «آنان که دامن پاک زنان مؤمن و بی خبر را متهم می کنند، در دنیا و آخرت لعنت شده اند.»

روی این اساس حضرت می فرمایند: «وَأَجْتَنَابِ الْقَذْفِ» یعنی: خدا شما را از قذف و نسبت دادن ناروا برحذر داشته «حِجَاباً عَنِ اللَّغْنَةِ»: برای این که شما از لعنت خدا دور باشید و مورد لعنت خدا قرار نگیرید. قذف نیز از گناهان کبیره است که حاکم شرع مرتکب آن را با شرایطی که در رساله ها ذکر شده حدّ می زند، و حدّ آن هشتاد تازیانه است. بسیاری از فحش های جنسی نیز اگر با توجه به معنای آن و با قصد باشد از قبیل «قذف» است.

۱۶- حرمت سرقت:

﴿وَتَرْكِ السَّرِقَةِ إِجَاباً لِلْعَقَةِ﴾

(و پرهیز از هر دزدی را لازمه پاک زیستن.)

۱- سوره نور (۲۴)، آیه ۲۳.

سرقه هم از گناهان كبیره است؛ و حدّ شرعی آن اگر با شرایطی كه در رساله ها گفته شده انجام شود، در مرتبه اول قطع چهار انگشت دست راست، در مرتبه دوم قطع نصف قدم پای چپ، و در مرتبه سوم زندان ابد، و در مرتبه چهارم اگر در زندان دزدی كند اعدام است. شدت حرمت سرقه از مجازاتهایی كه برای آن در نظر گرفته شده به خوبی روشن می شود.

۱۷- حرمت شرك:

﴿وَحَرَّمَ اللَّهُ الشُّرْكَ إِخْلَاصًا لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ﴾

(و خدا شرك را حرام کرده است تا به ربوبیت او اخلاص پیدا کنند.)

چون آن کسی كه خالق جهان است و قدرت و كمال مطلق از آن اوست فقط خداست؛ بنابراین اطاعت از غیر خدا نوعی شرك است. پس ما باید فقط در مقابل خدا تسلیم بوده و برای او اخلاص داشته باشیم و بت های نفس خودمان را بیرون بریزیم. این طور نباشد كه در عمل، هواهای نفسانی، اله و خدای ما باشند و مطابق خواسته آنها قدم برداریم؛ چنان كه در قرآن كریم آمده است: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ...﴾^(۱) یعنی: «آیا دیدی آن کسی را كه هوای نفس خود را خدای خود گرفته است؟»

بنابراین حضرت در این جمله می فرماید: «وَحَرَّمَ اللَّهُ الشُّرْكَ»: و خدا شرك به خود را حرام کرده است «إِخْلَاصًا لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ»: تا این كه همه به

۱- سوره جاثیه (۴۵)، آیه ۲۳.

پروردگاری او اخلاص پیدا کنند. «اخلاص» نقطهٔ مقابل «شُرک» است و هر کدام درجات و مراتبی دارد. چه بسا ممکن است انسان، مؤمن باشد ولی گرفتار مرتبهٔ خفیف و نازلی از شرک باشد؛ چنان‌که در قرآن آمده: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^(۱) «اکثر مردم به خدا ایمان نمی‌آورند مگر این‌که هنوز مشرک هستند». بنابراین ایمان کامل ایمان انبیاء و اولیاء و بندگان مقرب خداست که با هیچ‌گونه شرکی آمیخته نیست.

سفارش به تقوا

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ﴾

(پس حریم خدا را نگاه دارید آن طوری که شایستهٔ اوست.)

هر کسی یک قدر و منزلتی دارد که باید به اندازهٔ آن قدر و منزلت، حرمتش حفظ شود. حال خداوند با آن عظمت و مرتبت که وصف بزرگی او در ذهن و خاطر انسان نمی‌گنجد، معلوم است که حق تقوا و حفظ حریم او تا چه اندازه است. این کلام حضرت و جملهٔ بعدی آن برگرفته از قرآن است.

﴿وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾^(۲)

(و نمیرید مگر آن‌که مسلمان باشید.)

تعلقات دنیایی و وابستگی به مادیات بسا موجب می‌شود که در آن لحظات آخر عمر، انسان به همه چیز کافر شود و خلاصه بعد از یک عمر دم زدن از خدا و پیغمبر منکر همه چیز شود، که باید از آن لحظه به

۱- سورهٔ یوسف (۱۲)، آیهٔ ۱۰۶. ۲- سورهٔ آل عمران (۳)، آیهٔ ۱۰۲.

خدا پناه برد. بهترین راه برای مسلمان مردن این است که خودمان را از بند علایق دنیوی رها کنیم و همان طوری که حضرت در این بیانشان فرموده‌اند «حریم خدا را نگاه داریم.» چرا که عاقبت خوب تنها از آن پرهیزکاران است: ﴿وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^(۱)

﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ فِيمَا أَمَرَكُمْ بِهِ وَنَهَاكُمْ عَنْهُ﴾

(و خدا را اطاعت کنید در آنچه شما را به آن امر فرموده و آنچه از آن نهی

کرده است.)

یعنی: واجبات خدا را انجام دهید و از محرمات پرهیز کنید. بعضی‌ها قبل از این‌که به واجبات خود بپردازند سراغ مستحبات می‌روند، در صورتی که اشتباه است. انسان باید قبل از هر چیز توجه خود را به واجبات و محرمات الهی معطوف کند، و در مرحله بعد به مستحبات بپردازد، و البته نباید از مستحبات هم حتی المقدور غفلت کرد؛ زیرا مستحبات در پاکی روح انسان و کسب درجات معنوی بسیار مؤثر است، و در حقیقت انجام مستحبات به منزله تکمیل واجبات است.

ارتباط دانش با خداشناسی

﴿فَإِنَّهُ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾^(۲)

(پس همانا بندگان دانای خدا از خدا ترس دارند.)

اگر کسی واقعاً عالم باشد، خدا را بشناسد، صفات و کمالات

۱- سوره اعراف (۷)، آیه ۱۲۸. ۲- سوره فاطر (۳۵)، آیه ۲۸.

حق تعالی را فهمیده باشد، طبعاً خشیت برایش حاصل می‌شود؛ و این خداشناسی از طریق علوم مادی نیز حاصل است. ظاهراً مراد از «علماء» در آیه شریفه: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ علم فقه و اصول نیست؛ بلکه به قرینه آیات قبل، این آیه شامل علوم طبیعی و اجتماعی می‌شود؛ آنجا که خدای متعال می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ﴾ و مِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ^(۱) یعنی: «آیا ندیدی که خداوند آب را از آسمان نازل کرد، پس به وسیله آن میوه‌های رنگارنگ و ثمرات گوناگونی را پدید آوردیم و در کوهها رگه‌هایی سفید و سرخ به رنگ‌های مختلف و رگه‌هایی بسیار سیاه قرار داد، همچنین مردم و جنبندگان و چهارپایان را با رنگ‌های گوناگون خلق کرد.»

در این آیات، خداوند به نظام تکوین اشاره کرده و این حقیقت را بیان می‌کند که این موجودات با این عظمت و ریزه‌کاری خلق شده‌اند و اینها همه حکایت از این دارند که این موجودات یک خالقی دارند که او قادر مطلق و حکیم مطلق است. آنگاه پس از بیان این موارد که همگی مربوط به زمین‌شناسی، معدن‌شناسی، انسان‌شناسی و حیوان‌شناسی است، خدا می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾^(۲) یعنی: هر کس اینها را بلد باشد و بداند که در نظام وجود چقدر دقت و قدرت و صنعت و ریزه‌کاری به کار رفته است، او طبعاً خاشع و خداترس می‌شود؛

۱- سوره فاطر (۳۵)، آیات ۲۷ و ۲۸.

۲- سوره فاطر (۳۵)، آیه ۲۸.

پس معلوم می شود مراد از «علماء» در این آیه عالم فقه و اصول نیست، بلکه مراد این است که اگر کسی به علوم طبیعی و اجتماعی و انسانی پی ببرد و بداند نظام هستی خالق حکیم و دانا و قادر دارد، طبعاً در برابر او خاشع می شود. (۱)

معرفی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ

﴿ثُمَّ قَالَتْ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِعْلَمُوا أَنِّي فَاطِمَةُ وَأَبِي مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ﴾

(آنگاه حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ فرمودند: ای مردم! بدانید که من فاطمه هستم و پدرم محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.)

حالا حضرت می خواهند با معرفی خود که تنها فرزند باقیمانده از رسول خداست، احساسات مردم را بیدار کنند و عواطفشان را برانگیزانند که چگونه حاضرید این قدر به ما ظلم شود و شما نظاره گر باشید و سکوت اختیار کنید!

﴿أَقُولُ عَوْدًا وَبَدْءًا، وَلَا أَقُولُ مَا أَقُولُ غَلْطًا﴾

(یکبار می گویم و دوباره هم می گویم، و آنچه می گویم غلط و اشتباه نیست.)

۱- البته این بدان معنا نیست که هر عالم به علوم طبیعی لزوماً به خدای متعال نیز پی می برد، چرا که بسیاری از دانشمندان علوم طبیعی که هیچ گونه خشوع و خداترسی در آنها وجود ندارد؛ بلکه منظور این است که به وسیله علوم طبیعی و آگاه شدن به عظمت خلقت موجودات و دقت و نظم به کار گرفته شده در به وجود آمدن آنها، به خوبی می توان به عظمت خدای متعال و قدرت مطلقه او پی بُرد؛ و هر که به بزرگی و عظمت خدا پی برد طبیعتاً نسبت به او خشوع پیدا می کند. در حقیقت پی بردن به چگونگی نظام تکوین، راه خدانشناسی و خداترسی است، اما این که هر عالم طبیعی این راه را بیپیماید مطلب دیگری است، و چه بسا عالمانی که بر خلاف مسیر علم خود قدم برمی دارند.

﴿وَلَا أَفْعَلُ مَا أَفْعَلُ شَطَطًا﴾

(وکاری که برخلاف حق باشد انجام نمی‌دهم.)

«شَطَطٌ» به معنای دوری از حق است. در قرآن کریم هم آمده: ﴿فَاخُكُمُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشِطُّ﴾^(۱) یعنی: «بر اساس حق بین ما داوری کن و برخلاف حق حکم مکن.» در اینجا هم حضرت می‌فرمایند: آنچه من می‌گویم و انجام می‌دهم حق است و برخلاف حق حرفی نمی‌زنم و کاری نمی‌کنم.

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ﴾^(۲)

(به تحقیق پیامبری به سوی شما آمده که از جنس خودتان است.)

پیغمبر ﷺ کسی بود که از جنس خود مردم و از متن جامعه بود، از یک طبقه ممتازی که کاری با مردم نداشته باشد نبود. کسی که از متن جامعه جوشیده است به دردهای جامعه واقف است، چون طعم دردها و سختی‌ها را چشیده است؛ و لذا چنین کسی می‌تواند راهنما و خیرخواه جامعه باشد.

﴿عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ﴾^(۳)

(رنج و سختی شما برای او سخت و ناگوار بود.)

کسی که از متن جامعه باشد دلسوز جامعه است و اگر به یکی از افراد اجتماع سختی و فشاری وارد آید او هم ناراحت شده و خود را در غم و اندوه او شریک می‌داند. این طور نیست که خود را تافته جدا بافته‌ای

۱- سوره ص (۳۸)، آیه ۲۲.

۲ و ۳- سوره توبه (۹)، آیه ۱۲۸؛ جمله «لَقَدْ جَاءَكُمْ...» در کلام حضرت در حقیقت مقول قول است؛ یعنی: مفعول «أقول» می‌باشد که حضرت در جمله قبلی فرمودند.

بداند. حضرت می فرماید: «عزیزٌ علیه»: برایش ناگوار است «مَا عَنَيْتُمْ»: رنج بردن و سختی شما.

احتمال دیگری هم هست و آن این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از ضرری که به شما وارد می شد رنج می برد، و آن ضرر ناشی از عدم ایمان شما به خدا بود و روی همین اساس برای این که شما به خدا ایمان آورید و به راه راست هدایت شوید حرص می ورزید.

﴿حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾

(بر خیر شما بسیار مشتاق و نسبت به مؤمنین رئوف و مهربان بود.)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خیرتان را می خواست و حریص بود که آنچه خیر شماست انجام دهد و نسبت به مؤمنان و کسانی که ایمان آورده بودند رئوف و مهربان بود.

این جملات حضرت برگرفته شده از آیه ۱۲۸ سوره توبه می باشد. در قرآن کریم آمده است: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^(۱) «ای پیامبر! ما تو را به رسالت مبعوث نکردیم مگر این که رحمتی باشی برای جهانیان.» در حقیقت باید گفت با این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای همه مردم جهان رحمت بودند، ولی نسبت به مؤمنان رأفت و رحمت خاصی داشتند.

﴿فَإِنْ تَعْرُوهُ وَتَعْرِفُوهُ تَجِدُوهُ أَبِي دُونَ نِسَائِكُمْ﴾

(اگر به نَسَب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مراجعه کنید و او را بشناسید، درمی یابید که او پدر من

است نه پدر زنهای شما.)

۱- سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۱۰۷.

در اینجا حضرت دوباره به نسبت خود با پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اشاره می‌کند، نسبتی که اختصاص به او دارد و هیچ‌کس با ایشان در این نسبت شریک نیست؛ و لذا می‌فرماید: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پدرِ زنهای شما نیست بلکه پدر من است.

﴿وَأَخَا ابْنِ عَمِّي دُونَ رَجَالِكُمْ﴾

(و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برادر پسر عموی من - علی عَلِيٌّ - است نه برادر مردان شما.)
همه می‌دانستند که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وقتی به مدینه آمدند، میان مسلمانان مهاجر و انصار عقد اخوت بستند و سپس میان خود و حضرت امیر عَلِيٌّ عقد اخوت بسته و ایشان را به عنوان برادر خود انتخاب کردند.

در اینجا نیز حضرت می‌خواهند نزدیکی و قرابت امیرالمؤمنین عَلِيٌّ به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را برسانند؛ یعنی: علاوه بر این که پسر عموی من است، با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز برادر است؛ و تأکید می‌کنند که در این نسبت برادری، هیچ‌کس با ایشان شریک نیست؛ و از امتیازات امیرالمؤمنین عَلِيٌّ به‌شمار می‌رود و بیانگر هماهنگی روحی و فکری ایشان با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌باشد. گویا حضرت زهرا عَلِيٌّ می‌خواهند بفرمایند: روحیات امیرالمؤمنین عَلِيٌّ در سطح روحیات پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و همان عظمت و مرتبه را دارا می‌باشد.

﴿وَلِنِعْمِ الْمُعْزِيُّ إِلَيْهِ﴾

(و چه سرافراز است کسی که به او [پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ] نسبت داده می‌شود.)

البته در اینجا منظور از نسبت، فراتر از نسبت خویشاوندی است؛ زیرا اگر نسبت ظاهری و فامیلی منظور بود، افرادی مانند ابوبکر و عمر هم با پیامبر ص نسبت داشتند و هر دوی آنها پدر زنهای پیغمبر ص بودند، ابوبکر پدر عایشه بود و عمر هم پدر حفصه؛ پس معلوم می‌شود منظور از نسبت یک نحوه اتحاد روحی و معنوی و فکری با پیامبر ص است که موجب شده است آن حضرت در آغاز ورود به مدینه علی ع را به برادری برگزینند و با ایشان عقد اخوت ببندند.

چگونگی آغاز رسالت

﴿فَبَلَغَ الرِّسَالَةَ صَادِعًا بِالنُّذَارَةِ﴾

(پس پیامبر ص رسالت خود را به مردم رساند در حالی که آنان را آشکارا از عذاب الهی ترساند.)

«صَدَعٌ» در اصل به معنای شکافتن است، از باب این‌که او سکوت را می‌شکافت و چیزی اظهار می‌شود که جوّ غالب را دگرگون می‌سازد. در آیه قرآن هم که می‌فرماید: ﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ﴾^(۱) یعنی: «أَظْهَرُ بِمَا تُؤْمَرُ» آنچه را که مأمور شده‌ای اظهار و بیان کن.

در حقیقت رسالت پیامبر اکرم ص برخاسته از شرایط موجود جامعه آن روز نبود، بلکه برخلاف شرایط اجتماعی و جوّ حاکم و مسیر طبیعی جامعه بود؛ و روی همین اساس ابلاغ رسالت توسط پیامبر ص و انداز مردم، جوّ غالب آن زمان را شکافته و سکوت محضی را که حاکم شده بود شکست.

۱- سوره ججر (۱۵)، آیه ۹۴.

﴿مَائِلًا عَنْ مَذْرَجَةِ الْمُشْرِكِينَ﴾

(و از آیین و روش مشرکان روی گردان بود.)

این کلام حضرت با جمله قبلی آن ناظر به این آیه قرآن است که می فرماید: ﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾^(۱) یعنی: «پس به صدای بلند آشکار کن آنچه را دستور داری و از مشرکان روی بگردان.» و این که پیامبر ﷺ به خوبی و شایستگی تمام، فرمان خدا را که در این آیه آمده اجرا کرده است.

با این که بیشتر قوم و خویش ها و بستگان پیامبر ﷺ و اکثر مردم مشرک و بت پرست بودند، پیامبر اکرم ﷺ بدون توجه به راه و روش آنها و بر خلاف راهی که آنها می پیمودند، ندای توحید سر داد و مردم را به خداپرستی دعوت و از بت پرستی و شرک نهی کرد.

﴿ضَارِبًا تَبَجُّهْمُ، آخِذًا بِأَكْظَامِهِمْ﴾

(و بر کمر مشرکان ضربه زده، و گلوگاه آنان را گرفته بود.)

«تَبَجُّج» بر وزن «فَرَس» به معنای وسط و کمر، و «أَكْظَام» جمع «كَطْم» بر وزن «فَرَس» به معنای گلو و منخرج نَفَس است.

یعنی: پیامبر ﷺ با کمال شدت و قاطعیت با مشرکان برخورد می کرد. قرآن هم می فرماید: ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾^(۲) یعنی: «پیامبر و کسانی که به او گرویده بودند با شدت در برابر کفار برخورد می کردند.» البته برخورد شدید و قاطع با کفار و مشرکان به معنای مراعات نکردن اصول انسانی و

۱- سوره حجر (۱۵)، آیه ۹۴. ۲- سوره فتح (۴۸)، آیه ۲۹.

اخلاقی نیست، بلکه به معنای برخورد شدید و قوی منطقی و پافشاری روی مواضع دینی است.

مراتب سه‌گانه دعوت

﴿دَاعِيًا إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾

(و این در حالی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را به وسیله حکمت و موعظه نیکو به راه پروردگارش دعوت می‌کرد.)

در این جملات حضرت مراتب دعوت را بیان می‌کنند. قرآن نیز می‌فرماید: ﴿أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^(۱) یعنی: «مردم را با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت بخوان و با بهترین شیوه با آنان مجادله کن.»

آیه شریفه سه مرتبه را برای دعوت بیان می‌کند:

۱- مرتبه حکمت و استدلال: کسانی که اهل منطق و حکمت هستند و اگر برای آنها استدلال شود به راه راست می‌آیند، باید از این راه دعوت به خدا شوند.

۲- مرتبه موعظه: با بعضی‌ها نمی‌توان منطقی صحبت کرد، بلکه عقلشان به چشمشان است؛ مثل کسانی که امام رضا علیه السلام را به گنبد طلا می‌شناسند - بر خلاف کسانی که اهل علم و فضل و منطق بوده و امام رضا علیه السلام را به کمالات آن حضرت می‌شناسند - این گونه افراد را باید از طریق موعظه هدایت کرد؛ چرا که موعظه جنبه خطابی دارد و ظنیات و

۱- سوره نحل (۱۶)، آیه ۱۲۵.

چیزهایی که در طرف مقابل تأثیر دارد در آن به کار می‌رود.

۳- مرتبه جدال أحسن: بعضی‌ها آدمهای لجبازی بوده و نه اهل منطق و استدلالند و نه موعظه در آنها تأثیر دارد، با این گونه افراد باید از طریق جدال أحسن وارد شد و چیزهایی را که خودشان قبول دارند به رخشان کشید. [و از این طریق آنها را محکوم و مغلوب کرده و به راه راست دعوت کرد.]

بت شکنی پیامبر ﷺ

﴿يَكْسِرُ [يَجْدُّ] ^(۱) الْأَضْنَامَ وَيَنْكُتُ الْهَامَ﴾

(و او بت‌ها را می‌شکست و سران مشرکین را سرکوب می‌کرد.)

پیامبر اکرم ﷺ شخصاً اقدام به شکستن بت‌ها می‌کردند و به تنهایی سبید و شصت بت را شکستند، و خودشان در جنگ‌ها و نبردها شرکت می‌کردند و به مشرکان ضربه وارد می‌آوردند.

جمله فوق به دو صورت روایت شده است: در بعضی از نسخه‌ها «يَنْكُتُ» آمده و بعضی دیگر «يَنْكُثُ» نقل کرده‌اند، ولی ظاهراً «يَنْكُتُ» درست است؛ «نَكَتُ» به معنای ضربه زدن است؛ و «هَام» جمع «هامة»، سر هر چیز را گویند؛ «يَنْكُتُ الْهَامَ» یعنی: پیامبر ﷺ به سران مشرکین ضربه وارد می‌کرد و آنها را از بین می‌برد.

۱- در بعضی نسخه‌ها به جای «يَكْسِرُ»، «يَجْدُّ» ذکر شده که همان معنای شکستن را دارد؛ در صحاح ۵۶۱/۲ آمده: جَدَّدْتُ الشَّيْءَ... أَي كَسَرْتُهُ. در قرآن هم این کلمه در مورد شکستن بت‌ها به کار رفته است: ﴿فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا﴾ سورة انبیاء (۲۱)، آیه ۵۸.

﴿ حَتَّىٰ انْهَزَمَ الْجَمْعُ وَوَلَّوْا الدُّبُرَ ﴾

(تا این که جمع مشرکان، شکست خورده و همه عقب نشینی کردند.)
پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان بالاخره بر اثر فداکاری ها و مقاومت هایی که از خود نشان دادند، توانستند مشرکان را شکست داده و آنان را عقب برانند. (۱)

نغمه توحید و خاموشی کفر

﴿ حَتَّىٰ تَفْرَى اللَّيْلُ عَنْ صُبْحِهِ ﴾

(تا این که شب کنار رفت و صبح آشکار شد.)

زحمت ها و رنج هایی که پیامبر صلی الله علیه و آله متحمل شدند و از خودگذشتگی هایی که کردند، بالاخره نتیجه داد و پایه های دین اسلام استوار گردید و شرک و بت پرستی از میان رفت. در واقع تاریکی شب کنار رفت و صبح آشکار شد. این جمله تشبیه و استعاره است، یعنی: کفر و شرک مثل شب تیره و تاریک، و حق و حقیقت همانند صبح است. وقتی که تاریکی شب برود و اذان صبح شود و نور خورشید در حال نمایان شدن باشد، تعبیر می کنند: «تَفْرَى اللَّيْلُ عَنْ صُبْحِهِ»: «شکاف پیدا کرد شب از صبحش»؛ یعنی: از میان تاریکی شب، روشنایی صبح پیدا شد. در اینجا نیز حضرت با این جمله می خواهند بفرمایند: آن محیط

۱- شاید این جمله اشاره باشد به آیه شریفه: ﴿ سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ ﴾، سوره قمر (۵۴)، آیه ۴۵، یعنی: «به زودی این جمع مشرکین شکست خورده و عقب نشینی می کنند.»

تیره و تاریک شرک و کفر شکاف پیدا کرد و از میان آن روشنایی توحید پدیدار گشت.

﴿وَأَسْفَرَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ﴾

(و حق از موضع خالصش ظاهر شد.)

«أسفر» به معنای «أضاء» است؛ یعنی: خالص حق پیدا شد، که همان توحید محض باشد. نور حق و خداپرستی زیر پرده‌های جهل و خرافات زمان جاهلیت پوشیده شده بود، ولی پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این پرده‌ها و خرافات را کنار زد و جامعه را تزکیه نمود و راه حق و عدالت را نمایان کرد.^(۱)

﴿وَنَطَقَ زَعِيمُ الدِّينِ وَخَرَسَتْ شَقَاشِقُ الشَّيَاطِينِ﴾

(و رهبر دین به سخن آمد و سخنوران شیطان صفت لال شدند.)

«شَقَاشِقُ» جمع «شِقْشِقَةٌ» است، و آن کیسه‌ای است به مانند شش در گلوی شتر که هنگام مستی آن را از دهان بیرون می‌آورد و می‌غرّد؛ و در لغت عرب این تعبیر در مورد سخنوری و زبان‌آوری به کار رفته است، مثل خطبه سَوْمِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ که معروف است به خطبه شِقْشِقِيَّة. در اینجا هم منظور حضرت این است که وقتی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دعوت خود را شروع

۱- این که قرآن می‌فرماید: ﴿وَيُرَكِّبُهُمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾، سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۶۴، «پیامبر، مردم را پاک کرد و به آنان کتاب و حکمت را آموخت»، اشاره به همین واقعیت است. در حقیقت تزکیه زمینه و مقدمه تعلیم کتاب و حکمت است؛ تا ذهن انسانها از خرافات و جهالت‌ها پاک نشود رشد و نمو حکمت و دانش در دلها امکان ندارد.

کرد و آیات قرآن را برای مردم می خواند، کفار و مشرکین در برابر سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و منطق قوی ایشان حرفی برای گفتن نداشتند و گویندگان و سخنوران آنان در مقابل سخن حق چاره ای جز تسلیم نداشته و خاموش شدند.

﴿ وَطَاحَ وَشَيْطُ النِّفَاقِ ﴾

(و فرومایگان منافق هلاک شدند.)

«طَاحَ» یعنی: هلاک شد؛ «وَشَيْطُ النِّفَاقِ» یعنی: جمعیت نفاق. در لغت به افراد پست و فرومایه و بی اصل و نسب «وَشَيْطُ» گفته می شود، که معمولاً منافقین از همین تیپ افراد هستند، وگرنه افراد با شخصیت و با اصل و نسب کمتر گرفتار نفاق و دورویی می شوند.

﴿ وَانْحَلَّتْ عُنُقُ الْكُفْرِ وَالشُّقَاقِ ﴾

(و گره های کفر و دشمنی باز شدند.)

شاید مقصود از گره های کفر همان پیمانهای مشرکین و کفار باشد که در برابر اسلام با یکدیگر متحد شده و جبهه واحدی را تشکیل داده بودند و با پیروزی اسلام و پیشرفت آن بتدریج آن پیمانها از بین رفت و منحل گشت.

﴿ وَفُهُمُ بِكَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ ﴾

(و همه شما به کلمه اخلاص و توحید سخن گفتید.)

«فاه» یعنی: سخن گفت، و مضارع آن «يَفُوهُ» است. یعنی: همه شما به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آوردید و اسلام را اختیار کردید و کلمه اخلاص یعنی

«لا إله إلا الله» را بر زبان جاری کردید. طبعاً هنگامی که موانع از سر راه مردم کنار رفت و پیمانهای کفر و شقاق منحل گشت، مردم با فطرت الهی خود به سوی توحید و اخلاص شتافتند.

﴿ فِي نَفَرٍ مِّنَ الْبَيْضِ الْخِمَاصِ ﴾

(و شما در میان عده‌ای از انسانهای آبرومند سفید روی شکم خالی بودید.)

«بِیض» جمع «أَبْيَض» است، یعنی: سفید؛ و «خِماص» جمع «خَمِيص» است، یعنی: شکم خالی [و گرسنه] و اشاره به آنهایی است که اهل روزه و دارای نورانیت بودند. یعنی: شما در ضمن یک دسته خاصی از افراد آبرومند سفید روی شکم خالی و اهل روزه بودید. شاید منظور حضرت در اینجا عترت پیامبر ﷺ باشد، به قرینه جمله بعد که در «احتجاج» نیست، ولی در «کشف الغمّة» آمده است:

﴿ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً ﴾

(آن کسانی که خداوند پلیدی را از آنان دور کرد و پاکیزگی را برایشان قرار داد.) این جمله اشاره است به آیه شریفه ۳۳ از سوره احزاب که طبق روایات زیادی در شأن اهل بیت ﷺ نازل شده و عصمت آن بزرگواران را گوشزد کرده است.^(۱) خالی بودن شکم، که در وصف اهل بیت ﷺ آمده، کنایه از مبرا بودن آنان از خوردن اموال شبهه‌ناک است؛ یا اشاره به

۱- در تفسیر المیزان، جلد ۱۶، صفحه ۳۱۱، آمده است: «حدود چهل روایت از طریق اهل سنت، از ام سلمه و عایشه و دیگران، و حدود سی روایت از طریق شیعه، از حضرت علی و امام سجاد و امام باقر و امام صادق ﷺ وارد شده که تصریح دارد آیه فوق‌الذکر منحصرأ در شأن اهل بیت ﷺ نازل شده است.»

این نکته است که اهل بیت علیهم السلام کم خوراک بوده و بسیاری از اوقات روزه دار بودند.

سفیدرویی آنان هم کنایه از جایگاه معنوی و اجتماعی اهل بیت علیهم السلام و شرافت خانوادگی و علو حسب و نسب آنان است.

البته مرحوم علامه مجلسی احتمالات دیگری در رابطه با معنای دو جمله ذکر شده نقل کرده که بعید به نظر می رسد.

«والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته»

﴿﴾ درس پنجم ﴿﴾

ویژگی های دوران جاهلیت

۱- ضعف معنوی

۲- ضعف سیاسی و اجتماعی

۳- ضعف مادی

۴- ضعف روحی

نجات مردم توسط پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

نقش حضرت علی عَلِيٌّ در گسترش اسلام

ویژگی هایی از حضرت علی عَلِيٌّ

راحت طلبان دیروز و فرصت طلبان امروز

خصیلت های فرصت طلبان

رحلت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و پیامدهای آن

شیطان صفتان مترصد

﴿ وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ ﴾ ^(١) مُدْقَةَ الشَّرَابِ، وَنُهُزَةَ الطَّامِعِ،
 وَقَبْسَةَ الْعَجَلَانِ، وَمَوْطِيَّ الْأَقْدَامِ؛ تَشْرِبُونَ الطَّرْقَ، وَتَقْتَاتُونَ الْقِدَّ [الْوَرَقَ]،
 أَذِلَّةٌ خَاسِيِينَ، ﴿ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ ﴾ ^(٢) مِنْ حَوْلِكُمْ.
 فَأَنْقَذَكُمُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ بِأَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ اللَّيْتِيَا وَالتِّي، وَبَعْدَ أَنْ
 مَنِي بِبُهُمِ الرِّجَالِ، وَذُوبَانِ الْعَرَبِ، وَمَرَدَةِ أَهْلِ الْكِتَابِ، ﴿ كَلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا
 لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ ﴾ ^(٣) أَوْ نَجَمَ قَزَنُ الشَّيْطَانِ، أَوْ فَعَرَتْ فَاغِرَةٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ،
 قَذَفَ أَخَاهُ فِي لَهَوَاتِهَا؛ فَلَا يَنْكَفِي حَتَّىٰ يَطَأَ صِمَاخَهَا [جَسَاخَهَا] بِأَحْمَصِهِ،
 وَيُخَمِدَ لَهَبَهَا بِسَيْفِهِ، مَكْدُودًا فِي ذَاتِ اللَّهِ، مُجْتَهِدًا فِي أَمْرِ اللَّهِ، قَرِيبًا مِنْ
 رَسُولِ اللَّهِ، سَيِّدًا فِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ، مُشْمَرًا نَاصِحًا، مُجِدًّا كَادِحًا، لَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ
 لَوْمَةٌ لَائِمٌ؛ وَأَنْتُمْ فِي رَفَاهِيَّةٍ مِنَ الْعَيْشِ، وَادِعُونَ فَكِيهُونَ آمِنُونَ؛ تَتَرَبَّصُونَ بِنَا
 الدَّوَابِّ، وَتَتَوَكَّفُونَ الْأَخْبَارَ، وَتَنْكِصُونَ عِنْدَ النَّزَالِ، وَتَفِرُّونَ مِنَ الْقِتَالِ.
 فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارَ أَنْبِيَائِهِ، وَمَاوَىٰ أَصْفِيَائِهِ؛ ظَهَرَ فِيكُمْ حَسَكَةُ
 النِّفَاقِ، وَسَمَلَ جِلْبَابِ الدِّينِ، وَنَطَقَ كَاطِمُ الْغَاوِينَ، وَنَعِغَ خَامِلُ الْأَقْلِيِّينَ،
 وَهَدَرَ فَنِيْقُ الْمُبْطِلِينَ، فَخَطَرَ فِي عَرَصَاتِكُمْ، وَأَطْلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَعْرِزِهِ،
 هَاتِفًا بِكُمْ، فَأَلْفَاكُمْ لِذَعْوَتِهِ مُسْتَجِيبِينَ، وَ لِلْعَزَّةِ [لِلْعَزَّةِ] فِيهِ مُسْلِحَاتِينَ؛ ثُمَّ
 اسْتَنْهَضَكُمْ فَوَجَدَكُمْ خِفَافًا.

١- سورة آل عمران (٣)، آية ١٠٣ . ٢- سورة انفال (٨)، آية ٢٦ .

٣- سورة مائدة (٥)، آية ٦٤ .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و به نستعین

پس از این که حضرت زهرا ع گوشه‌هایی از پیروزی اسلام بر کفر و نفاق، و شکست جبهه مشرکان و نیز نقش خاص و موقعیت اهل بیت پیامبر ص در تحکیم توحید و نفی شرک را بیان کردند، به وضعیت عربهای پیش از اسلام اشاره کرده و می‌فرماید:

ویژگی‌های دوران جاهلیت^(۱)

۱- ضعف معنوی:

﴿وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ﴾^(۲)

(و شما بر لبه پرتگاه جهنم قرار گرفته بودید.)

«شفا» یعنی: لبه هر چیز. می‌فرماید: شما بر لب حفره آتش بودید. یعنی: شما در جاهلیت و بت‌پرستی به سر می‌بردید و اگر پیامبر ص نیامده بود و شما را از این منجلاب فساد نجات نمی‌داد و شما مسلمان نمی‌شدید، در آتش جهنم سقوط می‌کردید.

۱- دوران پیش از اسلام به «دوره جاهلیت» معروف است، که حضرت ویژگی‌های خاص آن دوران را بیان می‌کنند.
۲- این جمله حضرت از آیه ۱۰۳ سوره آل عمران اقتباس شده است.

در اینجا حضرت به شکل فشرده اوضاع اجتماعی مردم پیش از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله را به آنان گوشزد می‌کند تا بفهماند از کجا به کجا رسیده‌اند و توسط چه کسی این تحول عمیق در جامعه آنان به وجود آمده است و با خود فکر کنند که اکنون با اهل بیت او و ارزشهای به جا مانده از او چه می‌کنند، و درک کنند که امروز بازیچه چه سیاستی شده‌اند.

۲- ضعف سیاسی و اجتماعی:

﴿مُدَقَّةَ الشَّارِبِ﴾

(شما جرعه‌ای نوشیدنی از برای آشامیدن تشنگان بودید.)

حضرت می‌خواهند بفرمایند: شما مردم ضعیف و بیچاره‌ای بودید که از هر طرف هر کسی هر حاجتی که داشت به وسیله شما احتیاجش را برآورده می‌کرد؛ مثل مردم جهان سوّم که مردم بی‌سواد و بیچاره‌ای هستند و استعمارگران هر چه می‌خواهند به سراغ آنها می‌آیند. آمریکا و انگلیس برای نفت هجوم می‌آورند، آن یکی گاز می‌خواهد، دیگری طلا می‌خواهد، آن یکی بازار مصرف برای فروش کالاها و اسلحه‌های خود می‌خواهد؛ هر که هر چه می‌خواهد به سراغ این بیچاره‌ها می‌رود. بالاخره مردم ضعیف همیشه مورد هجوم قدرتمندان بوده‌اند و قدرتمندان از آنها سوءاستفاده می‌کرده‌اند.

حالا حضرت خطاب به این مردم می‌فرمایند: شما یک چنین مردم ضعیفی بودید که هر کس هر چه می‌خواست شما را مورد هجوم قرار می‌داد. «مَدَّقُ» و «مُدَقَّة» به شیری می‌گویند که با آب مخلوط شده باشد. «مُدَقَّةَ الشَّارِبِ» یعنی: شربت و نوشیدنی آدمهای تشنه؛ به این معنا که

هر کس عطشی داشت و تشنه بود، می آمد و بالاخره از شما یک نوع بهره برداری می کرد؛ مثل آن شیر مخلوط به آبی که هر کس هوس می کرد، می آمد و یک لیوانش را برمی داشت و می خورد؛ همانند مالی که صاحب نداشته باشد.

﴿وَنُهِزَةَ الطَّامِعِ﴾

(و غنیمت و شکار هر طمعکار بودید.)

«نُهزة» به معنای فرصت است، و به معنای غنیمت و شکار هم آمده است؛ یعنی: قدرتمندان هر طمععی که داشتند به سراغ شما آمده و از منابع و سرمایه های شما استفاده می کردند و شما را وسیله رسیدن به طمع های خود قرار داده بودند.

﴿وَقَيْسَةَ الْعَجْلَانِ﴾

(و پاره ای آتش برای آدمهای شتابزده بودید.)

آن روزها که وسایل گرمازا کم بود، برای گرم کردن خود و پخت و پز آتش روشن می کردند. آتشی که آن روزها روشن می کردند معمولاً با هیزم و چوب بوده است، و کسی که می خواست آتشی روشن کند تعدادی چوب را به زحمت جمع آوری کرده و یک آتشی روشن می کرد. آن وقت هر کسی که می خواست آتش روشن کند و عجله هم داشت و فرصت جمع آوری چوب را نداشت، همین طور می آمد و یکی از آن چوبها را برمی داشت و می رفت و به این گونه آتش آن فرد تمام می شد و از بین می رفت. اگر بنا باشد که هر آدمی از یک طرف شتابزده بیاید و یکی از این چوبها را بردارد و ببرد، آتش از بین خواهد رفت و خود آن شخص بی آتش می شود.

«قَبَسَةَ الْعِجْلَانِ» یعنی: پاره‌ای از آتش برای آدمهای شتابزده‌ای بودید که اصلاً فرصت این‌که بروند چوبی بیاورند و از آتش شما چوب خودشان را روشن کنند نداشتند و همین‌طور یکی از این چوبها را برمی‌داشتند و می‌رفتند. در حقیقت حضرت تشبیه کرده‌اند و می‌خواهند بفرمایند: شما از هر طرف مورد هجوم و غارت بودید و افراد از گوشه و کنار می‌آمدند و منابع و سرمایه‌های شما را به یغما می‌بردند و شما آن قدر ضعیف بودید که قدرت دفاع از خود را نداشتید و قدرتمندان شما را خرج مقاصد خودشان می‌کردند. با افراد ضعیف و بی‌اراده همیشه همین‌طور برخورد می‌شود.

﴿وَمَوْطِئِ الْأَقْدَامِ﴾

(و پایمال قدمها بودید.)

شما پایمال قدمها بودید؛ یعنی: هر کس از هر طرف می‌آمد، پایش را روی شما می‌گذاشت و عبور می‌کرد. به قول مرحوم مجلسی: این جمله مَثَلِ مشهوری است که مغلوبیت و ذلت افراد را بیان می‌کند؛ یعنی: شما مردم قبل از عزت و قدرتی که توسط اسلام به دست آوردید، آن قدر ضعیف و ذلیل بودید که زیر قدمهای دیگران منکوب و پایمال می‌شدید.

۳- ضعف مادی:

﴿تَشْرَبُونَ الطَّرْقَ﴾

(از آبهای کشیف گودالها می‌آشامیدید.)

حضرت می خواهند ضعف اینها را برسانند که شما گذشته از این که از نظر دینی چیزی نداشتید و لب پرتگاه جهنم قرار داشتید، از نظر دنیایی و مادی هم آدمهای ضعیف و بیچاره‌ای بودید و اسلام به شما قدرت و عظمت داد.

«طَرَقَ» گودالهایی است که در وسط راه از باران پر شده و پس از مدتی متعفن می شده است و گاهی حیوانات اطراف در آن ادرار می کردند؛ حضرت می فرماید: شما از آب چنین گودالهایی می خوردید.

﴿وَتَقْتَاتُونَ الْقَدَّ [الْوَرَقَ]﴾

(و پوست دباغی نشده چهارپایان [یا برگ درختان] را می خوردید.)

«تَقْتَاتُونَ» از ماده «قَوَّتَ» است و اصل آن «اِقْتَوَّتَ» از باب «افتعال» می باشد. آن وقت «واو» در «اِقْتَوَّتَ» را به الف تبدیل می کنیم «اِقْتَاتَ» می شود (طبق قاعده اعلال، حرف عله متحرک ماقبل مفتوح، قلب به الف می شود)، و جمع مذکر مخاطب از فعل مضارعش می شود «تَقْتَاتُونَ». «قَدَّ» - به کسر قاف - به پوست دباغی نشده می گویند.

می فرماید: قوت و غذای شما پوست دباغی نشده حیوانها بود؛ چون پوست دباغی نشده کمی چربی دارد، آن بیچاره‌ها که هیچ نداشتند یک کمی از پوست حیوان را می گرفتند و می جوشاندند و به اصطلاح یک آبگوشتی برای خودشان و بچه‌هایشان درست می کردند، این مثلاً غذایشان بود. اینها این قدر بیچاره و بدبخت بودند.

البته در بعضی از نسخه‌ها «تَقْتَاتُونَ الْوَرَقَ» دارد. «وَرَقَ» یعنی: برگ درختان، و در این صورت معنای عبارت این است که غذای شما از برگ درختان بود و به وسیله آن رفع گرسنگی می کردید.

به هر حال حضرت می خواهند وضعیت بد و بیچارگی آن مردم را قبل از اسلام یادآوری کنند که چه زندگی اسفباری داشته، و حالا به کجا رسیده اند.

۴- ضعف روحی:

﴿أَذَلَّةٌ خَاسِيْنَ﴾

(شما مردمانی ذلیل و رانده شده از جامعه بودید.)

«أَذَلَّةٌ» یعنی: مردمانی ذلیل و خوار بودید. «خَاسِيْنَ» یعنی: مطرود و رانده شده از جامعه بودید. از اجتماع و آداب اجتماعی چیزی نمی دانستید و از نظر روحی بی شخصیت و محروم بودید.

﴿تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ﴾

(می ترسیدید مردم از اطراف، شما را بربایند.)

«تَخَطَّفَ» به گرفتن همراه با سرعت می گویند. این معلوم است که قدرتمندان از مردم ضعیف به عنوان نوکر و برده بیگاری می کشند و از آنها در جهت منافع خود بهره برداری می کنند.

این جمله حضرت زهرا عليها السلام اشاره است به آیه شریفه که می فرماید: ﴿وَأَذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^(۱) یعنی: «به یاد آورید آن زمانی را که شما گروهی ضعیف و اندک در این سرزمین بودید و می ترسیدید که دیگران شما را بربایند، ولی خداوند پناهتان داد و شما را یاری کرد و از چیزهای پاکیزه روزیتان کرد، باشد که شکر خدای را به جا آورید.»

۱- سوره انفال (۸)، آیه ۲۶.

حال حضرت در اینجا با استفاده از این آیه شریفه می فرماید:
«تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَفَنَّكُمْ النَّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ» یعنی: شما آن قدر ضعیف و بیچاره
بودید که می ترسیدید مردم قبیله های دیگر شما را بربایند و شما را برده
خود کنند و اموال شما را به تاراج ببرند.

نجات مردم توسط پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

﴿فَأَنْقَذَكُمْ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِأَبِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ﴾ (۱)

(پس خدای تبارک و تعالی به وسیله پدرم محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شما را نجات داد.)
شما علاوه بر این که از نظر آخرت بر لب آتش جهنم بودید، از نظر
دنیاوی هم بسیار ضعیف و بیچاره بودید؛ ولی خدای متعال به وسیله
پدرم - رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - شما را نجات داد. شاید حضرت می خواهند
بفرمایند شما که خودتان چیزی نبودید، خدا به وسیله پدر و شوهر من
(البته حضرت علی عَلِيٌّ را بعد ذکر می کنند) شما را نجات داد و حالا شما
نمک به حرامی می کنید.

﴿بَعْدَ اللَّتْبَا وَالتِّي وَبَعْدَ أَنْ مَنِيَّ بِهِمُ الرِّجَالِ﴾

(بعد از این همه حوادث ناگوار و بعد از این که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به افراد شجاع و
بی منطق مبتلا شد.)

یعنی: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شما را از آن همه فساد و تباهی نجات داد، بعد از
آن که حوادث ناگواری را پشت سر گذاشت و آن همه رنج و محنت را

۱- همین مضمون در قرآن کریم، آیه ۱۰۳ سوره آل عمران آمده است: ﴿وَكُنْتُمْ عَلَى
شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا﴾.

متحمل شد و بعد از آن که به عده‌ای از مشرکان مبتلا شد که از لحاظ شجاعت هیچ کم نداشتند ولی از لحاظ منطق و استدلال هیچ چیز سرشان نمی‌شد.

«اللَّتِيَا وَالتِّي» یک اصطلاح و یک ضرب‌المثل عربی است؛ «اللَّتِيَا» به فتح لام و یا ضمّ لام مصعّر «التِّي» است. می‌گویند فردی به نام «جُدی» زن نداشت و مجرد بود و وقتی خواست ازدواج کند، رفت یک زن کوتاه‌قدی را گرفت. این زن با او خیلی ناسازگاری کرد و تا می‌توانست او را اذیت می‌کرد، تا این که بالاخره مرد به ستوه آمده و او را طلاق داد؛ این مرد بعد از طلاق دادن زن قد کوتاه، با یک زن قد بلند ازدواج کرد، این هم بدتر از اولی بود و روزگار این مرد را سیاه کرد تا این که مجبور شد او را هم طلاق دهد. این مرد مدتی را مجرد زندگی کرد، مردم به او گفتند: نمی‌خواهی زن دیگری بگیری؟ گفت: «بعد اللَّتِيَا وَالتِّي لم أتزوج أبداً» یعنی: «بعد از آن خانم کوچک و خانم بزرگ دیگر هیچ وقت ازدواج نمی‌کنم.» این داستان در میان عربها به یک مَثَل و اصطلاح تبدیل شده است؛^(۱) و معمولاً بعد از این که یک سری وقایع و اتفاقات و جریانات ناگواری رخ می‌دهد از این عبارت استفاده می‌کنند.

حال حضرت در این جا می‌فرماید: «بعد اللَّتِيَا وَالتِّي»: بعد از آن همه حوادث و اتفاقات ناگوار که برای پدرم پیش آمد «وَبَعْدَ أَنْ مُنِّي بِهِمُ الرَّجَالُ»: و بعد از آن که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به آدمهای شجاع بی‌منطق مبتلا شد.

۱- مجمع الأمثال، ج ۱، ص ۹۲.

«مُنِي» به معنای مبتلا شدن است، و «بُهُم» جمع «بُهِمَة» است و به آدمهای شجاعی که منطق و استدلال سرشان نمی‌شود می‌گویند. گاهی اوقات شاه در رژیم گذشته این گونه افراد را استخدام می‌کرد تا به بعضی از خواسته‌های خود برسد. یک آدمهایی که شجاعند ولی منطق سرشان نمی‌شود. پیغمبر ﷺ گرفتار یک چنین آدمهایی بود، تا این‌که با زحمت‌های زیاد آنها را کنار زد و راه را برای پیشرفت اسلام هموار کرد.

﴿وَذُؤَبَانَ الْعَرَبِ﴾

(و گرگهای عرب.)

پیامبر ﷺ به شجاعانی از عرب مبتلا شدند که همانند گرگ درنده‌خو بودند. خصلت گرگ درندگی است و اندازه و احتیاج سرش نمی‌شود، همین‌طور گوسفندان را می‌درد؛ مثل شیر و پلنگ و دیگر درندگان نیست که به اندازه احتیاجش شکار کند، بلکه هرچه جلوی راهش باشد می‌درد. اینها نیز گرگ صفت و درنده‌خو بودند و کارشان قتل و غارت بود و از منطق بویی نبرده بودند.

﴿وَمَرَدَةَ أَهْلِ الْكِتَابِ﴾

(و سرکشان از اهل کتاب.)

معمولاً اهل کتاب - به‌خصوص مسیحی‌ها - اهل حمله و یورش نبودند، ولی پیامبر ﷺ مبتلا به بعضی از اینها بودند که حتی از دستورات تورات و انجیل خودشان هم تمرد و سرپیچی می‌کردند، مثل یهودی‌های مدینه که باعث خیلی از جنگ‌ها علیه پیامبر ﷺ بوده و با کفار و مشرکان هم‌دست و هم‌پیمان شده بودند.

نقش حضرت علی عليه السلام در گسترش اسلام

﴿كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ﴾^(۱)

(هرگاه آتش جنگی افروخته‌اند خدا آن را خاموش کرده است.)

پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز طالب جنگ نبودند و بیشتر جنگ‌های ایشان با کفار و دشمنان جنبه دفاعی و دفع توطئه داشت. این معنا از این جمله به خوبی روشن می‌شود. یعنی: آتش جنگ را دشمنان اسلام روشن می‌کردند، ولی خداوند به دست مردم مؤمن و فداکار و صبور آن را خاموش کرده و شر آنها را دفع می‌کرد.

﴿أَوْ نَجَمَ قَزَنُ الشَّيْطَانِ﴾

(با هرگاه شاخ شیطان ظاهر می‌شد.)

«نَجَمَ» یعنی: «ظَهَرَ»؛ هر وقت که شاخ شیطان ظاهر می‌شد، یعنی: هر وقت که یک توطئه‌ای از سوی دشمنان صورت می‌گرفت. شاخ شیطان کنایه از قوت و قدرت اوست که مظهر آن افراد فریب خورده‌ای هستند که دنباله‌رو او شده‌اند.

﴿أَوْ فَغَرَّتْ فَاعِرَةٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾

(با هرگاه مشرکان دهان باز می‌کردند.)

«فَغَرَّتْ» یعنی: باز کردن دهان؛ حیوان درنده هنگام حمله دهانش را باز می‌کند؛ مشرکین نیز به حیوان درنده تشبیه شده‌اند. هر کدام از دسته‌ها و گروه‌های مشرک که دهان باز می‌کردند و

۱- این جمله حضرت از آیه ۶۴ سوره مائده اقتباس شده است.

می خواستند اغتشاش راه بیندازند و علیه مسلمانان دست به اقدامی بزنند:

﴿قَذَفَ أَخَاهُ فِي لَهَوَاتِهَا﴾

(پیامبر ﷺ برادرش علی ع را در حلقومشان می انداخت.)

در جنگ خندق وقتی کسی همچون «عمرو بن عبدود» می آید و رجزخوانی می کند، هیچ کس جرأت نمی کند با او مقابله کند؛ ابوبکر، عمر و خیلی از کسانی که بعدها مدعی شدند، همه ترسیدند و جا زدند؛ این علی ع است که پیغمبر ﷺ او را در دهان و حلقوم مشرکان می انداخت تا آنها را از بین ببرد.

حضرت در این جمله می خواهند بفرمایند: اگر اسلام پیروزیهایی پیدا کرده، به واسطه فعالیتها و از خودگذشتگی های امیرالمؤمنین ع بوده، این است که می فرمایند: اگر چنانچه شاخ شیطان پیدا می شد و توطئه ای صورت می گرفت یا دهانی از مشرکان باز می شد، «قَذَفَ أَخَاهُ فِي لَهَوَاتِهَا» پیامبر ﷺ برادرش علی ع را در حلقوم و دهان آنها می انداخت. دهان ابوسفیان را چه کسی باید ببندد؟ دهان عمرو بن عبدود را که رجزخوانی می کند، چه کسی باید ببندد؟ چه کسی باید توطئه دشمنان را در «لَيْلَةُ الْمَبِيتِ» خنثی کند؟ در تمام موارد علی ع بود که داوطلبانه تا درون حلقوم دشمن پیش می رفت.

«لَهَوَات» جمع «لَهَات» است، «لَهَات» ته حلقوم را می گویند؛ یعنی: حضرت علی ع را در کنج حلقوم آنها می انداخت تا حضرت حلقوم آنها را پاره کند و دهانشان را ببندد.

﴿فَلَا يَنْكَفِي حَتَّى يَطَأَ صِمَاخَهَا [جَنَاحَهَا] بِأَخْمَصِهِ﴾^(۱)

(پس علی علیها السلام باز نمی‌گشت مگر این که گوش [بال] آن مشرک را زیر پای خود
له می‌کرد.)

وقتی می‌خواستند کسی را در صحنه نبرد از میان بردارند، بعد از آن که او را از پای درمی‌آوردند و به زمین می‌زدند، کف پایشان را بر روی سر او می‌گذاشتند و به اصطلاح گوش او را له می‌کردند. این جمله در اینجا کنایه است، یعنی: حضرت امیر علیها السلام وقتی به میدان نبرد می‌رفتند تا کار را تمام نمی‌کردند بر نمی‌گشتند، و این طور نبود که از صحنه نبرد فرار کنند یا کار را نیمه تمام رها سازند.^(۲)

«صِمَاخ» یعنی: گوش، و «أَخْمَص» در لغت به گودی کف پا که به زمین نمی‌رسد می‌گویند؛ یعنی: حضرت در میدانهای نبرد گوش مشرکان و دشمنان اسلام را زیر پای خود له می‌کردند.

﴿و يُخِمِدَ لَهَبَهَا بِسِنْفِهِ﴾

(و شعله آتش آنان را با شمشیر خود خاموش می‌کرد.)

کنایه است از مقاومت و شجاعت حضرت امیر علیها السلام؛ یعنی: آتش

۱- در بعضی نسخه‌ها به جای «صِمَاخَهَا»، «جَنَاحَهَا» آمده است که معنای آن چنین می‌شود: «پس حضرت علی علیها السلام باز نمی‌گشت مگر این که بال آنها را زیر پای خود له می‌کرد.» که بال کنایه از قدرت بازو است.

۲- و به همین جهت در تاریخ آمده است که زخم‌های وارده به آن حضرت همیشه بر جلوی بدن ایشان بوده نه بر پشت آن؛ زیرا هیچ‌گاه پشت به دشمن نکردند و آن حضرت کَرَّارِ غیر فرار بودند.

جنگ را با شمشیر خود خاموش و کار را به پایان می‌برد، و تا پیروزی کامل بر خصم پایداری و مقاومت می‌کرد. چنین نبود که ضعف یا تردید در او پیدا شده و در وسط راه بماند یا برگردد.

ویژگی‌هایی از حضرت علی علیه السلام

[۱] ﴿مَكَدُودًا فِي ذَاتِ اللَّهِ، مُجْتَهِدًا فِي أَمْرِ اللَّهِ﴾

(در حالی که علی علیه السلام در راه خدا رنج و سختی کشیده، و در انجام دستورات خدا سخت‌کوش و تلاشگر بود.)

«مکدود» از ماده «کَدَّ» و به معنای سختی کشیده و رنج دیده است؛ یعنی: حضرت امیر علیه السلام در راه دین خدا و برای خدا، پذیرای هر سختی و فشار بود و مقاومت می‌کرد. «ذات الله» و «امر الله» کنایه است از راه و رسم خداوند و هر آنچه به او مربوط می‌باشد؛ یعنی: آن حضرت در آنچه به خدا مربوط می‌شد، سخت‌کوش و دقیق و حساس بود و حاضر به مداهنه و سستی و بی‌تفاوتی نبود.

[۲] ﴿قَرِيبًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، سَيِّدًا فِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ﴾

(او نزدیک و مقرب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، و در میان اولیای خدا سید و سالار بود.)

نزدیکی آن حضرت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم از لحاظ ظاهری بود، یعنی: نسبت خویشاوندی، و هم از لحاظ فکری و معنوی. و بزرگواری آن حضرت در بین اولیای خداوند نیز واضح است. یعنی: آن حضرت از هر نظر سرآمد و برتر از دیگران بود.

در حقیقت این جملات در آن فضای مخصوص همه اش تعرّض به حاکمیت غاصبانه است؛ و حکایت از شجاعت حضرت زهرا علیها السلام دارد که در مقابل قدرت حاکمه، بدون ترس، از مقام ولایت و امامت برحق شجاعانه و با منطق دفاع می‌کند.

[۳] ﴿مُسْمِراً ناصِحاً، مُجَدِّداً كَادِحاً﴾

(او مردی با تجربه و خیرخواه مردم بود، و همواره کوشا و بسیار تلاشگر بود.)
یعنی: آن حضرت به فکر خود نبود، بلکه خیرخواه جامعه و اهل نصیحت و عمل بود. اهل شعار و حرف نبود، بلکه دائماً در تلاش و انجام عمل صالح بود.

[۴] ﴿لَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَانِمٍ﴾

(در راه خدا سرزنش سرزنش‌کنندگان در او تأثیری نداشت.)
یعنی: هرچه را حق می‌دید، در دفاع از آن به خاطر سرزنش و حرف این و آن کوتاهی نمی‌کرد. تحت تأثیر جو حاکم و شرایط متغیر جامعه قرار نمی‌گرفت. تنها رضایت حق تعالی برای او مطرح و هدف بود و نه چیز دیگر.

راحت طلبان دیروز و فرصت طلبان امروز

﴿وَأَنْتُمْ فِي رَفَاهِيَةِ مِنَ الْعَيْشِ﴾

(و این در حالی بود که شما در رفاه و آسایش زندگی خود به سر می‌بردید.)
در آن زمان که حضرت علی علیه السلام در راه اسلام آن همه زحمت کشیده و خون دل می‌خورد و سرزنش‌ها و صدماتی در این راه متحمل می‌شد

و هرگز عقب‌نشینی نکرده و پیامبر ﷺ را تنها نمی‌گذاشت، و در حقیقت نهضت اسلام با زحمات او بود که به ثمر رسید، در آن زمان شماها کنار نشسته بودید و راحت طلبانه به فکر عیش و نوش خود بودید؛ حالا فرصت طلبانه آمده‌اید و علی ع را خانه‌نشین کرده و خلیفه تعیین می‌کنید؟!

در اینجا ممکن است کسی اشکال کند که حضرت از طرفی می‌فرمایند: شما در بدبختی و بیچارگی بوده‌اید و مورد غارت و هجوم دشمنان قرار می‌گرفتید، ولی از طرف دیگر می‌فرمایند: شما در عیش و نوش خود بوده و در رفاه و آسایش به سر می‌بردید؛ این دو مطلب چگونه قابل جمع است؟

در جواب باید گفت چند احتمال در این باره به نظر می‌رسد:

احتمال اول: همه مشرکان در حال بدبختی و فلاکت به سر نمی‌بردند، بلکه طبقات آنها مختلف بود. بالاخره یک عده‌ای از آنان مثل ابوجهل و ابوسفیان در حال خوشگذرانی بودند، ولی اکثر مردم در بدبختی و بیچارگی به سر می‌بردند.

احتمال دوم: حضرت می‌خواهند بفرمایند: شما در عین حالی که آن زندگی ننگین را داشتید، در همان حال به خوشگذرانی مشغول بوده و اهل عیاشی بودید و حاضر نبودید از راحتی و زندگی خود برای پیروزی اسلام بگذرید.

احتمال سوم: آن حالت بدبختی و زندگی فلاکت‌بار شما در دوران جاهلیت بود، اما بعد از این که اسلام ظهور کرد و شما را از آن زندگی

پست نجات داد، شما به جای این که مدافع اسلام باشید و در سختی ها و دشواری ها از اسلام و حریم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دفاع کنید بیشتر به فکر زندگی خودتان بودید و بی تفاوت از کنار قضایا می گذشتید.

مؤید احتمال سوّم این است که حضرت پس از آن که زندگی ننگین و پست آنان را یادآوری کردند، فرمودند: «فَأَنْتُمْ كُمْ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِأَبِي مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم» یعنی: پس از آن همه بدبختی و بیچارگی، خدای متعال شما را به وسیله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نجات داد و ... بعد از آن می فرماید: «وَأَنْتُمْ فِي رَفَاهِيَةِ مِنَ الْعَيْشِ»: پس از این که اسلام امنیت و رفاه نسبی فراهم کرد شما در آسایش و رفاه زندگی می کردید و حاضر به تحمل سختی ها و رنج ها در راه اسلام نبودید؛ پس بدبختی و بیچارگی شما قبل از رسیدن به قدرت بود، اما وقتی در سایه اسلام به قدرت رسیدید به جای این که خود را فدای اسلام و اهداف آن کنید به فکر راحت طلبی و رفاه و آسایش خود رفتید.

خصلت های فرصت طلبان

[۱] ﴿وَادْعُونَ فَاكِهُِونَ آمِنُونَ﴾

(راحت و آسوده و اهل خوشگذرانی بودید و در امنیت و آسایش به سر

می بردید.)

یک انسان مکتبی و معتقد به خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نباید در مقابل اتفاقاتی که در اطراف او رخ می دهد بی تفاوت و بی احساس باشد، بلکه باید احساس وظیفه کند و خود را مسئول بداند؛ اگر هم کاری از دست او ساخته نیست لا اقل بی تفاوت نباشد، جنب و جوش داشته باشد و

خود را شریک غم مسلمانان بدانند؛ نه این که بگویند ما کاری به کار دیگران نداریم و می‌خواهیم نان زن و بچه خودمان را تهیه کنیم و به قول معروف: «سری که درد نمی‌کند، چرا دستمال ببندیم!!» خیر، انسانیت انسان اقتضا می‌کند که در مقابل ظلم و ستمی که به هم‌نوعان او می‌شود بی‌تفاوت نباشد؛ به قول سعدی:

بنی‌آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

گذشته از این ما مسلمانیم و پیرو مکتب قرآن و ائمه اطهار علیهم‌السلام هستیم. در حدیث از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمده است: «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ».^(۱)

حضرت در اینجا خطاب به این مردم می‌فرماید: آن روزی که علی علیه‌السلام برای خدا و در راه دین خدا جانفشانی می‌کرد و همه چیز خود را در طَبَقِ اخلاص گذاشته بود، شما به فکر راحتی و آسایش خود بودید، از حق دفاع نمی‌کردید و ساکت بودید، خود را به زحمت نمی‌انداختید و در خوشگذرانی و امنیت به سر می‌بردید؛ حالا آمده‌اید و سر سفره آماده نشسته‌اید و علی علیه‌السلام را خانه‌نشین می‌کنید!!

[۲] ﴿تَتَرَبَّصُونَ بِنَا الدَّوَابِّ﴾

(انتظار می‌کشیدید برای ما [اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم] بلاها و سختی‌ها را.)

بعضی از شماها که به ظاهر اسلام آورده بودید و نقش منافقانه‌ای داشتید و دورادور نظاره‌گر حوادث بودید، انتظار داشتید در این

۱- این روایت در منابع اهل سنت آمده است. صحیح بخاری، ج ۱، کتاب الجمعة، ص ۲۱۵.

جنگ‌ها و درگیری‌ها ما دچار حادثه بشویم و مثلاً علی علیه السلام در جنگ شکست بخورد.

«دوائر» جمع «دائرة» است و به معنای مصیبت و سختی می‌باشد. فرصت‌طلبان همیشه در انتظار شکست مؤمنان فداکار هستند؛ زیرا آنان از پیروزی حق بیمناکند.

[۳] ﴿ وَتَتَوَكَّفُونَ الْآخْبَارَ ﴾

(و منتظر شنیدن اخبار و وقایع بودید.)

«توکف» به معنای توقع و انتظار است. وقتی انسان در جنگ و ستیز و مبارزه باشد، افراد عافیت‌طلب و بی‌تفاوت فقط منتظر شنیدن اخبار آن هستند. حضرت می‌فرماید: بعضی از شماها که بی‌تفاوت بودید، خارج از میدان نبرد تنها منتظر شنیدن اخبار بودید و خودتان وارد صحنه نمی‌شدید.

[۴] ﴿ وَتَنْكُصُونَ عِنْدَ النَّزَالِ ﴾

(و هنگامه نبرد عقب‌نشینی می‌کردید.)

در آن زمان وقتی که برای جنگ تن به تن با سرعت از اسب پایین می‌آمدند، می‌گفتند: «نزال» و اصطلاحاً به نبرد تن به تن گفته می‌شد؛ «تنکصون» هم به معنای کناره گرفتن و عقب‌نشینی کردن است.

حضرت می‌فرماید: در مواقعی که جنگ وارد بحران خود می‌شد، شما عقب‌نشینی می‌کردید و حاضر نبودید وارد صحنه شوید. افراد عافیت‌طلب همیشه چنین بوده‌اند که در زمان عادی رجز خوانده و هیاهو به راه می‌اندازند، ولی در لحظات بحرانی و حساس یا سکوت کرده و یا عقب‌نشینی می‌کنند و حتی گاهی با دشمن هم صدا می‌شوند.

[۵] ﴿وَتَفِرُّونَ مِنَ الْقِتَالِ﴾

(و از صحنه جنگ فرار می‌کردید.)

خلاصه این که شما در آن وقت یک آدمهایی بودید که نسبت به اسلام و پیشرفت اسلام بی تفاوت بودید، اما حالا که دارای قدرت اجتماعی و سیاسی شده‌اید بر خلاف نظر پیامبر ﷺ برای خودتان خلیفه درست می‌کنید و علی ع را کنار می‌زنید. به این‌گونه افراد اصطلاحاً می‌گویند: «اپورتونیست». ^(۱) یعنی: افراد فرصت‌طلبی که دنبال موقعیت و فرصت هستند تا ببینند باد از کدام طرف می‌وزد، هر طرف که غلبه با آن بود از آن دم می‌زنند و طرفداری می‌کنند، و در مواقع حساس و بحرانی از اسلام و حق دفاع نمی‌کنند.

رحلت پیامبر ﷺ و پیامدهای آن

﴿فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارَ أَنْبِيَائِهِ وَ مَأْوَىٰ أَصْفِيَائِهِ﴾

(پس زمانی که خداوند برای پیامبرش منزلگاه انبیاء و جایگاه برگزیدگانش را

برگزید؛)

[۱] ﴿ظَهَرَ فِيكُمْ حَسَكَةُ النُّفَاقِ﴾

(تبغ‌های نفاق در میان شما ظاهر شد.)

بعد از این که پیامبر ﷺ از دنیا رحلت کردند، به جای این که شما با هم متحد باشید و به سفارشها و وصایای آن حضرت عمل کنید، نفاق و

دورویی در میان شما ظاهر شد. «حَسَكَةٌ» یعنی: تیغ و خار. اینجا در کلام حضرت استعاره^(۱) به کار رفته است؛ یعنی: نفاق به مثابه تیغ هایی که بر اهل حق و حقیقت فرود می آید در میان شما پدیدار گشت.

[۲] ﴿وَسَمَلٌ جِلْبَابُ الدِّينِ﴾

(و لباس دین و معنویت کهنه و فرسوده شد.)

«جلباب» چیزی شبیه عبا و چادر است که تمام بدن انسان را می پوشاند؛ و از آن جهت به دین «جلباب» گفته شده که تمام زوایای زندگی فردی و اجتماعی دینداران را می پوشاند و دربر می گیرد. «سَمَلٌ» یعنی: کهنه شد.

حضرت می فرماید: پیش از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله دین و معنویت تمام جامعه را پوشانده بود؛ یعنی: همه کارها و امور جامعه بر اساس موازین دینی تنظیم شده بود، ولی با رحلت آن حضرت این پوشش کهنه و فرسوده شد.

[۳] ﴿وَنَطَقَ كَاظِمُ الْغَاوِينَ﴾

(و گمراهان ساکت به سخن درآمدند!)

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، آن گمراهانی که تا به حال سکوت اختیار کرده بودند و منتظر فرصت و موقعیت بودند، از فرصت استفاده کرده و به سخن درآمدند و همه کاره شدند. وقتی افرادی همچون ابوسفیان که دشمنی او با اسلام آشکار بوده است می آیند و میداندار

۱- «استعاره» نوعی مجاز است، مانند: استعمال کلمه «اسد»- شیر- برای مرد شجاع، به مناسبت خصلت شجاعتی که در هر دو می باشد.

می شوند، دیگر حساب بقیه افراد معلوم است؛ و در مقابل، افرادی همچون علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، سلمان، مقداد، ابوذر و عمار که بیشترین زحمات را در راه اسلام متحمل شده اند کنار گذاشته و خانه نشین می شوند.

[۴] ﴿وَنَبِّغْ خَامِلُ الْأَقْلِينَ﴾

(و فرومایگان گمنام به صحنه آمده و ظاهر شدند.)

در هر تحولی معمولاً افراد فرومایه و بی شخصیت خود را در گوشه ای مخفی کرده و به دنبال فرصت هستند و همیشه همین افراد بیشترین ضربه ها را به مسیر حق و عدالت می زنند.

حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ در اینجا با یک جمله کوتاه به این واقعیت تلخ اشاره کرده اند که پس از رحلت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این دسته از افراد فرصت را مناسب دیده و به میدان آمدند.

[۵] ﴿وَهَدَرَ فَنَيْقُ الْمُبْطِلِينَ﴾

(و نازپروردگان گروه باطل به صدا درآمدند.)

«فَنَيْقُ» یعنی: آدمهای نازپرورده و سختی نکشیده، «هَدَرَ» هم یعنی: به صدا درآمدن. منظور حضرت این است که نازپروردگان گروه باطل که تا به حال ساکت بودند و در زمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جرأت نداشتند حرفی بزنند، حالا به صدا درآمدند.

﴿فَخَطَرُ فِي عَرَصَاتِكُمْ﴾

(پس در میدانهای شما به جولان درآمدند.)

آن کسانی که مسلمانان آنان را به حساب نمی آوردند، حالا آمده اند در عرصه و میدان شما دم جنبانی می کنند و تصمیم گیرنده شده اند.

شیطان صفتان مترصد

﴿وَأَطَّلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ﴾

(و شیطان سرش را از مخفیگاهش بیرون کشید.)

«مغرز» یعنی: مخفیگاه. در اینجا شیطان به لاک پشت و خارپشت تشبیه شده؛ وقتی که لاک پشت دشمن را ببیند سرش را در لاک خود فرو می برد، اما وقتی احساس کرد که محیط بدون خطر است سر خود را بیرون آورده و به کار خود ادامه می دهد؛ شیطان هم تا زمانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در قید حیات بودند سرش را در لاک خود فرو برده بود و جرأت نمی کرد خود را نشان دهد، ولی حالا سرش را بیرون آورده و دارد شما را تحریک می کند.

﴿هَاتِفًا بِكُمْ﴾

(در حالی که شما را صدا می زند.)

حالا که شیطان موقعیت را مناسب دیده سرش را از مخفیگاهش بیرون کشیده و شما را صدا می زند که بیایید، می خواهیم خلیفه درست کنیم.

در اینجا حضرت زهرا عليها السلام عمل عجولانه و شتابزده اصحاب سقیفه را یک عمل شیطانی معرفی کرده اند.

﴿فَأَلْفَاكُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِيبِينَ﴾

(پس شیطان دریافت که شما دعوت او را اجابت می کنید.)

یعنی: شیطان شما را برای اجرای طرح شیطانی خود که انحراف

مسیر اسلام و امامت بود آماده و مهیا دید. در حقیقت عمل اصحاب سقیفه، پاسخی بود به ندای شیطان و اجرای طرح او.

﴿وَلِلْعِزَّةِ [لِلْعِزَّةِ] فِيهِ مُلَاحِظِينَ﴾

(و برای عزیز شدن [یا برای فریب خوردن] چشم به او دوخته‌اید.)

این عبارت به دو صورت نقل شده است، در بعضی از نسخه‌ها آمده: «وَلِلْعِزَّةِ»، و در بعضی دیگر آمده: «وَلِلْعِزَّةِ»؛ اگر «وَلِلْعِزَّةِ» باشد، یعنی: شیطان فهمید که شما برای فریب خوردن آماده‌اید و به وسوسه‌های او توجه می‌کنید؛ و اگر «وَلِلْعِزَّةِ» باشد، یعنی: شما برای این که می‌خواستید خودتان عزیز شوید، هر کدامتان مثلاً استنادار و فرماندار شوید و یک مقامی به دست آورید، چشم به شیطان داشتید؛ به این معنا که به دست آوردن مقامهای دنیوی، شما را آماده پذیرش وسوسه‌ها و القائات شیطان کرده بود.

﴿ثُمَّ اسْتَنْهَضَكُمْ فَوَجَدَكُمْ خَفَافًا﴾

(آنگاه شیطان از شما خواست که برخیزید، پس دید که شما سبک به سوی او

شتافتید.)

معمولاً کسانی که می‌خواهند یک افرادی را دنباله‌رو خودشان کنند، اول آنها را سبک می‌کنند و بعد آنها را به دنبال خودشان می‌کشاند؛ یعنی: اول شخصیت را از آنها می‌گیرند، به طوری که دیگر قدرت تفکر و تعقل نداشته باشند، آنگاه آنان را دنباله‌رو و مرید بی‌چون و چرای خود می‌کنند. و لذا حضرت می‌فرمایند: شیطان از شما خواست که بلند شوید و از فرمان او اطاعت کنید، پس مشاهده کرد که شما از خودتان

استقلال و شخصیت ندارید، انسانهای سبکی هستید و دنبال هر کسی راه می‌افتید.

در قرآن هم درباره فرعون آمده است: ﴿فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ﴾^(۱) یعنی: «فرعون قوم خود را خفیف و سبک کرد [یا آنان را سبک یافت] پس آنها تسلیم و مطیع او شدند.» تا زمانی که انسان بی شخصیت و سبک نشود، شیاطین انسی و جنّی بر او تسلط نخواهند داشت و طبعاً تسلیم کورکورانه آنان نمی‌شود.

«والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته»

۱- سوره زخرف (۴۳)، آیه ۵۴.

﴿ درس ششم ﴾

اشاره به جریان سقیفه

سیمای حقیقی سقیفه

مردم، بازیچه سیاست

ویژگی‌هایی از قرآن

پشت‌کردن به قرآن

وَأَخْمَشَكُمْ فَأَلْفَاكُمْ غَضَابًا؛ فَوَسَّيْتُمْ غَيْرَ إِلَيْكُمْ، وَوَرَدْتُمْ غَيْرَ مَشْرِيبِكُمْ
[شَرِبِكُمْ].

هَذَا وَالْعَهْدُ قَرِيبٌ، وَالْكَلِمُ رَحِيبٌ، وَالْجُرْحُ لَمَّا يَنْدَمِلُ، وَالرَّسُولُ لَمَّا
يُقْبَرُ، إِبْتِدَارًا، زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ، «أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ
بِالْكَافِرِينَ»^(١) فَهَيْهَاتَ مِنْكُمْ! وَكَيْفَ بِكُمْ؟ وَأَنْتُمْ تَوَفَّكُونَ؟ وَكِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ
أَظْهُرِكُمْ، أُمُورُهُ ظَاهِرَةٌ، وَأَحْكَامُهُ زَاهِرَةٌ، وَأَعْلَامُهُ بَاهِرَةٌ، وَزَوَاجِرُهُ لَاحِظَةٌ،
وَأَمْرُهُ وَاضِحَةٌ؛ وَقَدْ خَلَّفْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ، أَرُغِبْتُمْ عَنْهُ تُدْبِرُونَ
[تُرِيدُونَ]؟ أَمْ بِغَيْرِهِ تَحْكُمُونَ؟ «بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا»^(٢)، «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ
الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^(٣).

* * *

١- سورة توبه (٩)، آية ٤٩. ٢- سورة كهف (١٨)، آية ٥٠. ٣- سورة آل عمران (٣)، آية ٨٥.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و به نستعین

در جلسه قبل گفتیم که حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ خطاب به مهاجرین و انصار فرمودند: بعد از رحلت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خارهای نفاق در میان شما ظاهر شد و دین و معنویت از میان شما رفت و مشرکان و کسانی که تا به حال به گوشه‌ای خزیده بودند به سخن آمدند و شیطان سر از لاک خود بیرون آورده شما را تحریک کرد و به سوی خود دعوتتان کرد، پس شما را افرادی سبک و بی‌اراده یافت و فهمید که تبلیغات و تحریکات خیلی زود در شما اثر می‌گذارد. غالباً آدمهایی که تبلیغات زود در آنها اثر می‌کند استقلال رأی ندارند، تا یک چیز می‌شنوند خیلی زود تحریک می‌شوند، اینها آدمهای سبک و بی‌اراده‌ای هستند.

همان طور که در جلسه قبل عرض کردم، کسانی که می‌خواهند از جامعه سوءاستفاده بکنند همیشه کاری می‌کنند که جامعه استقلال رأی و فکرش را از دست بدهد و تحت تأثیر قرار بگیرد. در قرآن نیز درباره فرعون آمده است: فرعون ملتش را سبک و خفیف کرد، آنگاه آنها از او اطاعت کردند.^(۱)

۱- ﴿فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ﴾؛ سوره زخرف (۴۳)، آیه ۵۴.

معمولاً گروههای فاسد وقتی می خواهند یک افرادی را به عضویت بگیرند، در درجه اول شخصیتشان را از آنان می گیرند. من یادم هست زمان طاغوت در زندان یک نفر بود که به اصطلاح تغییر ایدئولوژی داده و مارکسیست شده بود. به او گفتم: چطور یک دفعه عقیده دینی ات را عوض کردی و مارکسیست شدی؟! جواب داد: وقتی که سازمان تصمیم گرفت ایدئولوژی ما تغییر کند، ما دیگر تابع سازمان هستیم و تصمیم سازمان برای ما حجت است!!

این همان معنایی می شود که حضرت زهرا علیها السلام خطاب به مردم فرمود: شیطان شما را به سوی خود فراخواند و شما هم چون آدمهای سبک و بی اراده ای بودید به شیطان روی آوردید. در صورتی که انسان باید استقلال عقلی و فکری خودش را حفظ کند و تابع جو سازیهها و تبلیغات واقع نشود. آن حضرت در ادامه می فرماید:

اشاره به جریان سقیفه

﴿وَأَحْمَسَكُمْ فَأَلْفَاكُمْ غَضَابًا﴾

(و شیطان آتش خشم شما را شعله ور کرد، پس یافت شما را خشمگین و غضبناک.)

یعنی: شیطان شما را طوری تحریک کرد که آتشی شوید. کسانی که می خواهند از یک عده سوءاستفاده بکنند، یک چیزهایی حماسی برای آنها می خوانند و آنها را تحریک کرده و به جان عده دیگر می اندازند، این را اصطلاحاً «أَحْمَسَ» می گویند.

آنگاه شیطان دید شما افرادی غضبناک هستید و مطابق میل او غضب

می‌کنید. به جای این که غضب خود را متوجه کفار و منافقین بکنید متوجه عترت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌کنید.

﴿فَوَسَّمْتُمْ غَيْرَ إِيْلِكُمْ﴾

(پس داغ بر شتر دیگران نهادید.)

آن وقت شما از حدّ خودتان تجاوز کردید و بر شتر دیگری داغ نهادید. معمولاً در آن زمانها برای این که شترها و گوسفندها گم نشوند یک گوشه از بدن آنها را علامت می‌گذاشتند، یا گوشش را می‌بریدند و یا علامتی روی بدنش داغ می‌کردند، برای این که در بیابانها و چراگاهها با حیوانات دیگر اشتباه نشود. حالا این کنایه است که می‌فرماید: غیر شتر خود را داغ کردید؛ یعنی: دست درازی کردید و شترهای دیگران را هم به عنوان مال خودتان قلمداد کردید؛ کنایه از این که خلافت مال شما نبود، شما به حریم خلافت و امامت تجاوز کردید و از حدود خود فراتر رفتید.

﴿وَوَرَدْتُمْ غَيْرَ شِرْبِكُمْ [مَشْرَبِكُمْ]﴾

(و به غیر آبشخور خود وارد شدید.)

در اینجا نسخه‌ها مختلف است، بعضی از نسخه‌ها «مَشْرَبِكُمْ» دارد و بعضی دیگر «شِرْبِكُمْ»؛ یعنی: به غیر آبشخور خود وارد شدید. آن روزها به این صورت بوده که مثلاً قناتی یا رودی که در یک محلی جریان داشته، از آنجا برای آشامیدن یا دیگر احتیاجات خود آب برمی‌داشتند، و چون از همه جا نمی‌شد آب بردارند یک مکانهای مخصوصی را درست می‌کردند که حیوانها بروند و آب بخورند و یا انسانها از آنجا آب بردارند؛ به این مکانها «مَنْهَل» یا «مَشْرَب» و یا

«شرب» می گفتند و مشخص می کردند که این مشرب و آبشخور مربوط به مردم این آبادی است و آن نقطه دیگر مال دسته دیگر است؛ برای این که ترافیک و شلوغ نشود، هر دسته و جمعیت و یا قافله ای یک مشربی داشتند و می رفتند و از محل خودشان آب برمی داشتند. آن وقت کسانی که زور و قدرت داشتند، می آمدند و مشرب و محل دیگران را نیز تصرف می کردند.

حالا در اینجا حضرت می فرمایند: شما به غیر آبشخور خود وارد شدید؛ کنایه از این که شما از حد خودتان تجاوز کرده و با زور و قلدری به حریم دیگران تعدی کردید.

سیمای حقیقی سقیفه

﴿هُذَا وَالْعَهْدُ قَرِيبٌ﴾

(و این در حالی است که دیدار شما [با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم] تازه است.)

حضرت می فرمایند: این خلافاکاریهای شما در حالی صورت می گیرد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تازه از دنیا رفته و همین چند روز پیش شما پای منبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودید و آن حضرت آن همه درباره عترتشان و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به شما توصیه کردند و درباره حق و عدالت این همه سفارش نمودند؛ و همین چند ماه پیش بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در غدیر خم با صراحت، علی علیه السلام را به عنوان جانشین خود معرفی کرده و همه شما با او بیعت کردید و همه به او تبریک گفتید؛ چگونه است که به این زودی همه چیز را فراموش کردید و سفارشها و توصیه های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را زیر پا گذاشتید؟!

«عَهْد» هم به معنای دیدار کردن و ملاقات کردن آمده و هم به معنای شناختن و دانستن، و معمولاً به ملاقاتی می‌گویند که در آن نوعی شناخت و آگاهی هم هست. عرب وقتی می‌گوید: «عَهْدِي بِه قَرِيب»، یعنی: تازه او را دیده‌ام. در اینجا هم منظور این است که شما همین تازگی با پیامبر ﷺ دیدار داشته و با او بوده‌اید و سفارشهای او را شنیده‌اید.

﴿وَالكَلِمُ رَحِيبٌ﴾

(و زخمی که به واسطه رحلت پیامبر ﷺ وارد شده هنوز وسیع است.)
رحلت پیامبر ﷺ در واقع زخم بزرگی به اهل بیت علیهم السلام و علاقه‌مندان آن بزرگوار وارد کرد. «كَلِم» یعنی: زخم و جراحت، و «رَحِيب» از ماده «رَحَب» به معنای وسعت است؛ حضرت می‌خواهند بفرمایند: این زخمی که به واسطه رحلت پیامبر اکرم ﷺ بر قلوب ما وارد شده هنوز وسیع و تازه است.

﴿وَالْجُرْحُ لَمَّا يَنْدَمِلُ﴾

(و جراحت آن هنوز التیام و بهبود نیافته است.)
هنوز ما داغدار و عزادار هستیم و قلوبمان جریحه‌دار، و شما با ما این‌گونه رفتار می‌کنید.
از این جملات به خوبی فهمیده می‌شود که جریان فدک و ایراد خطبه توسط حضرت زهرا علیها السلام در همان روزهای اول رحلت پیامبر ﷺ اتفاق افتاده؛ و در بعضی از تواریخ آمده که روز دهم رحلت آن حضرت بوده است. به هر حال هنوز اهل بیت علیهم السلام عزادار بوده‌اند.

﴿وَالرَّسُولُ لَمَّا يُقْبِرُ﴾

(و پیکر رسول خدا صلی الله علیه و آله هنوز دفن نشده بود.)

در این کلام حضرت به جریان سقیفه اشاره می‌کنند؛ یعنی: هنوز پیکر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دفن نشده بود و حضرت امیر علیه السلام مشغول تجهیز آن حضرت بودند که آنها در سقیفه جمع شدند و گفتند می‌خواهیم مثلاً سرنوشت اسلام و مسلمین را تعیین کنیم!!

﴿إِبْتِدَارًا﴾

(شتاب و عجله کردید [پیشی گرفتید].)

در اینجا ممکن است «إِبْتِدَارًا» مفعول مطلق^(۱) باشد، به این معنا که در اصل «إِبْتَدَرْتُمْ إِبْتِدَارًا» بوده، یعنی: شما عجله کردید عجله کردنی؛ و ممکن است مفعول له^(۲) باشد، یعنی: شما برای این که سبقت و پیشی بگیرید، به سقیفه رفتید و دست به این کار زدید. گفتید: می‌ترسیم اسلامی که پیغمبر صلی الله علیه و آله آورده، از باب این که رهبر و رئیس ندارد از بین برود، و فوری در سقیفه نشستید و برای مسلمانان خلیفه درست کردید.

﴿زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ﴾

(چنین گمان کردید که فتنه ایجاد می‌شود.)

«زَعَمْتُمْ» یعنی: گمان کردید؛ این کلمه را بیشتر در مورد مسائل مشکوک و یا پندارهایی که دور از واقعیت است به کار می‌برند. این که

۱ و ۲- «مفعول مطلق» مصدر فعل است که برای تأکید معنا دنبال فعل آورده می‌شود؛ ولی «مفعول له» علت و انگیزه فعل را بیان می‌کند.

عجله کردید به این بهانه بود که می گفتید: می ترسیم فتنه درست بشود و مثلاً اینهایی که تازه مسلمان شده اند از دست بروند، و فوراً یک جانشین برای پیامبر ﷺ تراشیدید. در حقیقت انگیزه واقعی اصحاب سقیفه غصب خلافت بود، ولی برای توجیه مردمی که از پشت پرده اطلاع نداشتند مسأله «ترس از فتنه» را مطرح کردند تا بتوانند بدون واکنش به اهداف خود برسند و از طرفی کار خود را نیز مشروع جلوه دهند؛ ولی در اینجا حضرت مردم را متوجه اهداف آنان می کنند.

﴿أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا﴾

(آگاه باشید و بدانید در فتنه فرو رفته اید.)

این جمله حضرت با جمله بعدی آن اقتباس از آیه قرآن است؛ یعنی: شما با این کارتان در چاه فتنه سقوط کردید. این کاری که شما کردید و به قول خودتان می خواستید در فتنه نیفتید، باعث شد که همه در گرداب فتنه فرو بروید. چه فتنه ای بالاتر از این که علی عليه السلام خانه نشین شود و فرصت طلبان روی کار بیایند و اسلام را از مسیر اصلی خود منحرف کنند. از طرف دیگر شما بر خلاف نص صریح پیامبر ﷺ عمل کردید؛ و اصلاً پس از رسول خدا ﷺ مشکل رهبری وجود نداشت، چرا که همه مردم طبق دستور خدا و پیامبر ﷺ، با علی عليه السلام در غدیر خم بیعت کردند، و شما بودید که با این عمل خود بذر اختلاف و فتنه را کاشتید.

﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾^(۱)

(و همانا دوزخ دربرگیرنده کافران است.)

۱- این جمله با جمله قبلی آن از آیه ۴۹ سوره توبه گرفته شده است.

در این جمله حضرت یکی از آیات قرآن را بر آنان تطبیق کرده و در حقیقت آنان را کافر حساب کرده‌اند؛ البته مقصودشان کافر اصطلاحی نیست. همان‌گونه که ایمان مراتبی دارد، کفر هم دارای مراتبی است. در بعضی روایات آمده که در حال گناه، ایمان شخص مؤمن از بین می‌رود؛ بنابراین از آنجا که غضب خلافت از بزرگترین گناهان است، لذا حضرت زهرا علیها السلام آیه شریفه فوق را که مربوط به کفر است، در مورد گردانندگان سقیفه به کار برده‌اند.

مردم، بازیچه سیاست

﴿ فَهَيْهَاتَ مِنْكُمْ! ﴾

(پس دور بود از شما!)

آخر از شما مهاجر و انصار بعید بود که دست به چنین کاری بزنید و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را تنها بگذارید، از شما دور بود که فریب یک عده از شیاطین را بخورید و بازیچه سیاست‌ها و نقشه‌های آنها شوید.

﴿ وَكَيْفَ بِكُمْ؟ ﴾

(و چه شده است شما را؟)

یعنی: شما که در اسلام سابقه دارید و تا حدودی به جریانها آشنا هستید چرا این چنین شدید؟

﴿ وَأَنْتَى تُؤْفَكُونَ؟ ﴾

(و به کدام سوی منحرف شده‌اید؟)

حضرت زهرا علیها السلام با تعجب و نگرانی از انحرافی که در مسأله مهم

خلافت پیش آمد و مردم بازیچه سیاست شیطانی چند نفر معلوم الحال شدند، از آنان می پرسند: شما مردم آیا می دانید چه می کنید و شما را به کدام سمت و سوی برده اند؟

﴿وَكِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ﴾

(و حال آن که کتاب خدا بین پشت های شماست.)

این تعبیر حضرت - «بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ» یعنی: بین پشت های شما - یک اصطلاح است؛ وقتی که می خواهند از یک شخصیتی دفاع کنند - فرض کنید اگر در یک میدان یا مکان خاصی یک شخصیت محترمی باشد و بخواهند او را حفظ کنند - افراد، او را در وسط قرار می دهند و به او پشت کرده و روی خودشان را به طرف دشمن می کنند و از چهار طرف مواظب او هستند تا مبادا کسی بیاید و به این شخصیت حمله کند.

در اینجا که حضرت می فرماید: کتاب خدا بین پشت های شماست، معنایش این است که روی همه شما به طرف دشمن بود و قرآن را در وسط خودتان قرار داده بودید و از آن حفاظت می کردید و این قرآن شرایط امامت و رهبری مسلمین را ذکر کرده است.

در جایی می فرماید: ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى﴾^(۱) یعنی: «آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند سزاوارتر است که پیروی شود یا کسی که خودش هدایت نمی شود مگر این که کسی او را هدایت کند.»

۱- سوره یونس (۱۰)، آیه ۳۵.

یا در جای دیگر می فرماید: ﴿وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ﴾ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ^(۱) یعنی: «و امر مسرفان را اطاعت نکنید، کسانی که در زمین فساد می کنند و اصلاح نمی کنند.» آدمی که مُسرف باشد و در زمین به فساد و تباهی می پردازد، نمی تواند حاکم و رهبر مسلمانان باشد؛ بلکه خلیفه و رهبر آنها باید عادل باشد. و همین طور قرآن شرایط دیگری را برای رهبر ذکر می کند.^(۲)

ویژگی هایی از قرآن

﴿أُمُورُهُ ظَاهِرَةٌ وَأَحْكَامُهُ زَاهِرَةٌ﴾

(امور و معارف قرآن ظاهر و روشن است، و احکام آن درخشنده می باشد.)
این جملات دلالت دارد بر این که ظاهر آیات قرآن حجیت دارد و باید در متن زندگی ما قرار گیرد؛ این طور نباشد که کتاب خدا را فقط ببوسیم و در طاقچه اتاقمان نگهداری کنیم یا در مراسم مذهبی و سر قبرها آن را بخوانیم؛ بلکه باید در مسائل مختلف به قرآن مراجعه کرد و به احکام و دستوره های آن پای بند بود. و البته احادیث و روایات ائمه علیهم السلام هم باید در کنار آیات، مبین و مفسر آنها باشند.

۱- سوره شعراء (۲۶)، آیات ۱۵۱ و ۱۵۲.

۲- به شهادت تاریخ و حتی بسیاری از علمای اهل سنت، علی علیه السلام از نظر علمی اعلم الناس و افقه الناس بوده و در بسیاری از مسائل، خلیفه دوم، حکم خدا را از آن حضرت سؤال می کرد. و معروف است که عمر در بیش از هفتاد مورد از مواردی که حکم خدا را نمی دانست از حضرت علی علیه السلام پرسیده و آن حضرت او را راهنمایی کردند، و بارها خلیفه دوم پس از فهمیدن حکم خدا گفت: «لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ» یعنی: اگر علی علیه السلام نبود عمر هلاک شده بود.

﴿وَأَعْلَامُهُ بَاهِرَةٌ﴾

(وَعَلَمَ هَايِ قِرَآنِ بَلَنْدٍ وَغَالِبٍ اسْت.)

در آن زمان در بیابانها و راهها چیزهای بلندی را به عنوان علامت می‌گذاشتند تا مردم راه را گم نکنند، که اصطلاحاً به آنها «عَلَم» گفته می‌شد؛ مثل همین تابلوهایی که الآن در جاده‌ها نصب می‌کنند. «عَلَم» باید بلند باشد تا افراد بتوانند آن را از دور ببینند. «بَاهِرٌ» از ماده «بَهَرَ» است و به معنای بلند و غالب می‌باشد.

در اینجا هم حضرت تعالیم قرآن را به «اعلام» تشبیه کرده و می‌فرمایند: عَلَمَ هَايِ قِرَآنِ بَلَنْدٍ وَغَالِبٍ اسْت؛ یعنی: تعالیم قرآن غالب و چیره است بر تعالیم دیگر. در قرآن نیز آمده است: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ﴾^(۱) یعنی: «همانا این قرآن هدایت می‌کند انسانها را به آنچه که استوارتر و محکم‌تر است.»

﴿وَزَوَاجِرُهُ لَائِحَةٌ وَأَوَامِرُهُ وَاضِحَةٌ﴾

(وَنَهْيِ هَاوِ امْرَهَايِ قِرَآنِ وَاضِحٍ وَرُوشَنِ اسْت.)

مقصود از «زواجِر» نهی‌های قرآن است، و «زجر» یعنی: بازداشتن؛ پس مفاد نهی، طلب ترک نیست، آن گونه که بعضی می‌گویند؛ بلکه همان زجر و بازداشتن است؛ همان طور که مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی رحمته‌الله می‌فرمودند: امر واداشتن، و نهی بازداشتن است.

معنای جمله این است که نواهی و اوامر قرآن ظاهر و روشن است و هرکس به فرهنگ و لغت قرآن آشنا باشد به خوبی آنها را درک می‌کند.

۱- سوره‌ایسراء (۱۷)، آیه ۹.

پشت کردن به قرآن

﴿قَدْ خَلَقْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ﴾

(و شما قرآن را پشت سرتان نهاده‌اید.)

یعنی: وقتی شما مردم در مسأله مهمی چون امامت و رهبری، به قرآن اعتنا نکرده و شرایط رهبری را که در آن مطرح شده مراعات نکردید، در حقیقت به قرآن پشت کرده‌اید و آن را متروک و مهجور قرار داده‌اید؛ هر چند به فروع دین و نماز و روزه و حج توجه کنید، ولی در مسأله مهم امامت به قرآن بی‌اعتنایی کرده‌اید.

﴿أَرْغَبُهُ عَنْهُ تُدْبِرُونَ [تُرِيدُونَ]؟ أَمْ بَعْضُهُمْ تَخْشَوْنَ؟﴾

(آیا از قرآن رو گردانده‌اید؟ یا غیر قرآن را ملاک حکم و قضاوت خود قرار

داده‌اید؟)

در بعضی از نسخه‌ها «تُدْبِرُونَ» آمده و در بعضی دیگر «تُرِيدُونَ» ذکر شده، که اگر «تُرِيدُونَ» باشد یعنی: آیا شما اراده کرده‌اید که از قرآن اعراض کنید و از آن روی برگردانید؟ ولی اگر «تُدْبِرُونَ» باشد - و شاید هم همین بهتر است - به این معنا می‌شود که: آیا به خاطر بی‌علاقگی و بی‌میلی شما به قرآن است که به قرآن پشت می‌کنید؟ یعنی: به اسم حفظ حکومت اسلامی می‌خواهید حقایق قرآن را زیر پا بگذارید؟

حضرت در ادامه می‌فرماید: یا این‌که به غیر قرآن حکم و داوری

می‌کنید؟

﴿بَشِّرِ الظَّالِمِينَ بَدَلًا﴾^(۱)

(و چه بد است برای ظالمان آنچه را که به جای قرآن و حق اختیار کرده‌اند.)
در این جمله حضرت زهرا علیها السلام با استفاده از آیه شریفه قرآن به عاقبت ظلم اشاره می‌کنند، و در حقیقت جریان سقیفه و پیامدهای آن و نیز پشت کردن به قرآن را مصداق بارز ظلم دانسته و عاملان آن را جزء ظالمان به حساب آورده‌اند.

﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾^(۲)

(و هرکس غیر از اسلام دینی را اختیار کند، هرگز آن دین از او قبول نخواهد شد.)

در بعضی نسخه‌ها «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ» آمده، ولی ظاهراً «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ» صحیح باشد؛ زیرا ظاهر این است که حضرت این قسمت را از آیه قرآن اقتباس کرده‌اند که در آیه شریفه: ﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾ آمده است.

﴿وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^(۳)

(و او در آخرت از زیانکاران خواهد بود.)

حضرت می‌خواهند بفرمایند: شما که به قرآن پشت کرده‌اید و اوامر و نواهی آن را به کار نمی‌بندید، در واقع از اسلام خارج شده‌اید؛ زیرا اساس اسلام بر دستورات قرآن استوار است، و اگر قرآن را از اسلام

۱- این جمله برگرفته از آیه ۵۰ سوره کهف است.

۲ و ۳- سوره آل عمران (۳)، آیه ۸۵.

حذف کنید دیگر اسلامی باقی نمی ماند، و شما که دستورات قرآن را کنار گذاشته اید و به آن عمل نمی کنید به مثابه این است که اسلام را رها کرده و دین دیگری را اختیار کرده اید.

تا اینجا حضرت اصل مسأله را مطرح کردند و فرمودند: شما آمدید و هنوز بدن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دفن نشده بود خلافت درست کرده، امام و خلیفه به حق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را خانه نشین کردید و دستورات صریح قرآن و سفارشهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را زیر پا گذاشتید. از اینجا به بعد می خواهند بفرمایند: حال که خلافت را منحرف کردید، دیگر دنبال خلیفه گری خودتان می رفتید و به حریم اهل بیت علیهم السلام تعدی و ظلم نمی کردید؛ ولی شما آمدید و فدک را غصب کردید و به عترة پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جسارت کردید.

إن شاء الله بقیة خطبة حضرت را در جلسه آینده ادامه خواهیم داد.

«والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته»

دس درس هفتم

خلیفه تراشی و تغییر ارزشها

دشمنی در قالب دوستی

صبر بر مصائب

فدک میراث پیامبر ﷺ

پیامبران و آیات ارث

وجوه انحرافی در فهم آیات ارث

علت تکیه حضرت بر مسأله ارث

منظور از ارث چیست؟

هشدار حضرت زهرا علیها السلام

تُمْ لَمْ تَلْبِتُوا إِلَّا رَيْثَ أَنْ تَسْكُنَ نَفْرُتُهَا، وَ يَسْلَسَ قِيَادُهَا، تُمْ أَخَذْتُمْ تُوْرُونَ
 وَقَدْتَهَا، وَ تَهَيَّبُونَ جَمْرَتَهَا، وَ تَسْتَجِيبُونَ لِهَتَافِ الشَّيْطَانِ الْعَوِيِّ، وَ إِطْفَاءِ
 أَنْوَارِ الدِّينِ الْجَلِيِّ، وَ إِهْمَادِ سُنَنِ النَّبِيِّ الصَّيِّ، تَشْرَبُونَ حَسْوَاً فِي ارْتِغَاءِ،
 وَ تَمْشُونَ لِأَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ فِي الْخَمْرِ وَ الضَّرَاءِ، وَ نَصْبِرُ مِنْكُمْ عَلَى مِثْلِ حَزِّ الْمُدَى،
 وَ وَخْرِ السَّنَانِ فِي الْحَشَا؛ وَ أَنْتُمْ الْآنَ تَزْعُمُونَ: أَنْ لَا إِرْثَ لَنَا، ﴿أَفَحُكْمَ
 الْجَاهِلِيَّةِ تَبْعُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾^(١) أَفَلَا تَعْلَمُونَ؟
 بَلَى قَدْ تَجَلَّى لَكُمْ كَالشَّمْسِ الضَّاحِيَةِ أَنِّي إِبْنَتُهُ.

أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ، أَلْغَلْبُ عَلَى [إِرْثِي] إِرْثِيَّةٌ؟ يَا ابْنَ أَبِي قُحَافَةَ! أَفِي كِتَابِ
 اللَّهِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ وَ لَا أَرِثُ أَبِي؟! ﴿لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا فَرِيًّا﴾^(٢) [عَلَى اللَّهِ وَ
 رَسُولِهِ]! أَفَعَلَى عَمْدٍ تَرَكْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ نَبَذْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ؟ إِذْ يَقُولُ:
 ﴿وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ﴾،^(٣) وَ قَالَ فِيمَا أَقْتَصَّ مِنْ خَبَرِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ
 قَالَ: ﴿فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَ يَرِثَ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾^(٤)
 وَ قَالَ: ﴿وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾^(٥)
 وَ قَالَ: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَى﴾^(٦)

١- سورة مائدة (٥)، آية ٥٠، باكمى تغيير.

٢- سورة مريم (١٩)، آية ٢٧، باكمى تغيير.

٣- سورة نمل (٢٧)، آية ١٦. ٤- سورة مريم (١٩)، آيات ٥ و ٦.

٥- سورة انفال (٨)، آية ٧٥. ٦- سورة نساء (٤)، آية ١١.

وَقَالَ: ﴿إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَيَّ

الْمُتَّقِينَ﴾. (١)

وَزَعَمْتُمْ أَنْ لَاحِظُونَ لِي وَلَا إِرْثَ مِنْ أَبِي وَلَا رَحِمَ بَيْنَنَا. أَفَخَصَّكُمْ اللَّهُ بِآيَةٍ
أَخْرَجَ أَبِي [مُحَمَّدًا ﷺ] مِنْهَا؟! أَمْ هَلْ تَقُولُونَ: إِنَّ أَهْلَ مِلَّتَيْنِ لَا يَتَوَارَتَانِ، وَ
لَسْتُ أَنَا وَأَبِي مِنْ أَهْلِ مِلَّةٍ وَاحِدَةٍ؟! أَمْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَعُمُومِهِ مِنْ
أَبِي وَابْنِ عَمِّي؟!!

فَدُونُكُهَا مَخْطُومَةٌ مَرَّ حَوْلَةً، تَلْقَاكَ يَوْمَ حَشْرِكَ، فَنِعْمَ الْحَكَمُ اللَّهُ، وَالزَّعِيمُ
[الغريم] مُحَمَّدٌ ﷺ، وَالْمَوْعِدُ الْقِيَامَةُ؛ وَعِنْدَ السَّاعَةِ ﴿يَخْسَرُ
الْمُبْطِلُونَ﴾ (٢) وَلَا يَنْفَعُكُمْ إِذْ تَنْدَمُونَ؛ وَ﴿لِكُلِّ نَبِيٍّ مُسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾ (٣)
﴿مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ﴾. (٤)

* * *

١- سورة بقره (٢)، آية ١٨٠ .
٢- سورة جاثية (٤٥)، آية ٢٧ .
٣- سورة انعام (٦)، آية ٦٧ .
٤- سورة زمر (٣٩)، آية ٤٠ .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و به نستعین

خلیفه تراشی و تغییر ارزشها

حضرت پس از اشاره به پشت کردن مردم به قرآن و بی توجهی آنان به شرایط امامت و رهبری که در قرآن به آن اشاره شده، فتنه خلیفه تراشی را که با عجله و شتاب و با اهداف از پیش تعیین شده صورت گرفته بود مورد توجه قرار داده و می فرماید:

﴿ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا إِلَّا رَيْثًا أَنْ تَسْكُنَ نَفَرْتُهَا﴾

(آنگاه شما درنگ نکردید، مگر به مقداری که چموشی خلافت رام شود.)
«تَلْبَثُوا» جمع مذکر مخاطب فعل مضارع از باب «لَبِثَ، يَلْبِثُ» و به معنای توقف و درنگ کردن است؛ و «رَيْثًا» از باب «رَاثَ، يَرِثُ» مقداری از زمان را می گویند؛ و «نَفَرْتُ الدَّابَّةَ» یعنی: حیوان رم و چموشی کرد. افراد وقتی می خواستند بر اسب یا شتر سوار شوند، چون شتر اول مقداری چموشی می کند و از انسان دور می شود، کمی صبر می کنند تا چموشی آن برطرف شود بعد سوار می شوند. حضرت فتنه خلافت را به شتر تشبیه کرده اند؛ یعنی: شما خلیفه تراشان صبر نکردید و با عجله و شتاب بدون اطلاع اهل بیت پیامبر ﷺ و بسیاری از شخصیت های مهاجر و انصار، در سقیفه خلیفه تعیین کردید!

﴿وَيَسْلَسُ قِيَادُهَا﴾

(و افسار خلافت نرم و روان گردد.)

«سَلَسٌ» به معنای نرم و روان است، و «قِيَادٌ» به افسار حیوان می‌گویند.

در اینجا نیز حضرت فتنه خلافت را به شتر تشبیه کرده‌اند.

﴿ثُمَّ أَخَذْتُمْ تُوْرُونَ وَقَدَّتْهَا﴾

(آنگاه شروع کردید آتش‌گیرانه‌اش را مشتعل و برافروخته کنید.)

«وَقَدَّةٌ» به معنای «وَقُودٌ» است، یعنی: چیزی که با آن آتش مشتعل و افروخته می‌شود.

حضرت جریان سقیفه و تصدی خلافت را تشبیه کرده‌اند به آن آتشی که اول آتش‌گیرانه‌اش را روشن می‌کنند و بعد آن را شعله‌ور می‌سازند؛ یعنی: شما اول آتش فتنه را در سقیفه روشن کردید و حالا دست برداشته و به دنبال آن با قدری‌ها و ظلم‌هایتان دارید آتش آن را شعله‌ور می‌سازید.

﴿وَتُهَيِّجُونَ جَمْرَتَهَا﴾

(و آتش آن را به جاهای دیگر هم سرایت می‌دهید.)

زغال وقتی سرخ می‌شود به آن «جَمْرَةٌ» می‌گویند، «جَمْرَةٌ» مفرد است، جمع آن «جَمْرَاتٌ» می‌باشد؛ «تُهَيِّجُ جَمْرَةٌ» یعنی: کاری می‌کنید که آتش زغال برافروخته شده و به جاهای دیگر هم سرایت کند و زغالهای دیگر هم آتش بگیرند.

در حقیقت حضرت می خواهند بفرمایند: حالا که شما به قدرت رسیدید و خلافت را غصب کردید اکتفا به این نکردید، بلکه آتش ظلم اولیه خود را بسط و گسترش داده و به سراغ اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمدید و بعد از گرفتن حق آنان و غصب فدک، عترت ایشان را مورد تعرض و تهاجم قرار دادید.

﴿ وَتَسْتَجِيبُونَ لِهَتَافِ الشَّيْطَانِ الْغَوِيِّ ﴾

(و اجابت می کنید ندای شیطان گمراه را.)

«هتاف» و «هتاف» هر دو صحیح است و به معنای آواز و صدای بلند و رساست؛ یعنی: وقتی شیطان فریاد می زند و شما را به سوی خود فرامی خواند، شما بدون معطلی به ندای او لبیک گفته و به دنبالش راه می افتید!

حضرت جریان سقیفه را دنباله روی از ندای شیطان دانسته اند، چون انحراف مسیر امامت و خلافت در اسلام با توطئه سقیفه عملی شد.

﴿ وَاطْفَاءِ أَنْوَارِ الدِّينِ الْجَلِيِّ ﴾

(و خاموش کردن انوار تابناک دین اسلام را.)

یعنی: شما با انحرافی که در مسیر امامت و رهبری پایه گذاری کردید، در عمل خواستید انوار دین خدا را خاموش کنید.

﴿ وَإِهْمَادِ سُنَنِ النَّبِيِّ الصَّيِّئِ ﴾

(و محو کردن سنت های پیامبر برگزیده خدا را.)

«إهماد» به معنای محو و برطرف کردن است؛ یعنی: وقتی شما

حکومت را غصب کردید، در حقیقت شروع کردید به محو آثار پیامبر صلی الله علیه و آله و ارزشهای متعالی اسلام، تا در اثر روشنی نور اسلام چهره کریه و نیت شوم شما غاصبان حکومت معلوم نشود و حقیقت امر برای مردم مشتبه گردد.

دشمنی در قالب دوستی

﴿تَشْرَبُونَ حَسَوًا فِي إِزْتِغَاءٍ﴾

(آرام آرام منافع خلافت را می آشامید.)

«از تغاء» از باب افتعال و از ماده «رُعُو» یا «رَعُو» و یا «رِعُو» بوده و به آن چربی کف مانندی می گویند که روی شیر و دوغ و امثال آن است. اگر کسی بخواهد حقه و نیرنگ بزند، می گوید: من کمی از این چربی های روی آن را می خورم و دوغ یا ماستش را به تو می دهم، اما همین که کاسه را دست گرفت کم کم تا آخر آن را می خورد! اصلاً «حَسُو» به آشامیدنی ای می گویند که انسان بتدریج و با اشتها بخورد. حضرت در این کلامشان تشبیه می کنند و تشبیهات در کلام عرب خیلی رایج بوده است.

حضرت می فرماید: شما به اسم این که می خواهیم اسلام و نظام اسلام را حفظ کنیم و به دین خدا خدمت نماییم، در پوشش این جملات کم کم از منافع خلافت سوء استفاده کرده و به همه جا دست درازی می کنید.

«تشریون» یعنی: منافع خلافت را می آشامید «حَسَوًا»: بتدریج تا آخر

آن را «فی ارتغاء»: در پوشش این که فقط همین کف روی آن را می‌خواهیم بخوریم. و این را کنایه می‌آورند از این که آنها با شعار این که می‌خواهند خدمت کنند خلافت را به دست گرفتند، ولی حداکثر سوءاستفاده و بهره‌برداری غلط را از آن کردند و همه ارزشها را برای حفظ و بقای قدرت خودشان فدا کردند.

﴿وَتَمْشُونَ لِأَهْلِهِ وَوَلَدِهِ فِي الْخَمْرِ وَالضَّرَاءِ﴾

(و در پوشش درخت‌ها و پستی و بلندیها علیه اهل بیت و فرزندان پیامبر ﷺ)

گام برمی‌دارید.)

دشمنان دو جورند: یک دسته افرادی هستند که علناً اعلان مخالفت و دشمنی کرده و مبارزه می‌کنند، و دسته دوم کسانی‌اند که با مخفی‌کاری و به طور غیر علنی مخالفت و دشمنی کرده و در پوشش دوستی از پشت ضربه می‌زنند؛ به صورت دوست و رفیق می‌آیند اما کار خودشان را انجام می‌دهند، و اینها ایند که برای انسان مصیبت‌بار می‌باشند.

«وَتَمْشُونَ»: و شما مشی می‌کنید و قدم برمی‌دارید «لِأَهْلِهِ وَوَلَدِهِ»:

علیه اهل بیت و فرزندان پیامبر ﷺ «فِي الْخَمْرِ وَالضَّرَاءِ»: به صورت غیر علنی و در زیر پوشش. صریحاً نمی‌گویید ما مخالفیم تا مردم بگویند چرا با دختر پیغمبر مخالفید و با او دشمنی می‌کنید، بلکه در ظاهر خیلی هم اظهار دلسوزی می‌کنید، اما در پوشش حفظ اسلام و خدمت به مسلمین ضربه خودتان را می‌زنید.

«خَمْر» اغلب به بیشه‌زارها گفته می‌شود؛ وقتی دشمن علنی نیاید،

بلکه از میان درخت‌ها و به صورتی که شما متوجه او نشوید حمله کند و ضربه‌اش را بزند، این را در اصطلاح «خَمَر» می‌گویند. «خَمَر» در اصل به معنای پوشش است. و کلمه «ضراء» بدون تشدید به دو معنا می‌باشد: یکی به معنای بیشه و جنگل، و دیگری به معنای گودالها. دشمن گاهی در پوشش درخت‌ها و جنگل‌ها و در میان علفزارها مخفی می‌شود، و یک وقت هم در پستی‌ها و بلندی‌ها می‌رود و خود را در داخل گودالها مخفی می‌کند. حال اگر معنای اول در نظر باشد، «ضراء» عطف تفسیری^(۱) برای «خَمَر» می‌شود؛ و اگر به معنای «گودال» باشد، معنای جمله این است که شما گاهی در بین درخت‌ها و گاهی در میان گودالها مخفی می‌شوید و ضربه خود را وارد می‌کنید.

صبر بر مصائب

﴿وَنَصْبِرُ مِنْكُمْ عَلَىٰ مِثْلِ حَزِّ الْمُدَىٰ﴾

(و ما صبر می‌کنیم از ناحیه شما بر مثل بریدن کاردها.)

«مُدَى» جمع «مُدَيَّة» به معنای کارد است، و «حَزَّ» معنایش قطع کردن و بریدن است. شما همانند کارد دل و جگر ما را می‌برید و دل ما را خون می‌کنید، ولی ما صبر می‌کنیم برای این که اسلام حفظ شود، برای این که دشمنان اسلام سوءاستفاده نکنند. «وَنَصْبِرُ مِنْكُمْ»: و ما بر ظلم‌ها و ستم‌های شما صبر می‌کنیم «عَلَىٰ مِثْلِ حَزِّ الْمُدَىٰ»: بر مثل بریدن کاردها.

۱- به کلمه یا جمله‌ای که برای تفسیر و تبیین جملات قبل آورده می‌شود «عطف تفسیری» می‌گویند.

﴿وَوَخَزِ السَّنَانَ فِي الْحَشَا﴾

(و فرو رفتن سرنیزه در درون انسان.)

به تیغ یا نیزه‌ای که در بدن انسان فرو می‌رود ولی عمیق و کاری نباشد «وَوَخَزِ» می‌گویند. «حشا» به معنای اندرون انسان، و جمع آن «أَحْشَاء» است. یعنی: ما در مقابل ظلم‌های شما همانند کسی که کارد و سرنیزه در بدنش فرو رفته باشد صبر می‌کنیم؛ و اگر مثل شما در فکر قدرت و حکومت بودیم و به مصالح اسلام توجه نداشتیم، چه بسا شیوه دیگری پیش می‌گرفتیم.

شبهه این سخن حضرت را مولا امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در خطبه معروف به شِفْشِقِيَّه این‌گونه بیان داشته‌اند: «فَصَبْرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدِي، وَ فِي الْحَلْقِ شَجَا، أَرَى تِرَاثِي نَهْبًا»^(۱) «پس صبر کردم در حالی که خار در چشم، و استخوان در گلو مانده بود، و می‌دیدم که میراث مرا به غارت می‌برند.»

فدک میراث پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

﴿وَأَنْتُمْ الْآنَ تَزْعُمُونَ أَنْ لَا إِرْثَ لَنَا، أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ تَبْغُونَ﴾

(و الآن شما چنین می‌پندارید که ما از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ارثی نمی‌بریم! آیا شما حکم زمان جاهلیت را برگزیده‌اید؟)

یکی از ظلم‌هایی که شما مرتکب شده‌اید این است که می‌گویید ما از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ارث نمی‌بریم و به دروغ به آن حضرت نسبت می‌دهید که

۱- نهج البلاغه، خطبه سوم.

فرموده: «نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ وَ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةٌ»، یعنی: ما طایفه انبیاء هیچ چیزی را ارث نمی‌گذاریم و آنچه از ما باقی می‌ماند صدقه است! این حدیث در واقع ساخته و پرداخته ابوبکر است و می‌خواستند به این بهانه فدک را از حضرت زهرا علیها السلام بگیرند.

«زَعَمَ» به معنای پندار است، یعنی: گفتن چیزی بدون اعتقاد و با شک در صدق و کذب آن. حضرت می‌فرماید: «وَأَنْتُمْ الْآنَ تَزْعُمُونَ أَنْ لَا إِرْثَ لَنَا»: می‌پندارید که ما از پیامبر صلی الله علیه و آله ارث نمی‌بریم! «أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ تَبِعُونَ»: آیا حکم جاهلیت را انتخاب کرده‌اید؟ چون در جاهلیت به دخترها ارث نمی‌رسید. من یک وقت در جایی خواندم که در انگلستان به دختر ارث نمی‌دهند و ثروت به پسرها منتقل می‌شود تا لُرد شوند، چون اگر ثروت تقسیم شود، بتدریج افرادی که لُرد هستند از لُردی می‌افتند. در میان عشایر نیز یک وقتی این طوری بود که دخترها از باغ ارث نمی‌بردند و آنها را از سهم باغ محروم می‌کردند، که این حکم جاهلیت بود!

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾^(۱) أَفَلَا تَعْلَمُونَ؟ ﴿

(و چه کسی بهتر از خدا حکم می‌کند برای کسانی که یقین دارند. آیا شما

نمی‌دانید؟!)

خدای متعال در قرآن حکم کرده است که هم پسر و هم دختر ارث می‌برند و این یک حکم عمومی است، و هیچ جایی نفرموده که دختر از

۱- جمله «أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ» تا «لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»، از آیه ۵۰ سوره مائده اقتباس شده، با این تفاوت که در قرآن «یبغون» آمده است.

ارث پدر محروم است یا این که مثلاً انبیاء استثنا هستند؛ بلکه بعضی آیات دلالت دارد که انبیاء هم مانند مردم دیگر برای فرزندان خود ارث باقی می‌گذارند.

﴿بَلَىٰ قَدْ تَجَلَّىٰ لَكُمْ كَالشَّمْسِ الضَّاحِيَةِ أَنِّي ابْنُتُهُ﴾

(آری، برای شما همچون خورشید نوردهنده روشن است که من دختر پیامبر ﷺ هستم.)

چرا مرا از ارث محروم کرده‌اید؟ این کار با آیات قرآن مخالف است؛ زیرا عموم آیات ارث، دختر را نیز شامل می‌شود و همه می‌دانند که من دختر پیامبرم.

﴿أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ، أَأَغْلَبُ عَلَىٰ [إِرْثِي] إِرْثِيَّةٌ؟﴾

(ای مسلمانان! آیا من بر ارثم مغلوب شوم؟)

«هاء» در «إِرْثِيَّة» هاء سکت^(۱) است، و در قرآن هم کلمه ﴿كِتَابِيَّة﴾^(۲) و ﴿حِسَابِيَّة﴾^(۳) وارد شده که در آنها نیز هاء سکت به آخر کلمه ملحق شده است.

﴿يَا بَنَ أَبِي قُحَافَةَ! أَفِي كِتَابِ اللَّهِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ وَلَا أَرِثُ أَبِي؟!﴾

(ای پسر ابي قحافه [خطاب به ابوبکر] آیا در کتاب خدا هست که تو از پدرت

۱- «سکت» از «سکوت» است، و هنگامی که می‌خواهند کلمه‌ای را از کلمه بعد جدا کنند به آخر کلمه اول «هاء سکت» اضافه می‌کنند؛ در بعضی موارد در حال وقف، الحاق «هاء سکت» لازم و در مواردی جایز است؛ اگر یک حرف اضافه مثل «باء» در آخر کلمه‌ای باشد نظیر «ارثی» در متن خطبه- آوردن «هاء» برای وقف جایز می‌باشد.

۲- سوره حاقه (۶۹)، آیات ۱۹ و ۲۵.

۳- سوره حاقه (۶۹)، آیات ۲۰ و ۲۶.

ارث ببری ولی من از پدرم ارث نبرم؟! ^(۱)

اگر ملاک کتاب خداست، در قرآن کریم در مسأله ارث تفاوتی بین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و غیر پیامبر قائل نشده است.

﴿لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا فَرِيًّا﴾ ^(۲) [عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ] ﴿

(به تحقیق یک سخن دروغی را [به خدا و رسولش] نسبت داده‌ای!)

«فَرِيًّا» به کلام دروغی می‌گویند که بزرگ و واضح باشد، و از ماده «فَرَى» است به معنای افتراء؛ یعنی: چیز دروغی را به کسی نسبت دادن. اینها به دروغ به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده بودند که آن حضرت فرموده ما طایفه پیامبران از خودمان چیزی به ارث باقی نمی‌گذاریم؛ در حالی که حضرت چنین چیزی را نگفته بودند و این حرف بر خلاف صریح آیات قرآنی است، که از آن آیات فهمیده می‌شود که پیامبران نیز همانند مردم دیگر از خود ارث و میراث باقی می‌گذارند.

﴿أَفَعَلَىٰ عَمَدٍ تَرْكُمُ كِتَابَ اللَّهِ وَأَنْبِيَاءَهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ؟﴾

([و شما ای مردم!] آیا از روی قصد و عمد کتاب خدا را ترک کرده و پشت سر

انداخته‌اید؟)

یعنی: شما در مقابل قرآن - که صریحاً دلالت دارد بر ارث بردن دختر از پدر و نیز تشابه پیامبران با دیگران در ارث بردن و ارث نهادن -

۱- خطاب حضرت در ابتدای این قسمت از خطبه متوجه همه مسلمانان بود که چنین ظلم بزرگی را دیدند و ساکت و بی تفاوت ماندند، ولی این جمله خطاب به ابوبکر است، و پایان این قسمت باز متوجه مردم است که چگونه در برابر تحریف حکم قرآن ساکت شده‌اند.

۲- سوره مریم (۱۹)، آیه ۲۷، با کمی تغییر.

ایستاده‌اید؛ آیا از روی عمد از قول پیامبر حدیث جعل می‌کنید؟ یا از روی جهالت قرآن را پشت سر انداخته‌اید و به جای قرآن یک روایت مجعول را محور کار خود قرار می‌دهید؟

پیامبران و آیات ارث

حالا در مقابل این حدیث جعلی که ابوبکر و دیگران ساخته و به پیامبر ﷺ نسبت داده بودند، حضرت زهراء علیها السلام به آیاتی از قرآن تمسک می‌کنند که دلالت می‌کند پیامبران نیز مانند مردم دیگر از خود ارث باقی می‌گذارند، و لذا می‌فرمایند:

[۱] ﴿إِذْ يَقُولُ: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ﴾ (۱)

(آنجا که خداوند می‌فرماید: «و سلیمان از داوود ارث برد».)

[۲] ﴿وَقَالَ فِيمَا افْتَضَّ مِنْ خَبْرِ يَحْيَىٰ بْنِ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

(و خدای متعال در آنجا که داستان یحیی بن زکریا علیه السلام را نقل می‌کند

فرموده است:)

﴿إِذْ قَالَ: فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾ (۲)

(زمانی که زکریا گفت: «[خدایا] از جانب خودت ولی و جانشینی به من ببخش

که از من و از خاندان یعقوب ارث ببرد».)

«ولیی» یعنی: کسی که پشت سر می‌آید، و «ولیی میّت» هم که می‌گویند

یعنی: کسی که پشت سر میّت می‌آید. «ولایت» و «تلو» از یک ماده‌اند،

۱- سوره نمل (۲۷)، آیه ۱۶. ۲- سوره مریم (۱۹)، آیات ۵ و ۶.

«تَلُو» یعنی: آن که در کنار می آید، و به «والی» از آن جهت والی می گویند که در کنار مردم قرار گرفته و کمبودها را برطرف می کند. اگر هم می بینید به مولا و عبد - به هر دوی آنها - در اصطلاح و در بعضی روایات «مولا» می گویند، چون آن دو در کنار هم قرار می گیرند و مولا کمبود عبد را برطرف کرده و عبد هم کمبودهای مولا را برطرف می سازد.

حالا حضرت زکریا علیه السلام می فرماید: ﴿فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا﴾: «خدایا عنایت کن از جانب خودت به من ولی را که» ﴿يَرْتُنِّي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾: «از من و از آل یعقوب ارث ببرد.»

این دو آیه ای که حضرت تلاوت کردند، دلالت دارد بر این که انبیاء نیز از خود ارث باقی گذارده و قانون ارث آنها را هم شامل می شود؛ و سه آیه دیگری را که بعد از این به عنوان شاهد می آورند، دلالت دارد بر قانون ارث به طور عام و همگانی و این که خویشاوندان از یکدیگر ارث می برند و هیچ قید و تخصیصی وجود ندارد.

در حقیقت حضرت می خواهند به وسیله این آیات، سخن ابوبکر و حدیث جعلی او را رد کرده و پرده از دروغ آنان بردارند.

[۳] ﴿وَقَالَ: وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾^(۱)

(و نیز خدای متعال فرموده است: «و صاحبان رحم [خویشاوندان] بعضی از

آنها نسبت به بعضی دیگر، در کتاب خدا اولی و سزاوارترند.»).

این آیه نیز بر عموم ارث دلالت داشته و حضرت زهرا علیها السلام از عموم آن استفاده کرده اند که فرقی بین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و دیگران نیست و

همگی مشمول این آیه می‌باشند؛ پس چرا آنان به روایتی که بر خلاف مفاد عموم آیه است تمسک می‌کنند؟

[۴] ﴿وَقَالَ: يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ﴾^(۱)

(و فرموده است: «و سفارش می‌کند خدا شما را دربارهٔ فرزندانان، برای پسر همانند سهم دو دختر باشد.»)

این آیه نیز به طور عموم، مسألهٔ ارث و سهم دختر و پسر را معین می‌کند.

[۵] ﴿وَقَالَ: إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾^(۲)

(و نیز خدای متعال فرموده: «[کسی که آثار مرگ را در خود دید] اگر مالی برجای نهاده، باید نسبت به والدین و دیگر نزدیکان خود به آنچه معروف [و تکلیف] است وصیت کند، و این حقی برای پرهیزکاران است.»)^(۳)

﴿وَرَزَعْتُمْ أَنْ لَا حِظْوَةَ لِي وَلَا إِرْثَ مِنْ أَبِي وَلَا رَحِمَ بَيْنَنَا﴾^(۴)

(و گمان کرده‌اید که بهره‌ای برای من نیست و نه ارثی از پدرم، و بین ما هیچ خویشاوندی وجود ندارد؟!)

۱- سورهٔ نساء (۴)، آیه ۱۱. ۲- سورهٔ بقره (۲)، آیه ۱۸۰.
۳- مفاد این آیه نیز والدین و تمام بستگان میت را به طور کلی نسبت به اموال او که به «خیر» تعبیر شده است تا حدودی ذی حق دانسته است؛ هرچند به نظر بعضی از مفسران، آیات ارث ناسخ این آیه‌اند، ولی به هر حال بر اساس آیهٔ فوق حضرت زهرا علیها السلام که قطعاً از اقربا و بستگان پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشند خود را نسبت به اموال پیامبر ذی حق می‌دانند، خواه عنوان ارث بر آن گفته شود یا نه.
۴- احتمال دارد که جمله «لا حظوة لي» به آیه «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ»، و «لا إرث من أبي» به آیه «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا...» بازگردد، و جمله «لا رَحِمَ بَيْنَنَا» به آیه «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ» مربوط شود.

در این جمله حضرت می خواهند بفرمایند که: من هم مانند تمام فرزندان از پدر خود ارث می برم و از قانون ارث که همه مردم را شامل می شود مستثنی نیستم، ولی شما گمان کرده اید که این قانون تنها به شما اختصاص دارد و ما را شامل نمی شود و من نمی توانم از پدرم ارث ببرم!

وجوه انحرافی در فهم آیات ارث

[۱] ﴿أَفَخَصَّكُمُ اللَّهُ بِآيَةٍ أَخْرَجَ أَبِي مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْهَا؟﴾

(آیا خداوند یک آیه ای را به شما اختصاص داده و پدرم [حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ] را از شمول آن آیه استثناء و خارج کرده است؟!)

[۲] ﴿أَمْ هَلْ تَقُولُونَ إِنَّ أَهْلَ مِلَّتَيْنِ لَا يَتَوَارَثَانِ﴾

(یا این که می گوید اهل دو ملت و آیین از یکدیگر ارث نمی برند؟!)

حضرت بعد از این که این آیات را برای مردم بیان می کنند، می خواهند به اهل مجلس بفرمایند: شما در مقابل این آیات که همه دلالت بر این حقیقت دارند که پیامبران نیز همانند مردم دیگر از خود ارث باقی می گذارند و قانون ارث یک قانون و قاعده عمومی و فراگیر است، چه جوابی دارید که بدهید؟ آیا می خواهید بگویید که این آیات دلالت بر مقصود ندارند و خدا این آیات را فقط برای مردم نازل فرموده و شامل پیامبر نمی شود؟ یا این که شما چیز دیگری می گوید و آن این که اهل دو ملت و آیین از همدیگر ارث نمی برند، و فکر می کنید دین و آیین من با دین و آیین پدرم فرق داشته است؟!)

﴿وَلَسْتُ أَنَا وَآبِي مِنْ أَهْلِ مِلَّةٍ وَاحِدَةٍ؟﴾

(و من و پدرم از یک ملت و آیین واحدی نیستیم؟)

این فرض دنبال فرض دوّم است که مثلاً «العیاذ باللّه» حضرت زهرا علیها السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اهل یک دین نبوده و در نتیجه توارث بین آنها نباشد!

[۳] ﴿أَمْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَ عُمُومِهِ مِنْ أَبِي وَ ابْنِ عَمِّي؟!﴾

(و یا این که شما نسبت به احکام خاص قرآن و عام آن، از پدرم [رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم] و

و پسر عمویم [علی علیه السلام] داناترید؟!)

اگر آنها ادعا کنند که ما آیات ارث را قبول داریم و می دانیم که خویشاوندان از یکدیگر ارث می برند اما می گوئیم این آیات مخصّص دارند و مخصّص آنها این است که پیامبران از این قاعده استثناء هستند و ارث و میراث ندارند و آنچه پیامبران باقی می گذارند صدقه است! حضرت در جوابشان می فرماید:

مگر شما نسبت به عام و خاص قرآن، از پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و پسر عمویم علی علیه السلام عالمتر و آگاهترید که چنین ادعایی می کنید؟ آیا شما این مخصّص را می دانید و علی علیه السلام که برادر و وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است آن را بلد نیست؟!)

علت تکیه حضرت بر مسأله ارث

حضرت زهرا علیها السلام در بعضی موارد از فدک به عنوان «نحله»، به معنای «بخشش» یاد کرده و در بعضی جاها نیز آن را به عنوان «ارث» بیان

می‌دارند؛ از جمله در این فراز از خطبه، حضرت خیلی روی مسأله ارث تکیه کرده و درصدد اثبات عمومیت و شمول آن برای همه مردم و حتی انبیاء هستند.

به نظر ما یکی از علل مهمی که حضرت روی مسأله ارث تکیه می‌کنند این است که ابوبکر، عمر و عده‌ای دیگر آمدند و یک حدیث جعلی را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت دادند که آن حضرت فرموده: ما طایفه انبیاء از خود هیچ ارثی باقی نگذاشته و آنچه از ما باقی می‌ماند صدقه است. در حقیقت حضرت می‌خواستند با استدلال به آیات قرآنی، در درجه اول جعلی بودن این حدیث را به اثبات برسانند، و در مرتبه بعد چون ابوبکر و عمر درباره فدک روی مسأله ارث خیلی مانور می‌دادند و با استناد به همین حدیث جعلی می‌گفتند که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چیزی به ارث نمی‌رسد و بنابراین فدک هم مال همه مسلمانان است و به حضرت زهرا عليها السلام تعلق ندارد، حضرت خواستند روی همان مبنای خودشان آنها را رسوا کنند و لذا فرمودند که این حرف شما بر خلاف نص قرآن است و در واقع شما از قرآن و حق منحرف شده‌اید و برای رسیدن به اهداف سیاسی خودتان حدیث جعل می‌کنید.^(۱)

۱- مرحوم مجلسی در این رابطه می‌فرماید: علت تمسک حضرت زهرا عليها السلام به مسأله ارث و آیات آن در این خطبه، این است که ابوبکر ادعای آن حضرت مبنی بر نحل و بخشش بودن فدک را - با این که حضرت امیر عليه السلام بر آن شهادت دادند - رد کرد؛ و لذا حضرت مسأله ارث را که ضروری دین است مطرح کردند، تا ابوبکر نتواند آن را منکر شود. بحارالأنوار، چاپ قدیم، ج ۸، ص ۱۲۰؛ چاپ جدید، ج ۲۹، ص ۲۸۰.

منظور از ارث چیست؟

به حسب ظاهر مراد حضرت از ارثی که در این خطبه مطرح کرده‌اند همان ارث مصطلح است؛ ولی احتمال دارد ارثی را که حضرت می‌فرمایند ارث مصطلح نباشد و شامل مطلق چیزهایی باشد که از ناحیه پدر یا مادر به انسان می‌رسد؛ یعنی: مواردی را هم که در زمان حیات والدین به انسان می‌رسد شامل شود؛ و در حقیقت منظور حضرت از ارث، ارث مصطلح فقهی نیست که تنها پس از فوت پدر یا مادر به فرزندان منتقل می‌گردد، بلکه معنای آن عام و گسترده بوده و شامل «نحله» هم می‌شود. بدین ترتیب تهافت میان آن قسمت از خطبه که حضرت از فدک به عنوان «نحله» یاد می‌کنند، با این قسمت که آن را به عنوان «ارث» مطرح می‌کنند، پیش نمی‌آید.

البته شواهدی هست که این مطلب را تأیید می‌کند که از آن جمله‌اند:

۱- شیعه و سنی نقل کرده‌اند که وقتی آیه ﴿وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾^(۱)

یعنی: «ای پیامبر! حق خویشاوندان را ادا کن.» نازل شد، پیامبر ﷺ حضرت زهراء ع را خواستند و فدک را به ایشان اعطاء کردند.^(۲)

بنابراین از آنجا که پیامبر اکرم ﷺ در زمان حیات خودشان فدک را به حضرت زهراء ع دادند، معلوم می‌شود که تعبیر حضرت از فدک به

۱- سورة اسراء (۱۷)، آیه ۲۶.

۲- برای اطلاع بیشتر در این زمینه به کتاب «دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الاسلامية»، جلد سوم، صفحه ۳۳۰ به بعد مراجعه شود.

عنوان ارث، آن ارث مصطلح در بین ما نیست؛ چرا که در آن صورت فدک باید بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت فاطمه عليها السلام می رسید، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیات خودشان، یعنی چندین سال قبل از رحلت، فدک را به آن حضرت اعطاء کردند.

۲- در روایت دیگری آمده است که امیرالمؤمنین علیه السلام بر ابوبکر وارد شدند در حالی که او در مسجد بود و جمعی از مهاجر و انصار دور او حلقه زده بودند، حضرت امیر علیه السلام خطاب به ابوبکر فرمودند: «یا ابا بکر! لِمَ مَنَعْتَ فَاطِمَةَ مِيرَاثَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَقَدْ مَلَكَتْهُ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ؟»^(۱) یعنی: «ای ابوبکر! چرا فاطمه عليها السلام را از میراثی که از رسول الله صلی الله علیه و آله برده بود منع کردی؟ و حال آن که فاطمه عليها السلام در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله مالک آن بود.»

در اینجا آن حضرت در یک عبارت و یک جمله، هم لفظ ارث را به کار برده اند و هم می فرمایند که حضرت فاطمه عليها السلام فدک را در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله مالک بوده اند؛ پس معلوم می شود مراد از میراث در اینجا منحصر به آنچه در ذهن ما هست و بعد از مُردن پدر یا مادر به انسان می رسد نبوده، بلکه اعم است و شامل زمان حیات والدین هم می شود؛ چرا که اگر منظور حضرت ارث اصطلاحی باشد، لازمه اش این است که فدک بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت زهرا عليها السلام رسیده باشد، و حال آن که حضرت امیر علیه السلام می فرمایند: «وَقَدْ مَلَكَتْهُ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله» یعنی: حضرت زهرا عليها السلام فدک را در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله مالک بوده اند.

۱- الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۳۷.

۳- طبق شهادت تاریخ، حضرت زهرا ع در منطقه فدک تعدادی کارگر و کشاورز داشتند و وقتی ابوبکر می‌خواست فدک را از آن حضرت غصب کند عده‌ای مأمور فرستاد تا کارگرهای حضرت زهرا ع را از آنجا بیرون کنند؛ پس می‌توان نتیجه گرفت که آن حضرت قبل از رحلت پیامبر ص اختیار فدک را به عهده داشته‌اند، و این طور نبوده که فدک بعد از رحلت رسول خدا ص به حضرت زهرا ع رسیده باشد. ^(۱)

پس با توجه به این شواهد و قرائن، می‌توان گفت منظور از ارث آن ارث اصطلاحی که پس از فوت پدر به فرزندی می‌رسد نیست، بلکه شامل مطلق چیزهایی است که از والدین به فرزندان منتقل می‌شود، چه در زمان حیات ایشان باشد یا بعد از فوت آنان. و این مطلب شاهد عرفی هم دارد که برای تقریب به ذهن عرض می‌کنم: مثلاً خود ما می‌گوییم فلانی هوش و استعداد را از پدرش به ارث برده است، یا شجاعت را از

۱- ممکن است کسی اشکال کند که چه ایرادی دارد بگوییم نماینده یا کارگرهایی که حضرت زهرا ع داشته‌اند، بعد از رحلت رسول خدا ص از سوی آن حضرت در منطقه فدک مشغول به فعالیت شدند، یعنی مالکیت فدک توسط حضرت زهرا ع بعد از رحلت پیامبر ص صورت گرفته و بنابراین مراد از ارث همان ارث مصطلح بوده باشد؟

در جواب این اشکال باید گفت: غصب فدک در مدت بسیار کوتاه پس از رحلت پیامبر ص صورت پذیرفته و در این مدت کوتاه و با توجه به اوضاع بحرانی پس از رحلت پیامبر ص، بسیار بعید به نظر می‌رسد که حضرت زهرا ع اقدام به فرستادن کارگر و نماینده در آن منطقه وسیع کرده باشند؛ علاوه بر این تاریخ و روایات شیعه و سنی تصریح بر این مطلب دارند که فدک در زمان حیات رسول خدا ص و توسط آن حضرت به حضرت فاطمه ع اعطاء شده است و آن حضرت قبل از رحلت پیامبر ص در آن منطقه کارگر و وکیل داشته‌اند.

پدرش به ارث برده، این بدان معنا نیست که پدرش مُرده باشد و بعد فرزند هوش او را به ارث برده باشد، بلکه منظور این است که با این که پدرش زنده است او این هوش و استعداد را به ارث برده، یعنی آن ژنهایی که در نطفه پدر هست سبب شده که هوش و استعداد او به فرزند هم منتقل شود. پس می توان نتیجه گرفت که به هر چیزی که از یک نسل به نسل بعدی منتقل شود، گرچه در زمان حیات نسل قبلی هم باشد، «ارث» گفته می شود.^(۱)

۱- شهید آیت الله صدر در کتاب «فدک» خود یادآور شده است که «میراث همان میراث مصطلح است و ضرورتی نیست که بگوییم حضرت، اول عنوان نحله بودن فدک را مطرح کردند و سپس جنبه میراث بودن آن را، چنانکه اصحاب چنین گفته اند؛ بلکه ترتیب طبیعی این است که حضرت در آغاز مبارزه سیاسی خود با حاکمیت، مسأله توارث را که در اسلام قطعاً ثابت است، مطرح کنند تا بلکه حق خود را از این طریق استیفاء کنند؛ زیرا ارث شامل فدک و خمس و کل ما ترک پیامبر است، ولی ادعای نحله فقط شامل فدک می شود؛ و پس از موفق نشدن در این مرحله، مسأله نحله بودن فدک را مطرح کنند.» (فدک فی التاریخ، صفحه ۸۷). از طرفی باید گفت: فدک که منطقه یهودی نشین بوده با زور و سلاح فتح نشد، بلکه آن را خود یهودیها به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دادند و از نظر برخی از فقها این گونه اموال متعلق به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و مربوط به همه مسلمانان نیست، بنابراین مشمول قانون ارث می شود. و چون زنان پیامبر از عین زمین ارث نمی برند، قهراً وارث عمده این گونه اموال، حضرت زهرا علیها السلام است. البته می توان گفت «خالصه جات» یعنی: اموالی که با صلح و بدون جنگ به دست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیده، مربوط به مقام و حیثیت ولایت و زعامت پیامبر است و باید بعد از رحلت آن حضرت در اختیار حکومت حقه الهی باشد که حضرت امیر علی بن ابی طالب و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام می باشند؛ و اعتراض حضرت زهرا علیها السلام به حاکمیت در مورد فدک، در حقیقت اعتراض به غصب مقام زعامت و امامت است که فدک باید در اختیار آن مقام باشد، و ابوبکر نیز با همین استدلال و به صورت مغالطه فدک را تصاحب کرد؛ زیرا خودش را مصداق حکومت حقه معرفی کرد و مردم را نیز با همین استدلال فریبنده ساکت کرد.

هشدار حضرت زهرا علیها السلام

حضرت زهرا علیها السلام در ادامه می فرماید:

﴿قَدُّوْ نَكْهَآ مَخْطُوْمَةً مَّرْهُوْلَةً تَلْقَاكَ يَوْمَ حَشْرِكَ﴾

(پس [ای ابوبکر!] بگیر این فدک را افسار زده و جهاز آن بسته شده، تا آن زمان

که در روز رستاخیز تو را ملاقات نماید..)

در آن زمان شتر برای عربها خیلی اهمیت داشته و زندگیشان به آن وابسته بوده است؛ لذا در زبان عرب خیلی چیزها را به آن تشبیه می کردند.

حضرت نیز در اینجا فدک را به یک شتر افسار کرده و جهاز بسته تشبیه می کنند که برای سوار شدن آماده است؛ چون شتر را وقتی می خواهند سوار شوند، هم افسار می کنند و هم جهاز آن را آماده می سازند. حضرت خطاب به ابوبکر می فرماید: بگیر این شتر آماده [فدک] را و بر آن سوار شو و هرچه می خواهی بتازان و از آن استفاده کن! بالاخره قیامتی هم هست، آن وقت در آنجا به حسابها رسیدگی می شود.

«دونک» اسم فعل^(۱) است و معنای امر همراه با تهدید را دارد، یعنی: بگیر؛ و ضمیر «ها» در «فدونکها» به فدک باز می گردد، یعنی: بگیر این فدک را. «مَخْطُوْمَةٌ» اسم مفعول «خَطَمَ» است (صیغه مفرد مؤنث)، «خِطَام» آن افساری است که در بینی شتر می کرده اند؛ یعنی: در حالی که

۱- «اسم فعل» به کلمه ای گفته می شود که از نظر لفظ خاصیت اسم را دارد، یعنی صرف نمی شود، ولی از نظر معنا معنای فعل را داراست.

افسارش زده شده است. «مَرْحُولَةٌ» هم اسم مفعول «رَحِلَ» است، و «رَحِلَ» به آن جهازی می‌گویند که روی شتر می‌گذارند، یعنی: در حالی که جهاز آن بسته شده است. «تَلْقَاكَ يَوْمَ حَشْرِكَ» آن وقت در روز حشر تو را ملاقات خواهد کرد؛ و بالاخره در آنجا باید جواب غصب فدک را بدهی.

﴿فَنِعْمَ الْحَكْمُ لِلَّهِ﴾

(پس چه خوب حکم و داوری است خدا.)

در آنجا حکم و داور خدای متعال است و دیگر جای جو سازی و تبلیغات سوء نیست، و خدا خود بین ما داوری خواهد کرد.

﴿وَالزَّعِيمُ [الغريم] مُحَمَّدٌ ﷺ﴾

(و کفیل و پشتیبان [طلبکار] محمد صلی الله علیه و آله و سلم است.)

این جمله به دو صورت نقل شده: در بعضی نسخه‌ها آمده است «الزَّعِيمُ»، و در بعضی دیگر «الغريم». «زعیم» در اینجا به معنای کفیل است، یعنی: در قیامت کفیل ما پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است - و تو باید جواب این ظلم‌هایی را که به اهل بیتش روا داشتی بدهی - و «غريم» به معنای طلبکار است، یعنی: در آنجا، آن که از تو طلب خواهد کرد شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد؛ و به نظر می‌رسد معنای دوم مناسب‌تر باشد. یعنی در روز قیامت طلبکار و طرف حساب تو شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد، در آن روز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خواهد فرمود فدکی که من به دخترم بخشیدم چرا غصب کردی؟ و تو هستی که باید پاسخگو باشی.

﴿وَالْمَوْعِدُ الْقِيَامَةُ﴾

(و موعد و قرار روز قیامت است.)

ممکن است کلمه «نِعْمَ» بر سر دو جمله فوق نیز درآید، و معنا چنین شود: پس حضرت محمد ﷺ خوب طلب کننده یا کفیلی است، و قیامت خوب موعدی است؛ زیرا در آن موعد و نزد کسی چون حضرت محمد ﷺ در قیامت، تمام حقایق بدون تحریف روشن خواهد شد.

﴿وَعِنْدَ السَّاعَةِ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ﴾

(و هنگام قیامت آنان که راه باطل رفتند زیانکار خواهند شد.)

آنهایی که سرمایه را صرف کردند ولی نه تنها بهره‌ای نبردند بلکه سرمایه را نیز از دست دادند، خسران واقعی دیده‌اند. حضرت زهراء عليها السلام در اینجا به آیه شریفه ۲۷ از سوره جاثیه^(۱) نظر دارند و اصحاب سقیفه را مصداق این آیه معرفی کرده‌اند که در آن روز متوجه خسران عظیم خود خواهند شد.

﴿وَلَا يَنْفَعُكُمْ إِذْ تَنْدَمُونَ﴾

(و در آن روز هرچه اظهار پشیمانی کنید سودی نخواهد داشت.)

در اینجا حضرت چند آیه از قرآن برای هشدار به اصحاب سقیفه و دار و دسته ابوبکر می‌خوانند:

۱- ﴿... وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومِنُ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ﴾ سوره جاثیه (۴۵)، آیه ۲۷.

﴿وَلِكُلِّ نَبِيٍّ مُّسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾^(۱)

(و برای هر خبری وقت وقوعی هست، و به زودی خواهید دانست.)

﴿مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ﴾^(۲)

(بر چه کسی وارد می شود عذابی که خوار می کند او را، و فرود آید بر او عذابی که

پایدار است.)

در اینجا حضرت زهرا عليها السلام ترکیب بدیعی از دو آیه قرآن آورده اند: آیه اول در سوره انعام است که در عبارت قبلی آن را خواندیم، و آیه دوم در سوره زمر، و هر دو آیه حکایت قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که خطاب به قوم خود و مشرکان می گوید: «و برای هر خبری وقت و موعدی است، و به زودی خواهید دانست چه کسی گرفتار عذابی می شود که در این دنیا او را ذلیل و خوار کرده و در روز قیامت هم به عذابی همیشگی دچار خواهد شد.»

مفسران در اینجا گفته اند: منظور از «عَذَابٌ يُخْزِيهِ» عذاب در همین دنیاست که خواری و ذلت و بدبختی است، و مراد از «عَذَابٌ مُّقِيمٌ» عذاب قیامت می باشد؛ برای این که عذاب قیامت است که پایدار و همیشگی است.

البته بعضی از شارحان خطبه، آیه دوم را اقتباسی از آیه ۳۹ سوره هود دانسته اند،^(۳) که درست نیست؛ برای این که در ابتدای این آیه ﴿فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾ آمده است. علاوه بر این که این آیه مربوط به قوم

۱- سوره انعام (۶)، آیه ۶۷. ۲- سوره زمر (۳۹)، آیه ۴۰.

۳- از باب نمونه رجوع کنید به بحار الأنوار، چاپ جدید، ج ۲۹، ص ۲۸۱.

نوح عليه السلام و حکایت گفتار آن حضرت است که خطاب به قوم خود بیان کرده‌اند و مناسب این مقام نیست.

خلاصه حضرت در اینجا با خواندن این آیات قرآن که از قول پدرشان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم آمده، می‌خواهند به اصحاب سقیفه و آنهایی که به حقوق اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تجاوز کرده‌اند یادآوری کرده و هشدار بدهند: علاوه بر این که در روز قیامت گرفتار عذاب الهی می‌شوند، در دنیا هم دچار ذلت و بدبختی خواهند شد. همان‌گونه که حضرت این مطلب را در خطبه‌ای که در خانه خود برای زنان مهاجر و انصار ایراد فرموده صراحتاً بیان می‌کند. اگر با دقت اسباب بدبختی و ذلت مسلمانها در زمان حال و گذشته بررسی گردد، معلوم می‌شود که ریشه اصلی همه این ذلت‌ها جریان سقیفه و انحراف مسیر خلافت و حوادث بعد از آن است.

«والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته»

دس هشتم

سخنی با انصار

تغییر سیاست و تغییر موضع

پیامدهای رحلت پیامبر ﷺ

پیش‌بینی رحلت پیامبر ﷺ در قرآن

پیامبران و سنت الهی مرگ

شکوه حضرت زهرا علیها السلام از انصار

سوابق مبارزاتی انصار

ثُمَّ رَمَتْ بِطَرْفِهَا نَحْوَ الْأَنْصَارِ فَقَالَتْ [لَهُمْ]:

يَا مَعْشَرَ النَّقِيبَةِ [الْفِئَةِ الْبَقِيَّةِ]، وَأَعْضَادَ الْمَلَّةِ، وَحَضَنَةَ الْإِسْلَامِ، مَا هَذِهِ
الْغَمِيرَةُ فِي حَقِّي وَالسَّنَّةُ عَنْ ظُلَامَتِي؟ أَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَبِي يَسْأَلُ:
«الْمَرْءُ يُحْفَظُ فِي وُلْدِهِ»؟ سَرَعَانَ مَا أَخَذْتُمْ، وَعَجَلَانَ [مَا أَتَيْتُمْ] إِذَا إِهَالَةً، وَلَكُمْ
طَاقَةٌ بِمَا أَحَاوِلُ، وَقُوَّةٌ عَلَيَّ مَا أَطْلُبُ وَأُزَاوِلُ.

أَتَقُولُونَ مَاتَ مُحَمَّدٌ ﷺ؟ فَخَطَبُ جَلِيلٌ، اسْتَوْسَعَ وَهْنُهُ [وَهَيْه]، وَاسْتَنْهَرَ
فَتْقُهُ، وَانْتَفَقَ رَتْقُهُ، وَأَظْلَمَتِ الْأَرْضُ لِعَيْبَتِهِ، وَانْتَشَرَتِ النَّجُومُ لِمُصِيبَتِهِ، وَأَكْدَتِ
الْأَمَالَ، وَخَشَعَتِ الْجِبَالَ، وَأُضِيعَ الْحَرِيمُ، وَأَزِيلَتِ الْحُرْمَةُ عِنْدَ مَمَاتِهِ، فَبَلَكَ
وَاللَّهِ التَّازِلَةَ الْكُبْرَى، وَالْمُصِيبَةَ الْعُظْمَى، لَا مِثْلَهَا نَازِلَةً، وَلَا بَائِقَةً عَاجِلَةً، أَعْلَنَ
بِهَا كِتَابَ اللَّهِ جَلَّ تَنَاؤُهُ فِي أَفْنِيَّتِكُمْ، فِي مُسَاكُمُ وَمُصِيبِكُمْ، هُنَافًا وَصِرَاحًا، وَ
تِلَاوَةً وَإِلْحَانًا؛ وَقَبْلَهُ مَا حَلَّ بِأَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ، حُكْمٌ فَضْلٌ وَقَضَاءٌ حَتْمٌ. ﴿وَمَا
مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ
مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾ (١)

أَيُّهَا بَنِي قَيْلَةَ! أَأَهْضَمُ تَرَاثَ أَبِي؟ وَأَنْتُمْ بِمَرَأَى مِنِّي وَمَسْمَعٍ، وَمُمْتَدِيٍّ وَ
مَجْمَعٍ؛ تَلْبَسُكُمْ الدَّعْوَةُ، وَتَشْمَلُكُمْ الْخَيْرَةُ، وَأَنْتُمْ ذَوُو الْعَدَدِ وَالْعُدَّةِ وَالْأَدَاةِ وَالْ
الْقُوَّةِ، وَعِنْدَكُمْ السَّلَاحُ وَالْجَنَّةُ؛ تُوَافِيكُمْ الدَّعْوَةُ فَلَا تُجِيبُونَ، وَتَأْتِيكُمْ الصَّرْحَةُ
فَلَا تُغِيبُونَ، وَأَنْتُمْ مَوْصُوفُونَ بِالْكَفَاحِ، مَعْرُوفُونَ بِالْخَيْرِ وَالصَّلَاحِ، وَالتُّخَيْبَةُ
الَّتِي انْتَحَبْتُمْ، وَالْخَيْرَةُ الَّتِي اخْتَبَرْتُمْ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

فَاتَلْتُمُ الْعَرَبَ، وَتَحَمَلْتُمُ الْكُدَّ وَالتَّعَبَ، وَنَاطَحْتُمُ الْأُمَّمَ وَكَافَحْتُمُ السُّبُهَمَ؛
لَا تَبْرَحُ أَوْ تَبْرَحُونَ نَأْمُرُكُمْ فَتَأْتِمُرُونَ.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
و به نستعین

سخنی با انصار

حضرت زهراء علیها السلام پس از این که سخنان مستدل و عتاب آمیزی با جمع حاضر و ابوبکر در مسجد ایراد فرمودند، روی سخن را به سمت انصار کرده و برای بیدار کردن و توجه دادن آنها به عمق جریان، مطالب دیگری را متذکر می شوند:

«ثُمَّ رَمَتْ بِطَرْفِهَا نَحْوَ الْأَنْصَارِ»

(سپس حضرت نگاه خودشان را به سوی انصار انداختند.)

«طَرْف» هم به معنای چشم است و هم به معنای از گوشه چشم نگاه کردن. شاید از این جمله فهمیده شود که انصار در گوشه خاصی از مسجد نشسته بودند، و حضرت در ادامه خطابه خود روی سخن را متوجه آنان کردند.

«فَقَالَتْ [لَهُمْ]: ﴿يَا مَعْشَرَ النَّبِيِّينَ [الْفِتْيَةِ الْبَقِيَّةِ]﴾»

(پس خطاب به آنان فرمود: ای جماعت صاحب نفوذ [جوانمردان

باقی مانده!])

این کلام حضرت به سه صورت روایت شده است: در بعضی نسخه‌ها «النَّبِيِّينَ» آمده و در بعضی «الْفِتْيَةِ» و در بعضی دیگر «الْبَقِيَّةِ». اگر «يَا مَعْشَرَ

التَّقِيَّةُ» باشد، به معنای «گروه صاحب نفوذ» است. «نُقبَاء» هم به همین معناست. «الفِتْيَةُ» هم به معنای جوانان و جوانمردان می‌باشد؛ و اگر «البَقِيَّةُ» باشد، به معنای گروه باقی مانده است، چون بالاخره عده‌ای از مسلمانان و انصار از دنیا رفته و یا به شهادت رسیده بودند و اینها که الآن زنده مانده بودند باقی مانده و یادگار گذشتگان به حساب می‌آمدند. در هر صورت حضرت متوجه گروه انصار شده و آنان را مورد خطاب قرار داده و می‌فرمایند: ای جماعت صاحب نفوذ؛ یا ای گروه جوانمرد؛ یا ای گروه باقی مانده!

﴿وَأَعْضَادَ الْمِلَّةِ﴾

(و ای بازوان دین و شریعت!)

«أَعْضَاد» جمع «عَضُد» است، «عَضُد» یعنی: بازو. از باب این که بازو وسیله قدرت انسان است و انسان قدرت خود را به وسیله بازو اعمال می‌کند، حضرت می‌خواهند بفرمایند: شما بازوان شریعت اسلام بودید و شما بودید که اسلام را یاری کردید.

﴿وَحَضَنَةَ الْإِسْلَامِ﴾

(و ای حافظان و نگهداران اسلام!)

«حَضَنَةَ» جمع «حَاضِن» به معنای حفظ و نگهداری کردن است؛ و «حَقُّ الْأَحْتِضَانِ» هم از همین باب است، یعنی: حق نگهداری و پرورش کودک. حضرت می‌خواهند بفرمایند: اسلام به واسطه شما و در دامن شما بزرگ شده و توسعه پیدا کرده است. چون انصار بودند که سبب حفظ اسلام گشتند و با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عهد و پیمان بستند و آن

حضرت را به مدینه دعوت کرده و اولین حکومت اسلامی را تشکیل دادند، و در حقیقت با فداکاری اینها بود که نهال نوپای اسلام محکم و پابرجا شد.

روی این اساس حضرت خطاب به آنان می فرماید: «وَ حَصَّنَةَ الْإِسْلَامِ» یعنی: ای حافظان اسلام که اسلام در دامن شما رشد و توسعه پیدا کرد.

﴿ مَا هَذِهِ الْعَمِيْرَةُ فِي حَقِّي؟ ﴾

(چيست اين ضعف شما نسبت به حق من؟)

«عَمِيْرَةُ» یعنی: ضعف؛ حضرت در اینجا انصار را مورد توبیخ و سرزنش خود قرار داده و می فرماید: چرا این قدر نسبت به حق من از خود ضعف نشان می دهید؟ در واقع می خواهند بفرمایند: شما که بازوان ملت اسلام بودید و اسلام در دامن شما رشد پیدا کرد و همواره مطیع پیامبر ﷺ بودید، چگونه است که الآن در مقابل این همه ظلمی که به عترت پیامبرتان می شود ساکت نشستید و از حریم آنان دفاع نمی کنید؟

مرحوم مجلسی می گوید: احتمال دارد «عَمِيْرَةُ» باشد که از «عَمُض» به معنای چشم پوشی کردن می آید؛ یعنی: چرا از حق من چشم پوشی می کنید؟

﴿ وَالسُّنَّةُ عَنْ ظُلَامَتِي؟ ﴾

(و چيست اين چرت و غفلت شما از ظلمی که به من وارد شده است؟)

«سُنَّة» مصدر بـسبب «وَسِنٍ، يَوْسَنُ» است، یعنی: چرت زدن، و به معنای غفلت هم به کار رفته است. در قرآن کریم آمده است:

﴿لَا تَأْخُذْهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾^(۱) یعنی: «خدا نه چرت می زند و نه خواب بر او غلبه می کند.» «ظلامه» - با ضمّه - چیزی است که ظالم از مظلوم گرفته و او در صدد پس گرفتن آن است؛ اشاره به فدک دارد.

در اینجا حضرت خطاب به انصار می فرماید: چرا چرتان برده و از ظلمی که به من وارد شده است چشم برهم گذاشته اید؟ ابوبکر و عمر هر کاری بخواهند می کنند و شما هیچ نمی گوئید و خودتان را به خواب زده اید؟!

﴿أَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَبِي يَقُولُ: «الْمَرْءُ يُحْفَظُ فِي وُلْدِهِ»؟﴾

(آیا پدرم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نمی فرمود: «[حرمت] هر مردی در [احترام به]

اولادش حفظ می شود»؟)

یعنی: اگر می خواهید حرمت و موقعیت آن شخصی که فوت کرده است محفوظ باشد به اولاد او احترام کنید، حرمت فرزندان را رعایت کنید؛ زیرا اولاد، یادگاران او هستند؛ و اگر شما بخواهید به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ احترام کنید، باید حرمت اولاد او را نگاه دارید، از حقوق اهل بیتش دفاع کنید؛ و لذا ما دستور داریم به سادات احترام کنیم، چون آنان اولاد پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستند و احترام گذاشتن ما در حقیقت احترام به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. (۲)

۱- سوره بقره (۲)، آیه ۲۵۵.

۲- همان گونه که بیان شد احترام به سادات لازم است و باید حرمت ایشان محفوظ باشد، اما این بدان معنا نیست که سادات از لحاظ حقوقی با دیگر افراد جامعه فرق داشته و دارای برتری خاصی باشند؛ چرا که طبق احکام اسلام، همه افراد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

تغییر سیاست و تغییر موضع

﴿سَرَّعَانَ مَا أَحَدْتُمْ﴾

(چه سریع شما بدعت و حادثه آفریدید!)

«سَرَّعَانَ» و «عَجَلَانَ» هر دو اسم فعل هستند، به معنای سرعت و عجله که همراه با تعَجَّب است، یعنی: چه زود و چه با عجله! شما همراه پیامبر ﷺ بودید، طرفدار حق بودید، ولی یک دفعه عوض شدید و روش خود را تغییر دادید و شرایط سیاسی شما را تحت تأثیر قرار داد و کارهایی کردید که سابقه نداشت.

﴿وَعَجَلَانَ [مَا أَتَيْتُمْ] ذَا إِهَالَةَ﴾^(۱)

(و چه زود تغییر موضع دادید! [کار را تمام کردید!])

«عَجَلَانَ» اسم فعل است و «ذا» اسم اشاره و فاعل آن؛ و «إِهَالَةَ» منصوب است به عنوان تمیز و یا به عنوان حال، و به معنای چربی و پیه است.

جامعه اسلامی از لحاظ حقوقی برابر و مساوی می‌باشند. و نیز احترام به سادات به این معنا نیست که ایشان نزد خدای متعال دارای قُرب و منزلت بیشتری هستند، چرا که به فرموده قرآن کریم: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ﴾ و به فرموده رسول خدا ﷺ: سید قریشی بر سیاه حبشی هیچ شرافتی ندارد مگر به تقوای الهی. آری، سادات یادگاران و فرزندان پیامبر ﷺ هستند و از آن جهت که یک نوع پیوند نسبی با آن حضرت دارند و به فرموده پیامبر اکرم ﷺ: «الْمَرْءُ يُحْفَظُ فِي وُلْدِهِ» باید به آنان احترام گذاشت و حریم ایشان را نگاه داشت، چرا که احترام به فرزند در حقیقت تکریم پدر است.

۱- در نسخه ابن ابی الحدید چنین آمده: «عَجَلَانَ مَا أَتَيْتُمْ»، یعنی: و چه زود کار را تمام کردید؛ و این با سیاق کلام حضرت مناسب‌تر است.

همیشه بزرگان در خطابه‌هایشان از مَثَل‌های معروفِ زمانِ خود استفاده می‌کنند و در اینجا هم حضرت مَثَل معروف «عجلان ذإِ اِهالة» را به کار برده‌اند. وجه تمثیل این است که نقل کرده‌اند فردی یک بزِی داشت که خیلی لاغر و مُردنی بود و از بینی آن آب و خلط می‌ریخت، به او گفتند: بز تو خیلی لاغر است، این چیست که از بینی آن بیرون می‌آید؟ گفت: این چربی اوست که از بینی‌اش بیرون آمده! و به همین علت لاغر شده است! پس در جواب آن مرد گفتند: «عجلان ذإِ اِهالة» یعنی: چقدر چربی‌های بدنش زود به زود می‌آید و به مُردن نزدیک می‌شود!

این یک ضرب‌المثل است، و هر چیزی که سریع انجام شود یا هرکسی که سریع تغییر موضع دهد این مَثَل را برایش می‌آورند. در حقیقت حضرت با آوردن این مثل می‌خواهند بفرمایند که: شما بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خیلی سریع عوض شده و به یک افراد فرصت‌طلب و بی‌شخصیت تبدیل شدید که برای چند روز دنیا، پایمال شدن حق را مشاهده می‌کنید ولی دم بر نمی‌آورید. آنگاه حضرت در ادامه می‌فرمایند:

﴿وَلَكُمْ طَاقَةٌ بِمَا أَحَاوَلُ﴾

(در حالی که شما به آن چیزی که من می‌خواهم طاقت و توانایی دارید.)
«أَحَاوَلُ» متکلم و حده از باب «حَاوَلُ، يُحَاوَلُ» به معنای قصد کردن و خواستن است. یعنی: اگر شما در برابر ابوبکر بایستید او هیچ کاری نمی‌تواند بکند، شما هستید که با سلام و صلوات او را همراهی می‌کنید. شما اگر بخواهید، قوّت و توان آن را دارید که جلوی بدعت‌ها و

خلاف‌ها را بگیرد و نگذارد حقوق اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پایمال شود و مراد در انجام این خواسته‌ام یاری کنید.

﴿وَقُوَّةٌ عَلَيَّ مَا أَطْلُبُ وَأُزَاوِلُ﴾

(وقوت و نیرو دارید بر انجام آنچه من طلب می‌کنم و دنبال آن هستم.)
«أُزَاوِلُ» متکلم و حده از باب «زَاوَلَ، يُزَاوِلُ، مُزَاوَلَةٌ» است به معنای ادامه‌دادن در طلب کردن چیزی. حضرت می‌فرماید: شما می‌توانید در آنچه که من دنبالش را گرفته‌ام از من دفاع کنید، ولی ساکت نشسته‌اید. از این جمله اصرار و پیگیری آن حضرت در احقاق حق اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و مقاومت ایشان در برابر خطرات به‌خوبی فهمیده می‌شود.

خوب ممکن است کسی بگوید: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رحلت کرده و وحی منقطع شده است و ما دیگر وظیفه‌ای نداریم!
لذا حضرت برای دفع چنین توهمی می‌فرماید:

﴿أَتَقُولُونَ مَاتَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟﴾

(آیا می‌گویید که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از دنیا رفته است؟)

آیا این که سستی می‌کنید و در دفاع از حق تعلل می‌ورزید، به خاطر این است که فکر می‌کنید چون پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از دنیا رفته است، دیگر شما هیچ وظیفه‌ای ندارید؟! این خیلی حرف تعجب‌آوری است! با رفتن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که وظیفه شما عوض نمی‌شود! رحلت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گرچه مصیبت خیلی بزرگی است و عظمت آن قابل وصف نیست، ولی هیچ‌گاه تکلیف شما عوض نمی‌شود و مسئولیت را از دوش شما بر نمی‌دارد.

پیامدهای رحلت پیامبر ص

﴿فَخَطْبُ جَلِيلٌ﴾

(پس [رحلت پیامبر ص] رویداد و امر بزرگی است.)

«خَطْبٌ» به شأن و امر مهم گفته می شود؛ و به حسب استعمال، در امور مهم و ناخوشایند مثل مصیبت بزرگ آورده می شود.

[۱] ﴿اِسْتَوْسَعَ وَهْنُهُ وَهْيُهُ﴾

(ضعف و سستی [شکاف] گسترده و فراگیر شد.)

در بعضی از نسخه ها «وَهْنُهُ» آمده، ولی در بلاغات النساء «وَهْيُهُ» آمده است. در صورت اول یعنی: ضعف و سستی ای که بر اثر این مصیبت به وجود آمده گسترده و فراگیر است؛ ولی در صورت دوم یعنی: پارگی و شکافی که بر اثر مصیبت رحلت پیامبر ص ایجاد شده وسیع است. مقصود حضرت این است که با رحلت شخصیت بزرگی همچون پیامبر اکرم ص که وجودش مایه قوت و استحکام جامعه اسلامی بود، چنان خلأ و شکافی ایجاد شد که بر اثر آن، ضعف و سستی بر پیکر امت اسلام عارض گشته و در همه سطوح جامعه گسترش یافته است.

[۲] ﴿وَاسْتَنْهَرَ فَتَقَهُ﴾

(و شکاف وسیع و بزرگی ایجاد شد.)

«اِسْتَنْهَرَ» از «نَهَرَ» است، به معنای وسعت و فراخی؛ و «فَتَقَهُ» به معنای

جدایی و شکافته شدن است. یعنی: با رحلت پیامبر ﷺ شکاف بزرگی ایجاد شد. در روایت آمده است: «إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ الْفَقِيهَ ثَلَمَ فِي الْإِسْلَامِ ثَلْمَةٌ لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ»^(۱) یعنی: «وقتی مؤمن فقیهی از دنیا می رود، شکافی در اسلام ایجاد می شود که چیزی آن را پر نمی کند.» در روایت تعبیر «ثَلْمَةٌ» آمده است، یعنی: ترک و شکاف؛ ولی حضرت زهراء عَلَيْهَا السَّلَامُ در اینجا تعبیر به «فَتْقٌ» کرده اند و می فرمایند: با رحلت پیامبر ﷺ شکاف خیلی وسیع و بزرگی ایجاد شد.

[۳] ﴿وَ انْفَتَقَ رَتْقُهُ﴾

(و آن پیوستگی که وجود داشت شکاف پیدا کرد.)

«انفتاق» یعنی: شکاف، و «رتق» یعنی: پیوستگی و اتصال؛ در آیه قرآن نیز آمده است: ﴿أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا﴾^(۲) یعنی: «آسمانها و زمین به هم چسبیده و متصل بودند، پس ما آنها را جدا کردیم.» ظاهر این آیه فرضیه علم هیئت امروز را تأیید می کند که کره زمین و سیارات دیگر همگی با خورشید یک چیز بوده اند، به شکل یک شعله آتش؛ سپس از هم جدا شده و هر کدام در مداری قرار گرفته اند و پس از آن منجمد شده و شرایط زندگی بشر در روی زمین به وجود آمده است.

حضرت در اینجا اشاره دارند به این که آن اتحاد و همبستگی که در زمان پیامبر ﷺ وجود داشت، با رحلت ایشان شکاف برداشته و مسلمانان دچار تفرقه و اختلاف شدند.

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۸، حدیث ۲. ۲- سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۳۰.

[۴] ﴿وَأَظْلَمَتِ الْأَرْضُ لِعَيْبَتِهِ﴾

(و زمین با غیبت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تیره و تاریک شد.)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مشعلدار هدایت انسانها بودند و با رحلت ایشان نور هدایت و مشعل رسالت خاموش گشت. در قرآن هم در وصف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده: ﴿وَسِرَاجًا مُنِيرًا﴾^(۱) یعنی: «و چراغ فروزان و تابناک».

[۵] ﴿وَأَنْتَرَّتِ النُّجُومُ لِمُصِيبَتِهِ﴾

(و از مصیبت رحلت آن حضرت ستاره‌ها پراکنده شدند.)

این کلمات همه شدت مصیبت رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را می‌رساند و کنایه از این است که گویا قیامتی برپا شد و همه عالم از مصیبت رحلت ایشان متأثر شدند.

[۶] ﴿وَأَكَدَّتِ الْأَمَالَ﴾

(و آرزوها به ناکامی و ناامیدی کشیده شد.)

«کَدِّي» که ریشه «أَكَدَّتِ» است، به معنای بخل و رزیدن و عطانکردن می‌باشد، ولی به باب افعال که می‌رود به معنای ناکامی و ناامیدی هم استعمال می‌شود.

مسلمانان به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امید بسته بودند و آرزوهای زیادی داشتند، ولی با رحلت آن حضرت آرزوهایشان ناکام ماند. طبق وعده‌های قرآنی و گفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مسلمانان امید داشتند که تمام مردم روی زمین

۱- سوره احزاب (۳۳)، آیه ۴۶.

به اسلام و عدالت روی آورده و عدالت و توحید در زمین پیاده شود، ولی رحلت پیامبر ﷺ و حوادث بعد از آن که ناشی از حبّ دنیا و ریاست و قدرت عده‌ای فرصت طلب بود، همه امیدها را به یأس مبدل ساخت و طرفداران عدالت و توحید خانه نشین و قربانی شدند.

[۷] ﴿وَخَشَعَتِ الْجِبَالُ﴾

(و کوهها خاشع شدند.)

این تعبیر حضرت کنایه است؛ خاشع شدن کوهها یا اشاره به شدت مصیبت رحلت پیامبر ﷺ است و یا این که اشاره به سستی و ضعفی است که افراد نشان دادند؛ یعنی: کسانی که در گذشته همچون کوه محکم در مقابل حوادث ایستادند، امروز همگی سست و ضعیف شده‌اند.

[۸] ﴿وَأُضِيعَ الْحَرِيمُ﴾

(و حریم ضایع شد.)

یعنی: سیاست بازان حاکم کاری کردند که حریم پیامبر که همان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام هستند، در معرض هتک و توهین قرار بگیرند. کسانی که باید حامی و مدافع مکتب و حقایق اسلام و قرآن باشند و خطر دشمن را دفع کنند، خود باعث تحریف حقایق و ایجاد بدعت‌ها و پایمال شدن حقوق اهل بیت پیامبر ﷺ شدند.

[۹] ﴿وَأُزِيلَتِ الْحُرْمَةُ عِنْدَ مَمَاتِهِ﴾

(و حرمت با رحلت او زایل شد.)

یعنی: شما با این کاری که کردید حریم خانه پیامبر صلی الله علیه و آله را از بین بردید. اصلاً خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام پایگاه اسلام بود، ولی بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله یک مشت رجاله را مأمور کردند تا به اسم دفاع از خلافت و اسلام بیایند حریم اهل بیت را بشکنند و به حضرت زهرا علیها السلام جسارت کنند، که در حقیقت با این اعمالشان حرمت‌ها را شکستند و اساس هزاران ظلم و جنایت را در طول تاریخ اسلام بنا نهادند.

﴿فَتِلْكَ وَاللَّهِ النَّازِلَةُ الْكُبْرَىٰ وَالْمُصِيبَةُ الْعُظْمَىٰ﴾

(پس آن به خدا سوگند پیشامد و مصیبت بزرگی است.)

حضرت زهرا علیها السلام بدون دلیل و بی جهت رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله را به بزرگی و عظمت یاد نمی‌کنند، برای این که عظمت و بزرگی حوادث بستگی به عظمت افراد دارد و اگر بررسی کنیم درمی‌یابیم که شخصیتی به عظمت و بزرگی پیامبر صلی الله علیه و آله در تاریخ نیامده و به مانند او در تاریخ و جامعه تأثیرگذار نبوده است؛ پس به همین نسبت مرگ او هم رخدادی بزرگ و مصیبتی جبران‌ناپذیر است و هیچ مصیبتی بدین پایه نمی‌رسد.

﴿لَا مِثْلَهَا نَازِلَةٌ وَلَا بَاقِيَةٌ عَاجِلَةٌ﴾

(هیچ مصیبتی بدین پایه فرود نیامده و هیچ بلایی در این دنیا به مانند آن نیست.)
«بَاقِيَةٌ» به مصیبت و بلای بزرگ می‌گویند. «عَاجِلَةٌ» یعنی: شتابان، زمان حال و اکنون؛ و به همین معنا به دنیا «عَاجِلَةٌ» می‌گویند؛ و در قرآن کریم هم آمده: ﴿يُجِئُونَ الْعَاجِلَةَ﴾^(۱) یعنی: «دنیا را دوست دارند».

۱- سوره انسان (۷۶)، آیه ۲۷.

در اینجا حضرت می‌فرماید: هیچ مصیبتی برای بشریت بزرگتر از مصیبت رحلت پیامبر ﷺ نیامده و نخواهد آمد.

پیش‌بینی رحلت پیامبر ﷺ در قرآن

﴿أَعْلَنَ بِهَا كِتَابُ اللَّهِ - جَلَّ تَنَاؤُهُ - فِي أَفْسِيَّتِكُمْ﴾

(بن مصیبت را کتاب خدای - برتر از ثنا - در اطراف خانه‌هایتان اعلام کرد.)

حضرت می‌خواهند بفرمایند: در عین حالی که مصیبت رحلت پیامبر ﷺ خیلی بزرگ است، اما خدا آن را قبلاً خبر داده بود. در واقع مرگ یک چیز تازه‌ای نیست و پیامبران گذشته نیز از دنیا رفته‌اند. شما خیال نکنید پیغمبر ﷺ که از دنیا رفت دیگر همه چیز تمام شده و هیچ وظیفه‌ای به عهده شما نمی‌باشد. رحلت پیامبر ﷺ را خود قرآن خبر داده و مرگ یک امر طبیعی است و تکلیف شما را عوض نمی‌کند. «أَعْلَنَ بِهَا»: مصیبت رحلت پیامبر ﷺ را اعلام کرده است «كِتَابُ اللَّهِ جَلَّ تَنَاؤُهُ»: کتاب خدای - برتر از ثنا و ستایش - [قرآن] «فِي أَفْسِيَّتِكُمْ»: در اطراف خانه‌هایتان؛ «أَفْسِيَّة» جمع «فِئَاء» است و به معنای آستانه و جلوی خانه می‌باشد.

این جمله حضرت شاید اشاره به این باشد که شما گروه مهاجر و انصار که قرآن می‌خواندید و صدای قرآن از اطراف خانه‌هایتان بلند بود، مگر خدا در همین قرآن نفرموده: ﴿أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾^(۱) «آیا اگر پیامبر ﷺ بمیرد یا کشته شود، شما مردم

۱- سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۴۴.

به همان حال سابق باز خواهید گشت؟» حال چگونه است که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شما به یکباره عوض شده‌اید و سفارشهای قرآن را زیر پا گذاشته‌اید؟!

شاید این کلام گوشه‌ای هم به عمر داشته باشد. نقل کرده‌اند وقتی او شنید پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفته است، عصبانی شد و گفت: مگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌میرد؟! به او گفتند: قرآن خبر از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داده، آن وقت تو می‌گویی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌میرد؟! ^(۱)

﴿ فِي مُمَسَاكِمٍ وَمُضْبِحِكُمْ ﴾

(در شبانگاهتان و صبحگاهتان.)

«مُضْبِح» و «مُمَسَاكِم» هر دو یا معنای مصدری دارند و یا اسم زمان و مکان هستند و به معنای «صبحگاه» و «شبانگاه» می‌باشند. یعنی: قرآن را شما صبح و شب می‌خواندید و از مضامین آن اطلاع داشتید.

﴿ هُنَّافًا وَصُرَاخًا، وَتِلَاوَةً وَإِلْحَانًا ﴾

(با صدای بلند و با ناله و فریاد، و با تلاوت و با نغمه و آهنگ.)

یعنی: یک عده از شما با صدای بلند قرآن را تلاوت می‌کردند و عده دیگر با ناله و همراه با فریاد، و عده‌ای دیگر به صورت معمولی و عده‌ای نیز با صوت و آهنگ قرآن را می‌خواندند.

۱- البته بعضی از مورخان معتقدند این گفتار عمر یک کار سیاسی بود؛ زیرا هنگامی که او چنین سخنی گفت، هنوز اصحاب سقیفه برای مسأله رهبری نتوانسته بودند به تصمیم مطلوبی برسند و عمر می‌خواست اعلام رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تا زمان تصمیم‌گیری قطعی به تأخیر افتد؛ و لذا پس از تصمیم، رحلت آن حضرت فوراً اعلام شد و به دنبال آن سقیفه کار خود را عملی کرد.

«الْحان» به فتح همزه، جمع «الحن» است و به معنای صوت نیکوست، و «إِلْحان» به کسر همزه مصدر است که هم به معنای خواندن با آهنگ و هم به معنای اِفْهَام آمده است و در این صورت با کلمات قبلی حضرت که وزن مصدری دارند تناسب دارد، ضمن این که حضرت می خواهند بفرمایند: بعضی از شما در عین حالی که قرآن را می خواندید مطالب آن را هم تفسیر کرده و توضیح می دادید و به دیگران می فهمانیدید. خلاصه صوت قرآن در گوش همه شما طنین انداز بود و شما می دانستید که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز از دنیا خواهد رفت، این یک پدیده تازه ای نبوده است؛ در عین حالی که مصیبت رحلت آن حضرت بزرگ است، اما مسأله تازه ای نیست و قرآن قبلاً از وقوع این حادثه خبر داده است، و رحلت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تکلیف و وظیفه شما را عوض نمی کند.

پیامبران و سنت الهی مرگ

﴿وَلَقَبَلَهُ مَا حَلَّ بِأَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ﴾

(وقبل از این بر پیامبران خدا و رسولانش چه گذشته است؟)

قبل از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیامبران و فرستادگان دیگر خدا چه سرنوشتی داشتند؟ مگر نه این بود که همه آنان قبض روح شدند؟ پس مرگ یک مسأله تازه ای نیست و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز مانند همه پیامبران و همه انسانها باید روزی این دنیا را وداع می کرد.

﴿حُكْمٌ قَطْعٌ وَقَضَاءٌ حَتْمٌ﴾

(حکم قطعی و قضای حتمی است.)

مرگ حکم و قضای حتمی خداوند است و همه انسانها محکوم به مرگ هستند. قرآن کریم با صراحت می‌فرماید: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾^(۱) یعنی: «همه جانداران طعم و مزه مرگ را خواهند چشید.» و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز از این قاعده مستثنی نیستند، بلکه در قرآن به صراحت آمده است: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾^(۲) یعنی: «[ای پیامبر] تو می‌میری و آنها نیز می‌میرند.»

حضرت در ادامه به آیه شریفه قرآن که دلالت بر رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دارد اشاره کرده و می‌فرماید:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾^(۳)

(و نیست محمد صلی الله علیه و آله و سلم [مگر پیامبری که همانا پیش از او پیامبران درگذشتند، آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به گذشته خود باز می‌گردید؟])

در حقیقت خدا در قرآن پیش‌بینی کرده که بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیشتر مردم به گذشته خودشان - یعنی به آداب و رسوم دوران جاهلیت - باز می‌گردند. در بعضی روایات ما آمده است: «إِذْ تَدَّ النَّاسُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ إِلَّا تَلَاثَةً [أَوْ أَرْبَعَةً]» یعنی: «بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مردم همه به گذشته خودشان بازگشتند مگر سه یا چهار نفر.» در بعضی روایات سه نفر ذکر شده و در بعضی دیگر چهار نفر بیان شده است.

همچنین در روایات شیعه و سنی - از جمله در کتاب «صحیح بخاری» - آمده است:

۱- سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۸۵. ۲- سوره زمر (۳۹)، آیه ۳۰. ۳- سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۴۴.

پیامبر ﷺ در روز قیامت مشاهده می‌کنند که اصحابشان را به طرف شمال (جهنم) می‌برند، دست به دعا برداشته و می‌فرمایند: «یا رَبِّ أَصِيحَابِي»: «خدایا! اصحاب من را نجات بده.» خدا می‌فرماید: «إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَخَذْتُوا بَعْدَكَ»: «نمی‌دانی اینها بعد از تو چه کردند!» بعد پیامبر ﷺ می‌فرماید: «وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ»^(۱) «تا من در میان آنان بودم بر آنان گواه بودم؛ پس زمانی که تو جان مرا گرفتی تو خود بر آنان مراقب و نگهبان بودی.»

این حدیث هم در کتاب «صحیح بخاری»^(۲) آمده است و هم کتاب «سنن ترمذی»^(۳) آن را نقل کرده است و دلالت دارد بر این که عده‌ای از اصحاب پیامبر ﷺ بعد از رحلت آن حضرت عوض شدند و از راه و شیوه پیامبر ﷺ دست برداشتند؛ با این حال تعجب می‌کنم که چرا اهل سنت این همه روی اصحاب پیامبر ﷺ تکیه می‌کنند و می‌گویند قول آنها حجت است و همانند قول پیامبر ﷺ مورد استناد قرار می‌دهند؟ حضرت می‌فرمایند: هرکس عقب‌گرد کرد و به دوران جاهلیت برگشت، خیال نکند به خدا ضرری رسانده است، بلکه به خودش ضرر زده است؛ لذا حضرت در ادامه بیان آیه شریفه می‌فرمایند:

﴿وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلٰى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللّٰهَ شَيْئاً﴾

(و هرکس به دو پاشنه پایش برگردد [یعنی: به عقب برگردد] هیچ ضرری به خدا

نمی‌رساند.)

۱- سوره مائده (۵)، آیه ۱۱۷.

۲- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۲۷، ذیل تفسیر آیه ۱۱۷ سوره مائده.

۳- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۴، تفسیر سوره انبیاء.

﴿وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾^(۱)

(و به زودی خداوند شکرگزاران را پاداش می دهد.)

خداوند در این آیه که حضرت زهرا عليها السلام به آن تمسک کرده اند، هم به آنهایی که نعمت های خدا را ناسپاسی کرده اند و هم به افراد شاکر اشاره می کند. در مورد دسته اول فرموده: کسانی که بعد از روبرو شدن با نعمت اسلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم (که در حقیقت «رحمة للعالمین» بود) به عقب برگشته و ارزشهای اسلامی را زیر پا نهاده اند، بدانند که تنها به خود ضرر زده اند و هرگز به خداوند ضرری نمی زنند؛ و در مورد شاکران که تحت تأثیر جو سازیها قرار نگرفتند و در هر حال از حق و عدالت دفاع کردند فرموده: به زودی پاداش نیک خواهند دید.

شکوه حضرت زهرا عليها السلام از انصار

﴿أَيُّهَا بَنِي قَيْلَةَ!﴾

(دور است از شما ای فرزندان «قیله»!)

«أَيُّهَا» اسم فعل است، یعنی: «هیئات»، و این کلمه به معنای دور بودن و بعید بودن یک امری استعمال می شود. و «قَيْلَةَ» نام زنی بوده که نسل طایفه اوس و خزرج به او می رسید. مخاطب حضرت در حقیقت «انصار» هستند و انصار همان طایفه اوس و خزرج بودند که با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کردند و آن حضرت را به مدینه - یثرب آن زمان -

۱- سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۴۴.

دعوت کردند و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس از مهاجرت به مدینه اولین حکومت اسلامی را در آنجا تشکیل دادند.

﴿أَأَهْضَمُ تَرَاثَ أَبِي؟﴾

(آیا باید میراث من از پدرم غصب شده و خورده شود؟)

یعنی: آیا باید شرایطی پیش آید که در حکومت اسلامی حق دختر پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غصب شده و خورده شود و کسی از او دفاع نکند؟

﴿وَأَنْتُمْ بِمَوَآئِیِّ مَنِّیْ وَ مَسْمَعٍ، وَ مُنْتَدَىٍّ وَ مَجْمَعٍ﴾

(در حالی که شما در جلوی دیدگان من هستید و صدایتان را می شنوم، و در یک

اجتماع قرار داریم!)

«مُنتَدَى» اسم مکان از «انتدی» است و به معنای محل جمع و اجتماع

می باشد؛ «دارالندوة» هم که می گویند یعنی: محل اجتماع.

خلاصه حضرت می فرماید: شما در جلوی دیدگان من هستید، من شما را می بینم و صدایتان را می شنوم و در یک اجتماع قرار داریم، شما می بینید که به من ظلم می شود و حق من پایمال می گردد، آن وقت من شما را دعوت می کنم ولی شما گوش نمی دهید! یعنی: شما با آن سابقه ای که با ما داشتید و همه در یک صف بودیم، حالا باید اوضاع سیاسی شما را آن قدر عوض کند که نتوانید یا نخواهید از حق مشروع من دفاع کنید؟!)

﴿تَلْبَسُكُمْ الدَّعْوَةُ، وَ تَشْمَلُكُمْ الْخَبْرَةُ﴾

(دعوت من شما را فرا گرفته، و خبر آن شما را احاطه کرده است.)

یعنی: همه شما خبر دارید و می دانید که چه ظلم هایی به ما شده و چه حرمت شکنی هایی صورت گرفته است؛ و فردا در پیشگاه عدل خداوند و تاریخ نمی توانید بگویید ما از ظلم هایی که به دختر پیامبر و اهل بیت علیهم السلام وارد شد بی خبر بودیم.

﴿ وَ أَنْتُمْ ذَوُو الْعُدَدِ وَالْعُدَّةِ وَالْأَدَاةِ وَالْقُوَّةِ ﴾

(و حال آن که شما دارای عدّه و عدّه و ابزار و نیرو هستید.)

«عدّه» یعنی: عدد و جمعیت، و «عدّه» به چیزی که وسیله نیروی انسان باشد می گویند، مانند نفوذ کلمه و اعتبار اجتماعی. «أداة» به معنای ابزار و وسایل است، و «قوة» نیز به معنای نیرو می باشد. یعنی: شما هم عددتان زیاد است و هم شمشیر و ابزار و نیرو دارید، و با این که می بینید به دختر پیامبرتان ظلم می شود نظاره گر هستید و سکوت می کنید.

﴿ وَ عِنْدَكُمْ السَّلَاحُ وَالْجُنَّةُ ﴾

(و نزد شما سلاح و سپر می باشد.)

«جُنّة» یعنی: سپر؛ مقصود این است که شما از نظر سلاح و دفاع مجهز هستید، چرا از قدرت حکومت می ترسید؟

﴿ تُوَافِيكُمْ الدَّعْوَةُ فَلَا تُجِيبُونَ ﴾

(پشت سر هم دعوت به طرف شما می آید اما اجابت نمی کنید!)

از این جمله معلوم می شود که مولا علی علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام خیلی مردم را دعوت کرده بودند، ولی آنان گوش ندادند و لبیک نگفتند. بنابراین عذری پیش خداوند ندارند، زیرا از مظلومیت اهل بیت علیهم السلام

مطلع شده بودند، ولی به دلیل ترس یا امید مقام و نفع مادی ساکت شدند.

﴿ وَ تَأْتِيكُمْ الصَّرخَةُ فَلَا تَغِيثُونَ ﴾

(و صدای فریاد و دادخواهی به شما می‌رسد ولی دادرسی نمی‌کنید!)
مقصود از صدای فریاد، خطبه‌ها و استمدادهای امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زهراء علیها السلام است.

سوابق مبارزاتی انصار

﴿ وَأَنْتُمْ مَوْضُوفُونَ بِالْكِفَاحِ، مَعْرُوفُونَ بِالْخَيْرِ وَالصَّلَاحِ ﴾

(با این که شما به جنگاوری و دلیری توصیف شده‌اید، و به نیکی و درستکاری معروف هستید.)

«کِفَاح» به جنگیدن بدون سپر گفته می‌شود، و اشاره به شجاعت آنان است. یعنی: شما که اهل ترس نبودید، پس چه شده است که اکنون می‌ترسید؟

﴿ وَالنُّخْبَةَ الَّتِي انْتُخِبْتُمْ ﴾

(و نخبه‌هایی هستید که از بین مردم انتخاب شده‌اید.)
یعنی: شما افراد عادی نبودید، بلکه افراد با شخصیتی بودید، در حقیقت برگزیدگان مردم به حساب می‌آمدید.

﴿ وَالْخَيْرَةَ الَّتِي اخْتِيرْتُمْ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ ﴾

(و آن مردان برگزیده‌ای هستید که برای ما اهل بیت گزینش شده‌اید.)
یعنی: شما در بین توده مردم امتیازاتی داشتید و حامی ما اهل بیت

بودید، حامی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بودید، مدافع ما بودید، حالا یک دفعه همه تان عوض شدید و به ما پشت کردید.

﴿ قَاتَلْتُمُ الْعَرَبَ، وَ تَحَمَلْتُمُ الْكُدَّ وَ التَّعَبَ ﴾

(شما با اعراب [مشرك] جنگیدید، و سختی‌ها و رنج‌ها را تحمل کردید.)
یعنی: شما در خدمت به اسلام سابقه طولانی دارید و در صحنه‌های خطرناکی حاضر بوده‌اید؛ با سران عرب جنگیدید و سختی‌ها و گرفتاری‌ها را تحمل کردید.

﴿ وَ نَاطَحْتُمُ الْأُمَمَ وَ كَافَحْتُمُ الْبُهَمَ ﴾

(و با ملل و طوایف مختلف به مبارزه برخاستید و با شجاعان و دلیران نبرد کردید.)

«ناطح» از «نطح» به معنای شاخ زدن است، و کنایه از مبارزه می‌باشد.
«بهم» جمع «بهمه» است، یعنی: آدم شجاع و بی‌منطقی که شجاعتش ظاهر نیست و یک مرتبه ظاهر می‌شود.

مقصود حضرت این است که شما اهل مبارزه با طغیان و فساد و انحرافها بودید، آدمهای بی‌تفاوت و بی‌اعتنای به اوضاع ملت‌ها نبودید، احساس وظیفه می‌کردید و به استقبال خطرها می‌رفتید؛ پس چرا امروز در مقابل فساد و انحراف دستگاه حاکمیت که به نام اسلام و قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، این همه ظلم روا می‌دارد و مسیر امامت را منحرف می‌نماید ساکت و تماشاگر شده‌اید؟ و چرا با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که شما را به عدالت و حق و دفاع از مظلوم و زنده نگه داشتن ارزشهای اسلامی دعوت می‌کند هم صدا نمی‌شوید و آنان را یاری نمی‌کنید؟

﴿لَا تَبْرَحْ أَوْ تَبْرَحُونَ نَأْمُرُكُمْ فَتَأْتِمِرُونَ﴾

(همواره رابطه ما با شما چنین بود که ما فرمان می‌دادیم پس شما اطاعت

می‌کردید.)

«لَا تَبْرَحْ»: ترک نکردیم ما «أَوْ تَبْرَحُونَ»: و ترک نکردید شما. یعنی:
همواره چنین بود «نَأْمُرُكُمْ فَتَأْتِمِرُونَ»: که ما به شما امر می‌کردیم و شما
هم دائماً اطاعت می‌کردید. شما که این گونه بودید و همه چیزتان را
فدای اسلام و پیامبر ﷺ می‌کردید و همواره مدافع و مطیع ما اهل بیت
بودید، حالا چگونه حاضر هستید این قدر به ما ظلم و ستم روا دارند و
شما ساکت باشید و هر چه شما را به یاری خود دعوت کنیم هیچ پاسخی
ندهید؟!!

«والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته»

﴿ درس نهم ﴾

استقرار نظام اسلامی

مظاهر ارتجاع پس از انقلاب

راحت طلبی و دنیاپرستی، انگیزه سکوت

بازگشت به جاهلیت

بیان سوز دل و اتمام حجت

ترسیم پایان توطئه

حَتَّى إِذَا دَارَتْ بِنَارِ حَى الْإِسْلَامِ، وَدَرَّ حَلَبُ الْأَيَّامِ، وَخَضَعَتْ تُغْرَةُ [نَعْرَةُ] الشُّرْكِ، وَسَكَنْتْ فَوْرَةُ الْإِفْكِ، وَخَمَدَتْ نِيرَانُ الْكُفْرِ، وَهَدَأَتْ دَعْوَةَ الْهَرَجِ، وَاسْتَوَسَقَ نِظَامُ الدِّينِ، فَأَتَى حُرَّتُمْ [جُرَّتُمْ] بَعْدَ السِّيَانِ؟ وَأَسْرَرْتُمْ بَعْدَ الْأَعْلَانِ؟ وَنَكَصْتُمْ بَعْدَ الْأَقْدَامِ؟ وَشَرَكْتُمْ بَعْدَ الْإِيْمَانِ؟ بُوْسَاءَ لِقَوْمٍ ﴿نَكَشُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ﴾^(١) ﴿وَهُمْ مَا يَخْرُجُ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَّوْكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^(٢).

أَلَا وَقَدْ أَرَى أَنْ قَدْ أَخَلَدْتُمْ إِلَى الْخَفْضِ، وَأَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِالْبَسْطِ وَالْقَبْضِ، وَخَلَوْتُمْ بِالِدَّعَةِ، وَنَجَوْتُمْ بِالضِّيْقِ مِنَ السَّعَةِ [مِنَ الضِّيْقِ بِالسَّعَةِ]، فَمَجَبْتُمْ مَا وَعَيْتُمْ، وَدَسَعْتُمْ الَّذِي تَسَوَّعْتُمْ، ﴿إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾^(٣).

أَلَا وَقَدْ قُلْتُ مَا قُلْتُ هَذَا عَلَى مَعْرِفَةٍ مِنِّي بِالْخَذَلَةِ الَّتِي خَامَرْتَكُمْ، وَالْغُدْرَةَ الَّتِي اسْتَشَعَرَتْهَا قُلُوبُكُمْ؛ وَلَكِنَّهَا فَيْضَةُ النَّفْسِ، وَنَفْثَةُ الْغَيْظِ، وَخَوْرُ الْقَنَاةِ، وَبَثَّةُ الصَّدْرِ، وَتَقْدِمَةُ الْحُجَّةِ؛ فَدُونَكُمْ هَا، فَاحْتَقِبُوهَا دَبْرَةَ الظُّهْرِ، نَقِيبَةَ الْخُفِّ، بِأَقْيَةِ الْعَارِ، مَوْسُومَةَ بَغْضَبِ اللَّهِ [الْجَبَّارِ]، وَشَنَارِ الْأَبَدِ، مَوْصُولَةً بِ﴿نَارِ اللَّهِ الْمُوقَدَةِ، الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ﴾^(٤) فَبِعَيْنِ اللَّهِ مَا تَفْعَلُونَ، ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾^(٥) وَأَنَا ابْنَةُ ﴿نَذِيرٍ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ﴾^(٦) فَ﴿اعْمَلُوا... إِنَّا عَامِلُونَ، وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ﴾^(٧).

١ و ٢- سورة توبه (٩)، آيات ١٢ و ١٣ . ٣- سورة ابراهيم (١٤)، آية ٨.
٤- سورة همزه (١٠٤)، آيات ٦ و ٧ . ٥- سورة شعراء (٢٦)، آية ٢٢٧.
٦- سورة سبأ (٣٤)، آية ٤٦ . ٧- سورة هود (١١)، آيات ١٢١ و ١٢٢.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و به نستعین

در جلسه گذشته گفتیم که حضرت زهرا ع خطاب به انصار فرمودند: شما با سران مشرک عرب به جنگ پرداختید و چه زحمت‌ها و رنج‌ها که متحمل شدید، و شما کسانی بودید که با امت‌های غیر مسلمان به ستیز پرداختید و با آدم‌های شجاع قلدری که اهل منطق نبودند به مقابله برخاستید. همواره و هرگاه پیامبر ص و ما اهل بیت به شما دستور می‌دادیم، شما اطاعت می‌کردید و مدافع حریم ما بودید. خلاصه حضرت به سابقه مبارزاتی انصار در دفاع از اسلام اشاره کرده و از آنها تعریف می‌کنند، و در ادامه کلام خود می‌فرمایند:

استقرار نظام اسلامی

﴿حَتَّىٰ إِذَا دَارَتْ بِنَارِ حَىِّ الْإِسْلَامِ﴾

(تا این‌که سنگ آسیاب اسلام بر محور ما به گردش درآمد.)

«رَحَى» یعنی: سنگ آسیاب. حضرت امیرالمؤمنین ع هم در ابتدای خطبه شفشقیه می‌فرمایند: «وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى» یعنی: «ابوبکر در حالی‌که خلافت را پوشید که خوب می‌دانست جایگاه من در اسلام به مانند محور و استوانه سنگ آسیاب است.» در اینجا هم حضرت

زهرا علیها السلام می فرماید: اسلام با تلاشها و فداکاریهای شما مسلمانان و با محوریت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام به حرکت درآمده و پیشرفت کرد.

[۱] ﴿وَدَّرَّ حَلْبُ الْأَيَّامِ﴾

(و برکات روزگار، همچون شیر، جریان و کثرت پیدا کرد.)

یعنی: خیر و برکت در جامعه اسلامی جریان پیدا کرد و زندگی مسلمانها رونق گرفت و خوب شد. وقتی گوسفند، گاو و یا شتر شیر بدهند، طبیعتاً برکت و خیری به دنبال دارد؛ حضرت زهرا علیها السلام در این کلام پیشرفت‌ها و پیروزی‌های اسلام را به سرازیر شدن شیر پستان تشبیه کرده‌اند؛ یعنی: به سبب زحمتهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان و اطاعت و فرمانبرداری آنان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام، روزگار سرشار از خیر و برکت شد و اسلام قوت پیدا کرد.

[۲] ﴿وَ خَضَعَتْ نَعْرَةَ [نَعْرَةَ] الشُّرْكِ﴾

(و گلولی شرک فرود آمد. [و نعره و صدای شرک فروکش کرد].)

این کلام حضرت به دو صورت نقل شده است:

بعضی نسخه‌ها «نَعْرَةَ» گفته‌اند، که به معنای صدایی است که از راه بینی بیرون می‌آید و بیانگر نخوت و غرور است؛ آن وقت جمله «وَ خَضَعَتْ نَعْرَةَ الشُّرْكِ» یعنی: نعره و صدای شرک فروکش کرد.

اما بعضی نسخه‌های دیگر «نُعْرَةَ» نقل کرده‌اند، که به معنای گودی زیر گلو است؛ وقتی می‌خواستند یک نفر را در مبارزه شکست بدهند گلویش را به خاک می‌آوردند. مثل همین کشتی‌گیران که برای پیروزی،

پشت حریف را به خاک می‌آورند. و به این ترتیب طرف مقابل شکست خورده و تسلیم می‌شود. در اینجا هم جمله «و خَضَعْتَ تُغْرَةَ الشَّرْكِ» یعنی: و گلوی شرک فرود آمد و خاضع شد و مشرکان در برابر اسلام، شکست خورده و تسلیم شدند؛ و هر یک از دو معنا که باشد، کنایه از سقوط شرک و مظاهر آن در جامعه است.

[۳] ﴿وَسَكَنْتَ فُورَةَ الْأَفْكِ﴾

(و فوران و جوشش دروغ ساکن و آرام شد.)

«فُورَةَ» به معنای جوشش و فوران است؛ یعنی: فوران دروغ و ناحقی ساکن شد و دیگر ابوسفیان‌ها نمی‌توانستند در مقابل اسلام قد علم کنند و از جهالت مردم سوءاستفاده کرده و بر آنان حکومت داشته باشند.

[۴] ﴿وَحَمَدَتْ نِيرَانَ الْكُفْرِ﴾

(و آتش‌های کفر خاموش شد.)

«نیران» جمع «نار» و به معنای آتش است. «حُمُود النَّارِ»، یعنی: خاموشی شعله آتش. یعنی: همبستگی و اتحاد شما مسلمانان و اطاعت شما از پیامبر ﷺ و ما اهل بیت موجب شد که مشرکان در مقابل اسلام تسلیم شوند و آتش کفر و فوران دروغ و فریب خاموش و ساکن شود.

[۵] ﴿وَهَدَأَتْ دَعْوَةَ الْهَرَجِ﴾

(و موج دعوت به فتنه و آشوب فرو نشست.)

یعنی: در اثر فداکاریهای شما و اطاعت از پیامبر ﷺ، آنهایی که به هرج و مرج و شورش و فتنه دعوت می‌کردند. و به قول امروزیها

طرفداران آنارشیزم - ساکت شدند و قدرت سران فتنه و آشوب گرفته شد و مردم راه حق و عدالت را پیدا کردند.

[۶] ﴿وَاسْتَوْسَقَ نِظَامُ الدِّينِ﴾

(و نظام و رشته دین هماهنگ و منسجم شد.)

«استیساقت»^(۱) به معنای مرتب و منظم شدن است؛ یعنی: بعد از آن همه جنگ‌ها و فعالیت‌ها بالاخره نظام دینی شکل گرفت و حکومت اسلامی برقرار گردید و اسلام قدرت و شوکت پیدا کرد.

مظاهر ارتجاع پس از انقلاب

[۱] ﴿فَأَتَى حُرَّتُمْ [حُرَّتُمْ] بَعْدَ الْبَيَانِ؟﴾

(پس شما بعد از روشن شدن حق از چه متحیر شدید [یا چرا کناره‌گیری می‌کنید]؟)

اینجا در بعضی نسخه‌ها «جُرَّتُمْ» آمده که از باب «جَارَ، يَجُورُ» به معنای کناره‌گیری کردن است؛ به این معنا که چرا شما بعد از روشن شدن حق کناره‌گیری می‌کنید؟ و اگر «حُرَّتُمْ» باشد از باب «حَارَ، يَحُورُ» است و یکی از معانی آن تحیر و سرگردانی است، و باب «حَارَ، يَحَارُ» هم به همین معنا آمده است که در این صورت «حِرَّتُمْ» خوانده می‌شود.

یعنی: بعد از این بیانات پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و قرآن درباره امامت و رهبری و شرایط آن چطور شما حالت تحیر پیدا کرده‌اید؟! با آن همه بیانات

۱- «استیساقت» مثال واوی و مصدر باب استفعال می‌باشد؛ در اصل «استوساقت» بوده که در اثر اعلال، واو فاء الفعل تبدیل به یاء شده است.

پیغمبر ﷺ و قرآن، دیگر جای تحیر نیست و نباید برای حق و حقیقت متحیر باشید.

البته «حُرْتُمْ» از باب «حار، یحور» به معنای رجوع و بازگشت هم آمده است، در این صورت معنای جمله این است که: چرا شما از حق برگشتید بعد از آن که حقیقت برایتان روشن و بیان شده بود؛ و شاید این معنا برای اینجا با توجه به جملات بعدی حضرت مناسب تر باشد.

[۲] ﴿وَأَسْرَرْتُمْ بَعْدَ الْإِعْلَانِ؟﴾

(و چرا پنهان کرده‌اید پس از آشکار شدن حق؟)

این جمله چون به جمله سابق عطف شده، کلمه «أَنْتِ» سر این جمله هم می‌آید؛ یعنی: بعد از آن که علناً از حق حمایت کردید و در غدیر خم با علی عَلِيٍّ به صورت آشکار بیعت کردید، چگونه است که الان آشکارا از حق حمایت نمی‌کنید؟!

«وَأَسْرَرْتُمْ» یعنی: چرا برای بیان حق به پنهان کاری و مخفی کاری افتاده‌اید «بَعْدَ الْإِعْلَانِ»: بعد از آن که به طور علنی از حق حمایت می‌کردید؟!

[۳] ﴿وَنَكَّصْتُمْ بَعْدَ الْأَقْدَامِ؟﴾

(و چرا عقب‌گرد کردید بعد از آن که اقدام [به سوی حق] کردید؟)

«نَكَّصَ وَ نُكَّصَ» برگشت به عقب است؛ یعنی: شما که اهل دفاع از حق بودید، چگونه حالا عقب رفته‌اید و ساکت و تماشاگر صحنه شده و از حق دفاع نمی‌کنید؟! فکر می‌کنید امروز در برابر این همه کجی‌ها و انحراف‌ها و وظیفه‌ای ندارید؟

[۴] ﴿وَأَشْرِكْتُمْ بَعْدَ الْإِيمَانِ؟﴾

(و چگونه بعد از ایمان آوردن مشرک شدید؟)

همین که حق را بدانید و از آن دفاع نکنید این خود یک نوع شرک است؛ شرک منحصر به شریک قرار دادن در ذات و صفات حق تعالی نیست، بلکه اطاعت از کسی که خداوند اجازه نداده یا نهی از آن کرده هم نوعی شرک است؛ زیرا «اطاعت» نوعی پرستش است و پرستش باید فقط از خدا و برای خدا باشد؛ اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام هم به اطاعت از خدا برمی‌گردد؛ زیرا خداوند اطاعت آنان را واجب کرده است.

حضرت به مردم حاضر در مسجد می‌فرماید: شما که ایمان خالص داشتید، چرا حالا بر خلاف عقیده‌تان با حکومت باطل سازگاری دارید و شرک می‌ورزید؟!

حضرت در ادامه به آیات قرآن کریم تمسک کرده و می‌فرماید:

﴿بُؤْسًا لِقَوْمٍ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ﴾

(بدبختی و فقر باد بر قومی که سوگندهایشان را شکستند بعد از آن که عهد و

پیمان بسته بودند.)

در سوره توبه آمده است: ﴿وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ﴾^(۱)

که حضرت زهرا علیها السلام با مختصر تغییری در این آیه و ترکیب آن با آیه بعدی از آن در کلام خود استفاده کرده‌اند.

۱- سوره توبه (۹)، آیه ۱۲.

﴿وَهُمْ بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُكُمْ أَوْلَ مَرَّةٍ﴾ (۱)

(و کوشیدند پیامبر را [از شهر مدینه] بیرون کنند و آنها بودند که اول بار دشمنی با شما را آغاز کردند.)

این جمله دنباله آیه سوره توبه است که درباره پیمان شکنی یهود مدینه نازل شده است؛ و از تطبیق این آیه با پیمان شکنی دار و دسته سقیفه معلوم می شود که به نظر حضرت زهرا علیها السلام خیانت اینها کمتر از خیانت یهود اهل مدینه نبوده است.

﴿أَتَخْشَوْنَهُمْ فَأَلَّفَهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (۲)

(آیا از آنان می ترسید؟ در حالی که سزاوارتر آن است که از خدا بترسید اگر ایمان داشته باشید.)

یعنی: آیا شما از این چند نفر که در سقیفه جمع شدند و با جوسازی خلیفه درست کردند می ترسید؟ پس اگر ایمان به خدا داشته باشید همانا سزاوارتر آن است که از خدا بترسید.

خلاصه اینها از آنجا که آدمهای محافظه کاری شدند، با حکومت وقت به حسب ظاهر هماهنگ شدند و از امیرالمؤمنین علیه السلام و از حق دفاع نکردند؛ و حضرت در اینجا ضمن این که آنها را مؤاخذه و توبیخ می کنند، از ایشان گله مند نیز هستند؛ و در ادامه می فرمایند: شما حاضر نیستید برای دفاع از حقیقت، آسایش خود را به خطر اندازید.

۱- سوره توبه (۹)، آیه ۱۳. ۲- همان.

زمانی بود که رقابت میان حزب دموکرات و حزب توده شدید بود، به کسی گفتند: تو دموکرات هستی یا توده؟ گفت: من عیالوار هستم! حالا آن مردم هم با این مسائل کاری نداشتند و برایشان مهم نبود که حضرت علی علیه السلام حاکم باشد یا ابوبکر یا دیگری، می خواستند زندگی خودشان را بکنند و آسایش خود را به خطر نیندازند، و لذا هر حکومتی که می آمد با آن می ساختند.

راحت طلبی و دنیاپرستی، انگیزه سکوت

﴿أَلَا وَ قَدْ أَرَىٰ أَنْ قَدْ أَخْلَدْتُمْ إِلَى الْخَفْضِ﴾

(همانا می بینم که شما به راحتی و آسایش دلبسته شده اید!)

«خفرض» به معنای راحتی و آسایش است؛ یعنی: دیگر شما حال قیام و مبارزه را ندارید و می خواهید در آسایش و خوشگذرانی باشید و زندگی راحت بکنید.

شاید کلمه «أَخْلَدْتُمْ» برای فهماندن این باشد که شما پیوسته ملازم و دلبسته به دنیا و مقام و زندگی شده اید و طبعاً حالت فداکاری و ایثار که در گذشته داشتید از بین رفته است.

﴿وَ أَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِالْبَسْطِ وَالْقَبْضِ﴾

(وکسی را که سزاوارتر بود به قبض و بسط و اداره جامعه اسلامی دور کردید.)
حضرت امیر علیه السلام با آن سابقه ای که در اسلام داشت، به حکومت و خلافت اسلامی سزاوارتر بود؛ ولی شما او را کنار زدید و کسانی را که شایستگی نداشتند روی کار آوردید!

البته کلمه «أَحَقُّ» در اینجا بدان معنا نیست که دیگران هم نسبت به خلافت سزاوار بودند و حق داشتند ولی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ سزاوارتر بود، گرچه «أَحَقُّ» افعال تفضیل و صفت برتر است، ولی در اینجا این معنا را نمی‌رساند؛ بلکه این جمله نظیر آیه شریفه قرآن است که می‌فرماید: ﴿أَذَلِكْ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ﴾^(۱) یعنی: «این [دلبستگی به دنیا] بهتر است یا بهشت جاویدان؟» این آیه نمی‌خواهد بفرماید که دلبستگی به دنیای پست خوب است ولی بهشت بهتر می‌باشد، بلکه منظور آیه این است که فقط بهشت خیر است و هرچه خوبی و کمال هست در بهشت است. و ما خودمان هم در سخنانمان می‌گوییم که مثلاً: «اگر آدم شکست بخورد بهتر است یا این که از اول حواسش را جمع کند؟» این بدان معنا نیست که اگر آدم شکست بخورد خوب است ولی اگر حواسش را جمع کند بهتر است. در اینجا نیز که حضرت می‌فرماید: «علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به خلافت و قبض و بسط کشور اسلامی سزاوارتر بود.» به این معنا نیست که آن کسانی که آمدند و خلافت را غصب کردند سزاوار بودند؛ بلکه می‌خواهند بفرمایند: فقط علی عَلَيْهِ السَّلَامُ سزاوار خلافت بود و دیگران شایستگی آن را نداشتند.

﴿وَحَلَوْتُمْ بِالذَّعَةِ﴾

(و به خلوت راحتی و آسایش تن دادید!)

«دَعَا» به معنای سکون و آرامش و راحتی است، در مقابل سختی و ناراحتی و جنگ.

۱- سوره فرقان (۲۵)، آیه ۱۵.

از این دو جمله به خوبی فهمیده می شود که زمینه اصلی غصب خلافت و رهبری، بی تفاوتی مردم و راحت طلبی آنها بود. اگر مردم در مقابل آرمانهای اسلام بی تفاوت نشده بودند، هرگز چند نفر قدرت طلب نمی توانستند با عوام فریبی و تظاهر به دین و قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله مسیر امامت را منحرف سازند و زمینه تغییر امامت به سلطنت را فراهم کنند. حضرت زهرا علیها السلام دور کردن حضرت علی علیه السلام را از خلافت، نتیجه راحت طلبی مردم و علاقه آنان به آسایش و رفاه دانسته اند.

﴿وَنَجَوْتُمْ مِنَ الضِّيقِ مِنَ السَّعَةِ [مِنَ الضِّيقِ بِالسَّعَةِ]﴾

(و شما سرعت و پیشی گرفتید از وسعت و گشایش به سوی تنگنا و سختی.)
«نَجَوْتُمْ» از ماده «نجا» به معنای سرعت گرفتن و سبقت جستن آمده است.^(۱) یعنی: شما آنچه را وسعت است رها کردید و به طرف سختی و تنگنا رفتید. به عبارت دیگر شما حکومت حقه را که برای حق و عدالت گشایش و وسعت داشت رها کردید و به طرف حکومت باطل که محل ضیق و تنگناست روی آوردید و خود را گرفتار هوای نفس چند نفر خودخواه و قدرت طلب کردید.

البته در نقل کتاب «بحار الأنوار» از کتاب «احتجاج» طور دیگری آمده که صحیح تر است و با جملات قبلی تناسب بیشتری دارد:
«وَنَجَوْتُمْ مِنَ الضِّيقِ بِالسَّعَةِ»: (و شما سرعت و پیشی گرفتید از تنگنا و سختی به سوی وسعت و آسایش.)

۱- الصحاح، ج ۶، ص ۲۵۰۱، ذیل ماده «نجا».

یعنی: شما اگر می‌خواستید از حق دفاع کنید، در حقیقت خود را درگیر با ابوبکر و عمر می‌کردید و در تنگنا و فشار قرار می‌گرفتید؛ ولی خود را از گرفتاری و سختی دفاع از حق نجات دادید و به زندگی خوش و راحت طلبی روی آوردید، و برای رسیدن به این خوشی و راحتی خیلی شتاب و عجله داشتید.

بازگشت به جاهلیت

﴿فَمَجَّتُمْ مَا وَعَيْتُمْ﴾

(و آنچه را در درون خود جای داده بودید به بیرون پرتاب کردید.)

اینها همه تشبیهاتی است که در کلام حضرت به کار رفته است. «مَجَّ» به چیزی می‌گویند که انسان پف کرده و از دهانش بیرون می‌ریزد؛ مثلاً انسان دهانش را پر از آب کند و به بیرون پرتاب کند. یعنی: شما آن حقیقت ایمانی را که سرمایه معنوی شما بود و در روحتان جای داده بودید، به مجرد تغییر سیاست و پیش آمدن صحنه آزمایش و امتحان به معامله گذاشتید و پف کردید و دور انداختید و حق و دین را زیر پا گذاشتید.

﴿وَدَسَعْتُمْ الَّذِي تَسَوَّغْتُمْ﴾

(و چیزهای گوارایی که خورده بودید بالا آوردید.)

وقتی شتر و حیوانات نشخوار کننده چیزی را که خورده‌اند از حلقومشان بالا آورده و داخل دهانشان می‌آورند، این را عرب می‌گوید: «دَسَعَ». «تَسَوَّغَ» نیز به چیز گوارایی می‌گویند که آن را خورده‌اند. این تشبیه به این معناست که شما ایمان و حقیقتی را که تحصیل کرده

بودید، دفع کردید و آن را از خودتان برگردانید. در حقیقت آن مقدار که جلو رفته و رشد کرده بودید، دو مرتبه به عقب برگشتید. «دَسَعْتُمْ»: شما برگردانیدید «الَّذِي تَسَوَّغْتُمْ»: آنچه را که با حالت گوارا و خوشی داخل حلق خود کرده بودید. یعنی: آن ایمانی که به حالت گوارا و خوشی داشتید، حالا آن را برگردانیدید؛ در حقیقت این یک صورت از کفر است، چون شما از آن ایمانی که داشتید بازگشت کردید و به نوعی کافر شدید؛ البته کفر مراتب دارد، همان گونه که ایمان نیز دارای مراتب است؛ لذا حضرت تعبیر به کفر می کند:

﴿فَإِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾^(۱)

(پس اگر شما و هر آن کس که بر روی زمین زندگی می کند کافر شوید، پس همانا

خداوند بی نیاز و ستوده است.)

«کفر» به معنای «پوشش» بوده و دارای مراتب مختلف است؛ یک وقت واقعاً انسان از اسلام خارج شده و خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله را منکر می گردد، در این صورت احکام کافر بر او جاری می شود، که در کتابهای فقهی به تفصیل بیان شده است؛ ولی گاهی شخص تنها بعضی از مراتب ایمان را زیر پا می گذارد. در حقیقت به مراتب نازلۀ آن هم «کفر» اطلاق می شود.^(۲)

۱- این کلام با اندکی تغییر از آیه ۸ سوره ابراهیم گرفته شده است.
 ۲- علامه مجلسی در جلد ۸ بحار، ص ۱۲۳، چاپ قدیم، (و چاپ جدید، ج ۲۹، ص ۲۹۷)، علاوه بر احتمال فوق فرموده: ممکن است مقصود از کفر، کفران نعمت باشد؛ در مقابل شکر؛ نظیر آیه شریفه: ﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾ سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۷. و مؤید این احتمال این است که آیه ﴿إِنْ تَكْفُرُوا...﴾ دنبال همین آیه آمده است.

«فَإِنْ تَكْفُرُوا أَنتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً»: پس اگر شما و همه کسانی که بر روی زمین زندگی می‌کنند کافر شوید «فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ»: خداوند بی‌نیاز و ستوده است. به شما احتیاجی ندارد؛ یک وقت خیال نکنید به خدا ضرری زده‌اید، بلکه به خودتان ضرر رسانده‌اید.

بیان سوز دل و اتمام حجت

سپس حضرت زهرا علیها السلام در ادامه کلام خود می‌فرمایند: این را به شما بگویم که اگر من این خطبه را برای شما خواندم و راجع به فدک و حقوق غصب شده خودم و شوهرم به شما خطاب و عتاب کردم، به خاطر این نبوده است که به شما امید داشته باشم که شما به من و حضرت امیر علیه السلام کمک بکنید؛ ما دیگر شما را شناخته‌ایم و می‌دانیم که شما برای دفاع از حق، خود را به خطر نمی‌اندازید؛ بلکه می‌خواهم سوز دل خود را ظاهر کنم و در ضمن اتمام حجت کرده باشم؛ این است که می‌فرمایند:

﴿أَلَا وَقَدْ قُلْتُ مَا قُلْتُ هَذَا عَلَى مَعْرِفَةٍ مِنِّي بِالْخَذَلَةِ الَّتِي خَاَمَرْتُكُمْ﴾

(آگاه باشید! همانا گفتم آنچه را که در اینجا گفتم، در حالی که شناخت داشتم از شما به این که کمک نکردن و ترک یاری حق با ذات شما عجیب و آمیخته شده است.)

«خَذَلَةٌ» یعنی: مخدول کردن و ترک نصرت و یاری؛ کسی را که رها کنند و به او کمک نکنند و به فریادش نرسند، در اصطلاح می‌گویند مخدولش کرده‌اند. «مُخَاَمَرَةٌ» هم یعنی: مخلوط شدن.

حضرت می فرماید: من می دانم که شما به کمک ما نمی آید و این جزء سرشت و مخلوط با ذاتان شده است. بی اعتنایی به ارزشها و بی تفاوتی نسبت به مظالم حاکمیت جزء ذات شما شده و به شما شکل و صورت داده است؛ نه این که یک حالت و صفت عارضی باشد که امید به تغییر آن باشد.

﴿وَالْغَدْرَةَ الَّتِي اسْتَشَعَرْتُهَا قُلُوبُكُمْ﴾

(و ترک وفایی را که شعار قلب هایتان شده است.)

«غدر» به معنی ترک است؛ در قرآن کریم هم که می فرماید: ﴿مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَيْنَاهَا﴾^(۱) یعنی: «این [نامه عمل] چه نوشته ای است که هیچ چیز کوچک و بزرگی را جا نگذاشته است؟» «لایغادر» به معنای «لایترک» آمده است، یعنی: هیچ چیز را ترک نکرده و همه را آورده است.

در اینجا نیز «غَدْرَةَ» به معنای ترک کردن می باشد و در مقابل «وفاء» قرار گرفته است. «وفاء» یعنی: عمل کردن بر طبق عهد و پیمان، و در مقابل «غدر» یعنی: ترک وفای به عهد و پیمان. حضرت می فرماید: من شناخت دارم به آن ترک وفا و خیانتی که شعار دل هایتان شده است.

«شعار» لباس زیر را می گویند، و مقابل آن «دِثَار» است که به لباس رو گفته می شود. «شِعَار» از ماده «شَعْر» (مو) است و به آن لباس زیرین انسان که به مو چسبیده است گفته می شود. شعار آن است که در دل انسان باشد، نه این که فقط بر زبان جاری شود؛ به عکس بسیاری از

۱- سوره کهف (۱۸)، آیه ۴۹.

شعارهای ما که فقط با زبان گفته می‌شود و به دنبال آن عملی در کار نیست. شعار حقیقی آن چیزی است که از مغز و دل انسان برخیزد و او را به عمل وادارد؛ اصلاً شعار مقدمه عمل کردن است.

در اینجا نیز که حضرت می‌فرماید: «وَالْغَدْرَةَ الَّتِي اسْتَشَعَرْتُهَا قُلُوبُكُمْ» یعنی: آن خیانت و ترک وفایی که شعار شما شده و در دلتان جای گرفته است.

پس من می‌دانستم که شما اهل کمک کردن و یاری رساندن به ما نیستید، اما این که برای شما خطابه ایراد می‌کنم و شما را مورد عتاب قرار می‌دهم به خاطر بیان درد و سوز دل و جوشش نفس است:

﴿وَلَكِنَّهَا فَيْضَةُ النَّفْسِ﴾

(و لکن این سخنان به خاطر لبریز شدن دردهای درونی است.)

وقتی یک ظرف پر از آب شود شروع می‌کند به ریختن و سر رفتن، و این را در اصطلاح «فَیْضَان» می‌گویند؛ نفس انسان هم همانند ظرف آب وقتی پر شد و شروع به ریختن و سر رفتن کرد، در اصطلاح می‌گویند: «فَیْضَان نَفْس»، مانند این که روح هم سر رفته است. حالا حضرت می‌خواهند بفرمایند: آن قدر درد و سوز در دلم هست که سر می‌رود و می‌آیم خطابه می‌خوانم. «وَلَكِنَّهَا فَيْضَةُ النَّفْسِ»: ولی این سخنان من جوشش نفس و سوز دل است.

﴿وَنَفْتَةُ الْغَيْظِ﴾

(و تراوش غیظ و ناراحتی.)

انسان وقتی غیظ پیدا کند تا یک مدتی ناراحتی‌اش را مخفی می‌کند،

ولی وقتی بیش از اندازه ناراحت شد شروع می‌کند به نفس عمیق کشیدن، فوت کردن و آه کشیدن؛ این را در اصطلاح «نَفْث» و «نَفْخ» می‌گویند. البته «نَفْث» و «نَفْخ» یک اختلاف جزئی با هم دارند؛ اگر انسان طوری فوت کند که کمی از آب دهانش هم بیرون آید به آن «نَفْث» گفته می‌شود، ولی اگر فقط فوت باشد آن را «نَفْخ» می‌گویند.

«نَفْثَةُ الْغَيْظِ» یعنی: این سخنان من تراوش و به جوش آمدن غیظ و ناراحتی درونی‌ام می‌باشد.

﴿وَحَوْرُ الْقَنَاءِ﴾

(وگند شدن و از کار افتادن سرنیزه.)

اینها همه تشبیهاتی است که حضرت در کلام خود به کار می‌برند؛ «قنآة» یعنی: سرنیزه، و «حَوْر» یعنی: شکستگی و ضعف و گندی؛ «حَوْرُ الْقَنَاءِ» یعنی: گند شدن و از کار افتادن سرنیزه. وقتی سرنیزه گند شود و دست انسان بسته باشد و نتواند کاری کند، کم‌کم بی‌حوصله شده و صبر او تمام می‌شود. حضرت می‌خواهند بفرمایند: بی‌حوصلگی و بی‌تابی‌ای که از ناحیه این همه ظلم و ستم عارض من شده است، موجب گشته که من بیایم و این مطالب را بگویم.

حضرت زهرا علیها السلام درست است که معصوم هستند اما بالاخره انسان می‌باشند، همان طور که حضرت زهرا علیها السلام گرسنه می‌شوند و همان‌گونه که تشنه می‌شوند، وقتی درد دل حضرت زیاد شود و این همه کجی و انحراف را ببینند، بالاخره به جوش و خروش آمده و این جوشش را این‌گونه منعکس می‌کنند.

﴿وَبَيْتُهُ الصَّدْرُ﴾

(و نشان از غم و اندوه سینه‌ام دارد.)

یعنی: دردهای سینه و دلم را دارم برای شما می‌گویم. «بیت» یعنی: غم و اندوهی که انسان نتواند آن را پنهان کند؛ در قرآن کریم هم آمده: ﴿إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ﴾^(۱) یعنی: «همانا درد دلم و حزن و اندوهم را به خدا بازگو می‌کنم.»

﴿وَتَقَدِّمَةُ الْحُجَّةِ﴾

(و [به خاطر این است که] با شما اتمام حجت کرده باشم.)

خلاصه با این سخنان، هم آن دردهای سینه و سوزهای درونی خودم را ظاهر کرده‌ام و هم با شما اتمام حجت کرده‌ام؛ و الا می‌دانم که شما افرادی نیستید که به ما کمک کنید.

ترسیم پایان توطنه

﴿فَدُونَكُمْوَهَا﴾

(پس بگیرید این [فدک یا خلافت] را.)

قبلاً هم حضرت فرموده بودند که این فدک را مانند «شترِ جهاز آماده و افسار کرده» بگیرید و بتازانید، آخر قیامتی هم هست؛ اینجا نیز می‌فرمایند: فدک یا خلافت را بگیرید، مال شما باشد.

۱- سوره یوسف (۱۲)، آیه ۸۶.

﴿فَاحْتَبِئْهُنَّ﴾

(پس طنابِ بار و جهاز آن را محکم ببندید.)

«حَقَب» طنابی است که از زیر شکم شتر روی بار می‌بندند تا بار شتر محکم شود؛ و «احتقبوها» یعنی: جهاز و بار شتر را ببندید، محکم کاری کنید و طناب هم روی آن ببندید؛ ولی بدانید این شتر آن طور که فکر می‌کنید بی‌عیب و نقص نیست. (۱)

﴿دَبْرَةَ الظَّهْرِ﴾

(در حالی که پشت این شتر مجروح است.)

یعنی: شتر خلافت آن طور هم که شما می‌خواهید به شما سواری نمی‌دهد.

﴿نَقِيبَةَ الْخُفِّ﴾

(پای آن ضعیف و سست است.)

سُم شتر را «خُفِّ» می‌گویند؛ و «نَقِيب» به معنای ترک و شکاف و یا نازکی و نرمی است. وقتی سُم شتر ترک خورده باشد، می‌گویند: «نَقِيبَةُ الْخُفِّ» یعنی: سُم شتر ترک خورده و یا نازک است و نمی‌تواند زیاد راه برود. خلاصه این فدک یا خلافت همانند شتر همواری نیست که هیچ عیب و نقصی نداشته باشد و شما بتوانید به راحتی از آن بهره‌برداری کنید.

۱- علامه مجلسی فرموده: «فاحتقبوها» به صیغه باب افعال مناسب تراز «فاحتقبوها» است که به صیغه باب افتعال باشد؛ ولی آنچه نقل شده و به معنای بستن بار و جهاز است دومی است. و ضمیر «ها» یا به فدک برمی‌گردد و یا به خلافت، و حضرت آن را به شتری تشبیه کرده است که برای سوار شدن آماده‌اش می‌کنند.

﴿بَاقِيَةَ الْعَارِ﴾

(ننگ و عار آن برایتان باقی می ماند.)

آیندگان می گویند که خلیفه مسلمانان حق قطعی دختر پیامبر ﷺ را گرفت و آن را تصاحب کرد؛ و یا خلافت را غصب کرد.

﴿مَوْسُومَةٌ بِغَضَبِ اللَّهِ [الْجَبَّارِ]﴾

(نشانی از خشم و غضب خدا به همراه دارد.)

«وَسْم» داغ کردن و علامت گذاشتن است؛ یعنی: این عمل زشت شما که نسنجیده و بدون فکر، دور یک عده فرصت طلب و قدرت طلب را گرفتید و آنها همه چیز را عوض کردند و حق ما را غصب نمودند، علامت و نشانه‌ای از خشم خداوند و دوری شما از رحمت الهی است و آثار آن را خواهید دید.

﴿وَسَنَارِ الْأَبَدِ﴾

(و عیب ابدی و رسوایی همیشگی.)

و این عمل شما داغ ننگ و رسوایی را تا ابد با خود دارد. هرگاه کسی این ماجرا را بشنود که امتی حق دختر پیامبرشان را غصب کرده و او را آزدند، جز اظهار تنفر و انزجار برای بانیان آن کار دیگری نخواهد کرد.

﴿مَوْصُولَةٌ بِنَارِ اللَّهِ الْمُوقَدَةِ﴾^(۱)

(و رساننده است شما را به آتش خدا که افروخته است.)

۱- این جمله با کمی تغییر از آیه ۶ سوره همزه اقتباس شده است.

﴿الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ﴾^(۱)

(آن آتشی که راه می‌یابد بر دلها.)

خلاصه این فدک یا خلافت غصب شده، هم در دنیا موجب بی‌آبرویی شما می‌شود و هم در آخرت به خاطر آن گرفتار عذاب خدا خواهید بود؛ و این طور نیست که به همین سادگی برای شما تمام شود.

﴿فَبِعَيْنِ اللَّهِ مَا تَفْعَلُونَ﴾

(پس در حضور خداست آنچه می‌کنید.)

این کارها را که انجام می‌دهید در حضور خداست و خدا شاهد و ناظر آن است؛ یعنی: خیال نکنید خداوند از این همه ظلم و ستم که روا داشته‌اید غافل است و نمی‌داند؛ بلکه همه کارهای شما را می‌بیند و می‌داند.

آنگاه حضرت به چند آیه شریفه قرآن اشاره کرده و می‌فرماید:

﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾^(۲)

(و به زودی ستمکاران می‌فهمند چه عاقبتی خواهند داشت.)

﴿وَ أَنَا أَنبِئُكُمْ بِبَيْنِ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ﴾^(۳)

(و من دختر پیامبر شما هستم که بیم دهنده بود شما را از عذاب سختی که در

پیش است.)

۱- سوره همزه (۱۰۴)، آیه ۷. ۲- سوره شعراء (۲۶)، آیه ۲۲۷. ۳- این کلام با کمی تغییر از آیه ۴۶ سوره سبأ گرفته شده است.

یعنی: پیامبر ﷺ آمده بود تا از عذاب شدید خداوند شما را
بترساند و من هم دختر همان پیامبر ﷺ هستم؛ پس از خدا بترسید!

﴿فَاعْمَلُوا إِنَّا عَامِلُونَ، وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ﴾^(۱)

(پس هر کاری می خواهید بکنید، ما نیز کار خودمان را می کنیم؛ و شما منتظر
باشید که ما هم منتظریم.)

این جمله نیز از قرآن گرفته شده، و صیغه امر در دو فعل: «فَاعْمَلُوا»
و «وَأَنْتَظِرُوا» در مقام تهدید و اخطار استعمال شده است. در حقیقت
حضرت می خواهند به مردم آن زمان بفرمایند: هر چه می خواهید انجام
دهید و هر ظلم و ستمی که از دستتان برمی آید بکنید، اما بدانید که روز
قیامت باید پاسخگوی تمام این اعمالتان باشید و در آنجا خدا به حساب
همه رسیدگی می کند.

تا اینجا کلام حضرت زهرا ع در مسجد پیامبر ﷺ به پایان
می رسد، و بعد از آن ابوبکر در پاسخ حضرت مطالبی را می گوید و
دوباره حضرت سخنانی را بیان می کنند که ع در جلسه آینده به
آن می پردازیم.

«والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته»

۱- این کلام نیز با کمی تغییر از آیات ۱۲۱ و ۱۲۲ سوره هود گرفته شده است.

دس درس دهم

سخنان متظاهرانۀ ابوبكر

توجیه عوام فریبانۀ ابوبكر برای مصادره فديک

پاسخ حضرت فاطمه عليها السلام به ابوبكر

خیانت سران سقیفه

قرآن و شبهات معاندان

تاکتیک مجدد ابوبكر

فَأَجَابَهَا أَبُو بَكْرٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُثْمَانَ، وَقَالَ: [صَدَقْتَ] يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ، لَقَدْ
 كَانَ أَبُوكَ بِالْمُؤْمِنِينَ عَطُوفًا كَرِيمًا، رَوْفًا رَحِيمًا؛ وَعَلَى الْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا،
 وَعِقَابًا عَظِيمًا؛ إِنَّ عَزْوَنَاهُ وَجَدْنَاهُ أَبَاكَ دُونَ النَّسَاءِ، وَأَخَا لِفِكَ دُونَ الْأَخْلَاءِ؛
 آثَرَهُ عَلَى كُلِّ حَمِيمٍ، وَسَاعَدَهُ فِي كُلِّ أَمْرٍ جَسِيمٍ؛ لَا يُحِبُّكُمْ إِلَّا سَعِيدٌ، وَلَا يُبْغِضُكُمْ
 إِلَّا شَقِيٌّ بَعِيدٌ. فَأَنْتُمْ عَثْرَةُ رَسُولِ اللَّهِ الطَّيِّبُونَ، وَالْخَيْرَةُ الْمُتَتَجِّبُونَ، عَلَى الْخَيْرِ
 أَذَلَّتْنَا، وَإِلَى الْجَنَّةِ مَسَالِكُنَا؛ وَأَنْتِ يَا خَيْرَةَ النَّسَاءِ، وَابْنَةَ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ، صَادِقَةٌ فِي
 قَوْلِكَ، سَابِقَةٌ فِي وَفُورِ عَقْلِكَ، غَيْرُ مَرْدُودَةٍ عَنْ حَقِّكَ، وَلَا مَصْدُودَةٌ عَنْ صِدْقِكَ.
 وَاللَّهُ أَمَا عَدَوْتُ رَأَيْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَلَا عَمِلْتُ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَإِنَّ الرَّائِدَ
 لَا يُكْذِبُ هَلَهُ؛ وَإِنِّي شَهِدْتُ اللَّهَ وَكَفَى بِهِ شَهِيدًا، أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ
 يَقُولُ: «نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ ذَهَبًا وَلَا فِضَّةً وَلَا دَارًا وَلَا عَقَارًا، وَإِنَّمَا
 نُورَثُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالْعِلْمَ وَالنُّبُوَّةَ، وَمَا كَانَ لَنَا مِنْ طُعْمَةٍ فَلَوْلِي الْأَمْرِ بَعْدَنَا
 أَنْ يَحْكُمَ فِيهِ بِحُكْمِهِ!»!

وَقَدْ جَعَلْنَا مَا حَاوَلْتَهُ فِي الْكُرَاعِ وَالسَّلَاحِ يُقَاتِلُ بِهَا الْمُسْلِمُونَ، وَأُجَاهِدُونَ
 الْكُفَّارَ، وَيُجَالِدُونَ الْمَرْدَةَ الْفُجَّارَ، وَذَلِكَ يَاجِمَاعٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، لَمْ نَفْرُدْ بِهِ
 وَحْدِي، وَلَمْ أَسْتَبِدَّ بِمَا كَانَ الرَّأْيُ عِنْدِي، وَهَذِهِ حَالِي وَمَالِي، هِيَ لَكَ وَبَيْنَ
 يَدَيْكَ، لَا نَزْوِي عَنْكَ، وَلَا نَدْخِرُ دُونَكَ، وَأَنْتِ سَيِّدَةُ أُمَّةٍ أَبِيكَ، وَالشَّجَرَةُ الطَّيِّبَةُ
 لِبَنِيكَ، لَا نَدْفَعُ مَا لَكَ مِنْ فَضْلِكَ، وَلَا نُوَضِعُ مِنْ فَرْعِكَ وَأَصْلِكَ، حُكْمُكَ نَافِذٌ فِيمَا
 مَلَكَتْ يَدَايَ، فَهَلْ تَرَيْنَ أَنْ أُخَالَفَ فِي ذَلِكَ بَاكَ ﷺ؟!؟

فَقَالَتْ ﷺ: سُبْحَانَ اللَّهِ! مَا كَانَ أَبِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ كِتَابِ اللَّهِ صَادِقًا، وَلَا لِأَحْكَامِهِ مُخَالَفًا! بَلْ كَانَ يَتَّبِعُ أَثَرَهُ، وَيَقْفُو سَوْرَهُ، أَفْتَجْمَعُونَ إِلَيَّ الْغَدْرَ اعْتِلَالًا عَلَيْهِ بِالزُّورِ [وَالْبُهْتَانِ]؟ وَهَذَا بَعْدَ وَفَاتِهِ شَبِيهٌ بِمَا بُعِيَ لَهُ مِنَ الْغَوَائِلِ فِي حَيَاتِهِ. هَذَا كِتَابُ اللَّهِ حَكَمًا عَدْلًا، وَنَاطِقًا فَصْلًا، يَقُولُ: ﴿يَرْتُبِي وَ يَرْتُّ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾^(١) وَيَقُولُ: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ﴾^(٢) وَبَيْنَ عَزَّوَجَلَّ فِيمَا وَزَعَ مِنَ الْأَقْسَاطِ، وَشَرَعَ مِنَ الْفَرَائِضِ وَالْمِيرَاثِ، وَأَبَاحَ مِنْ حَظِّ الذُّكْرَانِ وَالْإِنَاثِ مَا أَزَاحَ بِهِ عِلَّةَ الْمُطْبِلِينَ، وَأَزَالَ التَّنْظِييَ وَالشُّبُهَاتِ فِي الْغَابِرِينَ؛ كَلَامًا! ﴿بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبِرْ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ﴾^(٣).

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: صَدَقَ اللَّهُ وَ [صَدَقَ] رَسُولُهُ، وَ صَدَقَتِ ابْنَتُهُ. أَنْتِ مَعْدِنُ الْحِكْمَةِ، وَمَوْطِنُ الْهُدَى وَالرَّحْمَةِ، وَرُكْنُ الدِّينِ، وَعَيْنُ الْحُجَّةِ؛ لَا أُبْعِدُ صَوَابَكَ، وَلَا أَنْكِرُ خَطَابَكَ، هُوَ لِأَيِّ الْمُسْلِمِينَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ، قَلْدُونِي مَا تَقَلَّدْتُ، وَبِاتِّفَاقٍ مِنْهُمْ أَخَذْتُ مَا أَخَذْتُ، غَيْرَ مُكَابِرٍ وَلَا مُسْتَبِدٍّ وَلَا مُسْتَأْثِرٍ، وَهُمْ بِذَلِكَ شُهُودٌ.

* * *

١- سورة مريم (١٩)، آية ٦. ٢- سورة نمل (٢٧)، آية ١٦. ٣- سورة يوسف (١٢)، آية ١٨.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و به نستعین

در جلسات گذشته خطبه حضرت زهراء علیها السلام را خواندیم و گفتیم حضرت این خطبه را در مسجد ایراد فرموده و به ابوبکر و کسانی که خلافت را غصب و مسیر اسلام و رهبری را منحرف کرده بودند اعتراض کردند؛ و به مهاجرین و انصار که در مسجد حضور داشتند خطاب کرده و فرمودند: چگونه شما در مقابل این انحراف و فتنه بزرگ ساکت نشستید تا این که حق از بین رفت و انحراف عظیم در اسلام پایه گذاری شد و شما هیچ اقدامی نکردید!

شما که از شجاعان عرب بودید، شما که جنگ‌ها و مبارزات زیادی کرده و از اسلام دفاع می‌کردید، همیشه پشتیبان پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت او و نیز فرمانبردارش بودید، حالا کارتان به جایی رسیده که ابوبکر را خلیفه می‌کنید و او فدک را از ما غصب می‌کند و همه شما ساکت نشستید و هیچ اعتراض و اظهار مخالفتی نمی‌کنید؟!

سپس حضرت در ادامه فرمودند: اکنون هم که این جملات را می‌گوییم، به این دلیل نیست که امید داشته باشم شما به من کمک کرده و حق غصب شده ما را بازگردانید؛ چرا که شما اهل دنیا شده‌اید و می‌خواهید در آسایش و راحتی زندگی کنید، و چون طالب مقام و

زندگی دنیا هستید و نسبت به ارزشهای اسلام و سفارشهای پیامبر ص بی تفاوت شده‌اید، مجبورید با ابوبکر و حکومت غصب بسازید؛ ولی این خطابه را من از آن رو ایراد کردم که درد دل و سوز قلب خودم را بیان و نیز با شما اتمام حجت کرده باشم.

سخنان متظاهران^۱ ابوبکر

در اینجا ابوبکر در پاسخ حضرت زهرا ع جملاتی را می‌گوید که ما ناچاریم برای این که ماجرا را به طور کامل نقل کرده باشیم، آنها را هم بخوانیم. نکته‌ای که باید مورد توجه قرار گیرد این است که در اینجا، ابوبکر به حسب ظاهر خیلی از حضرت زهرا ع تجلیل می‌کند و بایک سیاست خاصی می‌خواهد خود را تبرئه کرده و در عین حال جواب حضرت را بدهد؛ چون می‌داند که همه حضرت را می‌شناسند، لذا نمی‌گوید تو دروغ می‌گویی و این حرفها درست نیست، بلکه از راه دیگری وارد می‌شود.

«فَأَجَابَهَا أَبُو بَكْرٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُثْمَانَ وَقَالَ»: (سپس ابوبکر، عبدالله بن عثمان^(۱) در پاسخ حضرت زهرا ع گفت:)

«[صَدَقْتَ] يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ص لَقَدْ كَانَ أَبُوكَ بِالْمُؤْمِنِينَ عَطُوفًا كَرِيمًا، رَوْوْفًا رَحِيمًا، وَعَلَى الْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا، وَعِقَابًا عَظِيمًا»: ([راست می‌گویی] ای دختر پیامبر، پدرت نسبت به مؤمنان با عاطفه و کریم و بزرگواری بود، و با آنان رأفت و مهربانی داشت؛ و در مقابل کفار به منزله عذاب دردناک و عقاب بزرگی بود.)

۱- نام ابوبکر «عبدالله» و نام پدرش «عثمان» بوده است.

ابوبکر می‌خواهد بگوید ای دختر پیامبر، تو هم باید مثل پدرت رثوف و مهربان باشی و با ما با عاطفه برخورد کنی. او می‌خواست با این کلمات، حضرت زهراء علیها السلام را خلع سلاح کرده و جو اجتماع مسجد را به نفع خودش تغییر دهد.

«إِنَّ عَزْوَنَاهُ وَجَدْنَاهُ أَبَاكَ دُونَ النِّسَاءِ»: (اگر بخواهیم نسب او را جستجو کنیم درمی‌یابیم که او پدر توست نه [پدر] زنهای دیگر).
این جمله اشاره است به کلام حضرت که در ابتدای خطابه فرمود:
«اگر نسب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را جستجو کنید، می‌فهمید که او پدر من است نه پدر زنهای دیگر...». اینجا ابوبکر سخن آن حضرت را تصدیق می‌کند که آری ما می‌دانیم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پدر توست نه پدر زنان دیگر.

«وَأَخَا إِنْكَ دُونَ الْأَخْلَاءِ»: (و پیامبر برادر همدم و مونس تو بود نه [برادر] سایر دوستان).

«أَخْلَاءَ» جمع «خلیل» است، یعنی: دوست؛ «إِلْف» یعنی: مونس و همدم؛ و منظور از مونس، حضرت علی علیه السلام است. در اینجا هم ابوبکر سخن حضرت فاطمه علیها السلام را در ابتدای خطبه راجع به برادری حضرت علی علیه السلام با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تصدیق می‌کند.

«أَتْرَهُ عَلَى كُلِّ حَمِيمٍ»: (پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شوهر و مونس تو را بر همه قوم و خویش‌ها مقدم داشت).
«حَمِيمٍ» یعنی: خویشان نزدیک انسان.

«وَسَاعَدَهُ فِي كُلِّ أَمْرٍ جَسِيمٍ»: (و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شوهر تو را در هر کار بزرگی کمک و یاری کرد).

البته احتمال دارد که معنای دو جمله این باشد: عليها السلام پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم را بر هر خویشی مقدم می‌داشت و در هر امر بزرگی او را مساعدت و یاری می‌کرد.

«لَا يُحِبُّكُمْ إِلَّا سَعِيدٌ وَلَا يُبْغِضُكُمْ إِلَّا شَقِيٌّ بَعِيدٌ»: (دوست نمی‌دارد شما را مگر کسی که نیک سیرت باشد و دشمن ندارد شما را مگر افراد بدسیرت که از رحمت خداوند دور باشند).

ابوبکر اینجا زرنگی و سیاست خود را به کار برده و برخورد ظاهری‌اش با حضرت زهرا عليها السلام را به صورت محترمانه انجام داده است، تا مردم چنین تصور نکنند که ابوبکر با اهل بیت پیامبر غرض شخصی دارد. ابوبکر در حضور مردم از حضرت و خاندانش به بهترین وجهی ستایش می‌کند تا بتواند در پوشش این تعریف‌ها مردم را فریب داده و اعمال و مقاصد خود را به عنوان مصلحت اسلام و مسلمین توجیه کند. افراد سیاستمدار همیشه ظاهر امر را رعایت کرده ولی از پشت سر ضربه خود را می‌زنند.

البته ابوبکر نمی‌توانسته مقام حضرت زهرا عليها السلام را انکار کند، و اگر می‌خواست با تندی جواب حضرت را بدهد مورد اعتراض واقع می‌شد و مردم را علیه خودش تحریک می‌کرد؛ او با زرنگی و نرمی با حضرت برخورد کرده و در ضمن حرف خودش را هم می‌زند.
ابوبکر در ادامه می‌گوید:

«فَأَنْتُمْ عِتْرَةُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم الطَّيِّبُونَ، وَالْخَيْرَةُ الْمُتْتَجِبُونَ»: (پس شما عترت پاک پیامبر خدا و برترین برگزیدگان خدا هستید).

«عَلَى الْخَيْرِ أَدَلُّنَا»: (شما راهنمایان ما بر خوبی‌ها می‌باشید.)
«علی‌الخییر» جار و مجرور و متعلق به «أدلُّنَا» است که بر آن مقدم شده است.

«وَإِلَى الْجَنَّةِ مَسَالِكُنَا»: (و شما راهها و وسیله ما به سوی بهشت هستید.)

«وَأَنْتِ يَا خَيْرَةَ النَّسَاءِ، وَابْنَةَ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ، صَادِقَةٌ فِي قَوْلِكَ»: (و تو ای بهترین زنان، و دختر بهترین پیامبران، در سخن خود راستگو هستی.)

«ابن‌ابی‌الحدید» در شرح خود بر نهج‌البلاغه آورده است: از «علی بن الفارقی» که مدرّس مدرسه غربی در بغداد بود (و احتمالاً استاد ابن‌ابی‌الحدید هم بوده) سؤال کردم که آیا حضرت زهرا ع در ادّعی خود راست می‌گفت؟ جواب داد: آری راست می‌گفت. پرسیدم: پس چرا ابوبکر فدک را به او برنگرداند؟ در جواب من تبسمی کرده و کلام لطیفی اظهار کرد و گفت: اگر آن روز به صرف ادّعی فاطمه فدک را به او برگردانده بود، فاطمه فردا می‌آمد و ادّعی خلافت برای شوهرش می‌کرد و ابوبکر هم چاره‌ای جز پذیرش سخن او نداشت، زیرا صداقت فاطمه را نسبت به فدک و هر آنچه ادّعا می‌کند پذیرفته بود، بدون این که نیازی به بیّنه و شاهد داشته باشد. ابوبکر دید اگر امروز بخوهد فدک را واگذار کند، فردا هم باید خلافت را به علی ع بدهد؛ لذا از اوّل خواست نامیدشان کند. ^(۱)

۱- شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۸۴.

پس در حقیقت ابوبکر این حرفها را از روی دیپلماسی و زرنگی و سیاست بازی خودش گفته و قصد عملی کردن آنها را نداشته است. متأسفانه باید گفت که این شیوه معمولاً مورد عمل سیاستمداران بوده، و چه حقیقت‌هایی را در طول تاریخ قربانی این قبیل مصلحت‌تراشی‌ها و سیاست‌بازی‌ها کرده‌اند.

ابوبکر در ادامه کلام خود خطاب به حضرت می‌گوید:

«سَابِقَةٌ فِي وُفُورِ عَقْلِكَ»: (تو - ای فاطمه علیها السلام - در کمال عقل و خرد بر دیگران پیشی داری.)

«غَيْرُ مَرْدُودَةٍ عَنْ حَقِّكَ»: (هرگز از حق خود محروم نشده‌ای.)

«وَلَا مُصْدُودَةٍ عَنْ صِدْقِكَ»: (و از سخن حق منع نشده‌ای.)

سیاست‌بازان همیشه در مقام حرف و شعار، از آزادی و احقاق حقوق مظلومان دم می‌زنند، ولی عمل آنان طور دیگری است. ابوبکر نیز طبق همین شیوه از حق حضرت فاطمه علیها السلام و آزادی او در گفتن سخن حق دم زده است تا مردم حاضر در مسجد را فریب داده و عواطف آنان را کنترل کند، ولی فوراً مسیر سخن خود را عوض می‌کند و برای توجیه کار خود یک حدیث جعلی را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده و می‌گوید:

«وَاللَّهِ مَا عَدَوْتُ رَأْيَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَلَا عَمِلْتُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»: (به خدا من از رأی و نظر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تجاوز و عدول نکردم، و عمل نکردم مگر به اذن و اجازه او.)

یعنی: اگر من فدک را از تو گرفتم به خاطر این بود که پیامبر ﷺ فرموده: «ما طایفه انبیاء هیچ چیز از خود به ارث نمی گذاریم و آنچه از ما باقی می ماند صدقه است.»

در حالی که این حدیث را فقط ابوبکر نقل کرده و به دروغ به پیامبر ﷺ نسبت داده است. دار و دسته ابوبکر اساس کارشان همین بود که کارشان را به پیامبر خدا ﷺ نسبت دهند؛ زیرا خودشان چندان پایگاهی بین مردم نداشتند و از طرفی پیامبر ﷺ نیز از دنیا رحلت کرده بود و طبعاً دروغ اینها تکذیب نمی شد؛ و آنانی هم که با پیامبر ﷺ ارتباط قوی داشتند و سالها با او بوده اند نظیر علی ع و فاطمه ع و اهل بیت آنان ع و خواص صحابه، همگی منزوی و خانه نشین بودند و قدرت تکذیب نسبت های ناروا و اظهار حق را نداشتند. در چنین شرایطی بود که نسبت دادنهای دروغ و جعلی به پیامبر اکرم ﷺ شروع شد و مردم را نیز به این شکل قانع کردند. ابوبکر در ادامه می گوید:

«وَإِنَّ الرَّائِدَ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ» (و همانا جلو دار و پیش قراول به اهل خود دروغ نمی گوید.)

«رائد» به کسی می گفتند که به عنوان راهنما و پیش قراول لشکر می فرستادند (بلدچی) و او جلوتر می رفت تا جاده را بشناسد و ببیند مثلاً کجا آب است، یا کجا منزل است؛ و این جمله: «وَإِنَّ الرَّائِدَ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ» مثلی معروف است که عربها در این گونه موارد به کار می برند. حالا ابوبکر خودش را پیش قراول می داند، از باب این که خودش را

خلیفهٔ مسلمین می‌پندارد، و لذا می‌گوید: «من جلو دار و پیش قراول شما هستم و هرگز به شما دروغ نمی‌گویم.»

توجیه عوام‌فریبانهٔ ابوبکر برای مصادرهٔ فدک

«وَإِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَكَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا، أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ ذَهَبًا وَلَا فِضَّةً وَلَا دَارًا وَلَا عَقَارًا، وَإِنَّمَا نُورَثُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالْعِلْمَ وَالنَّبِيَّةَ، وَمَا كَانَ لَنَا مِنْ طُعْمَةٍ فَلَوْلِي الْأَمْرُ بَعْدَنَا أَنْ يَحْكُمَ فِيهِ بِحُكْمِهِ» (و من خدا را گواه می‌گیرم و شهادت خدا کفایت می‌کند، که من شنیدم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «ما طایفهٔ پیامبران، طلا، نقره، خانه و زمینی را برای کسی ارث نمی‌گذاریم، بلکه تنها کتاب و حکمت و علم و نبوت را به ارث می‌گذاریم، و هر آنچه از ما به جا ماند از آن ولی امر بعد از ماست و او به هر شکل که صلاح دید عمل می‌کند.»)

«عَقَار» یعنی: ملک ثابت؛ و «طُعْمَة» به چیزی می‌گویند که در زندگی از آن استفاده می‌کنند.

این روایت را فقط ابوبکر برای مردم از قول پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل می‌کند، تا بدین وسیله آنها بتوانند فدک را از حضرت زهرا عليها السلام غصب کنند؛ و در حقیقت می‌خواستند توجیهی برای کار خودشان داشته باشند، و لذا مستمسک خود را حدیث پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قرار دادند.

در اینجا ممکن است کسی اشکال کند که ما در اصول کافی نیز روایاتی داریم که در آنها آمده است: «پیامبران از خود ارثی باقی نمی‌گذارند و میراثشان علم است.» اما در پاسخ باید گفت که منظور این

روایات این است که پیامبران مال بسیار و قابل توجهی نداشتند؛ آنان که سرمایه‌دار نبودند، بلکه علمشان را برای امت باقی می‌گذاشتند. و مراد این روایات این نیست که اگر پیامبری یک چیزی در خانه‌اش دارد به اولادش نمی‌رسد. آن روایات می‌خواهند بگویند: چیزی که ملت از پیامبران باید انتظار داشته باشد دانش و حکمت و آثار نبوت است، نه سرمایه و مال و ثروت. و لذا در رابطه با موقعیت اجتماعی پیامبران باید گفت: پیامبران از طبقهٔ زراندوزان و صاحبان ثروت نبوده‌اند، بلکه از طبقهٔ محرومان و فقیران بوده‌اند. وارثان پیامبران نیز وارث مال و ثروت و سرمایه نیستند، بلکه وارث همان روحیات و فضایل معنوی آنان می‌باشند. و فدک را هم که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در زمان حیات خود در اختیار فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَام گذاشتند به همین خاطر بود که این اموال در بیت امامت و ولایت باشد و علاوه بر تأمین زندگی شخصی در جهت پیشرفت امر آنان به کار گرفته شود؛ و در حقیقت پیامبر فدک را که متعلق به مقام ولایتشان بود، در اختیار مقام ولایت به حق بعد از خودشان گذاشتند، و حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام بهترین کسی بود که اختیار فدک از طرف پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او تفویض و تملیک گردید.

حالا در ادامه ابوبکر می‌گوید:

«وَقَدْ جَعَلْنَا مَا حَاوَلْتَهُ فِي الْكُرَاعِ وَالسَّلَاحِ»: (و ما قرار دادیم آنچه را شما درصدد گرفتن آن هستی [فدک] برای تهیه اسب و سلاح.)

«الْكُرَاع» یعنی: حیوان سواری، مانند اسب و شتر که در جنگ از آنها استفاده می‌کنند.

خلاصه ابوبکر می‌گوید: چون من ولی امر هستم و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده تشخیص این که اموال من پس از من به چه مصرفی برسد با نظر ولی امر پس از من است، من هم درآمد فدک را برای تهیه سلاح و ادوات و تجهیزات لشکر می‌خواهم تا مسلمانها به وسیله آن از اسلام دفاع کنند!

«يُقَاتِلُ بِهَا الْمُسْلِمُونَ وَيُجَاهِدُونَ الْكُفَّارَ وَيُجَالِدُونَ الْمَرَدَّةَ الْفُجَّارَ»:
(تا مسلمانها به وسیله آن بتوانند جنگ کنند و با کفار به جهاد برخیزند و با متجاوزان و شورشگران برخورد نظامی کنند.)

«مَرَدَّة» جمع «مارِد» است، به معنای سرکش و متجاوز؛ و «يُجَالِدُونَ» از «جَالَدٌ، يُجَالِدُ» مثل «ضَارِبٌ، يُضَارِبُ» است، هم از جهت وزن و هم از جهت معنا.

در حقیقت ابوبکر برای کار ناصحیح خود یک توجیه عوام‌پسند بیان کرد که سر و صورت دینی داشته باشد.

«وَذَلِكَ بِاجْمَاعٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»: (و این کاری که من کردم بر اساس نظر و اجماع مسلمین است.)

بسا این اجماع هم نظیر اجماعی بوده که محور خلافت ابوبکر است؛ اجماعی که ابوبکر را انتخاب کردند تنها پنج نفر بودند. ^(۱)

۱- به نظر شهید آیت‌الله صدر در کتاب «فدک فی التاریخ»، صفحه ۶۳، اساس کار سقیفه حزب سه نفره ابوبکر، عمر و ابوعبیده جراح بود که برای قبضه کردن حکومت با هم متحد شدند و جبهه واحدی تشکیل دادند؛ و در صفحه ۵۸ یادآور شده است که این حزب سه نفری کارها را این چنین بین خود تقسیم کردند: «ابوبکر متصدی رهبری و خلافت؛ عمر مسئول قوه قضایی؛ و ابوعبیده مسئول امور مالی...».

مورخان نوشته‌اند که در ابتدا پنج نفر در سقیفه با ابوبکر بیعت کردند: عمر، ابو عبیده جراح، اُسَید بن حُصَیر، بِشیر بن سَعْد و سالم؛^(۱) و پس از آن عده‌ای از انصار حاضر در سقیفه به دلیل رقابت‌های قبیله‌ای و تعصبات قومی با ابوبکر بیعت کردند، و به دنبال آن بود که راه افتادند و با تبلیغ و تهدید و تطمیع از بقیه مردم بیعت گرفتند و بعد هم گفتند: مردم خلیفه را انتخاب کرده‌اند! این به نظر ابوبکر اسمش اجماع است! حالا وقتی از اهل سنت می‌پرسیم که دلیل بر خلافت ابوبکر چیست؟ می‌گویند: «اجماع مسلمین!» می‌گوییم: این اجماع که پنج نفر بیشتر نبودند! می‌گویند: «اقل جمع سه تاست، سه نفر هم که باشند کافی است و آن اجماع است.»

«لَمْ أَنْفَرِدْ بِهِ وَحْدِي، وَلَمْ أَسْتَيْدِ بِمَا كَانَ الرَّأْيُ عِنْدِي» (من به تنهایی این کار را نکرده، و مستبدانه به رأی خود عمل نکرده‌ام).
 آنگاه ابوبکر با زرنگی خاصی می‌گوید:

«وَهَذِهِ حَالِي وَ مَالِي، هِيَ لَكَ وَ بَيْنَ يَدَيْكَ» (این است حال من و این مال من، که پیشکش شما و در اختیار شماست).

«لَا تَزُوي عَنكَ وَلَا تَدْخِرُ دُونَكَ» (این مال را از شما دریغ نمی‌داریم و برای غیر تو ذخیره نمی‌کنیم).

«وَأَنْتِ سَيِّدَةُ أُمَّةٍ أَبِيكَ وَالشَّجَرَةُ الطَّيِّبَةُ لِبَنِيكَ» (و تو سرور امت پدرت هستی و شجره طیبه [درخت پاک] فرزندان منی باشی).

۱- احکام السلطانية، ماوردی، ص ۷.

«لَا نَدْفَعُ مَا لَكَ مِنْ فَضْلِكَ، وَلَا نُؤْضِعُ مِنْ فَرْعِكَ وَأَصْلِكَ»: (آنچه فضیلت برای شما هست ما انکار نمی‌کنیم، و حقیر و کوچک نمی‌شماریم اصل و فرع شما را).
یعنی: قدر و منزلت شما را درک کرده و به‌خوبی احترام شما را نگاه می‌داریم.

«حُكْمُكَ نَافِذٌ فِيمَا مَلَكَتْ يَدَايَ»: (حکم شما جاری و نافذ است در آنچه من بر آن مالک هستم).
یعنی: اموال شخصی من در اختیار شما.

«فَهَلْ تَرَيْنَ أَنْ أُخَالِفَ فِي ذَلِكَ أَبَاكَ؟»: (پس آیا این گونه می‌بینی که من در این مسأله [فدک] با پدر بزرگوارت مخالفت کنم؟)
ابوبکر می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که ما از خود ارثی باقی نمی‌گذاریم و آنچه به جا می‌گذاریم از برای ولیّ امر پس از من است، من هم به عنوان «ولیّ امر» فدک را گرفتم و در امر جهاد و خرید سلاح و تجهیزات از آن استفاده می‌کنم؛ پس من با گفته پدر بزرگوارت هیچ‌گونه مخالفتی نکرده‌ام، بلکه مطابق دستور او عمل کرده‌ام، و آیا می‌خواهی در این زمینه با نظر پدرت مخالفت کنم؟! ^(۱)

۱- مرحوم سید شرف‌الدین در کتاب «النص و الاجتهاد»، صفحه ۱۱۳، مطلبی از استاد محمود أبوریه نویسنده و محقق مصری نقل می‌کند که در مجله «الرّسالة المصریة» سال یازدهم، شماره ۵۱۸، صفحه ۴۵۷ چاپ شده است؛ و همین مطلب را استاد أبوریه در کتاب خود «شیخ المضیرة أبوهریه»، صفحه ۱۶۹ چنین آورده است:

پاسخ حضرت فاطمه علیها السلام به ابوبکر

﴿قَالَتْ عَلَيْهَا: سُبْحَانَ اللَّهِ! مَا كَانَ أَبِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ كِتَابِ اللَّهِ صَادِقًا وَلَا لِأَحْكَامِهِ مُخَالَفًا﴾

(سپس حضرت زهرا علیها السلام فرمود: سبحان الله! ^(۱) هیچ‌گاه پدرم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از کتاب خدا اعراض نکرد و با احکام آن مخالفتی نداشت.) ^(۲)

آیا پدر من بر خلاف قرآن عمل می‌کند؟! در قرآن آمده است:
﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ﴾ ^(۳) «سلیمان از داوود ارث برد.» و از زبان زکریا عَلَيْهِ السَّلَامُ

«باید نکته‌ای درباره‌ی موضع ابوبکر نسبت به حضرت فاطمه علیها السلام بگویم و آن این که بر فرض قبول کردیم که عموماً قطعی قرآن - نظیر آیات ارث - با خبر ظنی از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - مانند روایت: «ما پیامبران از خود ارث باقی نمی‌گذاریم.» - تخصیص بخورد (همان‌گونه که ابوبکر مدعی بود)، ولی به هر حال ابوبکر این حق را داشت که از ترکه صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیامبر فدک را به حضرت فاطمه علیها السلام ببخشد، زیرا کسی از مسلمانان مخالف با آن نبود و ابوبکر قدرت آن را نیز داشت؛ همان‌گونه که او مقداری از میراث پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به زبیر بن عوام و محمد بن مسلمه و دیگران بخشید، و بعداً عثمان فدک را در اختیار مروان قرار داد.»

سپس مرحوم سید شرف‌الدین ادامه می‌دهد: «ابن ابی‌الحدید از بعضی علمای گذشته نقل می‌کند که آنها با تعجب از موضع دو خلیفه نسبت به حضرت زهرا علیها السلام اظهار داشته‌اند: گذشته از موازین دینی، کرامت انسانی اقتضا می‌کرد که این دو خلیفه با دختر پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این چنین برخورد نکنند. آنگاه ابن ابی‌الحدید می‌گوید: این کلام جوابی ندارد.» (شرح نهج‌البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۸۶).

۱- ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ﴾ یعنی: «پاک و منزّه است خدا.» و این کلمه در اینجا در مقام تعجب به کار رفته است.

۲- از این کلام حضرت می‌توان به خوبی دریافت که ولایت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه معصومین علیهم‌السلام و نیز فقیه جامع‌الشرایط، باید مطابق دستورات قرآن و در محدوده شرع صورت پذیرد.

۳- سوره نمل (۲۷)، آیه ۱۶.

آمده: ﴿وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا﴾ * بَرْتَنِي وَبِرْثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ ﴿^(۱) «همانا من از خویشان خود می ترسم برای بعد از خودم، در حالی که همسرم نازاست؛ پس خدایا از پیش خود فرزندی نصیب من کن که وارث من و وارث آل یعقوب باشد.»

در قرآن تصریح شده است که پیامبران از خود ارث باقی می گذارند؛ این چه حدیث دروغی است که درست کرده اید و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت می دهید که ایشان فرموده اند پیامبران از خود ارث باقی نمی گذارند؟! آیا می خواهید بگویید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر خلاف قرآن سخن می گوید؟!

﴿بَلْ كَانَ يَتَّبِعُ أَثَرَهُ وَيَقْفُو سُورَهُ﴾

(بلکه پدرم از احکام قرآن پیروی می کرد و دنباله رو سوره های آن بود.)

«سُور» جمع «سُورَة» است، یعنی: سوره های قرآن کریم؛ و در اینجا مقصود تمام احکام و دستورات قرآنی است. حضرت می خواهند بفرمایند: چرا حدیث جعلی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت می دهید؟! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از احکام قرآن تبعیت می کرد و دنباله رو آن بود، حال چگونه ممکن است کلامی را بر خلاف حکم قرآن بیان کنند؟! شما یک خیانت کردید و آن این که با قلدری فدک را غصب کردید، حالا یک دروغ هم به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت می دهید برای این که کار خودتان را توجیه کنید؟!

۱- سوره مریم (۱۹)، آیات ۵ و ۶.

خیانت سران سقیفه

﴿أَفْتَجْمَعُونَ إِلَى الْعَدْرِ؟﴾

(آیا همه جمع شده‌اید که خیانت کنید؟)

شما دیدید که ابوبکر در صحبت‌هایش گفت که من تنها نیستم و همه مسلمانها با من هستند و اجماع کرده‌اند. حالا حضرت زهراء علیها السلام می‌فرمایند: آیا همه شما اجماع کرده‌اید که خیانت کنید؟!

﴿إِعْتِلَالًا عَلَيْهِ بِالزُّورِ [وَالْبُهْتَانِ]؟﴾

(به حرف باطل و تهمت علت می‌آورید؟)

«إعتلال» یعنی: علت آوردن و عذر تراشیدن؛ «زور» یعنی: باطل و ناحق؛ و «بُهتان» یعنی: تهمت. حضرت می‌فرمایند: شما خیانت کرده و حق مرا غصب کردید، حالا برای توجیه این خیانت خود به یک حدیث جعلی استناد می‌کنید و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تهمت می‌زنید؟!

﴿وَهُذَا بَعْدَ وَفَاتِهِ شَبِيهُ بِمَا بُعِيَ لَهُ مِنَ الْغَوَائِلِ فِي حَيَاتِهِ﴾

(و این خیانتی که بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌کنید شبیه همان ظلم‌ها و

غائله‌هایی است که در زمان حیاتش داشتید.)

«غَوَائِل» جمع «غَائِلَة» است. این جمله حضرت دلالت بر این دارد که در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فتنه‌ها، آشوبها، عصیانها و توطئه‌های بسیاری از طرف مسلمانان منافق علیه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صورت گرفته است؛ یکی از آنها توطئه‌ای بود که در سال آخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم توسط عده‌ای طراحی شد و می‌خواستند در گردنه موسوم به «هرشی»

در بین راه مکه و مدینه، شتر پیامبر صلی الله علیه و آله را رَم دهند و آن حضرت را به شهادت برسانند.

حضرت زهرا علیها السلام می فرمایند: این خیانت شما بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله شبیه همان ظلم هایی است که در زمان حیات آن حضرت روا می داشتید و غائله درست می کردید، که آن زمان هم خیانت کردید و حالا هم می خواهید خیانت کنید.

قرآن و شبهات معاندان

﴿ هَذَا كِتَابُ اللَّهِ حَكَمًا عَدْلًا وَ نَاطِقًا فَضْلًا ﴾

(این کتاب خداست که داوری است عادل و سخنگویی است که جداکننده حق از باطل است.)

يَقُولُ: ﴿ يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ ﴾ (۱)

وَ يَقُولُ: ﴿ وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ ﴾ (۲)

(و این قرآن می فرماید: « [خدایا فرزندی به من بده که] وارث من و وارث آل یعقوب باشد.» و نیز می فرماید: «و سلیمان از داوود ارث برد.») پس این که می گویند پیامبران ارث نمی گذارند درست نیست؛ چون به فرموده قرآن سلیمان علیها السلام از داوود علیها السلام، و یحیی علیها السلام از زکریا علیها السلام ارث برد.

﴿ وَ بَيْنَ عَزَّوَجَلَّ فِيمَا وَرَعَ مِنَ الْأَقْسَاطِ، وَ شَرَعَ مِنَ الْفَرَائِضِ وَ الْمِيرَاثِ وَ أَبَاحَ مِنْ حِطِّ الذُّكْرَانِ وَ الْإِنَاثِ مَا أَزَاحَ بِهِ عِلَّةَ الْمُظْلِمِينَ ﴾

۱- سوره مریم (۱۹)، آیه ۶. ۲- سوره نمل (۲۷)، آیه ۱۶.

(خدای عزوجل در قرآن در آنجا که تقسیم‌بندی سهام ورثه را کرده [و سهم پسر و دختر را مشخص نموده] و فرائض و میراث را تشریح نموده است، بهره و سهم مردان و زنان را به گونه‌ای بیان کرده که بهانه‌های اهل باطل و دروغگو را برطرف کرده است.)

«ما أزاح» مفعول «بیّن» است؛ یعنی: خدای متعال با این آیات خود در قرآن که سهم دختر و پسر را در ارث مشخص و قانون ارث را بیان کرده است، بهانه‌ها و علت‌تراشی‌های شما را زایل و توجیه شما را باطل کرده است؛ زیرا این آیات به‌خوبی دروغ بودن حدیث شما را ظاهر می‌سازد.

﴿وَأَزَالَ التَّظْنِيَّ وَالشُّبُهَاتِ فِي الْغَابِرِينَ﴾

(وگمانها و شبهات را برای آیندگان زایل و برطرف ساخته است.)

بعضی‌ها ممکن است گمان کنند که این حدیث منسوب به پیامبر ﷺ درست است و پیش خود بگویند مگر می‌شود ابوبکر دروغ بگوید؛ ولی قرآن این گمانها را از بین می‌برد.

«تظنّی» یعنی: ظنّ و گمان، و با «تظنّن» به یک معناست؛ «تظنّن» مضاعف است، و چون در کلام عرب مضاعف ثلاثی مزید به صورت ناقص نیز می‌آید در اینجا به «تظنّی» تبدیل شده است؛ مثل: «تَقْضِي» که «تَقْضُض» بوده و ضاد آن بدل به یاء شده است.^(۱)

«وَأَزَالَ التَّظْنِيَّ وَالشُّبُهَاتِ»: و این آیات قرآن گمانها و شبهات را برطرف ساخته «فی الغابِرین»: برای آیندگان. یعنی: اگر کسانی در آینده

نیز بخواهند حدیثی را جعل و یا شبهه‌ای ایجاد کنند، این آیات صریح قرآن شبهات آنان را هم باطل کرده است.

﴿ كَلَّا! بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا ﴾

(نه چنین است که می‌گویید، بلکه هواهای نفسانی شما کاری را در نظرتان نیکو کرده است.)

﴿ فَصَبِّرْ جَمِيلًا ﴾

(پس باید صبر کرد صبری پسندیده.)

ما در مقابل این ظلم‌ها و خیانت‌هایی که می‌کنید صبر پیشه می‌کنیم و به سوی خدا شکایت می‌بریم، و او حق مظلوم را از ظالم خواهد گرفت.

﴿ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلٰی مَا تَصِفُونَ ﴾^(۱)

(و خداست که باید بر آنچه بیان می‌کنید از او یاری خواست.)

یعنی: ما از خدا در برابر این توجیهاات و تهمت‌هایی که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌زنید یاری می‌خواهیم.

۱- این سه جمله اخیر از سوره یوسف، آیه ۱۸ اقتباس شده است؛ و شاید علت اقتباس حضرت زهرا علیها السلام ارتباطی است که بین جریان حضرت یوسف علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام وجود دارد و آن سه عنصر دروغ و فریب و تهمت است که در هر دو جریان وجود داشته؛ ابوبکر و دار و دسته‌اش از طرفی با جعل روایت و فریب مردم و از طرفی با وارد کردن تهمت فتنه‌گری و محرک هر فتنه بودن بر حضرت علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام، توانستند مسیر امامت و رهبری را منحرف کنند. شهید صدر (ره) در کتاب «فدک فی التاریخ» صفحه ۶۹ در رابطه با برخورد خشن و غیر اسلامی حاکمیت با اهل بیت علیهم السلام یادآور شده است: یکی از مظاهر این برخوردها تعبیری است که ابوبکر نسبت به حضرت علی علیه السلام اظهار داشت: «... علی ریشه هر فتنه‌ای است در جامعه، و او [نعوذ بالله] همانند «ام طحال» است که از بدی خوشش می‌آید!!!»

خلاصه ابوبکر غصب فدک را با یک حدیث که راوی آن فقط خودش بود، توجیه کرد و آن را به پیامبر ﷺ نسبت داد، و حضرت زهراء علیها السلام هم با استدلال به آیات قرآنی این شبهات و توجیهاات را رد کردند و آن را خیانت نامیدند؛ اما در هر حال چون قدرت در دست ابوبکر و ایادی او بود و زور و چماق حاکم بود نه منطق و استدلال، آنها به ظاهر حرف خود را پیش بردند و فدک را از دست اهل بیت علیهم السلام بیرون آوردند.

تاکتیک مجدد ابوبکر

حال مجدداً ابوبکر در مقام پاسخگویی برآمده و با سیاست بازی و زرنگی سعی در تبرئه کردن خود دارد:

«فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ»: (پس ابوبکر به آن حضرت خطاب کرده و گفت):
«صَدَقَ اللَّهُ وَ [صَدَقَ] رَسُولُهُ وَ صَدَقَتِ ابْنَتُهُ»: (راست گفت خدا و راست
گفت رسول خدا و دخترش هم راست می گوید).
«أَنْتِ مَعْدِنُ الْحِكْمَةِ وَ مَوْطِنُ الْهُدَى وَ الرَّحْمَةِ»: (تو معدن حکمت هستی
و جایگاه هدایت و رحمت می باشی).

«وَ رُكْنُ الدِّينِ وَ عَيْنُ الْحُجَّةِ»: (و رکن دین و عین حجت خدا هستی).
«لَا أَبْعُدُ صَوَابِكَ وَ لَا أَنْكِرُ خِطَابَكَ»: (و دور نمی بینم درستی سخنت را و
سخنانت را انکار نمی کنم).

«هُوَ لِأَيِّ الْمُسْلِمِينَ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ، قَلْدُونِي مَا تَقَلَّدْتُ»: (این مسلمانها شاهد و
قاضی بین من و تو هستند، آنچه را من به گردن گرفته ام (خلافت) همین
مسلمانها به گردن من انداختند).

یعنی: من دنبال خلافت نبودم، همین مسلمانها آمدند و این مسئولیت را به گردن من گذاشتند و من هم به حکم وظیفه قبول کردم!

«وَبِاتِّفَاقٍ مِنْهُمْ أَخَذْتُ مَا أَخَذْتُ» (و با نظر و اتفاق همین مسلمانها گرفتم آنچه را گرفتم).

یعنی: فدک را مسلمانها گفتند که من گرفتم. البته «مسلمانها» که ابوبکر می گوید، همان چند نفری هستند که از باندا سیاسی خودش بودند و الا عموم مسلمانان هیچ گاه چنین نظری نداده بودند.

«غَيْرِ مُكَابِرٍ وَلَا مُسْتَبِدٍّ وَلَا مُسْتَأْتِرٍ» ([گرفتن فدک] نه از روی عناد و دشمنی بوده و نه به تنهایی و رأی خود انجام دادم و نه این که برای خود برداشتم).

«اسْتِثْنَارٍ» یعنی: چیزی را برای خود برداشتن و اختصاص دادن و دیگران را از آن محروم کردن.

«وَهُمْ بِذَلِكَ شُهُودٌ» (و این مسلمانان همه شاهد بر این مطلب هستند).

تا اینجا صحبت های ابوبکر تمام می شود. بعد از آن حضرت زهرا عليها السلام سخنانی را بیان می کنند که ان شاء الله در جلسه آینده به آن خواهیم پرداخت.

«والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته»

﴿ درس یازدهم ﴾

تویخ مجدد مردم
تغییر مسیر امامت و آینده آن
سوز دل بر مزار پدر

فَالْتَفَتَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ إِلَى النَّاسِ وَقَالَتْ:

مَعَاشِرَ [النَّاسِ] الْمُسْلِمِينَ! الْمُسْرِعَةَ إِلَى قَبْلِ الْبَاطِلِ [قَبُولِ الْبَاطِلِ]، الْمُعْضِيَةَ عَلَى النِّعْلِ الْقَبِيحِ الْخَاسِرِ، ﴿أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ ^(١) كَلَّا، بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَا أَسَأْتُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ، فَأَخَذَ بِسَمْعِكُمْ وَأَبْصَارِكُمْ، وَ لَيْسَ مَا تَأْوَلْتُمْ، وَ سَاءَ مَا بِهِ أَشْرْتُمْ، وَ شَرَّ مَا مِنْهُ اعْتَضْتُمْ [اعْتَصَبْتُمْ]، لَتَجِدَنَّ وَاللَّهِ مَحْمِلَهُ تَقِيلاً، وَ غَيْبَهُ وَبِيلاً، إِذَا كُشِفَ لَكُمْ الْغِطَاءُ، وَ بَانَ مَا وَرَاءَهُ الضَّرَاءُ [مَا وَرَاءَ الضَّرَاءِ] وَ بَدَا لَكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَحْتَسِبُونَ، ﴿وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ﴾. ^(٢)

ثُمَّ عَطَفَتْ عَلَى قَبْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَقَالَتْ:

قَدْ كَانَ بَعْدَكَ أَنْبَاءٌ وَ هُنْبِيئَةٌ لَوْ كُنْتَ شَاهِدَهَا لَمْ تَكْثُرِ الْخَطْبُ
إِنَّا فَقَدْنَاكَ فَقَدَ الْأَرْضِ وَابِلَهَا وَ اخْتَلَّ قَوْمُكَ فَاشْهَدُهُمْ وَ لَا تَعِيبُ
وَ كُلُّ أَهْلٍ لَهُ قُرْبَى وَ مَنْزِلَةٌ عِنْدَ الْإِلَهِ عَلَى الْأَذْنَيْنِ مُقْتَرِبُ
أَبَدَتْ رِجَالٌ لَنَا نَجَوَى صُدُورِهِمْ لَمَّا مَضَيْتِ وَ حَالَتْ دُونَكَ التُّرْبُ
تَجَهَّمْتَنَا رِجَالٌ وَ اسْتِخْفَ بِنَا لَمَّا فُقِدَتْ وَ كُلُّ الْإِزْثِ ^(٣) مُعْتَصَبُ
وَ كُنْتَ بَدْرًا وَ نُورًا يُسْتَضَاءُ بِهِ عَلَيْكَ يَنْزِلُ مِنْ ذِي الْعِزَّةِ الْكُتُبُ
وَ كَانَ جِبْرِيلُ بِالْآيَاتِ يُؤَنِّسُنَا فَقَدْ فُقِدَتْ وَ كُلُّ الْخَيْرِ مُحْتَجِبُ
فَلَيْتَ قَبْلَكَ كَانَ الْمَوْتُ صَادِقَنَا لَمَّا مَضَيْتِ وَ حَالَتْ دُونَكَ الْكُتُبُ
[إِنَّا رُزْنَا بِمَا لَمْ يُرَزَّ دُو شَجِنٍ مِنْ السَّبْرِيَّةِ لِأَعْجَمٍ وَ لَا عَرَبٍ]

١- سورة محمد (٤٧)، آية ٢٤؛ با این تفاوت که در قرآن ﴿يَتَذَكَّرُونَ﴾ آمده است.

٢- سورة غافر (٤٠)، آية ٧٨.

٣- [الأرض].

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و به نستعین

پس از این که حضرت زهرا علیها السلام در مقابل مردم با ابوبکر دربارهٔ مظالم حکومت او محاجّه کرده و او را محکوم کردند، ابوبکر با استفاده از شیوهٔ دیپلماسی و نفاق، سخنانی در مدح و تعریف آن حضرت اظهار داشت و جریان غصب فدک و لوازم آن را به نظر مردم نسبت داد، و وانمود کرد که گویا همهٔ این کارها را مردم تأیید کرده‌اند. حضرت زهرا علیها السلام پس از عوام‌فریبی ابوبکر و کشیده شدن پای مردم به وسط، دوباره روی سخن خود را برای اتمام حجت به مردم کرده و آنان را مورد خطاب قرار می‌دهند:

توبیخ مجدد مردم

«فَأَلْتَمَنَتْ فَاطِمَةُ علیها السلام إِلَى النَّاسِ وَقَالَتْ:»

«پس حضرت فاطمه علیها السلام [دوباره] رو به مردم کرده و فرمودند:»

﴿مَعَاشِرَ [النَّاسِ] الْمُسْلِمِينَ! الْمُسْرِعَةَ إِلَى قَبْلِ الْبَاطِلِ [قَبُولِ الْبَاطِلِ]﴾

(ای جماعت [مردم] مسلمان که شتابان به سخن باطل [پذیرفتن باطل]

روی آوردید.)

«قیل» و «قال» هر دو به معنای گفتن است، اما «قیل» معمولاً در گفته‌های باطل استعمال می‌شود؛ یعنی: ای کسانی که تا باطل آمد و حرفهایی زد و تبلیغات به راه انداخت، به سرعت به طرف او رفتید و با او همراهی کردید. البته در بعضی نسخه‌ها «إلی قبول الباطل» ذکر شده است، یعنی: ای کسانی که در پذیرفتن باطل شتاب کردید. این آدمهایی که این همه پای منبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند و مجاهدتهای علی علیه السلام را دیده بودند، اما همین که عده‌ای در سقیفه جمع شدند و قدرت را به دست گرفتند، همه آن فضیلت‌ها را فراموش کردند و به سراغ باطل رفته و حق را تنها گذاشتند.

﴿الْمُغْضِبَةِ عَلَى الْفِعْلِ الْقَبِيحِ الْخَاسِرِ﴾

(ای کسانی که [بر روی کارهای زشت و زینبار چشم می‌پوشید.])
 «الْمُغْضِبَةِ» از باب «أَغْضَى، يُغْضِي» به معنای چشم‌پوشی کردن است، و در اصل «أَغْضَضَ، يُغْضِضُ» بوده، ولی همان‌طور که قبلاً عرض کردم در بین عربها شایع است که حرف دوّم فعل مضاعف ثلاثی مزید را بدل به یاء می‌کنند، مثل «أَمَلَيْتُ» که اصل آن «أَمَلَلْتُ» است. حضرت در اینجا می‌فرمایند: ای کسانی که کارهای زشت و ناپسند را می‌بینید ولی چشم روی هم می‌گذارید و برای این‌که تکلیف را از دوش خود بردارید آنها را توجیه می‌کنید.

﴿أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾^(۱)

(آیا در قرآن دقت و اندیشه نمی‌کنید؟ یا این‌که بر دلها قفل‌ها زده شده است؟)

۱- این جمله از آیه ۲۴ سوره محمد اقتباس شده، و در آیه قرآن ﴿يَسْتَذَكِّرُونَ﴾ آمده است.

حضرت زهراء علیها السلام با استشهاد از آیات قرآن، کوردلی و ناآگاهی مردم حاضر در مسجد را مورد نکوهش قرار داده و تأکید می‌کنند که چرا قدری فکر نمی‌کنید و کارهای حاکمیت را با دیده بصیرت و تدبیر نمی‌بینید و آنها را با موازین قرآن و ارزشهای اسلامی مقایسه نمی‌کنید؟

﴿كَلَّا، بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَا أَسَأْتُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ﴾

(نه چنین است، بلکه کارهای زشتی که کردید سبب شده دلهایتان زنگار بگیرد.)
این کلام حضرت اشاره است به آیه قرآن کریم: ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^(۱) «نه چنین است، بلکه اعمالی که می‌کرده‌اند زنگار دل‌هایشان شده است.» و کلام حضرت نقل به معنا و مضمون همین آیه است، و ضمیر غایب «قلوبهم» در آیه شریفه، در کلام حضرت تبدیل به خطاب «قلوبکم» شده است.

منظور این‌که از بس پا روی حق گذاشتید و از باطل حمایت کردید، دیگر قلبتان سیاه شده و این سخن‌ها و نصیحت‌ها در شما اثر نمی‌کند. هر کار زشتی سبب می‌شود که در دل انسان کدورت و زنگار پیدا شود. وقتی کارهای زشت زیاد شد، کدورت‌ها هم زیاد می‌شود و دل انسان سیاه می‌گردد و سخن حق در او اثر نمی‌گذارد. در اصطلاح به این معنا «رین» می‌گویند؛ و «ران» هم از همین ماده است، و در اصل به معنای غلبه و چیره شدن است.

«رَانَ عَلَى قُلُوبِكُمْ» یعنی: دل‌هایتان زنگار گرفته و سیاه شده است. کسی که بر گناه خود مداومت کند، کم‌کم کارش به جایی می‌رسد که آیات خدا

۱- سوره مطفین (۸۳)، آیه ۱۴.

را هم منکر می شود، همان گونه که در قرآن هم آمده است: ﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السُّوْأَىٰ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ﴾^(۱) «آنگاه عاقبت کسانی که اعمال زشت انجام می دهند این می شود که آیات الهی را تکذیب کرده و منکر شوند».

﴿فَأَخَذَ بِسَمْعِكُمْ وَأَبْصَارِكُمْ﴾

(و [این کارهای زشت] گوش ها و چشم هایتان را گرفته است.)

مراد از «چشم و گوش» چشم و گوش باطنی است؛ یعنی: این کارهای شما باعث شده که چشم هایتان کور شود و حقیقت را نبینید و گوش هایتان کر شود و حرف حق را نشنوید. انسان گاهی در اثر علاقه شدید به پست، مقام و مال دنیا و یا ترس از گرفتاری و شدت عمل حاکمیت، حقیقت را نادیده گرفته و چه بسا آن را جابجا و عوضی می فهمد و یا توجیه می کند.

تغییر مسیر امامت و آینده آن

﴿وَلَبِئْسَ مَا تَأْتُواكُم﴾

(و چه بد تأویل و توجیهی کردید.)

این جمله را در اینجا به دو صورت می توان معنا کرد: صورت اول: جمله حضرت بدین معنا باشد که «مآل و نتیجه کارتان، به جای بدی رسیده است.» «أول» یعنی: عاقبت و نتیجه کار. عاقبت کارتان این شد که به نام اسلام و قرآن علیه مجسمه اسلام و عدالت توطئه کنید و اسلام را از مسیر اصلی اش منحرف سازید.

۱- سوره روم (۳۰)، آیه ۱۰.

صورت دوّم: چه بد تأویل و توجیهی کردید، از باب این که آن افرادی که مرتکب این اعمال زشت می شدند و پا روی حق می گذاشتند اغلب برای کارهای خود وجه شرعی درست کرده و آنها را توجیه می کردند و نمی گفتند که ما بر خلاف حقیقت قدم برمی داریم، بلکه خلافکاریهای خود را توجیه می کردند.

قرآن کریم درباره این افراد می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾ یعنی: «آن کسانی که آیات نازل شده خدا را کتمان می کنند و آن را به بهای اندک می فروشند» ﴿أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ﴾: «این افراد جز آتش در شکم های خود فرو نمی برند.» ﴿وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^(۱) «و خدا در روز قیامت با آنان سخن نمی گوید و آنها را از گناهانشان پاک نمی کند، و برای آنان عذاب دردناکی است.»

﴿وَسَاءَ مَا بِهِمْ أَشْرُتُمْ﴾

(و چه بد راهی را نشان دادید [و در پیش گرفتید].)

آنها چنین راه و روشی را در پیش گرفتند که با دستورات قرآن و اسلام در زمینه حکومت کاری نداشته باشند و هر حکومتی که روی کار آمد، حق یا باطل، با او سازش و همکاری داشته باشند. در صورتی که این روش درست نیست؛ مسلمان باید همیشه حق گو و مدافع حق و یار مظلومان و دشمن ظالمان باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «قُولُوا بِالْحَقِّ وَاعْمَلُوا لِلْأَجْرِ، وَكُونُوا لِسُلْطَانٍ خَصْمًا وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا»^(۲) «حق را بگویید و برای پاداش - آن جهان - کار کنید، و

۱- سوره بقره (۲)، آیه ۱۷۴.

۲- از وصیت مولا امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسن و امام حسین علیهما السلام؛ نامه ۴۷ نهج البلاغه.

دشمن ستمکاران و یار ستم‌دیدگان باشید.»

راه و روش اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام راحت طلبی و تن‌پروری نیست، بلکه همه باید در مقابل حوادثی که رخ می‌دهد احساس مسئولیت کنند و ساکت نباشند. اگر مسلمانان در آن زمان به جای دنیادوستی و مقام‌پرستی به دفاع از حق می‌پرداختند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کردند، این همه مصیبت و بدبختی بر مسلمانان وارد نمی‌شد و اسلام مسیر اصلی خودش را طی می‌کرد؛ اما متأسفانه آنها این زندگی چند روزه و این مقامهای دنیوی - که خیالی بیش نیستند - را بر دستورات اسلام و سفارشهای پیامبر صلی الله علیه و آله ترجیح دادند و البته برای این کار خود وجه شرعی هم درست کردند؛ و لذا حضرت می‌فرماید: «وَسَاءَ مَا بِهِ أَشْرُتُمْ» یعنی: بد راه و روشی در پیش گرفتید. ^(۱)

﴿وَسَاءَ مَا بِهِ أَشْرُتُمْ [اِغْتَصَبْتُمْ]﴾

(و بد چیزی را عوض گرفتید [یا بد است آنچه را که غصب کردید].)

این جمله، به دو شکل نقل شده: یکی «سَاءَ مَا بِهِ أَغْتَصَبْتُمْ» است، یعنی: این که شما آمدید و خلافت و یا فدک را غصب کردید و به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله ستم روا داشتید، این برای شما بد تمام می‌شود و عواقب بدی دارد.

دیگری نقل کتاب «بحار الأنوار» مرحوم مجلسی از کتاب «احتجاج»

۱- ممکن است این جمله حضرت اشاره به ادعای ابوبکر باشد که جریان خلافت و غصب فدک را به اراده مردم نسبت داد؛ و «إشارة» به معنای نظر دادن و خواستن هم آمده است، یعنی: بد نظر و مشورتی دادید و بد تصمیمی در مورد اهل بیت علیهم السلام گرفتید.

است که در آن «شَرَّ مَا مِنْهُ اِعْتَضْتُمْ» آمده است. «اِعْتِيَاض» که مصدر آن است به معنای عوض گرفتن است؛ یعنی: شما با خانه نشین کردن حضرت علی عليه السلام و دادن قدرت به ابوبکر و نیز با غصب فدک، بد عوضی را انتخاب کردید.

﴿لَتَجِدَنَّ وَّ اللّٰهَ مَحْمَلَةً ثَقِيْلًا﴾

(به خدا قسم همانا حمل آن را سنگین خواهید یافت.)

به «لام» در «لَتَجِدَنَّ» «لام توطئه» می‌گویند، یعنی: این که «لام» تمهید و مقدمه قسم می‌باشد و چون بر سر فعل مضارع مؤکد به نون تأکید ثقیله درآمده، نهایت در تأکید است و حتمی بودن وقوع مضمون جمله را می‌رساند. حضرت می‌خواهند بفرمایند: به خدا قسم آنچه را که غصب کرده و گرفته‌اید، بار سنگینی دارد و در قیامت باید پاسخگوی آن باشید. البته حمل آن در دنیا نیز سنگین است، زیرا تمام انحرافات و مظالم حکومت‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس و... تا ظهور امام زمان عليه السلام، معلول جریان غصب خلافت و امامت اهل‌البیت عليهم السلام در صدر اسلام است.

﴿وَعَبِيْهُ وَبِيْلًا﴾

(و عاقبتش را وخیم خواهید یافت.)

«عَبِيٌّ» به دنباله و عاقبت کار می‌گویند؛ «وَبِيْلًا» و «وَبَالًا» نیز به معنای سختی و دشواری است. یعنی: عاقبت این کاری که کردید هم در دنیا و هم در آخرت خیلی سنگین و وخیم خواهد بود؛ حالا چه موقع معلوم می‌شود که نتیجه این غصب خلافت و فدک و خیم بوده است؟ جواب این سؤال در ادامه کلام حضرت آمده است که:

﴿إِذَا كُشِفَ لَكُمْ الْغِطَاءُ﴾

(زمانی که پرده از مقابل شما کنار زده شود.)

«غطاء» پرده و پوشش است؛ یعنی: زمانی که قیامت برپا شود و پرده‌ها کنار زده شوند، خواهید فهمید که نتیجه و عاقبت کارتان چه بوده است. در قرآن کریم آمده است: وقتی که در صور دمیده شود و روز قیامت فرا رسد و هرکسی اعمال خود و عواقب آن را مشاهده نماید، به او خطاب می‌شود: ﴿لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾^(۱) یعنی: «همانا تو نسبت به این عالم غافل بودی، آنگاه ما پرده را برطرف کردیم پس چشم تو امروز تیزبین است.»

﴿وَبَانَ مَا وَرَاءَهُ الضَّرَاءُ [مَاوَرَاءَ الضَّرَاءِ]﴾

(و شداید و سختی‌های پشت پرده ظاهر گردد.)

«ضراء» به معنای بدحالی و سختی می‌باشد، و در مقابل آن «سراء» به معنای خوشحالی قرار دارد. یعنی: زمانی که پرده کنار رفت و در پشت پرده سختی‌ها و شداید روز قیامت را مشاهده کردید، متوجه عاقبت و خیم عمل خود خواهید شد.

البته در بعضی از نسخه‌ها «و بان ماوراء الضراء» بدون تشدید «راء» آمده است. معنای «ضراء» درخت‌های زیادی است که پشت آن مخفی می‌شوند. یعنی: الآن شما زیر پوشش خودتان و ساخته‌ها و بافته‌های ذهنی خودتان قرار گرفته‌اید و برای کاری که کرده‌اید توجیه شرعی

۱- سوره ق (۵۰)، آیه ۲۲.

درست می‌کنید، اما قیامت که برپا شد و پرده‌ها و پوشش‌ها کنار رفت چیز دیگری خواهید دید و نتیجه‌ی خیانتی را که امروز مرتکب شده‌اید در آن روز مشاهده خواهید کرد.

طبق این احتمال همان‌گونه که مرحوم مجلسی فرموده: «هاء» در «ورائه» زائد است و ممکن است اشتباه خطی یا چاپی باشد؛ ولی احتمال اول با سایر جملات قبل و بعد مناسب‌تر است.

﴿وَبَدَأَ لَكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَحْتَسِبُونَ﴾^(۱)

(و ظاهر شود برای شما از ناحیه‌ی پروردگارتان چیزهایی که هیچ وقت گمان آن را نمی‌کردید.)

انسان وقتی غرق لذت‌های دنیاست و مال و مقام و ریاست و قدرت او را مجذوب کند، هیچ‌گاه خیال نمی‌کند روز دیگری نیز خواهد آمد که تمام این پست‌ها و ریاست‌ها و پول‌ها به دیگری منتقل می‌شود و او از آنها جدا شده و در روز قیامت هم باید جوابگوی اعمال خود باشد.

﴿وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ﴾^(۲)

(و در آنجاست که اهل باطل زیانکارند.)

سوز دل بر مزار پدر

﴿ثُمَّ عَظَّمْتُ عَلَى قَبْرِ النَّبِيِّ وَقَالَتْ:﴾

(آنگاه حضرت متوجه قبر پیامبر ﷺ شدند و فرمودند:)

۱- کلام حضرت با تغییراتی از آیه ۴۷ سوره زمر اقتباس شده است. آیه قرآن چنین است: ﴿وَبَدَأَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ﴾.
۲- سوره غافر (۴۰)، آیه ۷۸.

وقتی سخن حضرت با مسلمانان حاضر در مسجد تمام می‌شود، متوجه مزار پیامبر اکرم ص می‌شوند و اشعاری را بر زبان جاری می‌کنند که بیانگر سوز دل و نگرانی روحی آن حضرت است؛ گفته می‌شود که سراینده قسمتی از این اشعار «هند» دختر «اثاثه» بوده است،^(۱) ولی طبرسی در «احتجاج» این هشت بیت را از قول حضرت زهرا ع نقل کرده و می‌گوید: حضرت رو به سوی قبر پیامبر ص کرده و فرمودند:

۱- البته این اشعار در منابع و کتابهای زیادی - با اختلاف در تعداد ابیات و نیز در بعضی مصراعها و کلمات آن - نقل شده است و در این که سراینده اشعار چه کسی بوده اختلاف است. بعضی گفته‌اند که اشعار از «هند» دختر «اثاثه» است، مانند: روایت ابوبکر جوهری در کتاب «السقیفة و فدک» که ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه خود، و اربلی در «کشف الغمة» با تفاوتهایی آن را نقل کرده‌اند؛ که تعداد ابیات آن در شرح نهج البلاغه سه بیت، و در کشف الغمة شش بیت می‌باشد. بعضی دیگر سراینده آن را «صفیة» دختر «عبدالمطلب» عمه رسول خدا ص می‌دانند؛ مانند: مسعودی در «مروج الذهب»، (ج ۲، ص ۳۱۱) که یک بیت آن را نقل کرده، و طبری در «دلائل الامامة» شش بیت آن را ذکر کرده است. بعضی هم اشعار را از زبان حضرت زهرا ع نقل کرده‌اند؛ مانند ابن طیفور در «بلاغات النساء» که در پایان خطبه حضرت دو بیت آن را نقل کرده. مرحوم کلینی در «کافی» (ج ۸، ص ۳۷۶) بدون نقل خطبه و با ذکر سند دو بیت، و شیخ مفید در «أمالی» (ص ۴۰) بدون نقل خطبه و با ذکر سند هشت بیت آن را آورده‌اند. همچنین ابن اثیر در «النهاية» (ج ۵، ص ۲۷۷) و زمخشری در «الفيائق» (ج ۳، ص ۴۱۱) ذیل ماده «هنبث» دو بیت آن را ذکر کرده‌اند. در «تفسیر قمی» (ج ۲، ص ۱۵۷) با ذکر سند دوازده بیت آمده است. آنچه مسلم است این اشعار در رثای پیامبر اکرم ص سروده شده است و مطالب و مضامین بعضی ابیات آن اختصاص به اهل بیت پیامبر ص دارد؛ پس شاید بتوان چنین نتیجه‌گیری کرد که بعضی ابیات آن را «هند» یا «صفیة» در رثای پیامبر ص سروده و حضرت زهرا ع با تمثّل به آنها خود نیز ابیاتی به آن اضافه کرده‌اند؛ همان‌گونه که علامه سید محسن امین عاملی در «مجالس السنیة» (جزء ۵، ص ۸۸) نظیر این مطلب را اظهار داشته است.

﴿قَدْ كَانَ بَعْدَكَ أَنْبَاءٌ وَ هَنْبِئَةٌ لَوْ كُنْتَ شَاهِدَهَا لَمْ تَكُنْ أَلْخَطْبُ﴾

(ای پیامبر! پس از تو خبرها و حوادث پُرسرو صدایی رخ داد، که اگر تو شاهد و حاضر بودی این همه گرفتاری و مصیبت پیش نمی‌آمد.)

«کان» در عبارت «قد کان...» تأمه است و به معنای «حَدَث» می‌باشد و به خبر احتیاج ندارد. «هَنْبِئَةٌ» مفرد است و جمع آن «هَنْبِئَاتٌ» به شداید و حوادث سخت و دشوار گفته می‌شود؛ و نیز برای مواردی که شلوغی راه می‌اندازند و هوچی‌گری می‌کنند از این لفظ استفاده می‌شود. چون بعد از پیامبر ﷺ عده‌ای در سقیفه جمع شدند و هر دسته و جناحی برای پیروزی خود تلاش کرده و می‌خواست امیر و حاکم از جناح خودش باشد، و بالاخره با جو سازی و ارعاب و استفاده از رقابت‌های قبیله‌ای توانستند خلافت ابوبکر را جا بیندازند، که در اینجا تعبیر به «هَنْبِئَةٌ» شده است.

﴿قَدْ كَانَ بَعْدَكَ أَنْبَاءٌ وَ هَنْبِئَةٌ﴾ یعنی: ای پیامبر! پس از تو حوادث و غائله‌هایی به وجود آمد؛ «لَوْ كُنْتَ شَاهِدَهَا»: اگر تو شاهد و ناظر این حوادث بودی، «لَمْ تَكُنْ أَلْخَطْبُ»: گرفتاری و مصیبت زیاد نمی‌شد. شما که از دنیا رفتید، اینها هر کاری خواستند کردند و هر چه خواستند به شما نسبت دادند.

«خَطْبٌ» مفرد و جمع آن «خُطُوبٌ» به معنای شأن، کار و حال است. در قرآن هم آمده: ﴿فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ﴾^(۱) یعنی: «پس چیست کار شما

۱- سوره حجر (۱۵)، آیه ۵۷.

ای فرستادگان؟» ولی بیشتر در امور مکروه و ناپسند و پیشامدهای ناگوار به کار می رود.

﴿إِنَّا فَقَدْنَاكَ فَقَدَ الْأَرْضِ وَإِسْلَهَا وَ اخْتَلَّ قَوْمُكَ فَاشْهَدُهُمْ وَلَا تَعْبُ﴾
 (ما تو را از دست دادیم، همان‌گونه که زمین باران سرشار خود را از دست می دهد؛ و قوم تو تباه شدند؛ پس شاهد و ناظر بر آنان باش و غایب مشو.)
 «و ابل» یعنی: بارانی که مستمر بیارد و موجب زنده شدن زمین گردد؛ اگر زمین باران را از دست بدهد می میرد. حضرت خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: ما شما را از دست دادیم، همان‌گونه که زمین بارانی را که موجب حیات اوست از دست می دهد؛ یعنی: شما موجب حیات جامعه بودید.

﴿وَكُلُّ أَهْلٍ لَهُ قُرْبَىٰ وَمَنْزِلَةٌ عِنْدَ إِلَهِهِ عَلَى الْأَذْنَيْنِ مُقْتَرِبٌ﴾
 (هرکسی که برای او قرب و منزلتی نزد خدا هست، به بستگان خود نزدیک می شود.)
 «أَذْنَيْنِ» جمع «أَذْنِي» است، مثل «مُضْطَفَيْنِ» که جمع «مُضْطَفِي» می باشد.

مرحوم علامه مجلسی برای این عبارت چهار معنا ذکر کرده است؛ ولی من احتمال می دهم که منظور حضرت زهرا علیها السلام این باشد که: یا رسول الله صلی الله علیه و آله! شما که پیش خدا دارای قرب و منزلت هستی، از ما نیز یادی کن و ما را فراموش مکن؛ زیرا هرکسی که مقرب درگاه خدا شود و در بارگاه الهی منزلت پیدا کند، نزدیکان خودش را شفاعت می کند و واسطه می شود که خدا حاجت آنان را برآورد و مشکلشان را

برطرف سازد؛ شما هم یک نگاهی به دختر و دامادتان کنید و آنان را مورد توجه خود قرار دهید.

پس طبق این معنا منظور از عبارت «كُلُّ أَهْلِ...» پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌باشد، یعنی: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اهل بیتش را مورد لطف و عنایت قرار دهد.

﴿أُبْدَتْ رِجَالٌ لَنَا نَجَوَى صُدُورِهِمْ لَمَّا مَضَيْتِ وَحَالَتْ دُونَكَ التُّرْبُ﴾
(بعضی افراد آشکار کردند عقده‌های فرو خفته در سینه‌هایشان را، آنگاه که تو از بین ما رفتی و تلی از خاک میان ما و تو حائل شد.)

این گروهی که علیه حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ و امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ توطئه می‌کردند، در حقیقت عقده‌های درونی خود را آشکار می‌ساختند. یک عده از اینها در جنگ‌های گذشته نظیر جنگ بدر و احد از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ ضربه خورده و نزدیکانشان توسط شمشیر امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ از بین رفتند، عده دیگری از اینها از همان اول نسبت به حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ حسادت می‌ورزیدند و چشم دیدن آن حضرت را نداشتند؛ حالا که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از دنیا رفته و دست اینها در توطئه باز شده است، کینه‌ها و عقده‌های سابق خود را که در سینه جمع کرده بودند نسبت به اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ خالی می‌کنند.

﴿أُبْدَتْ رِجَالٌ لَنَا نَجَوَى صُدُورِهِمْ﴾ یعنی: آشکار کردند آنچه را که در دل‌هایشان مخفی داشتند. در ظاهر چیزی نمی‌گفتند ولی در خفا و پنهان مخالفت می‌کردند و حالا آن مخالفت‌هایشان را علنی ساخته‌اند «لَمَّا مَضَيْتِ»: آنگاه که شما از دنیا رفتید «و حَالَتْ دُونَكَ التُّرْبُ»: و میان ما و

شما خاکهای زیادی حائل شده است. اینها دیگر مانعی را در راه اهداف خود احساس نمی‌کنند، و توطئه‌ها و دسیسه‌هایشان را شروع کرده‌اند. وقتی شما حیات داشتید اینها جرأت نداشتند، ولی حالا دارند کینه‌هایشان را ظاهر می‌کنند.

﴿ تَجَهَّمْنَا رِجَالًا وَ اسْتُخِفَّ بِنَا لَمَّا فُقِدَتْ وَ كُلُّ الْإِزْثِ ^(۱) مُعْتَصَبٌ ﴾

(پس از این‌که شما از دنیا رفتید مردانی با ما برخورد تند و عبوسانه کرده و ما را سبک کردند و همه ارث غصب شد.)

در نسخه احتجاج «كُلُّ الْأَرْضِ» آمده، یعنی: همه زمین؛ طبق این نقل، حضرت مجموع زمین فدک را مورد اشاره قرار داده‌اند. «تَجَهَّم» یعنی: برخورد تند و عبوسانه. این‌که بعضی گفته‌اند: سراینده این اشعار «هند» دختر «أثاثه» بوده، قطعاً این بیت و بعضی ابیات دیگر آن را شامل نمی‌شود، چون مضمون این بیت بیانگر این است که سراینده آن حضرت زهرا علیها السلام است.

﴿ وَ كُنْتَ بَدْرًا وَ نُورًا يُسْتَضَاءُ بِهِ عَلَيْنِكَ يَنْزِلُ مِنْ ذِي الْعِزَّةِ الْكُتُبُ ^(۲) ﴾

(و تو ماه درخشان و نوری بودی که همه از نور تو بهره‌مند می‌شدند، و بر تو از سوی خدای صاحب عزت کتابهایی نازل می‌شد.)

۱- [الأرض].

۲- مقصود از نزول کتابها بر پیامبر صلی الله علیه و آله، یا پیامهای الهی است که در مجموع به شکل قرآن درآمده است؛ و یا این‌که مقصود عرضه نمودن کتب آسمانی قبل از قرآن بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد؛ زیرا آن حضرت به حقایق تحریف نشده آن کتابها کاملاً آگاه بودند.

﴿وَكَانَ جِبْرِيلُ بِآيَاتِ يُؤَنِّسُنَا فَقَدْتُ فَقَدْتُ وَكُلُّ الْخَيْرِ مُحْتَجِبٌ﴾

(و جبرئیل با نزول آیات وحی مونس ما بود، ولی تو از میان ما رفتی و با رفتنت همه خوبی‌ها نیز از ما پنهان شد.)

وقتی جبرئیل می‌آمد و برای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آیات الهی را نازل می‌کرد، طبعاً آثار آن قبل از دیگران به حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ و امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ سرایت می‌کرد، و لذا رحلت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیشتر از همه برای اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ سخت و ناگوار بود.

﴿فَلَيْتَ قَبْلَكَ كَانَ الْمَوْتُ صَادِقَنَا لَمَّا مَضَيْتَ وَحَالَتْ دُونَكَ الْكُتُبُ﴾

(پس ای کاش پیش از تو مرگ ما را فرا گرفته بود، زمانی که تو از بین ما رفتی و بین ما و تو تلی از شن حائل شد.)

«کُتُب» جمع «کُتِيب» است، یعنی: رمل و شن؛ و چون در آن مناطق شن فراوان بود و معمولاً قبرها را با شن می‌پوشاندند، حضرت این گونه تعبیر کرده‌اند.

﴿[إِنَّا رَزَيْنَا بِمَا لَمْ يُرْزَ دُو شَجِنٍ مِّنَ الْبَرِيَّةِ لَا عَجْمٌ وَلَا عَرَبٌ] (۱)﴾

(همانا ما مصیبت زده شده‌ایم به چیزی که هیچ صاحب حزنی از خلاق - نه از عرب و نه از عجم - این چنین مصیبت ندیده است.)

وقتی حضرت این اشعار را خواندند و درد دل خود را با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیان کردند، مسجد را ترک کرده و به طرف خانه حرکت می‌کنند.

۱- این بیت در کتاب «احتجاج» نیامده، ولی مرحوم مجلسی در کتاب «بحارالأنوار» آن را از کتاب «احتجاج» نقل کرده است.

خطابه حضرت زهرا علیها السلام در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله در اینجا به پایان رسید، و اکثر کتابهایی که خطبه حضرت را ذکر کرده‌اند تا همین جا آن را نقل کرده‌اند؛ ولی در روایت احتجاج در ادامه چنین آمده است که در این زمان امیرالمؤمنین علیه السلام در منزل منتظر بازگشت حضرت زهرا علیها السلام بودند و مرتب سرکشیده و بیرون خانه را نگاه می‌کردند که آیا حضرت می‌آید یا نه، وقتی حضرت زهرا علیها السلام وارد منزل می‌شوند و امیرالمؤمنین علیه السلام را در آن حال مشاهده می‌کنند، گفتگویی میان این دو بزرگوار صورت می‌گیرد^(۱) که «إن شاء الله در جلسه آینده به آن خواهیم پرداخت.

«والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته»

۱- به غیر از کتاب «احتجاج» که این گفتگو را نقل کرده، ابن شهر آشوب هم در کتاب «مناقب» (ج ۲، ص ۵۰) این گفتگو را بدون ذکر سند، به دنبال نقل قسمتی از خطبه حضرت آورده است؛ ولی در کتاب «أمالی» شیخ طوسی (مجلس ۳۸، حدیث ۸، صفحه ۶۸۳) بدون این که خطبه حضرت در مسجد را نقل کرده باشد، این گفتگو با ذکر سند آمده است.

درس دوازدهم

سوز دل حضرت زهرا علیها السلام در محضر حضرت علی علیه السلام
عناد حاکمیت با حضرت زهرا علیها السلام
بی تفاوتی اقشار مردم
سکوتی جهادگونه
اوج مظلومیت و غربت اهل بیت علیهم السلام
دلداری امام علیه السلام به حضرت فاطمه علیها السلام
تحلیلی بر سوز دل حضرت زهرا علیها السلام به محضر امام علیه السلام
فلسفه اصرار حضرت در مورد فدک
سکوت مهاجر و انصار از زبان یک شاعر عرب

ثُمَّ انْكَفَأَتْ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَوَقَّعُ رُجُوعَهَا إِلَيْهِ، وَيَتَطَّلَعُ طُلُوعَهَا عَلَيْهِ. فَلَمَّا اسْتَفْرَتَ بِهَا الدَّارُ، قَالَتْ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

يَا بْنَ أَبِي طَالِبٍ! إِشْتَمَلْتَ سِمْلَةَ الْجَنِينِ، وَقَعَدْتَ حُجْرَةَ الظَّنِينِ، نَقَضْتَ قَادِمَةَ الأُجْدَلِ، فَخَانَكَ [فَخَاتَكَ] رِيشُ الأَعْزَلِ؛ هَذَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ يَبْتَرِزُنِي نَحْلَةَ أَبِي وَبُلْغَةَ ابْنِي [ابْنِي]! لَقَدْ أَجْهَدَ [أَجْهَرَ] فِي حِصَامِي، وَالْفَيْتُهُ أَلَدٌ فِي كَلَامِي، حَتَّى حَبَسْتَنِي قَيْلَةَ نَصْرَهَا، وَالمُهَاجِرَةَ وَصَلَهَا، وَغَضَبْتَ الْجَمَاعَةَ دُونِي طَرْفَهَا، فَلَا دَافِعَ وَلَا مَانِعَ، خَرَجْتُ كَاطِمَةً، وَعُدْتُ رَاغِمَةً. أَضْرَعَتْ خَدَّكَ يَوْمَ أَضْعَعْتَ خَدَّكَ، افْتَرَسَتْ الذَّنَابَ، وَافْتَرَشَتْ التُّرَابَ. مَا كَفَفَتْ قَائِلًا وَلَا أَغْنَيْتَ طَائِلًا [بَاطِلًا]، وَلَا خِبَارَ لِي. لَسَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَيْبَتِي وَدُونَ ذَلَّتِي؛ عَذِيرِي اللهُ مِنْكَ عَادِيًا وَمِنْكَ حَامِيًا. وَيَلَايَ فِي كُلِّ شَارِقٍ! وَيَلَايَ فِي كُلِّ غَارِبٍ! مَاتَ العَمْدُ وَوَهَنَ العَضُدُ؛ شَكُوَايَ إِلَى أَبِي! وَعَدُوَايَ إِلَى رَبِّي! اللهُمَّ أَنْتَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَحَوْلًا، وَأَشَدُّ بَأْسًا وَتَنْكِيلًا.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَا وَيْلَ لَكَ، بَلِ الوَيْلُ لِشَانِتِكَ، ثُمَّ نَهْنَهِيَ عَنْ وَجْدِكَ يَا ابْنَةَ الصَّفْوَةِ، وَبَقِيَّةَ النُّبُوَّةِ؛ فَمَا وَنَيْتُ عَنْ دِينِي، وَلَا أَحْطَأْتُ مَقْدُورِي؛ فَإِنْ كُنْتَ تُرِيدِينَ البُلْعَةَ، فَرِزْقِكِ مَضْمُونٌ، وَكَفَيْلِكِ مَأْمُونٌ، وَمَا أُعِدُّ لَكَ أَفْضَلَ مِمَّا قَطَعَ عَنْكَ، فَاحْتَسِبِي اللهُ.

فَقَالَتْ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: حَسْبِي اللهُ [وَنِعْمَ الوَكِيلُ]؛ وَأَمْسَكَتْ.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و به نستعین

در جلسات گذشته خطابه حضرت زهرا علیها السلام در مسجد را خواندیم و گفتیم که آن حضرت با گفتار صریح و مستدل خویش ابوبکر را محکوم کردند و مسلمانان حاضر در مسجد را مورد توبیخ قرار دادند؛ اما ابوبکر با سیاست و زرنگی ای که داشت شروع به تعریف و تمجید کرد و غصب خلافت و فدک را توجیه کرده و آن را مشروع جلوه داد. حضرت پس از سخنان متظاهران ابوبکر، متوجه مردم شده و آنان را به شدت مورد توبیخ قرار دادند. آنگاه اشعار سوزناکی را در کنار مزار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرائت کردند، که اجمالاً به آنها اشاره شد.

سوز دل حضرت زهرا علیها السلام در محضر حضرت علی علیه السلام

حالا امیرالمؤمنین علیه السلام داخل منزل منتظر آمدن حضرت زهرا علیها السلام هستند و شاید نگران حال ایشان باشند، و مرتب بیرون منزل را نگاه می کنند.

در روایت آمده: وقتی سخنان حضرت زهرا علیها السلام خطاب به مردم تمام شد و آن اشعار را در کنار مرقد مطهر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خواندند، مسجد را ترک کرده و رهسپار منزل شدند.

«ثُمَّ أَنْكَفَأَتْ علیها السلام وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَتَوَقَّعُ رُجُوعَهَا إِلَيْهِ»: (انگاه حضرت به طرف خانه بازگشت در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام منتظر آمدن آن حضرت بود.)

«وَ يَتَطَّلَعُ طُلُوعَهَا عَلَيْهِ»: (و چشم به راه و منتظر دیدن حضرت زهرا علیها السلام بود.)

«تَطَّلَعُ» یعنی: سر کشیدن. حضرت علی علیه السلام مرتب سر کشیده و منتظر بازگشت حضرت فاطمه علیها السلام بودند. از اینجا معلوم می شود که آن حضرت نگران حال حضرت زهرا علیها السلام هم بوده اند که نکند خدای ناکرده بلایی به سر ایشان بیاید و دشمنان به ایشان صدمه ای وارد آورند.

«فَلَمَّا اسْتَقَرَّتْ بِهَا الدَّارُ، قَالَتْ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام»: (پس وقتی حضرت در خانه قرار گرفتند، خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام کرده و فرمودند:)

﴿يَا بْنَ أَبِي طَالِبٍ! إِشْتَمَلَتْ شِمْلَةَ الْجَنِينِ﴾

(ای پسر ابی طالب! همچون جنین در شکم مادر پرده نشین شده ای!)

﴿وَ قَعَدَتْ حُجْرَةَ الظَّنِّينِ﴾

(و همانند افراد متهم به گوشه ای نشسته ای!)

آدمهایی که متهم هستند و مورد تعقیب می باشند یک گوشه ای خود را مخفی می کنند. حالا حضرت زهرا علیها السلام خطاب به حضرت علی علیه السلام می فرماید: «همانند آدمهای ظنین و متهم به گوشه ای نشسته ای؟» و دست روی دست گذاشته ای؟

﴿نَقَضْتَ قَادِمَةَ الْأَجْدَلِ فَخَانَكَ [فَخَانَكَ] رِيْشُ الْأَعْزَلِ﴾

(تو بودی که بالهای باز شکاری را درهم شکستی، ولی حالا پره های پرندگان

ضعیف به تو خیانت کرده اند [تو را شکست دادند].)

این عبارت به چند صورت معنا شده است: یکی از این معانی را که مرحوم مجلسی در کتاب «بحارالأنوار»^(۱) آورده است معنای خوبی است و از معانی دیگر رساتر و بهتر می باشد.

طبق این معنا حضرت شجاعان عرب - مانند «عمرو بن عبدود» - را به باز شکاری تشبیه کرده و خطاب به امیرالمؤمنین ع می فرمایند: تو کسی بودی که بالهای باز شکاری را در هم شکستی. در جنگ ها و نبردهایی همچون جنگ بدر، احد، خیبر و... سران مشرکان را شکست داده و آنان را به ذلت کشاندی، حالا ابوبکر و عمر کسی نیستند که در مقابل آنان تسلیم شده ای و گوشه خانه نشسته و هیچ اقدامی نمی کنی.

«قَادِمَةٌ» بال جلو را گویند؛ باز شکاری دارای ده بال جلو (شاهپر) است و به وسیله این بالها حرکت کرده و حیوانات را صید می کند، و به مجموعه این بالها «قَوَادِم» گفته می شود، که جمع «قَادِمَةٌ» است. البته «قَادِمَةٌ» در اینجا به معنای جنس می باشد و لذا مفرد شده است. «أَجْدَل» هم به معنای باز شکاری است. در اینجا حضرت شجاعان عرب را به باز شکاری که از قویترین پرنده هاست تشبیه کرده و می فرماید: «نَقَضْتُ قَادِمَةَ الْأَجْدَلِ»: تو آن کسی بودی که بالهای باز شکاری - یعنی: شجاعان عرب - را با شجاعت شکسته و درهم کوبیدی.

«فَخَانَكَ رِيْشُ الْأَعْزَلِ»؛ در اینجا دو احتمال وجود دارد: یک احتمال این که عبارت «فَخَانَكَ...» باشد، یعنی: آدمهای بی سلاح به تو خیانت

۱- بحارالأنوار (چاپ قدیم)، ج ۸، ص ۱۲۶؛ و چاپ جدید، ج ۲۹، ص ۳۱۳.

کردند. احتمال دیگر این است که «فخاتک...» باشد، یعنی: آدمهای بی سلاح و یا پرندگان ضعیف تو را شکست دادند. «ریش» به پر مرغ و پرنده می گویند؛ و «أعزل» به معنای مرد غیر مسلح است، و در اینجا به قرینهٔ مقابله با «أجدل» به معنای پرنده‌ای است که قادر به پرواز نباشد. حضرت توطئه‌گران سقیفه را به پرندگان ضعیفی تشبیه کرده‌اند که با فریب و خیانت کار خود را انجام داده و حضرت امیر علیها السلام را خانه نشین کردند؛ و معنای جمله این می شود: ولی اکنون پره‌های پرندگان ضعیف به تو خیانت کردند و یا تو را شکست دادند.

خلاصه حضرت می خواهند به امیرالمؤمنین علیها السلام بفرمایند: تو آن کسی بودی که شجاعان عرب و کسانی را که دارای قدرت و شوکت بودند با دلاوری خود شکست داده و از میان برداشتی؛ حالا کار به جایی رسیده که در مقابل افرادی همچون ابوبکر و عمر که قدرت و شجاعتی ندارند و تنها سر و صدا و هیاهو دارند تسلیم شده‌ای و آنان تو را شکست داده‌اند.

حضرت در ادامه می فرمایند:

عناد حاکمیت با حضرت زهرا علیها السلام

﴿ هَذَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ يَبْتَزُّنِي نِخْلَةَ أَبِي وَ بُلْغَةَ ابْنِي [ابن‌ی] ﴾

(این پسر ابی قحافه [ابوبکر] عطیهٔ پدرم و وسیلهٔ زندگی سادهٔ فرزندانم را از من

می رباید.)

«ابتزاز» یعنی: ربودن و به زور گرفتن، از مادهٔ «بَزَّ» می باشد؛ «نِخْلَةَ»

هم به معنای عطیه و بخشش است.

حضرت در اوایل خطابه از فدک تعبیر به «ارث» کردند، ولی در اینجا به عنوان «نحله» یاد می‌کنند. همان‌طور که در آنجا هم اشاره شد: در حقیقت منظور حضرت از «ارث» میراث اصطلاحی نبوده است؛ چرا که پیامبر ﷺ در زمان حیات خویش فدک را به حضرت زهرا علیها السلام دادند، و آن حضرت در زمانی که رسول خدا ﷺ در قید حیات بودند اختیار سرزمین فدک را به عهده داشتند؛ در حالی که اگر مراد ارث اصطلاحی بود، باید پس از رحلت پیامبر ﷺ به دخترشان می‌رسید. روی این اساس به نظر می‌رسد که مراد از ارث یک معنای اعمی بوده باشد؛ یعنی: در بعضی چیزها در زمان حیات پدر نیز تعبیر به «ارث» می‌شود، مثلاً می‌گویند: فلانی هوش و استعدادش را از پدرش به ارث برده، یا شجاعت را از جدش به ارث برده؛ این بدان معنا نیست که پدرش از دنیا رفته باشد و هوش خود را برای فرزند خود به جای گذاشته باشد، بلکه مقصود این است که این هوش و استعداد یا این شجاعت از ناحیه پدرش یا از ناحیه جدش بوده است.

«بُلْغَةٌ» به وسیله زندگی معمولی گفته می‌شود؛ و مراد از «ابْنِیَّ» امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام می‌باشند. البته ممکن است «ابْنِیَّ» باشد که در این صورت مراد از آن «جنس» است و قهراً معنای جمع خواهد داشت، یعنی: وسیله زندگی بچه‌هایم.

حضرت می‌فرمایند: این ابوبکر دارد فدک را که بخشش پدرم بوده و وسیله زندگی ساده و معمولی بچه‌هایم می‌باشد از من

می‌ریاید و غصب می‌کند و مسلمانان همه ساکت نشسته‌اند و هیچ‌کس دفاعی نمی‌کند! ^(۱)

﴿لَقَدْ أَجْهَدَ [أَجْهَرَ] فِي خِصَامِي﴾

(همانا او [ابوبکر] در دشمنی با من کوشش کرد.)

البته در بعضی نسخه‌ها «أَجْهَرَ» آمده است، یعنی: او به شکل علنی و آشکارا به دشمنی با من برخاست.

﴿وَأَلْفَيْتُهُ أَلَدَّ فِي كَلَامِي﴾

(و او را در مکالمه‌ای که با وی داشتم دشمنی سرسخت و لجوج یافتم.)

«أَلَدَّ» به دشمن سرسخت گفته می‌شود، دشمنی که بیشتر از همه ستیزه‌جویی می‌کند. در قرآن هم که می‌فرماید: ﴿وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ﴾ ^(۲) به همین معناست.

۱- از کلام حضرت استفاده می‌شود که فدک تنها وسیله زندگی ساده اهل‌البيت عليهم السلام بوده است، و بسا قسمت ناچیزی از آن را جهت زندگی معمولی خود برداشته و قسمت اعظم درآمد فدک را در مصارف و مصالح عمومی مسلمانان به کار می‌برده‌اند؛ (همانند شیوه‌ای که علما و مراجع بزرگ تقلید در طول غیبت کبری دربارهٔ وجوهات شرعیه عمل می‌کنند و در حد ضرورت و زندگی ساده و معمولی خود از آن استفاده کرده و بقیه را در جهت مصالح حوزه‌ها و ترویج دین مصرف می‌کنند).

یکی از عللی که حاکمیت ابوبکر فدک را غصب کرد، به این خیال بود که اهل‌البيت عليهم السلام در فشار و مضیقه زندگی قرار گرفته و سر تسلیم به حاکمیت نامشروع و غاصبانه آنان فرود آورند! آن چنان که حکومت‌ها از همین راه در طول تاریخ، شخصیت‌هایی را به مدّاحی و تأیید حکومت خود واداشته‌اند.

۲- سورهٔ بقره (۲)، آیهٔ ۲۰۴.

بی تفاوتی اقشار مردم

﴿حَتَّىٰ حَبَسْتَنِي قَبِيلُهُ نَصْرَهَا﴾

(تا آنجا که انصار یاری خود را از من دریغ داشتند.)

«قَبِيلَةُ» نام یکی از مادر بزرگهای طایفه اوس و خزرج بوده، و مقصود اولاد او هستند که همان «انصار» می باشند. ظاهر عبارت این است که خشونت های ابوبکر سبب شد که مهاجر و انصار حاضر نشدند به من کمک کنند؛ و طبیعی است وقتی حکومت شیوه دیکتاتوری و قلدری را پیشه خود سازد، دیگر مردم جرأت نمی کنند حرفی بزنند و از حق دفاع کنند؛ چون مردم اغلب اهل زندگی هستند و به اوضاع و احوال نگاه می کنند و هر کسی پیش خود حساب می کند وقتی حکومت با دختر پیامبر ﷺ با آن همه فضیلت و موقعیت و سابقه و عزت چنین کند که حتی قطعه زمینی را که توسط شخص پیامبر ﷺ به دخترش بخشیده شده بود مصادره کند، دیگر تکلیف دیگران روشن است. طبیعی است که در چنین شرایطی اکثر مردم می ترسند و سکوت اختیار می کنند.

﴿وَالْمُهَاجِرَةُ وَضَلَّهَا﴾

(و مهاجرین وصلت و ارتباط خویش با من را نادیده گرفتند.)

با وجود این که مهاجرین با اهل بیت ارتباط دیرینه داشتند و در سختی های دوران مکه در کنار پیامبر ﷺ بودند و همه با هم از مکه به مدینه هجرت کردیم، اما دشمنی ابوبکر و جو سازی او و طرفدارانش باعث شد که آنان هم از حق من دفاع نکنند و ساکت بنشینند.

خلاصه، نه مهاجرین و نه انصار، حاضر نشدند به من کمک کنند؛ و این به واسطه سرسختی و لجاجت ابوبکر بود. وقتی ابوبکر روی خوش نشان نداد و حاضر شد برخورد کند، قهراً مردم ساکت می شوند. حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید: «وَإِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمَلُوكِ وَالدُّنْيَا إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ»^(۱) یعنی: «توده مردم همیشه به سمت دنیا و حاکمان دنیا هستند، مگر این که کسی را خدا حفظ کند.» و تجربه تاریخ نیز این را به خوبی نشان می دهد.

در آن شرایط که قدرت از مسیر اصلی اش منحرف شده و هر کس حاکمیت غصب را قبول می کرد به نان و مقامی می رسید، طبیعی بود که اکثر مهاجرین و انصار هم به امید نان و مقامی ساکت شوند و تحت تأثیر توجیهات به ظاهر اسلامی حاکمیت قرار گیرند. ابوبکر و همفکرانش نیز این روحیه آنان را خوب درک کرده و از آن برای تحکیم قدرت سیاسی خود استفاده کردند.

﴿وَعَصَّتِ الْجَمَاعَةُ دُونِي طَرْفَهَا﴾

(و جماعت چشم خود را روی هم گذاشتند تا مرا نبینند.)

این همه جمعیت که در مسجد بودند چشم خود را روی هم گذاشتند تا مرا نبینند، چون می خواستند زندگی کنند لذا چشم پوشی کردند.^(۲)

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۱۰.

۲- متأسفانه در میان مهاجرین و انصار شخصیت های زیادی بودند که حالت فوق را داشتند، در این صورت تکلیف مردم عادی روشن است!

﴿فَلَا دَافِعَ وَلَا مَانِعَ﴾

(پس نه کسی بود که [از من] دفاع کند و نه کسی مانع [از ظلم] شد.)

﴿حَرَجْتُ كَاطِمَةً وَعُدْتُ رَاغِمَةً﴾

(با خشم فرو خورده از منزل خارج شدم و خفیف و خوار به منزل بازگشتم.)

«كَظَمَ» یعنی: فرو خوردن، «كَظَمَ غِيظًا» هم که می‌گویند یعنی: انسان آن ناراحتی و خشم خود را فرو برد و ظاهر نکند. «حَرَجْتُ كَاطِمَةً» یعنی: در حالی از منزل خارج شدم و به طرف مسجد رفتم که خشم خود را فرو خورده و درد دل خود را پوشانده بودم؛ کنایه از این که به سبب ظلم‌ها و ناحقی‌هایی که روا داشتند، قلبم پراز اندوه و درد شده بود؛ ولی باز احتمال این می‌رفت که لااقل یک نفر برخیزد و از حق من دفاع کند، ولی همه این جماعت ساکت نشسته بودند.

«وَعُدْتُ رَاغِمَةً»؛ «رَغَمٌ» یعنی: ذلت و خواری؛ یعنی: با حالت خفت و سبکی بازگشتم.

همه این جملات مظلومیت اهل بیت و حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ را می‌رساند. با این که آن حضرت دختر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و یادگار آن بزرگوار بودند، هیچ یک از مسلمانان حاضر در مسجد، یا از ترس حکومت غاصب و یا به امید رسیدن به نان و مقام، حاضر به دفاع از حق آن حضرت نشدند، و ظلم آشکار ابوبکر و دار و دسته‌اش را دیدند ولی تنها نظاره‌گر بودند و از ایشان دفاع نکردند.

سکوتی جهادگونه

﴿أَضْرَعَتْ حَدَّكَ يَوْمَ أَضَعَتْ حَدَّكَ﴾

(از روزی که تیزی و تندی شمشیرت را از بین بردی صورت خود را ذلیل کردی.)

شما یک فردی بودی که در جبهه‌ها و جنگ‌ها با شمشیر خود دشمنان حق و عدالت را خوار و ذلیل می‌کردی، ولی از آن موقع که سر شمشیرت را شکستی صورت خود را به ذلت در آوردی. البته علت سکوت حضرت این بود که جنگ داخلی رخ ندهد و اساس اسلام که هنوز نهالی جوان و نورسیده بود به خطر نیفتد، و لذا از حق خود چشم‌پوشی کرده و در حقیقت خود را فدای اسلام کرد.^(۱)

«ضَرَعٌ» یعنی: خضوع و فرمانبرداری، و «أَضْرَعَتْ» از باب افعال بوده و به این معناست که [صورت و وجه] خود را به ذلت درآوردی و تسلیم شده‌ای.

۱- در این باره شهید صدر در کتاب «فدک فی التاریخ» صفحه ۷۹ یادآور شده است: با این‌که عده‌ای پیشنهاد قبول رهبری قیام علیه حاکمیت را به حضرت علی علیه السلام نمودند، ولی آن حضرت به هدف آنان کاملاً آگاه بودند، که اینها طالب تحقق حق و عدالت نیستند، بلکه می‌خواهند توسط علی علیه السلام به مقاصد و اهداف خود برسند، و لذا حضرت به آنان جواب منفی دادند؛ از طرف دیگر اگر آن حضرت در آن شرایط قیام می‌کردند و سکوت را می‌شکستند، با توجه به شورشهایی که در گوشه و کنار کشور اسلامی رخ داده بود، قطعاً نظم امور به هم می‌ریخت و اسلام نوپا در مقابل شرک و کفر شکست می‌خورد؛ و این همان خواسته معاندین و کفار بود.

این جملات همه تشبیه می‌باشد و مقصود این است که از روزی که بنا به مصالح اسلام و مسلمانان و حفظ وحدت داخلی امت اسلام شمشیر را کنار گذاشتی، یک عده فرصت طلب سوءاستفاده کرده و بر اریکه قدرت سوار شدند و تو را خانه‌نشین و به ظاهر ذلیل کردند.

﴿اَفْتَرَسْتَ الذُّنَابَ وَ اَفْتَرَشْتَ التُّرَابَ﴾

(تو گردن گرگها را شکستی و امروز خاک را فرش خود قرار داده‌ای.)

و اگر جمله را این‌گونه بخوانیم: «اَفْتَرَسْتَ الذُّنَابُ وَ...» معنایش چنین می‌شود: گرگها دریدند (و شکار تو را ربودند، که کنایه از غصب خلافت است) و تو خاک را فرش خود قرار داده‌ای؛ کنایه از این‌که به زمین چسبیده‌ای و حرکتی در دفاع از حق من نمی‌کنی. ولی این وجه با سیاق کلام حضرت چندان مناسب نیست و همان وجه اول بهتر است که بگوییم: تو در گذشته چونان شیر گردن گرگهای عرب را شکستی و اکنون خاک را فرش خود قرار داده‌ای. وقتی شیر گردن شکار خود را می‌شکند می‌گویند: «اَفْتَرَسَ»، و «ذُنَاب» یعنی: گرگها، و در اینجا منظور گردنکشان و قلدران عرب است، همان‌طور که در اوایل خطبه هم فرموده بودند: «وَ بَعْدَ اَنْ مُنِيَ بِبِهِمِ الرَّجَالِ وَ ذُؤْبَانِ الْعَرَبِ».

﴿مَا كَفَّفَتْ قَائِلًا﴾

(هیچ گوینده‌ای را [از سخن باطل] منع نکردی!)

«كَفَّفَ» یعنی: بازداشتن، «قَائِلًا» هم به معنای گوینده است؛ یعنی: هر کس هرچه بخواهد می‌گوید و هر خلافی بتواند می‌کند، تو در

شرایطی قرار گرفته‌ای که جلوی هیچ‌کدام از اینها را نمی‌توانی بگیری. ابوبکر با صراحت حقوق ما را غصب می‌کند و حدیث جعل کرده و به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می‌دهد؛ آنها با تبلیغات و جو سازی هرچه می‌خواهند می‌گویند و توده مردم را فریب می‌دهند، ولی تو هیچ عکس‌العملی نشان نداده و سکوت اختیار کرده‌ای!

﴿وَلَا أُغْنِيَتْ طَائِلًا [بِاطِلًا]﴾

(و هیچ‌کار مؤثری [در جهت دفع فتنه موجود] انجام ندادی.)

یعنی: اگر وضعیت و شرایط شما جور بود که یک حرفی می‌زدی و یک کاری می‌کردی، قطعاً اینها ترسیده و عقب‌نشینی می‌کردند؛ ولی تو به خاطر شرایطی که تحمیل شده است، همین طور گوشه خانه نشسته و دست روی دست گذاشته‌ای و هیچ حرکتی را مصلحت نمی‌بینی.

در بعضی نسخه‌ها «وَلَا أُغْنِيَتْ بِاطِلًا» آمده است؛ یعنی: هیچ باطلی را دفع نکردی. منظور از باطل کارهای خلاف حقی است که حکومت غاصبانۀ ابوبکر انجام می‌داد.

البته عذر واقعی حضرت امیر علیه السلام حفظ اصل اسلام و وحدت مسلمانان بود که مبادا با جنگ داخلی کیان اسلام به خطر افتد.

﴿وَلَا خِيَارَ لِي﴾

(و من هم هیچ اختیاری ندارم.)

یعنی: هیچ کاری هم از دست من بر نمی‌آید. در این جملات حضرت زهرا علیها السلام نخواستند به سکوت حضرت علی علیه السلام اعتراض

بکنند، بلکه در صدد نشان دادن وضعیت آن حضرت هستند، که چرا باید شرایطی پیش آید که مثل شما که نه اهل ترس و مداهنه و ضعف هستید و نه اهل فرار از مبارزه با ظلم و ظالمان، نتوانید کلمه‌ای بر زبان جاری کنید و از حق قطعی خود و دختر پیامبر خدا دفاع کنید.

﴿لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَيْبَتِي وَدُونِ ذَلَّتِي﴾

(ای کاش من قبل از این حالت سکون و گوشه‌نشینی و پیش از این خواری و ذلت مُرده بودم.)

«هَيْبَةٌ» به معنای رفیق و سکون است؛^(۱) یعنی: الآن با این وضع موجود، من هم باید یک گوشه‌ای آرام و ساکن بنشینم، ای کاش قبل از این من مُرده بودم و مجبور به تحمل این وضعیت نبودم.

حالا از این قسمت به بعد، حضرت لحن خود را عوض کرده و می‌فرمایند:

﴿عَذِيرِي اللَّهُ مِنْكَ عَادِيًّا وَمِنْكَ حَامِيًّا﴾

(خداوند عذری‌پذیر من باشد از جانب شما، در حالی که دفع تجاوز و ستم از من می‌کردی و حامی و پشتیبان من هستی.)

مرحوم مجلسی در کتاب «بحار الأنوار» معانی مختلفی برای این عبارت ذکر کرده است. یکی از آن معانی که به نظر بهتر می‌آید این است: عذری‌پذیر من خدا باشد در حالی که سختی‌ها را از من دفع می‌کردی؛ و از

۱- البته «هَيْبَةٌ» به معنای ضعیف و ناتوان، و همچنین به معنای خوار و ذلیل هم آمده است، و با توجه به جمله بعدی این معانی مناسب‌تر است.

من حمایت می نمودی. بر این اساس معنای این جمله عذرخواهی حضرت زهرا علیها السلام از حضرت علی علیه السلام می باشد، یعنی: در عین حال شما مدافع من و حامی من هستید و اگر سخن به تندی گفتم امیدوارم خداوند عذر مرا بپذیرد.

اوج مظلومیت و غربت اهل بیت علیهم السلام

حضرت در ادامه می فرماید:

﴿وَيَلَايَ فِي كُلِّ شَارِقٍ، وَيَلَايَ فِي كُلِّ غَارِبٍ﴾

(وای بر من در هر صبحدم، وای بر من در هر شامگاه.)

«ویل» به معنای «وای» در فارسی است، و در حال ندبه و استغاثه «الف» به آن متصل می شود و «یاء» هم علامت متکلم است. «شارق» یعنی: هنگام طلوع خورشید، و «غارب» یعنی: هنگام غروب آن. در اینجا مرحوم مجلسی احتمال داده اند که «ویلاي» تثنیه باشد، یعنی: دو «ویل»؛ ولی این احتمال بعید است؛ و علت این که «ویلاي» فرموده اند، از برای بیان تأکید و اهمیت مسأله می باشد.

نکته ای که در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد این است که این جملات و عبارات اوج مظلومیت و غربت اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می رساند. هنوز چند صباحی از رحلت آن حضرت نگذشته است، ولی آن قدر بر عترت و یادگار و جانشین به حق او ظلم و ستم روا می دارند که حضرت زهرا علیها السلام این گونه با امیرالمؤمنین علیه السلام درد دل می کنند و سوز و گداز خود را ظاهر می سازند.

﴿مَاتَ الْعَمْدُ وَوَهَنَ الْعَضُدُ﴾

(تکیه‌گاه از دست رفت و بازو سست شد.)

«عَمَد» به معنای تکیه‌گاه است. بعضی گفته‌اند در عبارت متن «عَمْد» صحیح است، «عَمْد» جمع «عَمود» و یا «عِماد» است و به معنای تکیه‌گاهها می‌باشد. ^(۱) «عَضُد» هم به معنای بازو است و کنایه از وسیله قدرت و توانایی است.

حضرت می‌خواهند بفرمایند: پدرم تکیه‌گاه و وسیله قدرت ما بود، پدرم که از دست رفت توانایی و قدرت ما ضعیف شد.

﴿شَكَوَايَ إِلَى أَبِي وَعَدَوَايَ إِلَى رَبِّي﴾

(شکایت‌م را به پدرم و عرض‌حالم را به پروردگارم ارائه می‌کنم.)

«شَكُوا» به معنای شکایت بوده و «عدوا» نیز به همین معناست؛ نزد کسی که می‌روند شکایت می‌کنند به آن «عَدَا» گفته می‌شود، چون در حقیقت تعدّیات را پیش او می‌گویند.

﴿اللَّهُمَّ أَنْتَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَحَوْلًا﴾

(پروردگارا! تو از نظر قدرت و نیرو از اینها نیرومندتر و قوی‌تر هستی.)

۱- در فرهنگ‌های لغت «عَمَد» و «عَمْد» هر دو جمع «عَمود» و «عِماد» آمده است، و بنابراین معنای جمله چنین می‌شود: تکیه‌گاههای من از دست رفت؛ ولی به نظر می‌رسد که مراد حضرت با توجه به محتوا و سیاق این گفتگو، فوت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد، همان‌گونه که در شرح و ترجمه‌های خطبه چنین آمده است. بنابراین کلمه «عَمَد» که جمع است در اینجا مناسب نیست، مگر این‌که از آن معنای مفرد اراده شود؛ و احتمالاً این کلمه تصحیف «عمود» یا «عمید» باشد.

خدایا غاصبان خلافت و فدک زور دارند و هر کاری می‌خواهند می‌کنند، ولی خدایا قدرت تو بی‌نهایت است؛ تو خود به حساب اینها رسیدگی کن و جزایشان را بده.

﴿وَأَشَدُّ بَأْسًا وَتَنْكِيلًا﴾

(و عذاب و انتقام تو از دیگران شدیدتر خواهد بود.)

«بأس» یعنی: عذاب، و «تنکیل» یعنی: عقوبت؛ یعنی: خدایا تو خود اینها را عقاب کن و به عذاب دردناک گرفتار فرما.

دلداری امام علیها السلام به حضرت فاطمه علیها السلام

﴿فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیها السلام: لَا وَيْلَ لَكَ، بَلِ الْوَيْلُ لِسَانِكَ﴾

(پس امیرالمؤمنین علیها السلام [خطاب به حضرت فاطمه علیها السلام] فرمود: وای بر تو

نیست، بلکه وای بر آنهایی است که بغض تو را داشته و دشمن تو هستند.)

«وویل» معنایش در حقیقت عذاب و عقاب است، و آن غیر از «وویح»

است؛ «وویح» در مواردی گفته می‌شود که به عنوان دلسوزی باشد، اما

«ویل» به معنای عذاب و عقاب می‌آید. اینجا چون حضرت زهرا علیها السلام

فرموده بود که وای بر من در هر صبحگاه و شبانگاه، لذا امیرالمؤمنین علیها السلام

می‌فرماید: وای بر تو نیست، بلکه وای بر آن کسانی است که به تو ظلم

کرده‌اند و بدخواه و دشمن تو هستند. «شانی» به کسی می‌گویند که بغض

و دشمنی دارد. در قرآن کریم هم آمده است: ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾. (۱)

۱- سوره کوثر (۱۰۸)، آیه ۳.

آیه خطاب به پیامبر ﷺ است، یعنی: «همانا دشمن و بدخواه تو ابتر و بی دنباله است.»

﴿تُمْ نَهْنَهِي عَنْ وَجْدِكَ﴾

(پس خود را از ناراحتی و غضب بازدار.)

«وَجْد» به معنای خشم و غضب است، و «نَهْنَهِي» صیغه امر مؤنث است و از ماده «نَهْنَهَةٌ» به معنای بازداشتن می باشد، یعنی: بازبدار و خویشتن داری کن و از آن حالت عصبانیت خودت را حفظ بکن.

﴿يَا ابْنَةَ الصَّفْوَةِ وَبَقِيَّةَ النَّبُوَّةِ﴾

(ای دختر برگزیده خدا و ای باقی مانده و یادگار نبوت!)

﴿فَمَا وَبَيْتُ عَنْ دِينِي﴾

(هیچ گاه من در دین خود ضعیف و سست نشده ام.)

«وَنِي» به معنای ضعف و سستی است. حضرت می خواهند بفرمایند: هیچ گاه من در عمل به دینم ضعیف و خسته نشده ام و آنچه در قدرتم بوده انجام داده ام.

حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام بیش از این نمی توانستند اقدام کنند و یا تندی به خرج دهند؛ چرا که جهات دیگر را هم ملاحظه می کردند. اگر در زمان پیامبر ﷺ با تندی و شهادت با دشمنان برخورد کردند، به خاطر این بود که در آن زمان مصلحت این گونه اقتضا می کرد، ولی حالا مصلحت دین همین است که حضرت ساکت باشند، و لذا خطاب به حضرت

زهرا علیها السلام می فرماید: اگر مشاهده می کنی که من سکوت اختیار کرده و هیچ عکس العملی نشان نمی دهم، به خاطر این نیست که در دین خود سست و ضعیف شده باشم.

﴿وَلَا أَخْطَأُ مَقْدُورِي﴾

(و در محدوده قدرت و توانایی خودم خطا نکرده‌ام.)

یعنی: به اندازه قدرتم وظیفه‌ام را انجام داده‌ام.

﴿فَإِنْ كُنْتَ تُرِيدِينَ الْبُلْغَةَ، فَرِزْقُكَ مَضمُونٌ وَكَفِيلُكَ مَأْمُونٌ﴾

(پس اگر منظور تو معیشت می باشد، همانا روزی تو ضمانت شده است و آن که

کفیل توست مورد اطمینان است.)

یعنی: خداوند ضامن و کفیل مایحتاج و رزق و روزی بندگان

خویش است و جای نگرانی وجود ندارد.

﴿وَمَا أَعِدُّ لَكَ أَفْضَلُ مِمَّا قَطَعَ عَنْكَ﴾

(و آنچه برای تو [در آخرت] آماده شده، به مراتب بهتر است از آنچه [در دنیا] از

تو گرفته شده است.)

﴿فَاخْتَسِبِي اللَّهَ﴾

(پس به حساب خدا بگذار.)

در اینجا حضرت علی علیه السلام مقامات معنوی آخرت را که مربوط به

اولیای خدا و افراد صالح و فداکار و صبور و بردبار است خاطر نشان

کرده، و بدین وسیله حضرت زهرا علیها السلام را تسلی می دهند.

﴿فَقَالَتْ عَلَيْهَا: حَسْبِيَ اللَّهُ [وَنِعْمَ الْوَكِيلُ]﴾

(پس حضرت زهرا علیها السلام فرمود: [حقیقتاً] خداوند مرا کفایت می‌کند، [و اوست بهترین وکیل و مدافع].)

﴿وَأَمْسَكَتْ﴾

(و حضرت از سخن گفتن خودداری کرد.)

تحلیلی بر سوز دل حضرت زهرا علیها السلام به محضر امام علیه السلام

ماجرای خطبه حضرت زهرا علیها السلام در اینجا به پایان می‌رسد. نکته‌ای که لازم است در این قسمت به آن پرداخته شود، بررسی دو اشکال و پاسخ به آنها می‌باشد؛ مرحوم مجلسی در کتاب «بحار الأنوار»^(۱) می‌فرماید: بعضی‌ها دو اشکال وارد کرده‌اند:

اشکال اول: حضرت فاطمه علیها السلام با این‌که دارای مقام عصمت هستند، چگونه است که این‌گونه با تندی و ناراحتی با حضرت امیر علیه السلام صحبت می‌کنند؟ مگر امیرالمؤمنین علیه السلام امام و ولی امر نبود، با امام علیه السلام که نمی‌توان به این صورت صحبت کرد.

در پاسخ به این اشکال، مرحوم مجلسی می‌گوید: حضرت زهرا علیها السلام می‌خواستند کارهای زشت غاصبان حکومت را به این وسیله بیان کرده و بفهمانند که اینها چه ظلم‌هایی روا داشته‌اند. در حقیقت تندی

۱- بحار الأنوار (چاپ قدیم)، ج ۸، ص ۱۲۷؛ و چاپ جدید، ج ۲۹، ص ۳۲۴.

حضرت به خاطر این مصلحت بوده است؛ زیرا یک وقت انسان می‌خواهد عظمت یک مطلبی را به کسی برساند، او را مورد خطاب و عتاب قرار می‌دهد، در حالی که مقصودش تندی به آن شخص نیست. این مسأله در گفتگوها معمول است؛ مثلاً فرض کنید: پادشاه یا حاکم یک مملکت وقتی مشاهده می‌کند (مثلاً) بازرگانان و تجار کشور، یک کار خلافی را مرتکب شده‌اند، برای این که اهمیت کار خلاف آنان را بفهماند، وزیر بازرگانی را مورد عتاب قرار می‌دهد؛ با این که می‌داند وزیر بازرگانی تقصیر ندارد، ولی می‌خواهد با این خطاب و عتاب خود اهمیت و عظمت کار زشت آنها را مجسم کند.

از باب نمونه وقتی حضرت موسی علیه السلام از کوه طور بازگشت و مشاهده کرد که بنی اسرائیل گوساله پرست شده‌اند، در اینجا برادرش هارون علیه السلام را مورد عتاب قرار داده و توبیخ کرد؛ ریشش را گرفت و گفت: چه کردی؟ هارون جواب داد: «يَا بَنِيَّ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي...»^(۱) «ای پسر مادرم! ریش و سر مرا نگیر، من ترسیدم بگویی چرا بین بنی اسرائیل اختلاف انداختی و سخن مرا اهمیت ندادی.» حضرت موسی علیه السلام می‌داند که هارون علیه السلام تقصیری ندارد، ولی می‌خواهد زشتی کار بنی اسرائیل را مجسم کرده و اهمیت این مسأله را برساند، و لذا در ظاهر با برادرش دعوا می‌کند.

در اینجا هم حضرت فاطمه علیها السلام می‌خواستند عظمت ظلم اینها را منعکس کنند و لذا با این لحن صحبت می‌کنند تا به این وسیله به مردم

۱- سوره طه (۲۰)، آیه ۹۴.

آن زمان و به تاریخ بفهمانند که چه ظلم‌هایی به اهل‌البیت علیهم‌السلام وارد آمده است.

این جوابی است که مرحوم مجلسی از اشکال اول می‌دهد.

فلسفه اصرار حضرت در مورد فدک

اشکال دوم: ممکن است بعضی‌ها اشکال کنند که چرا حضرت زهرا علیها‌السلام برای فدک - که یک مسأله اقتصادی بود - این قدر معرکه گرفتند و با آن هیأت مخصوص به طرف مسجد رفته و آن سخنرانی آتشین را ایراد فرمودند؟ مگر آن حضرت نمی‌دانستند که روزی هر کس را خدا می‌رساند و او خود رازق انسانهاست. و از طرفی آن حضرت از نظر زهد و بی‌اعتنایی به مال دنیا زبانزد مردم بودند، پس چرا راجع به یک مسأله مالی این همه شدت به خرج دادند؟

در جواب این اشکال باید گفت که **اولاً:** هر چند فدک در اختیار حضرت زهرا علیها‌السلام بود اما در حقیقت به همه اهل بیت تعلق داشت، و این یک حق شخصی و خصوصی نبود که فاطمه علیها‌السلام از آن گذشت کند؛ به عبارت دیگر اعطاء فدک به حضرت زهرا علیها‌السلام به خاطر این بود که خانواده علی علیه‌السلام و بیت امامت از نظر مالی بی‌نیاز باشند، و همان طور که در جلسات قبل گفتیم فدک با امامت و خلافت - خلافت به حق از طرف رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم - گره خورده بود، و در واقع حضرت با موضع‌گیری خود می‌خواستند از حق اهل بیت علیهم‌السلام و فرزندان‌شان که ائمه معصومین علیهم‌السلام هستند دفاع کرده و حقوق غصب شده را پس بگیرند.

ثانیاً: یکی از علت‌هایی که حضرت این خطبه را ایراد فرمودند این بود که با مسلمانان اتمام حجت کرده باشند، و لذا در قسمت‌هایی از خطبه فرمودند که من می‌دانم شما اهل دنیا شده‌اید و حالت عهدشکنی سراپای شما را فراگرفته، ولی این خطبه بیان سوز و دردی است که در دل و جانم جای گرفته است: «وَلَكِنَّهَا فَيْضَةُ النَّفْسِ»؛ و من می‌خواستم با این بیانات با شما اتمام حجت کرده باشم: «وَتَقْدِمَةُ الْحُجَّةِ»؛ پس یکی از اهداف حضرت اتمام حجت با مسلمانان بوده است.

و ثالثاً: نکته مهم در این است که حضرت زهرا علیها السلام با خطابه خود در مسجد، مظلومیت اهل بیت و ظلم و ستم غاصبان حکومت را به اثبات رساندند. اگر آن حضرت هیچ نمی‌گفتند و ساکت می‌نشستند، مردم هم نمی‌فهمیدند که چه شده و چه ستم‌هایی بر عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد آمده است. این خطبه حضرت سند بزرگی بر مظلومیت اهل بیت علیهم السلام است که در طول تاریخ گواه و شاهد بر ظلم‌ها و ستم‌های حکام غاصب آن زمان بوده است، و نیز نسل‌های آینده متوجه شدند که اکثریت مهاجر و انصار چقدر آدم‌های بی‌تفاوتی بودند که دیدند چه حق‌کشی‌هایی صورت می‌گیرد ولی همه ساکت و تماشاگر بودند و هیچ‌گونه دفاعی از حریم اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نکردند.

سکوت مهاجر و انصار از زبان یک شاعر عرب

در اینجا مناسب است اشاره‌ای داشته باشیم به چند بیت از اشعار یک شاعر عرب که به مسلمانان - مهاجر و انصار - خطاب کرده و می‌گوید:

شما مرید پیامبر ﷺ نیستید، بلکه مرید ابوبکر می‌باشید، دروغ می‌گویید که ما مرید پیامبر ﷺ هستیم؛ برای این که دختر پیامبر ﷺ آمد و این همه تظلم کرد و از شما کمک و یاری خواست، ولی شما ساکت و بی تفاوت بودید؛ اما وقتی عایشه دختر ابوبکر برای به راه انداختن جنگ جمل به شما گفت: بیایید با علی ع جنگ کنید، شما به کمک او شتافتید و گفتید: مگر می‌شود که دختر خلیفه دروغ بگوید و اشتباه کند؟! پس معلوم می‌شود شما امت ابوبکر هستید نه امت پیامبر!

«مَا الْمُسْلِمُونَ بِأُمَّةٍ لِمُحَمَّدٍ ع وَآلِهِ ع»: مسلمانها امت محمد ع و آل او ع نیستند.

«كَلَّا وَ لَكِنَّ أُمَّةً لِعَتِيقٍ»: بلکه آنان امت عتیق [ابوبکر] هستند. «عتیق» یعنی آزاد شده، و از القاب ابوبکر می‌باشد.

«جَاءَتْهُمْ الزُّهْرَاءُ ع تَطْلُبُ إِيَّاهُمْ»: حضرت زهرا ع نزد مسلمانها آمد و ارث خود را طلب کرد.

«فَتَقَاعَدُوا عَنْهَا بِكُلِّ طَرِيقٍ»: ولی همه آنها بی‌اعتنایی کرده و هر کس به بهانه‌ای از کمک کردن دریغ ورزید.

«وَتَسَوَاتَبُوا لِقِتَالِ آلِ مُحَمَّدٍ ع وَآلِهِ ع»: ولی همین مردم برای جنگ با آل محمد ع و آل او ع به حرکت درآمدند.

«لَمَّا دَعَتْهُمْ ابْنَةُ الصِّدِّيقِ»: وقتی که دختر صدیق [ابوبکر] آنها را به جنگ دعوت کرد. «صدیق» از القاب ابوبکر است.

«فَقَعُودُهُمْ عَنْ هَذِهِ وَ قِيَامُهُمْ مَعَ هَذِهِ يُغْنِي عَنِ التَّحْقِيقِ»: پس بی‌اعتنایی آنها نسبت به حضرت زهرا ع و قیام و همراهی آنان با عایشه، همه را از تحقیق نسبت به آنچه گذشت بی‌نیاز می‌کند.

یعنی: مسلمانان - در صدر اسلام و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - بی خود می گویند ما امت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستیم، آنها در عمل امت ابوبکر هستند؛ برای این که نسبت به دادخواهی حضرت زهرا علیها السلام بی اعتنایی کردند، اما به ندای عایشه در لشکرکشی برای جنگ با علی علیه السلام لبیک گفتند، پس معلوم می شود به دروغ می گویند که ما امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستیم، شما امت ابوبکر هستید و بنده دنیا و مال و مقام دنیا می باشید.

اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم

وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ.

«والسلام علیکم و رحمة الله و بركاته»

بخش دوّم:

خطبة حضرت زهرا عليها السلام

خطاب به

زنان مهاجر و انصار در بستر بیماری

دس درس سیزدهم

سند خطبه

عیادت زنان مهاجر و انصار از حضرت زهراء علیها السلام

تصویری از بی وفایی مردم

ناامید شدن حضرت از هدایت گمراهان

آغاز انحراف مسیر خلافت

انگیزه‌های سیاسی اصحاب سقیفه

وَ قَالَ سُوَيْدُ بْنُ غَفَلَةَ: لَمَّا مَرَضَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ الْمَرَضَةَ الَّتِي تُؤَفِّقَتْ فِيهَا،
اجْتَمَعَتْ إِلَيْهَا نِسَاءُ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ لِيُعَدَّتْهَا؛ فَقُلْنَ لَهَا: كَيْفَ أَصْبَحْتَ مِنْ
عَلَّتِكَ يَا ابْنَةَ [بِنْتِ] رَسُولِ اللَّهِ ﷺ? فَحَمِدَتِ اللَّهَ، وَ صَلَّتْ عَلَى أَبِيهَا، ثُمَّ
قَالَتْ:

أَصْبَحْتُ وَ اللَّهُ عَائِفَةٌ لِدُنْيَاكُنَّ، قَالِيَةً لِرِجَالِكُنَّ، لَفَطْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ عَجَمْتُهُمْ،
وَ سَنَأْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ سَبَرْتُهُمْ؛ فَقَبِحًا لِقُلُوبِ الْحَدِّ، وَ اللَّعْبِ بَعْدَ الْجِدِّ، وَ قَرَعِ الصَّفَاةِ وَ
صَدَعِ الْقَنَاةِ، وَ [حَتْلِ] حَظَلِ الْأَرَاءِ وَ زَلَلِ الْأَهْوَاءِ؛ ﴿لَبِئْسَ مَا قَدَّمْتَ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ
أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ﴾ ^(١) لَا جَرَمَ لَقَدْ قَلَدْتُهُمْ وَ بَقَيْتَهَا،
وَ حَمَلْتُهُمْ أَوْ قَتَيْتَهَا، وَ سَنَنْتُ عَلَيْهِمْ [عَارَهَا] غَارَتَهَا؛ فَجَدَعًا وَ عَفْرًا وَ بَعْدًا لِلْقَوْمِ
الظَّالِمِينَ.

وَ يَحُهُمْ! أَنَّى زَحَزَحُوهَا عَنْ رَوَاسِي الرِّسَالَةِ، وَ قَوَاعِدِ النُّبُوَّةِ وَ الدَّلَالَةِ،
وَ مَهْبِطِ الرُّوحِ الْأَمِينِ، وَ الطَّيِّبِينَ [الطَّيِّبِينَ] بِأُمُورِ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ؟ ﴿أَلَا ذَلِكَ هُوَ
الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾ ^(٢).

وَ مَا الَّذِي نَقَمُوا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ?! نَقَمُوا وَ اللَّهُ مِنْهُ نَكِيرٌ سَيِّفِهِ، وَ قِلَّةَ
مُبَالَاتِهِ لِحَتْفِهِ، وَ شِدَّةَ وَطْأَتِهِ، وَ نِكَالَ وَفَعْتِهِ، وَ تَنْمُرَهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ.

* * *

٢- سورة زمر (٣٩)، آية ١٥.

١- سورة مائدة (٥)، آية ٨٠.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و به نستعین

حضرت زهراء عليها السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله چنانکه در تاریخ و کتابهای حدیث آمده است دو خطبه ایراد فرمودند: یک خطبه را در مسجد النبی صلی الله علیه و آله خواندند، و خطبه دیگر را هنگامی که در بستر بیماری بودند و زنان مهاجر و انصار برای عیادت به منزلشان آمدند. ما در جلسات قبل خطبه اول را که طولانی هم بود خواندیم؛ اگرچه از مطالب آن سریع گذشتیم و به طور مبسوط شرح ندادیم؛ چون غرض ما شرح مفصل عبارات حضرت نیست، بلکه می خواهیم به طور مختصر توضیحاتی داده باشیم؛ به گونه ای که عموم افراد بتوانند از آن استفاده کنند و ما نیز از کلمات نورانی آن حضرت بهره ببریم.

سند خطبه

خطبه دوم حضرت را که الان می خواهیم شروع کنیم مرحوم مجلسی در جلد ۴۳ کتاب «بحار الأنوار»^(۱) در حالات حضرت زهراء عليها السلام

۱- البته علامه مجلسی در بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۵۸ تا ۱۶۲ این خطبه را به غیر از کتاب احتجاج، از دو مأخذ دیگر نیز آورده است: ۱- از کتاب «معانی الأخبار» شیخ صدوق با ذکر دو سند آن، که یک سند به نقل از عبدالله بن حسن و او از مادرش فاطمه دختر امام حسین عليه السلام، و سند دیگر به نقل از حضرت علی عليه السلام است. ۲- از کتاب «أمالی» شیخ طوسی، به نقل از ابن عباس.

ذکر کرده است. کتابهای دیگری هم این خطبه را نقل کرده‌اند، ولی من آن را از روی کتاب «احتجاج» مرحوم طبرسی^(۱) می‌خوانم و به نقل کتاب «بحار الأنوار» هم توجه دارم.

راوی این خطبه «سُوَيْدُ بْنُ عَقْلَةَ» است؛ بعضی نام او را «سُوَيْدُ بْنُ عَقْلَةَ» گفته‌اند، اما مشهور رجالیون شیعه و سنی همان «سُوَيْدُ بْنُ عَقْلَةَ» ذکر کرده‌اند.

ایشان فرد خوبی بوده و در زمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به اسلام گرویده است، اما موفق نشده به مدینه بیاید و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را زیارت کند.

حال اگر ملاک در اصحاب این باشد که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دیده باشند، سوید بن عقیله پیامبر را ندیده و جزو اصحاب محسوب نمی‌شود؛ ولی اگر ملاک در صحابه پیامبر بودن، اسلام آوردن در زمان آن حضرت باشد، ایشان نیز از اصحاب پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به حساب می‌آید.

۱- احتجاج، چاپ نجف، ج ۱، ص ۱۴۶ تا ۱۴۹. علاوه بر کتاب احتجاج، این خطبه در منابع زیر با تفاوت‌هایی در نقل بعضی عبارتها و کلمات آمده است:

الف: بلاغات النساء، احمد بن ابی طاهر معروف به ابن طیفور، چاپ نجف، ص ۱۹؛ و چاپ بیروت، ص ۳۲.

ب: معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص ۳۵۴ و ۳۵۵، با ذکر دو سند، و با شرح و توضیح کلمات آن.

ج: أمالی، شیخ طوسی، ص ۳۷۴، حدیث ۵۵.

د: دلائل الامامة، محمد بن جریر طبری، ص ۳۹.

ه: منال الطالب فی شرح طوال الغرائب، ابن اثیر، مبارک بن محمد، جامعه أم القرى، مکه، ص ۵۲۸ و ۵۲۹.

و: شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۳۳، به نقل از کتاب «السقیفة و فدک»، ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری.

ز: کشف الغمّة، علی بن عیسیٰ اربلی، ج ۱، ص ۴۹۲، به نقل از کتاب «السقیفة و فدک»، ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری.

به هر حال «سويد بن غفلة» فردی مسلمان و مخلص بوده و در حدود سال ۸۵ هجری از دنیا رفته است. او از معمرین بوده و عمر طولانی داشته است؛ البته در سن او اختلاف است؛ سن او را از ۱۱۰ سال تا ۱۳۰ سال ذکر کرده‌اند، ولی بیشتر از ۱۳۰ سال نگفته‌اند. در هر صورت راوی این خطبه موثق بوده و رجال خاصه و عامه از او نام برده‌اند.

عیادت زنان مهاجر و انصار از حضرت زهرا علیها السلام

در کتاب «احتجاج» آمده است:

«قَالَ سُوَيْدُ بْنُ غَفَلَةَ: لَمَّا مَرَضَتْ فَاطِمَةُ علیها السلام الْمَرْضَةَ الَّتِي تُوَفِّيَتْ فِيهَا»

(سويد بن غفلة می‌گوید: زمانی که حضرت فاطمه علیها السلام بیمار شدند، به آن

بیماری‌ای که در آن از دنیا رفتند.)

«اجْتَمَعَتْ لِيْهَا نِسَاءُ الْمُهَاجِرِيْنَ وَالْأَنْصَارِ لِيُعِدُّنَهَا»

(زنان مهاجر و انصار بر گرد ایشان جمع شدند تا از آن حضرت عیادت کنند.)

«فَقُلْنَ لَهَا: كَيْفَ أَصْبَحْتَ مِنْ عِلَّتِكَ يَا ابْنَةَ [بِنْتِ] رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله؟»

(پس خطاب به آن حضرت گفتند: چگونه صبح کردید از بیماری‌ای که دارید؟

ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله!)

«فَحَمِدَتِ اللَّهُ وَصَلَّتْ عَلَيَّ أَبِيهَا»

(پس حضرت زهرا علیها السلام حمد خدا را به جای آورده و بر پدرشان درود

فرستادند.)

در اینجا راوی تفصیل حمد و ثنای حضرت را نقل نکرده است؛ اما

در خطبه اول حمد و ثنای حضرت به طور مفصل نقل شده بود.

به هر حال معلوم می‌شود که معمول بوده قبل از شروع سخن، ابتدا حمد و ثنای الهی را به جا آورند و آنگاه مشغول صحبت شوند. در این خطبه هم حضرت، ابتدا حمد و ستایش خدا را به جا می‌آورند و بر پیامبر اکرم ص درود و صلوات می‌فرستند و پس از آن آغاز به سخن می‌کنند.

تصویری از بی‌وفایی مردم

ثُمَّ قَالَتْ: ﴿أَصْبَحْتُ وَاللَّهِ عَائِفَةً لِدُنْيَاكُنَّ، قَالِيَةً لِرِجَالِكُنَّ﴾

(سپس فرمود: به خدا قسم صبح کردم در حالی که از دنیای شما بیزارم، و بغض مردان شما در دلم جای گرفته است.)

«عَافَ الشَّيْءِ» به معنای «کَرِهَهُ» است، یعنی: نسبت به آن چیز کراهت دارد. همچنین «قَالِيَةً» به معنای «مُبْغِضَةً» می‌باشد؛ در قرآن کریم هم آمده است: ﴿مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى﴾^(۱) [ای پیامبر! خدا تو را رها نکرده و نسبت به تو خشمگین نیست.] که «ما قَلَى» به معنای «ما أَبْغَضَ» است. در اینجا حضرت می‌فرماید: «عَائِفَةً لِدُنْيَاكُنَّ»: از دنیای شما بیزارم؛ «قَالِيَةً لِرِجَالِكُنَّ»: بغض مردان شما در دلم جای گرفته است.

﴿لَفَطْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ عَجَمْتُهُمْ﴾

(از دهان به دور انداختم آنها را بعد از آن که آنان را آزمودم.)

«لَفَطَ» به معنای «رَمَى مِنَ الْقَم» می‌باشد، یعنی: از دهان بیرون انداختن. نکته‌ای که قابل ذکر است این‌که کلمات بزرگان همیشه دارای

۱- سوره الصّحی (۹۳)، آیه ۳.

استعاره و تشبیه می باشد؛ اگر در کلمات پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام نیز دقت شود، مشاهده می شود که آن بزرگواران به طور فراوان از استعارات و تشبیهات استفاده کرده اند. در اینجا هم که حضرت زهراء عَلَيْهَا السَّلَام این سخن را می گویند، زمانی است که حضرت در بستر بیماری است، و در این زمان کوتاهی که بعد از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زندگی کردند، گرچه زمان کوتاهی بود اما مردم را آزمایش کرده بودند، چه در زمانی که در مسجد خطبه خواندند و چه در مکانهای دیگر. بالاخره دیدند که این مردان تا چه اندازه همت و شجاعت و مردانگی دارند! از این رو حضرت این نامردی و بی وفایی مردم را به میوه تلخی تشبیه می کنند که انسان وقتی بدون توجه در دهان می گذارد، از شدت تلخی مزه اش آن را بیرون می اندازد و از دهان خارج می کند. این مردم آن قدر بی وفا بوده اند که حضرت دیگر هیچ اعتمادی به آنها نداشته، بلکه از آنها منزجر و متنفر شده بودند.

﴿وَسَنَّا تُهْمٌ بَعْدَ أَنْ سَبَرْتُهُمْ﴾

(و از آنها بدم آمد بعد از آن که امتحانشان کردم.)

«سَبَر» به معنای امتحان؛ و «سَنَّا» نیز به معنای بغض و عداوت است. یعنی: بعد از آن که مردان شما را آزمایش کردم و فهمیدم که اهل وفا و مردانگی نیستند، بلکه به دنبال دنیا و رفاه طلبی هستند، از آنها بدم آمد و متنفر شدم.

﴿فَقُبْحًا لِفُلُولِ الْحَدِّ﴾

(پس چه زشت و ناپسند است گُند شدن تیزی شمشیر.)

خیلی زشت است چیزی که باید تند و تیز باشد گُند شود؛ مثلاً:

شمشیر و کارد اگر گند شوند، باید آنها را دور انداخت. از یک مرد شجاعت، مردانگی، همّت، غیرت و دفاع از حق انتظار می‌رود؛ وقتی بنا شود مردی که شجاع بوده حالا ترسو و محافظه کار شود، خیلی قبیح خواهد بود. اینها اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده‌اند، از مهاجر و انصار بوده‌اند، در جنگ‌ها فداکاری‌ها کردند، اما حالا همه آنها محافظه کار شده و همه می‌خواهند نان را به نرخ روز بخورند و با حکومت وقت بسازند. به این جهت است که حضرت می‌فرماید: «فَقُبْحًا»: خیلی زشت و ناپسند است «لِقُلُولِ الْحَدِّ»: گند شدن تیزی شمشیر، و یا شکستگی‌های لبه شمشیر. «قُلُول» یا جمع «قُلٌّ» است، یعنی: شکستگی‌ها و ترک‌ها؛ و یا به قول بعضی ^(۱) مصدر است، که در این صورت معنای مصدری برای اینجا بهتر است چون با کلمات بعدی حضرت که مصدر است تناسب دارد. و «حَدٌّ» هم به معنای تند و تیز بودن است.

﴿وَاللَّعِبِ بَعْدَ الْجِدِّ﴾

(و بازی [بازیگری] بعد از جدّیت و فداکاری.)

کسی که جدّی بوده، شجاعت داشته، در مقابل باطل می‌ایستاده و فداکاری می‌کرده، حالا یک بازیگر سیاسی شود؛ این خیلی زشت و قبیح است. حضرت می‌خواهند بفرمایند: شما یک مدت اهل جدّیت و فداکاری بودید، ولی حالا بازیگر شده‌اید و این قبیح است. اگر کسی از اوّل ترسو بوده و اهل مبارزه نبوده، حالا هم انتظاری از او نیست؛ اما آن‌که ابتدا انقلابی بوده و از حق دفاع می‌کرده، حالا خیلی زشت است که

۱- کتاب العین، خلیل فراهیدی، ج ۸، ص ۳۱۶.

ترسو و محافظه کار شده و وارد معاملات و بازیگریهای سیاسی شود و همه ارزشها را به بازی و معامله بگیرد.

﴿وَقَرَعِ الصَّفَاةَ﴾

(کوکیدن بر سنگ خارا و سخت!)

«صفاة» به سنگ سخت و محکم گفته می شود. «قرع» به معنای کوبیدن است. در زبان فارسی ضرب المثلی هست که می گویند: «مشت به سندان کوفتن»؛ این همان معنای «قرع الصفاة» می باشد. یعنی: این که انسان شمشیرش را روی سنگ صاف بزند، هیچ اثری نخواهد داشت و این در واقع یک کار بیهوده و عبث خواهد بود.

شاید منظور حضرت این باشد که شما با این کارهایی که انجام داده اید مثل این است که شمشیرتان را به روی سنگ سخت بزنید که هیچ اثری ندارد؛ آن جایی که باید شمشیر بزنید و کاری بکنید نمی کنید؛ و در جایی عمل می کنید که بی اثر است، و در واقع نیرویتان را هدر داده اید؛ و این قبیح و زشت است، برای این که انسان عاقل مشت به سندان نمی کوبد.

﴿وَصَدْعِ الْقَنَاةِ﴾

(و شکستگی سرنیزه ها!)

نیزه کارش این است که در جنگ به درد بخورد و مفید واقع شود، اما اگر نیزه شکاف بردارد و شکسته شود دیگر بی خاصیت می شود. کنایه از این است که شما نیز مثل سرنیزه و شمشیر شکسته شده بی خاصیت و بی اثر شده اید.

﴿ وَ خَتَلِ [خَطَلِ] الْأَرَاءِ ﴾

(و خطا و اشتباه بودن [فریب دادن] آراء و اندیشه‌ها.)

آراء و اندیشه‌های شما نیز آشفته و خطاست. «خَطَلٌ» یعنی: خطا و اشتباه؛ و اگر «خَتَلٌ» باشد به معنای فریب دادن است؛ یعنی چه زشت است فریب دادن آرای مردم.

﴿ وَ زَلَلِ الْأَهْوَاءِ ﴾

(و لغزش در خواسته‌ها.)

اینها همه عطف به «فَقُبْحًا لِفُلُولِ الْحَدِّ» هستند. یعنی حضرت می‌فرمایند: چه زشت و ناپسند است کُندی آنچه که از آن تیزی مطلوب است؛ «وَ اللَّعِبِ بَعْدَ الْجِدِّ»: و بازیگری بعد از جدیت؛ «وَ قَرَعِ الصَّفَاةِ»: و کوبیدن بر سنگ خارا؛ «وَ صَدَعِ الْقَنَاةِ»: و شکستگی سرنیزه‌ها؛ «وَ خَطَلِ الْأَرَاءِ»: و خطا در اندیشه‌ها؛ «وَ زَلَلِ الْأَهْوَاءِ»: و لغزش در خواسته‌ها.

﴿ لَيْسَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ ﴾^(۱)

(چه بد توشه‌ای برای خودشان پیش فرستاده‌اند که خداوند بر آنها خشم گرفته و

در عذاب جاودانه خواهند بود.)

در حقیقت حضرت با خواندن این آیه از قرآن، انذار و هشدار می‌دهند: این کارهایی که مردان شما می‌کنند عاقبتش جهنم است. کسانی که از حق دفاع نکنند، از مظلوم دفاع نکنند، دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله را تنها بگذارند، امیرالمؤمنین علیه السلام را با آن سفارشهایی که پیامبر صلی الله علیه و آله کرد

۱-سوره مائده (۵)، آیه ۸۰.

نادیده بگیرند - برای این که می خواهند نان بخورند و زندگی بکنند - باعث خشم خداوند شده و به عذاب ابدی دچار خواهند شد.

ناامید شدن حضرت از هدایت گمراهان

﴿لَا جَرَمَ لَكَ قَدْ قَلَّدْتُهُمْ رَبَّتْهَا﴾

(به ناچار ریسمان آن را به گردن آنها انداختم.)

اگر برای خلافت یا فدک می آمدیم و به شما حرفی می زدیم و دادخواهی می کردیم، حالا از آن گذشتیم؛ مسئولیت و عواقب آن را هم به گردن غصب کنندگان آن و یا به گردن مردان شما گذاشتیم.

چون همه مردم شریک حکومت وقت بودند و تابع جو حاکم شدند، همه آنها در گناه آن شریک هستند. همان طور که مولا علی ع در نهج البلاغه می فرماید: «وَإِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَالدُّنْيَا إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ»^(۱) یعنی: «مردم تابع پادشاهان و حاکمان خود بوده و دنیاگرا هستند، مگر کسانی که خدا آنها را حفظ کند.»

همین حدیث خود دلیل بر این است که همیشه باید سعی کرد حکومت «صالح» باشد؛ برای این که اگر حکومت صالح باشد، نوع مردم در مسیر صلاح و نیکی قدم برخواهند داشت؛ اما اگر حکومت فاسد باشد، طبیعی است که مردم به سوی فساد و تباهی کشیده خواهند شد، و در جو و محیط ناسالم کمتر کسی می تواند خود را اصلاح کند و اکثر مردم ایمانشان ضعیف است؛ پس اگر بخواهیم توده مردم به طرف

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۱۰.

صلاح و نیکی حرکت کنند، همیشه باید کوشش کرد که محیط را به محیط صالح و سالمی تبدیل کرد و در این جهت باید حرکت کرد که حکومت وقت حکومت صالحی باشد. در غیر این صورت اگر حکومت و حاکمان فاسد و ناصالح باشند، مردم نیز در مسیر فساد قرار می‌گیرند، همان‌طور که مولا علی علیه السلام فرموده: «اغلب مردم با حاکمان و پادشاهان بوده و دنیاگرا هستند...».

خلاصه کمتر اتفاق می‌افتد که حکومت و حاکمان فاسد باشند ولی عموم مردم در مسیر صلاح و دینداری قرار داشته باشند و از حاکمان و پادشاهان خود اطاعت و تبعیت نکنند.

در زمان حضرت زهرا علیها السلام نیز این‌طور بوده و عموم مردم تابع حکومت و شریک گناه حاکمان خود بودند؛ لذا حضرت می‌فرمایند: به‌ناچار چون مردان شما مردانی ترسو و ضعیف و محافظه‌کارند و با حکومت غاصب وقت سازش کرده‌اند، همانا ریسمان و طناب خلافت یا فدک را به گردن غصب‌کنندگان آن و یا مردان شما انداختم.

ضمیر در «رَبَّقَتَهَا» یا اشاره به «فدک» است و یا به «خلافت» بازمی‌گردد. «رَبَّقَة» به فتح راء و هم به کسر آن، یعنی حلقه طناب، و این تشبیه است. در آن زمان وقتی می‌خواستند حیوانات را به یک طناب ببندند، گاهی اوقات وسط این طنابها را چوب می‌گذاشتند و گاهی هم طنابها را گره می‌زدند، به هر حلقه از این طنابها که به گردن یک حیوان می‌انداختند می‌گفتند: «رَبَّقَة»، و جمع آن «رَبَاق» یا «رَبَق» می‌باشد.

خلاصه حضرت می فرماید: من افسار و طناب این حکومت یا این فدک را به گردن غاصبان و مردان شما انداختم، تا روز قیامت آنها خود جواب خلافت که منحرف شده و فدک که غصب شده را بدهند. مسئولیت تمام حقوقی که از ما اهل بیت غصب شده و ظلم‌هایی که در این ارتباط به مردم شده، به عهده غاصبان و مردان شماست و باید در روز قیامت جوابگو باشند.

﴿ وَ حَمَلْتُهُمْ أَوْقَتَهَا ﴾

(و سنگینی بار آن را بر آنها تحمیل کردم.)

«أوق» به معنای ثقل و سنگینی است، و «تاء» در «أوقه» «تاء وحدت»^(۱) یا «تاء جنس»^(۲) است؛ یعنی: بار سنگین مسئولیت آن را به عهده اینها گذاشتم و اینها باید در قیامت جواب بدهند؛ چون ما فعالیت خودمان را کردیم و تا آن اندازه که می توانستیم تلاش کردیم که خلافت از مسیر اصلی خودش منحرف نشود؛ اما حالا که شما خودتان نمی خواهید خلافت در مجرای صحیح آن بیفتد، عواقب و مسئولیت این کار بر عهده خود شماست، و هر چه اشکال داشته باشد - چه دنیایی و چه آخرتی - همه بر گردن خودتان است.

﴿ وَ سَنَنْتُ [سَنَنْتُ] عَلَيْهِمْ [عَارَهَا] غَارَتَهَا ﴾

(و تمام [ننگ و عار] غارت حکومت را متوجه آنان کردم.)

در اینجا اگر «سَنَنْتُ» باشد یعنی: پاشیدم، و اگر «سَنَنْتُ» باشد یعنی: ریختم، هر دو صحیح است. «سَنَنْ المَاء» معنایش این است که انسان

۱ و ۲- «تاء وحدت» دلالت بر یکی بودن معنا دارد؛ و «تاء جنس» بر اصل معنا بدون توجه به مقدار آن دلالت دارد.

کم کم آب را بپاشد، ولی «سَنَّ الماء» یعنی: آبها را بریزد. در اینجا حضرت می فرماید: غارتش را بر سر اینها پاشیدم، یا بر سر اینها ریختم. وقتی دشمن می آید از همه طرف غارت می کند و همه چیز را از بین می برد، این کاری هم که مردم آن زمان کردند و مسیر خلافت را منحرف کردند، در حقیقت غارتی است که تالی فاسد دارد و موجب تسلط دشمن و قتل و غارت در آینده خواهد شد، و همه مفسده های آن به عهده خود اینهاست.^(۱)

در بعضی از نسخه ها مثل کتاب «معانی الأخبار» کلمه «عارها» آمده که معنای بهتری به جمله می دهد، یعنی: بار کردم و پاشیدم بر آنان ننگ عملشان را.

﴿فَجَدْعًا وَعَقْرًا وَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾

(پس ذلت و هلاکت و دوری از رحمت خدا بر قوم ستمکار باد.)

«جَدْع» در اصل به معنای بینی بریده است، و «جَدْعًا لَكَ» یعنی: خدا تو را معیوب کند، و در اینجا کنایه از خواری و ذلت است. «فَجَدْعًا» یعنی: بریده باد بینی آنها، خواری و ذلت باد بر آنها. «وَعَقْرًا» در اصل به معنای زخم زدن و پی کردن (قطع دست و پای) اسب و شتر است، و چون نتیجه قطعی آن هلاکت حیوان است به معنای کشتن هم آمده است، یعنی: هلاکت باد. «وَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»: و دوری از رحمت خدا برای گروه ستمکار و ظالم باد.

۱- تاریخ نیز به خوبی گواهی می دهد که منحرف کردن خلافت و امامت از مسیر اصلی خود موجب چه مفسده ها و خونریزی هایی گردید، و در واقع تمام مصیبت ها و بیچارگی های مسلمانان از آن زمان تاکنون ریشه در این مسأله دارد.

آغاز انحراف مسیر خلافت

﴿وَيَحْتَمِلُهَا أَنْتَى زَحْزُوحُهَا﴾^(۱) عَنْ رَوَاسِي الرِّسَالَةِ؟

(وای بر آنها! چگونه خلافت را از جایگاههای استوار رسالت دور کردند؟)
در اینجا علت این که حضرت «وَيَحْتَمِلُهَا» فرمود و «وَيَلْتَمِسُ» نفرمود، به خاطر تعجب از کار آنها و دلسوزی برای آنهاست؛ انسان وقتی از کار کسی تعجب کند و دلش برای او بسوزد، می‌گوید: «وَيَحْتَمِلُهَا»؛ اما «وَيَلْتَمِسُ» در آنجایی به کار می‌رود که در مقام اظهار غضب و نفرین باشد.
«أَنْتَى زَحْزُوحُهَا»: چگونه خلافت را دور کردند^(۲) «عَنْ رَوَاسِي الرِّسَالَةِ»: از جایگاههای محکم و ثابت رسالت؟ «جبال رواسی» هم که می‌گویند، یعنی: کوههای ثابت و استوار. معنای عبارت این است که خلافت را از آن پایگاهی که از نظر علم و تقوا و ارتباط با وحی پایگاه ثابت و محکمی بود، به مسیر باطل و منحرفی انداخته‌اند.

اضافه «رواسی» به «الرِّسَالَةِ» از آن جهت است که امامت در حقیقت جایگاه و پایگاه قوی و محکم رسالت است، و اگر امامت از مسیر اصلی خارج شد و تا آنجا تنزل کرد که با بودن شخصیتی عظیم و الهی همچون حضرت امیر عليه السلام، امثال ابوبکر و عمر و عثمان امام المسلمین شوند، در حقیقت ضربه به رسالت خورده و مبانی دین متزلزل شده است.

۱- در کتاب احتجاج «زَعَزَعُوهَا» آمده ولی در بقیه منابع «زَحْزَحُوهَا» ذکر شده است و همین درست است؛ در قرآن کریم هم آمده است: ﴿فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ...﴾
سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۸۵.

۲- این که ضمیر «زحزحوها» به خلافت بازگشته، شاید قرینه بر این باشد که در عبارت سابق هم که فرمودند: «لَقَدْ قَلَّدْتُهُمْ رِبْقَتَهَا» ضمیر «ربقتها» به خلافت بازگردد.

﴿ وَقَوَاعِدِ النَّبُوءَةِ وَالدَّلَالَةِ ﴾

(واژه‌های پایه‌های نبوت و رهبری.)

«قواعد» جمع «قاعده» به معنای پایه می‌باشد. «دلالة» هم به معنای راهنمایی مردم است. یعنی: از آن پایه‌های نبوت و رهبری، خلافت را منحرف کردند. (۱)

﴿ وَ مَهْبِطِ الرُّوحِ الْأَمِينِ ﴾

(واژه محل نزول جبرئیل امین.)

هرچند بر شخص حضرت علی علیه السلام وحی نازل نمی‌شد، ولی آن حضرت نزدیکترین فرد بودند به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که محل نزول وحی بودند، و بدون واسطه از تعالیم و دستورات نازل شده بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بهره می‌بردند.

﴿ وَ الطَّيِّبِينَ [الطَّيِّبِينَ] (۲) بِأُمُورِ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ ﴾

(و از کسی که حاذق و آگاه به امور دنیا و دین می‌باشد.)

«طیبین» به فردی که کارآزموده و حاذق باشد می‌گویند. امیرالمؤمنین علیه السلام حاذق است و نسبت به امور دین و دنیا آگاه است؛ اما

۱- حضرت علی علیه السلام با آن سابقه‌ای که در پیروزی اسلام و تأسیس حکومت عدل اسلامی داشتند، همچون یک پایه و اساس محکم حکومت اسلامی بودند و تنها کسی که می‌توانست مسیر نبوت را تداوم داده و ادامه‌دهنده سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد آن حضرت بودند، چرا که در علم و تقوا و فضایل و کمالات روحی تالی تلو پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند، نه آنهایی که هیچ تشابه علمی و تقوایی با پیامبر نداشتند.

۲- در بلاغات النساء «الطَّيِّبِينَ» آمده که به معنای دانا و آگاه است، و به نظر می‌رسد همین صحیح باشد؛ ولی کلمه «الطَّيِّبِينَ» در فرهنگ‌های لغت نیامده است.

آن مردم خلافت را از آن حضرت برگرداندند و منحرف ساختند و به عهده افرادی گذاشتند که آگاهی کامل به مسائل دینی و سیاسی جامعه نداشتند. شاید منظور از «امور دنیا» همان تدبیر کارهای مردم و تنظیم امور سیاسی و اجتماعی آنان، و مراد از «امور دین» بیان احکام دین و حفظ آنها از تحریف و بدعت و تغییر جهت و نیز هدایت مردم به ایمان و فلاح و رستگاری باشد.

﴿أَلَا ذَلِكُ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾^(۱)

(آگاه باشید، این همان زیان آشکار است.)

انحراف در مسیر خلافت مسأله کوچکی نیست، چراکه:

خشت اول چون نهد معمار کج تا ثریا می رود دیوار کج
همین که اینها ساکت نشستند و پنج نفر آمدند و در سقیفه ابوبکر را معین کردند و بعد هم با جو سازی و ارباب و تهدید از مردم بیعت گرفتند و بالاخره خلافت را از اهلش غصب کردند، سبب شد مسیر خلافت و مسیر اسلام نیز تا ابد منحرف شود. آن وقت هر چه در آینده فساد و ظلم باشد، آنها که در آن روز ساکت نشستند و نظاره گر بودند در گناه آن شریک هستند، و این خود خسران و زیان بزرگی است.

انگیزه های سیاسی اصحاب سقیفه

﴿وَمَا الَّذِي نَقَمُوا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ؟﴾

(و چه عاملی باعث شد که اینها از ابی الحسن [حضرت علی علیه السلام] انتقام بگیرند؟)

۱- سوره زمر (۳۹)، آیه ۱۵.

اینها با امیرالمؤمنین علیه السلام چه دشمنی و کینه‌ای داشتند؟ غیر از این که علی علیه السلام شجاع بود، بی باک و نترس بود، در میدانهای جنگ از حق دفاع می کرد، از اسلام دفاع می کرد، و اینها نمی توانستند یک آدم شجاع و از خود گذشته‌ای - که در دفاع از حق اهل هیچ گونه معامله و مسامحه‌ای نبود - را در رأس امور ببینند؛ این است که می فرماید:

[۱] ﴿تَقَمُّوا وَاللَّهُ مِنْهُ نَكِيرٌ سَيْفُهُ﴾

(به خدا قسم از او به خاطر چشیدن سوزش شمشیرش انتقام گرفتند.)

«نکیر» به معنای خشم و عذاب و کیفر سخت است؛ در قرآن هم به همین معنا آمده است: ﴿فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرٌ﴾^(۱) یعنی: «پس چگونه بود خشم و عذاب من؟». حضرت در اینجا می فرماید: اینها ناراحت بودند و می خواستند از امیرالمؤمنین علیه السلام انتقام بگیرند، به خاطر این که طعم سوزش شمشیرش را چشیده بودند؛ و به تعبیر دیگر از خشم شمشیرش در امان نبودند؛ چون حضرت اهل معامله سیاسی نبود، آنچه را تشخیص می داد که وظیفه شرعی اوست انجام می داد و فقط حریم خداوند و دین و ارزشهای الهی را مدنظر قرار می داد. به یقین اگر حضرت علی علیه السلام پاره‌ای ملاحظات سیاسی را مورد توجه قرار می داد، مخالفان او موفق نمی شدند و علی علیه السلام قدرت را از دست نمی داد؛ ولی آن حضرت راضی نبودند برای رسیدن به قدرت، حتی به اندازه ذره‌ای به اصول اخلاقی و ارزشهای اسلامی پشت پا بزنند.

۱- سوره فاطر (۳۵)، آیه ۲۶.

[۲] ﴿وَقَلَّةٌ مِّبَالَاتِهِ لِحَتْفِهِ﴾

(و به خاطر بی باکی و نترسیدن او از مرگ.)

برای این که امیرالمؤمنین علیه السلام یک آدم شجاعی بود و از مرگ واهمه و باکی نداشت. اگر انسان از مرگ بترسد، هیچ گاه نمی تواند جنگ کرده و از حق دفاع کند؛ این که می بینید امیرالمؤمنین علیه السلام همه جا در مقابل باطل می ایستاد و با طاغوت مبارزه می کرد، برای این بود که از مرگ إبایی نداشت. حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید: ﴿وَاللَّهِ لَا بُدَّ لِي مِنْ أَبِي طَالِبٍ أَنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الْوَقْفِ بِتَدْيِ أُمِّهِ﴾^(۱) «به خدا قسم، اشتیاق و انس پسر ابی طالب به مرگ، بیشتر از انس و اشتیاق کودک به پستان مادرش می باشد.»

[۳] ﴿وَشِدَّةٌ وَطَأْتِهِ﴾

(و به خاطر صلابت گامهای او و قاطعانه عمل کردنش.)

«وَطَأٌ» به معنای قدم گذاشتن و چیزی را پایمال کردن است؛ یعنی: آن حضرت با اهل باطل و کفار و منافقین به شدت برخورد می کردند، و در هر زمینه ای که گام برمی داشتند محکم و قاطعانه عمل می کردند. این تعبیرات همه کنایه از صلابت و صراحت و قاطعیت آن حضرت در مسائل دینی و سیاسی - چه در هنگام برخورد نظامی با دشمن و چه برخوردهای سیاسی و اجتماعی با افراد و جناحها - می باشد.

[۴] ﴿وَنَكَالَ وَقُعْتِهِ﴾

(و به خاطر شدت تاختن او بر دشمن در جنگ.)

۱- نهج البلاغه، خطبه ۵.

«وَقَعَّةً» به معنای جنگ و فرود آمدن و تاختن بر دشمن است؛ و «نِكال» به معنای کیفر و مجازاتی است که مایه ترس و عبرت دیگران شود. یعنی: آن حضرت به گونه‌ای بر دشمن می‌تاخت و آنان را مجازات می‌کرد که مایه ترس دیگران شده بود.

[۵] ﴿ وَ تَنْمُرُهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ ﴾

(و به خاطر پلنگ صفتی او در راه خدا.)

«تَنْمُرُ» از ماده «نَمِر» است، «نَمِر» یعنی: پلنگ؛ اگر به یک آدمی بگویند: «تَنْمُرُ»، معنایش این است که پلنگ صفت است و تسلیم دشمن نمی‌شود و آن حالت غضبش بر دشمن همچنان باقی است. و مقصود از «فِي ذَاتِ اللَّهِ» خدا و دین او و راه و اهداف اوست.

حضرت در این جمله می‌فرمایند: از امیرالمؤمنین عليه السلام انتقام نگرفتند مگر برای این که او در مقابل دشمن همانند یک پلنگ می‌ایستاد و هرگز تسلیم نمی‌شد. تسلیم شدن در برابر دشمن یا به علت ضعف ایمان یا وابستگی به دنیا و مال و مقام آن و یا ترس از مرگ است، و آن حضرت از همه اینها مبرّا و پاک بودند.

کلام حضرت ادامه دارد که إن شاء الله در جلسه آینده آن را خواهیم خواند.

«والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته»

﴿ درس چهاردهم ﴾

تصویری از حاکمیت به حق حضرت علی علیه السلام

ظلم و کفران نعمت

تویخ مجدد اصحاب سقیفه

تصویری از جریان سقیفه

پیش بینی تلخ کامی های مردم بعد از سقیفه

بشارت به فتنه های بعد از سقیفه

عذرخواهی مردان مهاجر و انصار از حضرت زهرا علیها السلام

وَتَاللَّهِ لَوْ مَالُوا عَنِ الْمَحَجَّةِ اللَّائِحَةِ، وَزَالُوا عَنْ قَبُولِ الْحُجَّةِ الْوَاضِحَةِ،
لَرَدَّهُمْ إِلَيْهَا، وَحَمَلَهُمْ عَلَيْهَا، وَلسَارَ بِهِمْ سَيْرًا سُجْحًا، لَا يَكْلِمُ خَشَاشَهُ، وَلَا
يَكِلُّ سَائِرُهُ، وَلَا يَمَلُّ رَاكِبُهُ؛ وَلَا وُردَهُمْ مِنْهُلًا نَمِيرًا صَافِيًا رَوِيًّا، تَطْفَحُ ضَفَّتَاهُ،
وَلَا يَتَرَنَّقُ جَانِبَاهُ، وَلَا ضَدَرَ هُمْ بِطَانًا، وَنَصَحَ لَهُمْ سِرًّا وَإِعْلَانًا، وَلَمْ يَكُنْ
يَتَحَلَّى مِنَ الْغِنَى بِطَائِلٍ، وَلَا يَحْطَى مِنَ الدُّنْيَا بِنَائِلٍ غَيْرَ رِيِّ النَّاهِلِ وَشُبُعَةِ
الْكَافِلِ؛ وَ لَبَانَ لَهُمُ الزَّاهِدُ مِنَ الرَّاغِبِ، وَ الصَّادِقُ مِنَ الْكَاذِبِ ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ
الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا
فَأَخَذْنَا هُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^(١) ﴿وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتٌ
مَا كَسَبُوا وَ مَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾^(٢).

أَلَا هَلُمَّ فَاسْتَمِعْ! وَ مَا عَشْتِ أَرَاكَ الدَّهْرُ عَجَبًا! ﴿وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ
قَوْلُهُمْ﴾^(٣) لَيْتَ شِعْرِي إِلَى أَيِّ سِنَادٍ اسْتَنْدُوا؟! وَ عَلَى أَيِّ عِمَادٍ اعْتَمَدُوا؟!
وَ بِأَيِّ عُرْوَةٍ تَمَسَّكُوا؟ وَ عَلَى أَيِّ ذُرِّيَّةٍ أَقْدَمُوا وَ اخْتَكُوا؟! ﴿لَيْسَ الْمَوْلَى وَ
لَيْسَ الْعَشِيرُ﴾^(٤) وَ ﴿بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا﴾^(٥) اسْتَبَدُّوا وَاللَّهِ الذُّنَابِيُّ
بِالْقَوَادِمِ، وَ الْعَجْزُ بِالْكَاهِلِ؛ فَرَعْمًا لِمِعَاطِسِ قَوْمٍ ﴿يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ
صُنْعًا﴾^(٦) ﴿أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ﴾^(٧).

- | | |
|----------------------------|----------------------------|
| ١- سورة اعراف (٧)، آية ٩٦. | ٢- سورة زمر (٣٩)، آية ٥١. |
| ٣- سورة رعد (١٣)، آية ٥. | ٤- سورة حج (٢٢)، آية ١٣. |
| ٥- سورة كهف (١٨)، آية ٥٠. | ٦- سورة كهف (١٨)، آية ١٠٤. |
| ٧- سورة بقره (٢)، آية ١٢. | |

وَيَحْمُهُمْ! ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾^(١) أما لعمري لقد لقيت، فتظرة ريتما تنتج، ثم احتلبوا ملء القعب دماً عبيطاً ودعافاً مبيداً، هنالك يخسر المبطلون، ويعرف التالون غيب ما أسس الأولون، ثم طيبوا عن دنياكم أنفساً [نفساً]، واطمئنوا للفتنة جاشاً، وأبشروا بسيف صارم، وسطوة معتد غاشم، وبهرج شامل، واستبداد من الظالمين يدع فيئكم زهيداً، وجمعكم حصيداً؛ فيا حسرة لكم! وأنى بكم، وقد ﴿عميت عليكم أنلزمكموها وأنتم لها كارهون﴾^(٢).

قال سويد بن غفلة: فأعادت النساء قولها ﷺ على رجالهن، فجاء إليها قوم من وجوه المهاجرين والأنصار معتذرين، وقالوا: يا سيدة النساء، لو كان أبو الحسن ذكر لنا هذا الأمر قبل أن نبرم العهد، ونحكم العقد، لما عدلنا عنه إلى غيره.

فقالت ﷺ: إنيكم عني، فلا عذر بعد تغذيركم، ولا أمر بعد تقصيركم.

* * *

١- سورة يونس (١٠)، آية ٣٥.

٢- سورة هود (١١)، آية ٢٨؛ در قرآن كريم ﴿فعميت﴾ آمده است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و به نستعین

همان طور که گفتیم این خطبه دوّم حضرت زهرا علیها السلام است که در منزل برای زنان مهاجر و انصار، زمانی که به عیادت حضرت آمده بودند، خوانده‌اند.

در جلسه قبل گذشت که حضرت زهرا علیها السلام ضمن اعتراض به مهاجر و انصار، فرمودند که این مردم چه اشکالی به امیرالمؤمنین علیه السلام داشتند؟ چرا نسبت به ایشان دشمنی کردند؟ جز این که آن شجاعت و شهامت ایشان در جنگ‌ها و بی‌باکی ایشان برای رضای خدا و از خودگذشتگی‌هایش سبب شده است که خلافت را از آن حضرت برگردانند؟ بعضی وقت‌ها خوبی‌های اشخاص سبب می‌شود که دیگران سراغشان نروند، دشمن طاووس آمد پیر او!!

تصویری از حاکمیت به حق حضرت علی علیه السلام

حالا حضرت در ادامه می‌فرماید:

﴿وَتَاَللّٰهُ لَوْ مَالُوا عَنِ الْمَحَجَّةِ اللَّائِيْحَةِ وَزَالُوا عَنْ قَبُولِ الْحُجَّةِ الْوَاضِحَةِ﴾

(به خدا سوگند [اگر حضرت علی علیه السلام به خلافت می‌رسید] هرگاه مردم از وسط

راه روشن منحرف می‌شدند و از قبول دلیل و برهان واضح سرپیچی می‌کردند،)

[۱] ﴿لَرَدَّهُمْ إِلَيْهَا وَحَمَلَهُمْ عَلَيْهَا﴾

(همانا آن حضرت مردم را به وسط راه برمی گرداند و آنان را بر آن تشویق و ترغیب می‌کند.)

یعنی: اگر آن حضرت به حاکمیت و خلافت می‌رسیدند، انحراف افراد و بی‌تفاوتی آنها در برابر حق و ارزشهای الهی را تحمل نمی‌کرد و آنان را به راه حق و حقیقت و صراط مستقیم الهی هدایت می‌کرد.^(۱)

[۲] ﴿وَلَسَارَ بِهِمْ سَبِيْرًا سُجْحًا﴾

(و مردم را به راه می‌برد با نرمی و ملایمت.)

«سُجْح» به معنای ملایمت و نرمی است. یعنی: حضرت با خشونت مردم را هدایت نمی‌کرد، بلکه با نرمش و ملایمت هدایت می‌کرد. چون ابوبکر و عمر نسنجیده و با خشونت عمل کردند، برای همین حضرت می‌فرماید: اگر خلافت به دست حضرت علی علیه السلام بود، در عین حالی که مردم را از انحراف نجات می‌داد و به طرف خدا می‌برد از خشونت و شدت پرهیز می‌کرد، زیرا با زور و شدت عمل نمی‌شود

۱- شاید مقصود حضرت زهرا علیها السلام این نکته هم باشد که حضرت علی علیه السلام حکومت را وسیله نیل به اهداف الهی می‌دانند و برای حکومت به خودی خود ارزشی قائل نیستند؛ یعنی: آن حضرت قدرت‌خواه و جاه‌طلب و عاشق ریاست نبودند، بلکه خواهان حق و عدالت و تحقق اهداف دین و ارزشهای آن بودند؛ ولذا به ابن عباس فرمودند: «این کفش پاره پیش من از خلافت و امارت بر شما با ارزشتر است، مگر این‌که در پرتو قدرت و امارت بتوانم حقی را برپا دارم یا باطلی را از بین ببرم.» با این نگرش بود که حضرت علی علیه السلام به جای این‌که حق و عدالت و اسلام را برای رسیدن به قدرت و امارت فدا کند، خود را فدای آنها کرد، تا اگر علی علیه السلام به حسب ظاهر به قدرت نرسید، ارزشهای الهی و روح دین، بی‌ارزش و سست نشود.

مردم را هدایت کرد؛ بلکه باید مردم، با ایمان و علاقه در مسیر حق و عدالت قرار گیرند.

﴿لَا يَكْلِمُ خَشَاشُهُ﴾

(به گونه‌ای که مردم صدمه و آزاری نمی‌دیدند.)

در اینجا هم حضرت زهراء علیها السلام از تشبیه استفاده کرده‌اند و همان‌طور که گفتم در کلمات بزرگان از تشبیه به طور فراوان استفاده می‌شده است. «خَشَاش» چوبی است که افسار شتر به آن متصل بوده و آن چوب را در بینی شتر فرو می‌کردند. وقتی می‌خواستند شتر را حرکت دهند، اگر با فشار و شدت آن را می‌کشیدند بینی حیوان زخم می‌شده؛ ولی اگر با نرمی و نرمش آن را حرکت می‌دادند بینی شتر زخم نمی‌شد. البته این تشبیه است و حضرت برای تقریب به ذهن فرموده‌اند، و منظور این است که اگر کسی می‌خواهد مردم را هدایت و رهبری کند، باید با نرمش هدایت کند، به طوری که مردم فشار و صدمه نبینند.

این است که می‌فرمایند: حضرت علی علیه السلام مردم را به راه راست هدایت می‌کرد به گونه‌ای که مردم صدمه و آزاری نمی‌دیدند. «لَا يَكْلِمُ خَشَاشُهُ» یعنی: خشاش بینی او را مجروح نکند؛ کنایه از این که مردم هیچ صدمه‌ای نبینند. «كَلِمٌ» به معنای مجروح کردن است.

﴿وَلَا يَكِلُّ سَائِرُهُ﴾

(و سیرکننده با آن خسته نمی‌شد.)

اگر بخواهی با تندی و خشونت افراد را ببری، هم تو خسته می‌شوی و هم آنان خسته می‌شوند؛ اما اگر هموار و آهسته و همراه با ملایمت

آنان را حرکت دهی و رهبریشان کنی، نه تو خسته می شوی و نه آنان، و تا آخر کار باقی خواهند ماند.

﴿وَلَا يَمَلُّ رَاكِبُهُ﴾

(و راکب و سوار بر آن ملول نمی شد.)

اینها همه تشبیه است؛ یعنی: قافله جامعه با نرمش و مدارا حرکت می کرد و خشونت و تندی در آن به کار نمی رفت. بالاخره عاقبت تندی و خشونت، خستگی حاکم و مردم و بی تفاوتی آنها در برابر مشکلات حکومت می باشد؛ و قهراً رابطه مردم و حکومت روز به روز ضعیف تر خواهد شد.

[۳] ﴿وَلَا وَرَدَهُمْ مِنْهَا لَمْ يَمِيرًا صَافِيًا رَوِيًّا﴾

(و همانا آنان را وارد می کرد بر محل آب مفید و صافی که سیرایشان کند.)

اگر یک دسته افرادی را که تشنه هستند بخواهند به کنار جوی آبی ببرند، یک وقت راهنما آنها را بر یک رودخانه صاف و گوارا می برد و یک وقت هم بر محل آب گل آلود و مضرّی می رساند. در اینجا نیز حضرت زهرا علیها السلام از تشبیه استفاده کرده و می خواهند بفرمایند: اگر حضرت علی علیه السلام جامعه را هدایت می کرد، مردم را به یک آبشخوری که بسیار گوارا باشد می رساند.

«مَنْهَلٌ» یعنی: آبشخور. در کنار رودخانه ها یک جایی را باز می کردند تا بشود از رودخانه آب برداشت، و به آن «منهل» می گفتند. «نَمِيرٌ» و «نَمِرٌ» هر دو به معنای آب تمیز، مفید و نافع استعمال می شوند. البته بعضی معتقدند «نَمِيرٌ» با «نَمِرٌ» فرق می کند، «نَمِرٌ» یعنی: آب گوارا، ولی «نَمِيرٌ»

به آبی می‌گویند که مفید و نافع باشد. چه بسا یک چیزی برای شما گواراست و خیلی هم از آن خوشتان می‌آید، ولی خوردن آن برای شما ضرر دارد؛ اما گاهی یک چیز برای شما مفید است، ولی این چیز مفید ممکن است گوارا نباشد. و «روی» به معنای سیراب کننده است.

حضرت می‌خواهند بفرمایند: اگر امیرالمؤمنین علیه السلام حاکم می‌شد، شما را به یک آبشخوری وارد می‌کرد که آب مفید و نفعی برای شما داشت، آب آن صاف بود و سیرابتان می‌کرد.

در اینجا حضرت زهرا علیها السلام برنامه‌های حکومتی حضرت علی علیه السلام را به آب تمیز و پاک و مفید و نافع تشبیه کرده‌اند.

﴿تَطْفَحُ ضَفَّتَاهُ، وَلَا يَتَرْتَقُ جَانِبَاهُ﴾

(دو لب این آبشخور پر از آب است، و دو طرف آن لجن ندارد.)

وقتی به کنار یک آبشخور یا رودخانه‌ای بروید، گاهی می‌بینید یک مقدار آب گندیده در آن ته‌نشین شده و کناره‌های آن آلوده به لجن و آشغال شده است، بعد تا می‌خواهید آب بردارید لجن‌ها مخلوط شده و آب را آلوده می‌کند.

اما حضرت می‌فرمایند: شما را به یک آبشخوری وارد می‌کرد که پر از آب است و گل و لجن هم ندارد. «تَطْفَحُ ضَفَّتَاهُ»: دو لب این آبشخور پر از آب است «وَلَا يَتَرْتَقُ جَانِبَاهُ»: و دو طرف آن نیز لجن ندارد.

همان طوری که گفتم اینها همه تشبیه است؛ گویا هدایت جامعه را به هدایت یک دسته از شترهای تشنه‌ای تشبیه کرده‌اند که به یک آبشخوری برده می‌شوند تا آبی را که مطابق میلشان است بخورند.

در حقیقت می خواهند بفرمایند: اگر حضرت زمام امور را به دست می گرفت، جامعه را با خشونت اداره نمی کرد، بلکه با نرمی مردم را به یک نقطه ای که برای آنها مفید باشد هدایت کرده و آنها را از آن آبشخور سیراب بیرون می آورد؛ یعنی: دیگر ظلم و بی عدالتی و تبعیض وجود نداشت.

[۴] ﴿وَلَا ضَرْهَمُ بَطَانًا﴾

(و آنان را بازمی گرداند در حالی که سیراب شده بودند.)

«أَصْدَرَهُمْ» در مقابل «أُورَدَهُمْ» است. وقتی شترها را وارد آبشخور کنند، عرب می گوید: «أُورَدَهُمْ»؛ و وقتی آنها را از آنجا بیرون آورند، می گوید: «أَصْدَرَهُمْ»؛ و «بِطَان» به معنای پُری شکم می باشد. یعنی: آنها را از آن آبشخور بازمی گرداند در حالی که شکم هایشان پر شده بود و همه سیراب شده بودند.

[۵] ﴿وَنَصَحَ لَهُمْ سِرًّا وَإِعْلَانًا﴾

(و به صورت آشکار و پنهان خیرخواه مردم بود.)

یعنی: چنین نبود که فقط در ظاهر و در تبلیغات خیرخواهی کند، بلکه واقعاً و به دور از چشم مردم نیز خیرخواه و دلسوز آنان بود.

[۶] ﴿وَلَمْ يَكُنْ يَتَحَلَّى مِنَ الْغِنَى بِطَائِلٍ﴾

(و این گونه نبود که برای خود از ثروت جامعه به فراوانی بهره گیرد.)

این طور نبود که از ثروت جامعه و اموالی که در اختیار او بود، برای خودش یا بستگان خود استفاده کند و بیت المال را در راه منافع خودش و قدرتش مصرف کند.

«تَحَلَّى» از ماده «حَلَوُ» به معنای شیرینی است؛ و از ماده «حَلَى» به معنای گرفتن زیورآلات و آراستن آمده است، و در اینجا همین معنا منظور است. «لَمْ يَكُنْ يَتَحَلَّى»: بهره و پاداشی نمی گرفت «مِنَ الْغَنِيِّ»: از ثروت جامعه «بِطَائِلٍ»: به فراوانی.

﴿وَلَا يَحْظِي مِنَ الدُّنْيَا بِنَائِلٍ غَيْرَ رِيِّ النَّاهِلِ وَ شُبْعَةَ الْكَافِلِ﴾

(و او بهره‌ای برای خود از دنیا نمی برد مگر به اندازه سیراب شدن انسانی تشنه و لقمه نانی برای کفیل ایتم.)

«يَحْظِي» از ماده «حَظَّ» است، یعنی حضرت علی عليه السلام حَظَّ و بهره‌ای از دنیا نمی برد و این گونه نبود که یک چیزهایی را برای خودش بردارد و از ثروت جامعه و بیت‌المال مسلمین در جهت منافع شخصی خود استفاده کند، مگر این‌که فقط یک لقمه نانی بخورد و چنانچه تشنه‌اش شد جرعه آبی بنوشد؛ اما این‌که ذخیره و ریخت و پاش کند، هرگز!

«غَيْرَ رِيِّ النَّاهِلِ»: مگر این‌که همچون آدمی تشنه مقداری آب می آشامید، «و شُبْعَةَ الْكَافِلِ»: و مانند کسی که کفالت ایتم را می کند در صورتی که گرسنه می شد لقمه نانی هم خودش می خورد. «شُبْعَةَ» یعنی: غذایی که یک بار انسان را سیر کند؛ و «کافل» یعنی: کسی که کفالت ایتم را می کند. چنین شخصی حق دارد که یک لقمه نان هم خودش بخورد، اما دیگر حق ندارد مال یتیم را برای خودش ذخیره کند. حضرت هم در اینجا می خواهند بفرمایند: اگر امیرالمؤمنین عليه السلام حکومت را به دست می گرفت، همانند یکی از افراد جامعه آب و نان

مختصری می خورد و به فکر زراندوزی و جمع آوری ثروت جامعه برای خود نبود و چنین نبود که با بهانه های گوناگون بیت المال و اموال و امکانات مردمی را در مسیر حکومت خودش به کار گیرد.

[۷] ﴿وَلَبَانَ لَهُمُ الزَّاهِدُ مِنَ الرَّاغِبِ﴾

(و برای مردم روشن می شد که چه کسی بی رغبت نسبت به دنیا و چه کسی راغب به آن است.)

شاید بتوان از این کلام حضرت استفاده کرد که در آن زمان نیز افراط کاریها و زیاده رویهایی بوده است که حضرت این چنین گوشه می زدند. با این که هنوز مدت زیادی از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله نگذشته است، ولی با این حال استفاده می شود که در دستگاه حاکم یک سری اسراف کاریهایی بوده است.

«لَبَانَ لَهُمُ الزَّاهِدُ»: برای مردم ظاهر می شد که چه کسی بی رغبت است به دنیا «مِنَ الرَّاغِبِ»: از آن کسی که تمایل دارد به دنیا. همین که به خاطر خلافت و چند روز مقام و ریاست دنیایی حاضر شوند به دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله ظلم کرده و این گونه تعدی و جسارت کنند، بزرگترین دلیل است که اینها راغب به دنیا بوده و مقام برایشان خیلی ارزش دارد.

[۸] ﴿وَالصَّادِقُ مِنَ الْكَاذِبِ﴾

(و راستگو از دروغگو تشخیص داده می شد.)

و معلوم می شد که چه کسی راست و چه کسی دروغ می گوید.

ظلم و کفران نعمت

حضرت در ادامه به آیه شریفه قرآن استشهاد کرده و می‌فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^(۱)

و اگر اهل آبادیها ایمان می‌آوردند و پرهیزکار می‌شدند، هر آینه ما برکاتی را از آسمان و زمین بر آنها می‌گشودیم؛ ولی آنان تکذیب کردند، پس ما نیز به آنچه انجام می‌دادند مؤاخذه‌شان کردیم.

خداوند تبارک و تعالی در سوره ابراهیم، بعد از آن‌که نعمت‌های خود را ذکر می‌کند، می‌فرماید: ﴿وَآتَاكُم مِّن كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ﴾: «هر چه را که شما [به حسب استعداد ذاتی و درونیتان] احتیاج دارید، خداوند به شما عطا کرده است.» ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾: «و اگر نعمت‌های خدا را بخواهید حساب کنید، نمی‌توانید آنها را بشمارید.» آن وقت ممکن است کسی بپرسد اگر خداوند تمام احتیاجات بشر را تأمین کرده است، پس چرا این همه کمبود و فقر در زندگانی بشر وجود دارد؟ خداوند در ادامه آیه در پاسخ به این سؤال می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ﴾^(۲) «انسان [دو خصلت بد دارد: یکی این‌که] بسیار ظالم است و [دیگر آن‌که] زیاد کفران نعمت می‌کند.» کفران نعمت آن است که به‌طور شایسته از نعمت‌های خدا استفاده نکنند؛ مثلاً: آب دارند اما آن را کنترل نمی‌کنند؛ یا این‌که زمین و معادن

۱- سوره اعراف (۷)، آیه ۹۶.

۲- سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۳۴.

دارند اما به خوبی از آن بهره‌برداری نکنند. «ظلوم» هم یعنی: یک عده‌ای حق دیگران را خورده و به حقوق آنان تجاوز می‌کنند.

پس تمام این کمبودهایی که می‌بینید وجود دارد به دو علت است: یکی ظلم و ستم انسانها به یکدیگر است و این که عده‌ای به حقوق دیگران تجاوز کرده و حق آنها را می‌خورند، و دیگری کفران نعمت کردن است؛ یعنی: انسانها به‌طور شایسته و صحیح از نعمت‌های الهی استفاده نمی‌کنند.

حال حضرت زهرا علیها السلام با استناد به آیه شریفه قرآن که در سوره اعراف آمده است، می‌خواهد بفرماید که اگر شما مسلمانها به دستورات قرآن عمل می‌کردید و توصیه‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را به کار می‌بستید و رهبری و خلافت را به اهله سپرده بودید و حقوق اهل بیت پیامبر را پایمال نمی‌کردید، خداوند نیز برکت‌ها و نعمت‌هایش را بر شما نازل می‌کرد؛ ولی شما چنین نکردید، پس منتظر نتیجه اعمالتان باشید که هم در این دنیا و هم در آخرت عواقب آن را خواهید چشید.

سپس حضرت در ادامه سخن به آیه دیگری از قرآن تمسک کرده و می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَ مَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾^(۱)

(و کسانی که ظلم کردند از این مردم، به زودی بدی و نتیجه کارهایی که انجام

داده‌اند به آنها خواهد رسید، و در آن هنگام از آنان کاری ساخته نیست.)

۱- سوره زمر (۳۹)، آیه ۵۱.

یعنی: کسانی از اهل مکه یا سایر مردم که ظلم و ستم می‌کردند، به‌زودی آنان به بدی‌کارهایی که کرده‌اند می‌رسند؛ و آثار طبیعی کارهای زشت بالاخره گریبانگیر جامعه می‌شود.

توبیخ مجدد اصحاب سقیفه

﴿أَلَا هَلُمَّ فَاسْتَمِعْ﴾

(هان! بیایید و بشنوید.)

این خطاب به همه است، اگرچه کسانی که نزد حضرت زهراء علیها السلام بودند همه زن بودند اما این خطاب اختصاص به زنها ندارد. کلمه «هَلُمَّ» نزد اهل حجاز «اسم فعل» است و در مورد مفرد و جمع و مذکر و مؤنث یکسان به کار می‌رود، ولی عربهای اهل نجد این کلمه را صرف می‌کنند و می‌گویند: «هَلْمًا، هَلْمُوا، هَلْمِي،...» و گاهی نون تأکید هم به آن اضافه می‌شود، مثل: «هَلْمَنَّ» و این کلمه برای فراخواندن به کار می‌رود. در هر صورت اینجا حضرت به طور کلی می‌فرماید و خطابشان شامل همه است، یعنی: همگان بیایید و بشنوید. مثل: «إِعْلَمْ» که در اول بعضی از مطالب آورده می‌شود، یا «بَدَانَ أَيْدِيكَ اللَّهُ» که در ابتدای «صرف میر» آمده است و خطاب به شخص خاصی نیست و عموم را شامل می‌شود.

﴿وَمَا عِشْتَ أَرَأَيْكَ الذَّهْرُ عَجَبًا﴾

(و تا زمانی که زنده هستید روزگار به شما چیزهای شگفتی را می‌نمایاند.)

اینجا هم خطاب به همه است، نه شخص خاص؛ یعنی:

ای دست‌اندرکاران امور، روزگار چیزهای عجیبی را به شما نشان می‌دهد، همان‌گونه که با ما کارهای عجیبی کردید. چه کسی باور می‌کرد روزگاری یک عده به نام اسلام و خلافت اسلامی به دختر و اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این همه ظلم کنند؟ در بعضی نسخه‌ها به جای «مَاعِشْتِ أَرَاك»، «مَاعِشْتُنَّ أَرَاكُنَّ...» آمده است؛ ولی معنا تفاوت نمی‌کند.

﴿وَإِنْ تَعْجَبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ﴾^(۱)

(و اگر تعجب می‌کنی، پس شگفتی و عجب از گفتار آنهاست.)

این جمله از قرآن مجید گرفته شده است، و درباره منکران قیامت و حشر و نشر انسانها وارد شده است.

﴿لَيْتَ شِعْرِي، إِلَىٰ أَيِّ سِنَادٍ اسْتَنَدُوا؟!﴾

(ای کاش می‌دانستم، اینان به چه تکیه‌گاهی تکیه کرده‌اند؟)

مردم به چه تکیه‌گاهی تکیه کرده و علی علیه السلام را خانه‌نشین کردند؟ با عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این طور رفتار کرده و به سراغ دیگران رفتند! یا این که مراد حضرت این باشد که: تکیه‌گاه قوی و محکمی مثل حضرت علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام را رها کردند و به جای آنان چه کسانی را به عنوان تکیه‌گاه انتخاب کردند؟

﴿وَعَلَىٰ أَيِّ عِمَادٍ اعْتَمَدُوا؟!﴾

(و به چه ستون و پایه‌ای اعتماد کرده‌اند؟)

این جمله با معنای دوّم مناسب‌تر است؛ یعنی: پس از اهل بیت پیامبر ﷺ چه ستونی است که قابل اعتماد و اتکا باشد؟

﴿وَبِأَيِّ عُرْوَةٍ تَمَسُّوْنَ؟﴾

(و به چه دستگیره‌ای چنگ زده‌اند؟)

یعنی: باید جامعه یک تکیه‌گاه صحیح داشته باشد، در این حکومت که اینها درست کردند ظلم و تعدّی فراوان خواهد شد؛ حالا ابوبکر و عمر در ظاهر یک مقداری ملاحظه می‌کردند، اما وقتی حکومت از مسیر واقعی خود منحرف شد، معاویه‌ها و یزیدها حاکم خواهند شد.

﴿وَعَلَىٰ آيَةِ ذُرِّيَّتِهِ أَقْدَمُوا وَاحْتَنَكُوا؟﴾

(و بر کدامین خاندان پیشی گرفته و برتری جسته‌اند؟!)

«إِحْتَنَكَ» به معنای استیلا و چیره‌شدن است؛ و در قرآن هم از قول شیطان آمده: ﴿لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا﴾^(۱) یعنی: «مسلط و چیره می‌شوم بر فرزندان آدم مگر عدد کمی از آنان را.»

حالا حضرت می‌فرماید: «وَعَلَىٰ آيَةِ ذُرِّيَّتِهِ أَقْدَمُوا وَاحْتَنَكُوا؟» اینها بر چه ذریّه و خاندانی پیشقدم شده و قصد برتری و چیره‌شدن بر آنها را دارند؟ یعنی: آیا مردم متوجه هستند که توطئه سقیفه برای مسلط شدن بر اهل بیت پیامبر ﷺ است، و آیا شناخت و اطلاعی از اهل بیت و خاندان پیامبر ﷺ و اهداف و مقامات و کمالات آنان دارند؟

۱- سورهٔ اسراء (۱۷)، آیهٔ ۶۲.

﴿لَيْسَ الْمَوْلَىٰ وَ لَيْسَ الْعَشِيرُ﴾^(۱)

(چه بد است آن که مولاست و چه بد است آن که دوست و یاور آن است.)
این جمله از قرآن مجید استفاده شده است. «مولى» یا به معنای متعارف است، یعنی: آقا و مالک، و یا به معنای یاور و رفیق و محب؛ و «عشیر» هم به معنای دوست، یاور و همدم است؛ پس «مولى» و «عشیر» به هر دو معنا تکیه گاه هستند؛ یعنی: اینها تکیه گاه بدی برای خودشان درست کردند.

﴿وَ بَشَسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا﴾^(۲)

(و برای ظالمان این تکیه گاهها تکیه گاه بدی است.)
این جمله نیز برگرفته از قرآن مجید است. و منظور حضرت زهرا علیها السلام جریان سقیفه است که فرصت طلبان به جای حضرت علی علیه السلام ابوبکر را امام و خلیفه مسلمین معرفی کردند.

تصویری از جریان سقیفه

﴿إِسْتَبَدُّوا وَاللَّهُ الدُّنَابِيُّ بِالْقَوَادِمِ﴾

(به خدا قسم اینان بالهای جلو را رها کرده و بالهای عقب [دُم] را گرفته اند.)
«قَوَادِم» جمع «قَادِمَة» بالهای جلو، و «دُنَابِي» به ضمّ ذال، دُم و بالهای عقب روی دُم را می گویند.

۱- سوره حج (۲۲)، آیه ۱۳.

۲- سوره كهف (۱۸)، آیه ۵۰.

همان طور که قبلاً عرض کردم در کلمات مولا امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام تشبیهات و استعارات فراوان یافت می شود. پرنندگان بالهای خوبشان بالهای جلوی آنهاست. می گویند باز شکاری ده بال دارد که در جلو قرار دارد، پرنندگان دیگر هم هر کدام به حسب خودشان بالهای جلوییشان، هم وسیله پریدن آنها و هم وسیله قدرتشان می باشند و هم با آن بالها از خود دفاع می کنند؛ اما بالهای عقب که در قسمت دم آنها قرار دارند، به اندازه بالهای جلو اهمیت ندارند. حضرت تشبیه کرده و می خواهند بفرمایند: این مردم بالهای خوب جلو را که وسیله قدرت و شجاعت و پرش هستند کنار گذاشته و از بالهای عقبی و قسمت دم کمک گرفته اند.

«اِسْتَبْدَلُوا وَاللَّهِ»: به خدا قسم اینان بدل گرفته اند «الدُّنَابِيُّ»: بالهایی را که در قسمت دم قرار گرفته «بِالْقَوَادِمِ»: به جای بالهای جلو. «دُنَابِيٌّ» به معنای دم است، منتها در حیوانات دیگر «دُنْب» می گویند، مثلاً: به دم گوسفند می گویند: دُنْب، اما در پرنندگان معمولاً به جای «دُنْب» می گویند: «دُنَابِيٌّ».

به افراد ضعیف و دنباله رو هم که معمولاً پیرو دیگران هستند و از خود اراده ندارند «دُنَابِيٌّ» گفته می شود؛ کنایه از این است که اینان آدمهایی را که با ارزش هستند و جلودار و شجاع بوده و وسیله پرش و ترقی و تکامل جامعه می باشند کنار گذاشته، و افراد ضعیف و دنباله رو را انتخاب کرده اند. در تاریخ هم آمده است که در خیلی از جنگ های

سخت مانند: جنگ احد و خیبر، ابوبکر و عمر همیشه عقب‌گرد می‌کردند و اهل جنگ و مبارزه نبودند، اما امیرالمؤمنین علیه السلام در همه صحنه‌ها بر همگان مقدم بود و جلو می‌رفت و باعث پیروزی و پیشروی مسلمانان بود.

﴿وَالْعَجْزُ بِالْكَاهِلِ﴾

(و فردی ناتوان و سالخورده را به جای انسانی توانا و میانسال برگزیدند.)
«عَجْز» به مرد ناتوان و سالخورده گفته می‌شود؛ «کاهل» هم به معنای بزرگ و تکیه‌گاه است و هم به معنای میانسالی؛ و میانسال به سنّ از ۳۰ تا ۵۰ سالگی گفته می‌شود.

حضرت علی علیه السلام در زمان فوت پیامبر صلی الله علیه و آله ۳۳ سال داشتند و علاوه بر فضایل و کمالات منحصر به فرد خود، در اوج قدرت و توانایی جسمی بودند؛ در حالی که ابوبکر وقتی به خلافت رسید بیش از ۶۰ سال داشت؛ و این به ضعف‌های دیگری که داشت اضافه می‌شد. البته شارحین خطبه برای این جمله معنای دیگری کرده‌اند، ولی این معنای ذکر شده بهتر و مناسبتر است.

﴿فَرَعْمًا لِمَعَاطِيسِ قَوْمٍ، يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾^(۱)

(پس به خاک مالیده شود بینی آن کسانی که گمان می‌کنند کار خوبی انجام می‌دهند.)

۱- عبارت ﴿يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾ قسمتی از آیه قرآن است که حضرت در کلام خود از آن استفاده کرده‌اند. سوره کهف (۱۸)، آیه ۱۰۴.

«مَعَاطِس» جمع «مَعَطِس» است، به معنای مکان عطسه، یعنی: بینی؛ یعنی: به خاک مالیده شود بینی کسانی که: ﴿يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾ خیال می‌کنند کار خوبی کردند، ولی در واقع فتنه کردند و مردم را از مسیر حق خارج ساختند و اساس ظلم و انحراف را در تاریخ اسلام پی‌ریزی کردند.

حضرت با استناد به آیه شریفه قرآن در ادامه می‌فرماید:

﴿أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ﴾^(۱)

(آگاه باشید! آنان همانا مفسد هستند ولی درک نمی‌کنند.)

﴿وَيَهْدِيهِمْ!﴾^(۲) أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ

(درشگفتم از آنها، آیا کسی که دیگران را به راه حق هدایت می‌کند سزاوارتر به

پیروی است یا آن کسی که هدایت نمی‌کند مگر آن‌که خود هدایت شود؟)

این آیه دلالت بر این دارد که آن کسی که اعلم به مبانی دین است و جامعه را بهتر می‌تواند راهنمایی کند، او باید جلودار و امام باشد؛ نه کسی که در هدایت و درک مسائل در رتبه بعد قرار دارد و نیاز به کمک و هدایت دیگری دارد.

﴿فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟!﴾^(۳)

(پس شما را چه شده است؟ چگونه حکم و قضاوت می‌کنید؟!)

۱- سوره بقره (۲)، آیه ۱۲.

۲- گذشت که «وَيْحٍ» برخلاف «وَيْلٍ» به عنوان دلسوزی و تعجب به کار می‌رود؛ «وَيْحَهُمْ» یعنی: درشگفتم از کار آنها. البته برخی آن را به همان معنای «وَيْلٍ» دانسته‌اند، یعنی: وای بر آنها.

۳- سوره یونس (۱۰)، آیه ۳۵.

به ارتکاز عقلی خودتان مراجعه کنید که این چه قضاوتی است که شما می‌کنید؟! علی علیه السلام از نظر علم و تقوا برتر از همه بوده است، چرا حالا باید خانه‌نشین شود و حقوق او پایمال گردد؟!

پیش‌بینی تلخ‌کامی‌های مردم بعد از سقیفه

﴿أَمَّا لِعَمْرِي لَقَدْ لَقِيتُ﴾

(آگاه باشید! به جانم سوگند این حکومت تازه‌آبستن [فتنه‌ها و حوادث تلخی]

شده است.)

این خلافت و این حکومت که اینها در سقیفه درست کرده‌اند، تازه آبستن شده است، و بعد از این خواهید دید که چه حوادث تلخ و ناگواری را به دنبال دارد. حضرت در اینجا به آینده اشاره دارند و این که انحراف در حکومت و خلافت در نهایت منجر به این می‌شود که معاویه‌ها و یزیدها و بنی‌امیه و بنی‌عباس حاکم مسلمانان شوند و چه ظلم‌ها و فجایعی را به نام اسلام مرتکب شوند.

﴿فَنَظَرَةٌ رَأَيْتُمَا تُنْجِ﴾

(پس مهلتی باید، تا هنگام زایمان فرا رسد [هنگامی که فتنه‌ها بروز کند].)

ممکن است «نَظَرَةٌ» با نصب خوانده شود و معنای مصدری داشته باشد که فعل آن یعنی: «أنظروا» در تقدیر باشد؛ و «رَأَيْتُمَا» به معنای مقدار و هنگام است.

﴿ثُمَّ اخْتَلَبُوا مِلءَ الْقَعْبِ دَمًا عَيْبًا﴾

(سپس از آن به اندازه ظرفهای بزرگ خون خالص بدوشید.)

یعنی: این حکومت فتنه‌هایی را آبیستن است که شما به هنگام وقوع آن فتنه‌ها، باید ظرفها و قدحهای بزرگ خود را به جای شیر تازه از خون تازه و خالص پر کنید. «قَعْب» یعنی: قدح و تِغَار، و «اِحْتِلاب» به معنای دوشیدن است؛ و «مِلْءَ الْقَعْبِ» یعنی: پرشدن قدح؛ و «عَبِيط» هم یعنی: خالص.

﴿وَدُعَاةً مُّبِيدًا﴾

(و سَمَّ مَهْلِك.)

«دُعَاة» به ضمّ «ذال» به معنای «سَمَّ» است؛ و «مُبِيد» هم یعنی: مهلک.

حضرت زهراء علیها السلام با این کلمات فصیح و بلیغ، فتنه‌ها و جنایات حکومت‌های غاصب را که در طول تاریخ اسلام به نام اسلام و حکومت اسلامی مرتکب شدند، به طور صریح و قاطع پیش‌گویی و بیان کرده‌اند، و ریشه و اساس همه آنها را فتنه بزرگ سقیفه دانسته‌اند.

﴿هُنَالِكَ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ﴾

(اینجاست که زیانکار می‌شوند کسانی که راه باطل رفته‌اند.)

﴿وَيَعْرِفُ التَّالُونَ غَيْبَ مَا أَسَّسَ الْأَوَّلُونَ﴾

(و آیندگان خواهند دید عاقبت آنچه را که گذشتگان بنا نهادند.)

یعنی: این انحرافی را که اینها پایه‌گذاری کردند، نسل‌های آینده طعم تلخ آن را خواهند چشید و گرفتار عواقب شوم آن خواهند شد.

بشارت به فتنه‌های بعد از سقیفه

﴿ثُمَّ طَيَّبُوا عَنْ دُنْيَاكُمْ أَنْفُسًا [نَفْسًا]﴾

(اکنون [که به مراد خود رسیدید] خوش باشید برای دنیای خود.)

﴿وَاطْمَئِنُّوا لِلْفِتْنَةِ جَاشًا﴾

(و قلبتان مطمئن باشد برای فتنه‌هایی که پیش خواهد آمد.)

«جاش» به معنای قلب است؛ یعنی: یقین داشته باشید و قلبتان

مطمئن باشد که در آینده دچار فتنه و آشوب خواهید شد.

﴿وَأَبْشِرُوا بِسَيْفٍ صَارِمٍ﴾

(و بشارت باد شما را به شمشیرهای برنده‌ای که به دنبال آن می‌آید.)

این کاری که شما کردید نتیجه‌اش آن است که در آینده کسانی حاکم شوند که با شمشیرهای خود خون مظلومان و بی‌گناهان را بریزند و به هیچ کس رحم نکنند؛ و تنها حجاج بن یوسف^(۱) - به نقل تاریخ - صد و بیست هزار نفر را به قتل برساند.

﴿وَسَطْوَةٌ مُّعْتَدٍ غَاشِمٍ﴾

(و قهر و غلبه متجاوزی که سنگدل و بی‌رحم است.)

«سَطْوَةٌ» به معنای قهر و غلبه است؛ و «مُعْتَدٍ غَاشِمٍ» نیز به کسی می‌گویند که نهایت ظلم را می‌کند. یعنی: بشارت باد شما را به قهر و غلبه کسی که با قدرتی که دارد بیشترین ظلم‌ها را بر شما روا خواهد داشت.

۱- «حجاج بن یوسف» یکی از کارگزاران بی‌رحم حکام بنی‌امیه بود که در سالهای بعد از ۷۳ هجری به حکومت عراق منصوب شد.

﴿وَبَهْرَجِ شَامِلٍ﴾

(و به هرج و مرجی که فراگیر است.)

﴿وَاسْتَبْدَادِ مِنَ الظَّالِمِينَ يَدْعُ فَيَتَّكُمُ زَهِيداً﴾

(و استبدادی از ظالمان که مقداری اندک از بیت‌المال را برای شما باقی

می‌گذارد.)

﴿وَاجْمَعِكُمْ حَصِيداً﴾

(و جمعیت شما را درو می‌کند.)

«حَصِيد» به معنای درو شده است، و معمولاً برای درو کردن

محصول زراعت به کار می‌برند. مقصود حضرت اشاره به قتل عامهای

خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس و دیگران است که مانند زراعت، مردم را

درو می‌کردند.

﴿فَيَا حَسْرَةً لَّكُمْ! وَأَنْتَ يَا بَكْمُ﴾

(پس حسرت و اندوه بر شما باد! و به کدامین سو هستید؟)

یعنی: باید برای وضع فعلی و اوضاع آینده شما مسلمانان حسرت و

غصه خورد.

﴿وَقَدْ عُمِّيْتُ عَلَيْكُمْ أَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ!﴾^(۱)

(و [رحمت الهی] از دیده شما پنهان مانده است، پس آیا ما می‌توانیم شما را به

آن وادار کنیم، حال آن‌که خودتان کراهت دارید.)

۱- این عبارت برگرفته از قرآن مجید است، سوره هود (۱۱)، آیه ۲۸؛ با این تفاوت که در قرآن ﴿فَعُمِّيْتُ﴾ آمده است.

این جمله برگرفته از قرآن مجید است، و نقل کلام حضرت نوح علیه السلام به قوم خود می باشد. مقصود حضرت زهرا علیها السلام از رحمت خداوند در اینجا، رحمت امامت اهل بیت علیهم السلام است که با جریان سقیفه مسلمانان از آن محروم گشتند؛ و در حقیقت اهل بیت علیهم السلام اصرار داشتند که مردم از این نعمت محروم نشوند، ولی عده ای از آنان تمایل نداشتند و باعث فتنه و محرومیت مسلمانان شدند.

عذرخواهی مردان مهاجر و انصار از حضرت زهرا علیها السلام

در اینجا خطبه حضرت زهرا علیها السلام که در بستر بیماری خطاب به زنان مهاجر و انصار ایراد کرده بودند به پایان رسید. صاحب کتاب «احتجاج» در ادامه آورده است:

«قال سويد بن غفلة: فأعادت النساء قولها على رجالهن»: سويد بن غفلة که راوی خبر بود می گوید: «پس زنان مهاجر و انصار آنچه را که حضرت زهرا علیها السلام برایشان گفته بود برای مردان خود تعریف کردند.»

«فجاء إليها قوم من وجوه المهاجرين والأنصار مُعْتَذِرِينَ»: «پس گروهی از بزرگان مهاجرین و انصار به عنوان عذرخواهی نزد حضرت زهرا علیها السلام آمدند.»
 «و قالوا: يا سيّدة النساء، لو كان أبو الحسن ذكر لنا هذا الأمر قبل أن نُبرم العهد ونُحكّم العقد، لما عدلنا عنه إلى غيرِه»: «پس گفتند: ای سرور زنان، اگر ابوالحسن [امیرالمؤمنین علیه السلام] پیش از آن که ما عهد و پیمان خود را با ابوبکر محکم کرده و با او بیعت نماییم، این امر را با ما در میان گذاشته بود، هرگز ما او را رها نکرده و به دیگری رجوع نمی کردیم.»

بخش سوّم:

ماجرای غصب فدک

به روایت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

﴿﴾ درس پانزدهم ﴿﴾

بررسی سند روایت

شروع ماجرا به روایت امام صادق علیه السلام

محتاجه حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر

فدک سمبل امامت

فدک و شهادت دادن شاهدان

احتجاج حضرت علی علیه السلام با ابوبکر

عَنْ حَمَادِ بْنِ عَثْمَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ:

لَمَّا بُوِيَعَ أَبُو بَكْرٍ وَاسْتَقَامَ لَهُ الْأَمْرُ عَلَى جَمِيعِ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، بَعَثَ إِلَى فِدْكَ مَنْ أَخْرَجَ وَكَيْلَ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم مِنْهَا؛ فَجَاءَتْ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءُ عليها السلام إِلَى أَبِي بَكْرٍ، ثُمَّ قَالَتْ: لِمَ تَمْنَعُنِي مِيرَاثِي مِنْ أَبِي رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم؟ وَأَخْرَجْتَ وَكَيْلِي مِنْ فِدْكَ وَقَدْ جَعَلَهَا لِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى؟ فَقَالَ لَهَا: هَاتِي عَلَيَّ ذَلِكَ بِشُهُودٍ.

فَجَاءَتْ بِأُمِّ أَيْمَنَ؛ فَقَالَتْ لَهُ أُمُّ أَيْمَنَ: لَا أَشْهَدُ يَا أَبَا بَكْرٍ حَتَّىٰ اخْتَجَّ عَلَيْكَ بِمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم؛ أَنْشُدَكَ بِاللَّهِ، أَلَسْتُ تَعْلَمُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم قَالَ: «أُمُّ أَيْمَنَ امْرَأَةٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ»؟ فَقَالَ: بَلَى، قَالَتْ: «فَأَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْحَىٰ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم ﴿فَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾^(١) فَجَعَلَ فِدْكَ لِفَاطِمَةَ عليها السلام بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى».

فَجَاءَ عَلِيُّ عليه السلام فَشَهِدَ بِمِثْلِ ذَلِكَ، فَكَتَبَ لَهَا كِتَابًا وَدَفَعَهُ إِلَيْهَا؛ فَدَخَلَ عَمْرُ فَقَالَ: مَا هَذَا الْكِتَابُ؟ فَقَالَ: إِنَّ فَاطِمَةَ عليها السلام ادَّعَتْ فِي فِدْكَ، وَشَهِدَتْ لَهَا أُمُّ أَيْمَنَ وَعَلِيٌّ، فَكَتَبْتُهُ لَهَا؛ فَأَخَذَ عَمْرُ الْكِتَابَ مِنْ فَاطِمَةَ عليها السلام فَتَفَلَّ فِيهِ وَمَرَّقَهُ! وَقَالَ: هَذَا فِي لِقَاءِ الْمُسْلِمِينَ؛ وَقَالَ: أَوْسُ بْنُ الْحَدَثَانِ وَعَائِشَةُ وَخَفَصَةُ يَشْهَدُونَ

عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بَأْتُهُ قَالَ: «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ وَ مَا تَرَ كُنَاهُ صَدَقَةٌ»؛ فَإِنَّ عَلِيًّا زَوْجَهَا يَجْرُ إِلَى نَفْسِهِ وَأُمُّ أَيْمَنَ فَهِيَ امْرَأَةٌ صَالِحَةٌ، لَوْ كَانَ مَعَهَا غَيْرُهَا لَنَظَرْنَا فِيهِ.

فَخَرَجَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا مِنَ عِنْدِهِمَا بِاِكْبَةِ حَزِينَةٍ وَ هِيَ تَقُولُ: مَزَّقَ اللَّهُ بَطْنَكَ كَمَا مَزَّقْتَ كِتَابِي هَذَا. فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ جَاءَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَ هُوَ فِي الْمَسْجِدِ وَ حَوْلَهُ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ، فَقَالَ: يَا أَبَا بَكْرٍ! لِمَ مَسَعَتْ فَاطِمَةَ مِيرَاثَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ وَ قَدْ مَلَكَتُهُ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: هَذَا فِيَّ لِلْمُسْلِمِينَ، فَإِنْ أَقَامَتْ شُهُودًا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ جَعَلَهُ لَهَا، وَ إِلَّا فَلاَ حَقَّ لَهَا فِيهِ.

فَقَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا بَكْرٍ! أَتَحْكُمُ فِيْنَا بِخِلَافِ حُكْمِ اللَّهِ تَعَالَى فِي الْمُسْلِمِينَ؟ قَالَ: لَا؛ قَالَ: فَإِنْ كَانَ فِي يَدِ الْمُسْلِمِينَ شَيْءٌ يَمْلِكُونَهُ، ثُمَّ ادَّعَيْتُ أَنَا فِيهِ، مَنْ تَسْأَلُ الْبَيْتَةَ؟ قَالَ: إِيَّاكَ كُنْتُ أَسْأَلُ الْبَيْتَةَ. قَالَ: فَمَا بَالُ فَاطِمَةَ سَأَلْتَهَا الْبَيْتَةَ عَلَيَّ مَا فِي يَدِهَا؟ وَ قَدْ مَلَكَتُهُ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ بَعْدَهُ، وَ لَمْ تَسْأَلِ الْمُسْلِمِينَ بَيْتَةَ عَلَيَّ مَا ادَّعَوْهُ شُهُودًا، كَمَا سَأَلْتَنِي عَلَيَّ مَا ادَّعَيْتُ عَلَيْهِمْ؟ فَسَكَتَ أَبُو بَكْرٍ؛ فَقَالَ عُمَرُ: يَا عَلِيُّ! دَعْنَا مِنْ كَلَامِكَ، فَإِنَّا لَا نَقْوَى عَلَيَّ حُجَّتِكَ! فَإِنَّ أَتَيْتَ بِشُهُودٍ عُدُولٍ، وَ إِلَّا فَهُوَ فِيَّ لِلْمُسْلِمِينَ لاَ حَقَّ لَكَ وَ لاَ لِفَاطِمَةَ فِيهِ!

* * *

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و به نستعین

تا اینجا دو خطبه از حضرت فاطمه زهرا ع خواندیم، یکی در مسجد پیامبر ص و دیگری در بستر بیماری؛ حال مناسب است روایتی را هم که از امام صادق ع درباره فدک نقل شده و در کتاب تفسیر قمی ^(۱) با ذکر سند آمده است، برای خواهران و برادران بازگو کرده تا إن شاء الله بتوانیم از آن استفاده لازم را ببریم.

بررسی سند روایت

«علی بن ابراهیم قمی» در تفسیر خود، ذیل آیه شریفه: ﴿قَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ ^(۲) روایتی را از پدرش در مورد حضرت فاطمه ع و فدک نقل می‌کند. آقایان توجه دارند که علی بن ابراهیم قمی از طبقه هشتم و از مشایخ مرحوم کلینی می‌باشد، مرحوم کلینی از طبقه نهم است ^(۳) و از ایشان زیاد روایت دارد. علی بن ابراهیم در حقیقت در زمان امام

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۵۵. ۲- سوره روم (۳۰)، آیه ۳۸.
۳- در علم رجال راویان احادیث را بر حسب نقل روایتی از پیامبر ص و محاسبه عمر معمولی هر راوی به طبقاتی تقسیم کرده‌اند؛ طبقه اول اصحاب پیامبر ص می‌باشند؛ بعد از اصحاب، تابعین در طبقه دوم و... و به همین نسبت هر محدثی در طبقه مخصوص به خود قرار می‌گیرد.

حسن عسکری علیه السلام زندگی می کرده است و اکنون در قم در همین قبرستان شیخان مدفون است. در زمان طاغوت می خواستند قبر ایشان را خراب کنند، ولی مرحوم آیت الله العظمی بروجردی رفتند بالای سر قبر او و فاتحه خواندند و همین کار موجب شد که آنها بترسند و خراب نکنند.

«علی بن ابراهیم» از پدرش «ابراهیم بن هاشم» نقل می کند؛ ابراهیم بن هاشم اول در کوفه زندگی می کرده ولی بعدها به قم آمده، و اولین کسی است که احادیث کوفی ها را یعنی احادیثی را که در کوفه مورد قبول شیعیان بوده در قم نشر داده و قمی ها نیز احادیث او را تلقی به قبول کرده اند.

ابراهیم بن هاشم که خود از طبقه هفتم است از «ابن ابی عمیر» که از طبقه ششم و از بزرگان اصحاب اجماع^(۱) می باشد نقل می کند؛ پس تا اینجا روایت از هر جهت صحیح است.

در تفسیر علی بن ابراهیم، در ادامه آمده است: «عن عثمان بن عیسی و حماد بن عثمان...»؛ «عثمان بن عیسی» واقفی است و از طبقه ششم می باشد و با ابن ابی عمیر هم طبقه است، و علمای علم رجال می گویند از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و امام رضا علیه السلام روایت دارد. او از ارکان

۱- در میان راویان حدیث چند نفر هستند که علمای علم رجال می گویند اگر سلسله سند حدیثی تا آنان درست باشد، از آنان به بعد تا برسد به معصوم علیه السلام، هرکس در سند باشد قابل اعتماد است، هرچند او شناخته نشده باشد؛ و به این چند نفر «اصحاب اجماع» گفته می شود.

برخی گفته اند معنای «اصحاب اجماع» این است که خود آنان افراد مورد اعتماد می باشند، نه این که وسایط بین آنان و معصوم علیه السلام نیز مورد اعتماد باشند. و اصحاب اجماع هجده نفر هستند که اسامی آنان در کتب رجالی آمده است.

فرقه واقفیه است.^(۱)

نزد سه نفر از وکلای حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پول زیادی موجود بود، وقتی حضرت به شهادت رسیدند، آنها گفتند که حضرت از دنیا نرفته بلکه غایب شده و بعداً خواهند آمد، برای این که می خواستند پولها و خمس را تحویل امام رضا علیه السلام ندهند. این سه نفر عبارت بودند از: «زیاد قندی»، «علی بن ابی حمزه بطائنی» و «عثمان بن عیسی»؛ اما در عین حال علمای علم رجال می گویند که عثمان بن عیسی، موثق است و به روایتش عمل می شود.

نکته ای که وجود دارد این است که غیر از این روایت، ما در جایی ندیدیم که عثمان بن عیسی از امام صادق علیه السلام روایت داشته باشد؛ در حقیقت ما در این که عثمان بن عیسی بتواند از امام صادق علیه السلام روایت نقل کند مشکل داریم؛ چون او از طبقه ششم و هم عصر حضرت کاظم علیه السلام بوده است، و تنها کسانی که از طبقه پنجم باشند می توانند از امام صادق علیه السلام روایت نقل کنند.

این در مورد عثمان بن عیسی؛ و اما «حماد بن عثمان» (در تفسیر علی بن ابراهیم آمده بود: «عن عثمان بن عیسی و حماد بن عثمان...»)) ذو طبقه پنجم است، یعنی: هم از طبقه ششم و هم از طبقه پنجم می باشد، به عبارت دیگر می تواند هم از امام صادق علیه السلام و هم از امام کاظم علیه السلام روایت نقل کند.

ما احتمال می دهیم که عبارت در اصل به این صورت بوده است:

۱- «فرقه واقفیه» به کسانی گفته می شود که تا امام هفتم را قبول دارند، ولی امامان دیگر بعد از امام هفتم را به امامت قبول ندارند.

«عثمان بن عیسی» که از طبقه ششم است، از «حماد بن عثمان» که از طبقه پنجم است نقل کرده، و حماد بن عثمان نیز از امام صادق علیه السلام نقل کرده است؛ نه این که عثمان بن عیسی و حماد بن عثمان، هر دو بدون واسطه از امام صادق علیه السلام روایت را نقل کرده باشند. در حقیقت به جای این که بگوییم: «عثمان بن عیسی و حماد بن عثمان، عن ابي عبد الله علیه السلام»، عبارت به این صورت باشد: «عثمان بن عیسی، عن حماد بن عثمان، عن ابي عبد الله علیه السلام...».

به هر حال سند روایت خوب است، چون «علی بن ابراهیم» از پدرش نقل می‌کند که «ابراهیم بن هاشم» است و او هم از «ابن ابي عمیر»، و ابن ابي عمیر هم (طبق این احتمال که عثمان بن عیسی را به حساب نیاوریم) از حماد بن عثمان نقل می‌کند؛ چون «ابن ابي عمیر» از طبقه ششم است و می‌تواند از «حماد بن عثمان» که از طبقه پنجم است روایت نقل کند؛ پس «عثمان بن عیسی» چه در سلسله روایت باشد یا نباشد، به سند روایت ضرری نمی‌رساند و سند این روایت خوب است. این روایت هم در کتاب «احتجاج» نقل شده - البته بدون ذکر سند - و هم در «تفسیر علی بن ابراهیم» آمده است. البته این دو نقل مختصر تفاوت‌هایی با هم دارند؛ حال ممکن است کتاب احتجاج روایت را از تفسیر علی بن ابراهیم گرفته باشد، و شاید هم از جای دیگر اخذ کرده باشد؛ و ممکن است روایت در کتابهای دیگری بوده و نسخه‌برداری آنها متفاوت بوده است، ولی عمده‌اش یکی است و نوشته ما مأخوذ از هر دو کتاب است.^(۱)

۱- احتجاج، ج ۱، ص ۱۳۴؛ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۵۵، ذیل تفسیر سوره روم.

شروع ماجرا به روایت امام صادق علیه السلام

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: لَمَّا بُوِيعَ أَبُو بَكْرٍ وَاسْتَقَامَ لَهُ الْأَمْرُ عَلَى جَمِيعِ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ»

(امام صادق علیه السلام فرمودند: زمانی که با ابوبکر بیعت شد و پایه‌های حکومت او بر تمام مهاجرین و انصار محکم گشت.)

«أمر» معمولاً به حکومت گفته می‌شود؛ در قرآن هم که می‌فرماید: «وَشَاوَرَهُمْ فِي الْأَمْرِ»^(۱) و یا حضرت امیر علیه السلام که می‌فرماید: «فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَكَّتُ طَائِفَةً وَ مَرَقْتُ أُخْرَى»^(۲) «همین که حکومت به دست من رسید، عده‌ای بیعت را نقض کردند و عده‌ای دیگر از دین خارج شدند.» در تمامی این عبارتها مقصود از «أمر» حکومت است، و از حکومت به لفظ «أمر» تعبیر می‌کرده‌اند.

در اینجا هم امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «زمانی که با ابوبکر بیعت شد و امر بر او محکم گردید.» یعنی: حکومت او بر مسلمانان استحکام یافت.

«بَعَثَ إِلَى فِدْكَ مَنْ أَخْرَجَ وَ كَيْلَ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْهَا»

(شخصی را به فدک فرستاد تا آن شخص، وکیل حضرت فاطمه علیها السلام را از آنجا بیرون کند.)

از این عبارت معلوم می‌شود که حضرت زهرا علیها السلام وکیل و کارگزاری در منطقه فدک داشته‌اند، و همین مؤید این است که فدک در زمان حیات

۱- سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۵۹؛ یعنی: [ای پیامبر] در مسائل حکومت با مردم مشورت کن.

۲- نهج البلاغه، خطبه سوم، خطبه شفشقیه.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در اختیار حضرت زهرا علیها السلام بوده، و الاً بعید است در مدت چند روز (حدود ده روز) پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و در آن اوضاع و شرایط بتوان با سرعت و کیلی را انتخاب کرد؛^(۱) در عین حال در روایت لفظ «میراث» هم آمده است، که البته این دو قابل جمع هستند.

فدک یک باغ و قریه آبادی بوده در حجاز، حوالی مدینه، و در بعضی از روایات آمده است که یک چشمه‌ای هم داشته که آب از آن می‌جوشیده است. تقریباً تا آنجا نزدیک به سه روز راه بوده و سه منزل از مدینه فاصله داشته که حدود ۲۴ فرسخ می‌شود.

حال ابوبکر که خلیفه مسلمانان شده و همه چیز ظاهراً در دست اوست، چطور یک دفعه به فکر می‌افتد که فدک را از حضرت زهرا علیها السلام بگیرد و آن را غصب کند؟ دلیل آن روشن است: به خاطر این که فدک به عنوان یک منبع مالی مهم برای مولا امیرالمؤمنین علیه السلام و بیت امامت محسوب می‌شده و وقتی چنین منبع مالی در اختیار حضرت باشد به‌طور طبیعی چند نفر هم اطراف ایشان جمع می‌شوند و ممکن است در آینده برای حکومت آنها خطر داشته باشند. ابوبکر و عمر می‌خواستند موقعیت امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام را تا جایی که امکان داشت در جامعه تضعیف کنند تا هیچ‌گاه توان مبارزه با

۱- در ضمن همین روایت هنگامی که محاجه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر در مورد فدک نقل می‌شود، در دو مورد حضرت تصریح کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فدک را در زمان حیاتشان به حضرت فاطمه علیها السلام تملیک کرده‌اند. همچنین در محاجه حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر، آن حضرت می‌فرماید: «وَقَدْ جَعَلَهَا لِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم» که ظاهراً در زمان حیات آن حضرت مراد است، و در خطبه آن حضرت در مسجد مدینه نیز عبارت «نِحْلَةَ أَبِي» آمده است که به معنای «بخشش پدرم» می‌باشد.

حاکمیت آنان را نداشته باشند. این است که ابوبکر وقتی به خلافت رسید «بَعَثَ إِلَى فِدْكَ مَنْ أَخْرَجَ وَكَيْلَ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْهَا»: «کسی را به فدک فرستاد و آن شخص، وکیل حضرت فاطمه علیها السلام - دختر رسول خدا ﷺ - را از آنجا اخراج کرد.»

علت این که در «منها» ضمیر مؤنث آمده، به اعتبار «قریه» است؛ یعنی: چون «قریه» مؤنث مجازی می باشد، ضمیری که به آن برمی گردد مؤنث آورده شده است.

محاچه حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر

﴿ فَجَاءَتْ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ ﷺ إِلَى أَبِي بَكْرٍ ﴾

(پس حضرت فاطمه علیها السلام نزد ابوبکر رفتند.)

﴿ ثُمَّ قَالَتْ: لِمَ تَمْنَعُنِي مِيرَاثِي مِنْ أَبِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَخْرَجْتَ وَكَيْلِي مِنْ فِدْكَ؟ ﴾

(آنگاه فرمودند: [ای ابوبکر!] چرا مرا از میراث پدرم، رسول خدا ﷺ محروم کرده و نماینده و وکیل من را از فدک بیرون کردی؟)

حضرت در اینجا می فرمایند: «میراثی» و از فدک تعبیر به میراث می کنند؛ ولی در عبارت بعدی می فرمایند: «وَقَدْ جَعَلَهَا لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى» یعنی: پیامبر خدا ﷺ به امر خدای متعال فدک را برای من قرار داده است.

«میراث» بعد از وفات تعلق می گیرد در حالی که فدک در زمان حیات پیامبر ﷺ به حضرت فاطمه علیها السلام تعلق گرفته است. طریقه جمع این دو عبارت آن است که گفته شود: منظور از «میراث» ارث اصطلاحی که در

ذهن ما هست نمی باشد؛ بلکه میراث به معنای عام آن به چیزی گفته می شود که از ناحیه پدر به فرزند برسد، ولو در زمان حیات پدر هم باشد. به همین لحاظ است که می گویند فلانی هوش و استعداد را از پدرش به ارث برده، در صورتی که در زمان حیات پدر به ارث برده است.

﴿وَقَدْ جَعَلَهَا لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى﴾

(و حال آن که فدک را رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به امر خدای متعال برای من قرار

داده است.)

همان طور که گفته شد از این عبارت فهمیده می شود که منظور از «میراث» آن ارث اصطلاحی نیست؛ زیرا حضرت زهرا علیها السلام که متهافت سخن نمی گویند، بنابراین همین که از ناحیه پدر رسیده باشد ولو در زمان حیاتش باشد ارث است، و در واقع همان گونه که حضرت زهرا علیها السلام تصریح کرده اند فدک به امر خدای متعال و توسط پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آن حضرت واگذار شده است؛ و روایات بسیاری از شیعه و سنی نقل شده است که وقتی آیه شریفه: ﴿وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ نازل شد، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از جبرئیل توضیح خواست که مراد از «ذا القربی» کیست؟ جبرئیل پاسخ داد: مراد حضرت زهرا علیها السلام می باشد؛ و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حضرت زهرا علیها السلام را خواستند و فدک را برای ایشان قرار دادند.^(۱)

۱- در تفسیر «الدر المستور» آمده: بزّاز، ابویعلی، ابن ابی حاتم و ابن مردویه از ابی سعید خدری نقل کرده اند: هنگامی که آیه شریفه فوق - که در سوره اسراء، آیه ۲۶ قرار دارد - نازل شد، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فدک را به حضرت زهرا علیها السلام بخشیدند.

فدک سمبل امامت

این را بارها از من شنیده‌اید، این که کمونیست‌ها یا بعضی دیگر اشکال می‌کنند: فدک که این همه درآمد داشته، چطور پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن را به دخترش داده است؟ پیامبری که در اموال مسلمانان خیلی احتیاط می‌کرده، بارها به اهل بیت خود سفارش می‌کرده که ساده‌زیستی را رعایت کنند، چطور فدک را که منبع درآمد زیادی بوده به دخترش داده است؟ با این که وضع مالی اکثر مسلمانان مهاجر و انصار خیلی بد بود، نظیر اصحاب صفه و دیگران.

به نظر می‌رسد که فدک با امر امامت و ولایت گره خورده بود؛ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وقتی که مولا علی عَلِيٌّ را به عنوان جانشین خود تعیین فرمودند، می‌خواستند از نظر مالی هم یک منبع درآمدی برای بیت امامت وجود داشته باشد؛ این را هم می‌دانستند که اگر اختیار آن را به علی عَلِيٌّ بدهند، گرفتن و غصب آن خیلی راحت‌تر است، و لذا آن را به حضرت زهرا عَلِيَّهَا السَّلَام دادند؛ بدین لحاظ که چون آن حضرت دختر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، آنها خجالت بکشند آن را غصب کنند، و اگر هم فدک را گرفتند در حقیقت ماهیت خودشان را بیشتر روشن کنند که چگونه به یادگار پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جسارت کرده و حریم ایشان را هم نگاه نداشتند؛

همین مطلب را نیز ابن مردویه از ابن عباس نقل کرده است. جریان توضیح خواستن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از جبرئیل نسبت به مقصود آیه ذکر شده، در روایت ۵ از باب ۱ انفال کتاب «وسائل»، و نیز کتاب «کافی»، ج ۱، ص ۵۴۳، روایت پنجم ذکر گردیده است. در کتاب «بحارالأنوار» (چاپ قدیم، ج ۸، ص ۹۳؛ و چاپ جدید، ج ۲۹، ص ۱۰۵) نیز روایات زیادی با سندهای مختلف پیرامون شأن نزول آیه شریفه فوق ذکر شده است.

پس این سیاست پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است که فدک را به حضرت فاطمه عليها السلام داده‌اند؛ در واقع می‌خواستند دست علی عليه السلام و فاطمه عليها السلام خالی نباشد و این خانواده که خانواده امامت است محتاج نباشند، و حضرت زهرا عليها السلام به عنوان امّ الأئمة در موقعیتی قرار داشتند که اعطاء فدک به آن حضرت اعطاء آن به بیت امامت بوده است.

همان طور که عرض کردم شاهد بر این که فدک با امامت گره خورده است، روایات صحیحی است که دلالت بر این مطلب دارد؛ از جمله روایتی که در آن آمده است: روزی هارون الرشید به حضرت موسی بن جعفر عليه السلام گفت: حدود فدک را مشخص کن تا آن را به شما بازگردانم. حضرت ابتدا قبول نکردند، چون می‌دانستند اگر حدود آن را مشخص کنند او هرگز قبول نخواهد کرد؛ ولی هارون اصرار کرد، و حضرت هم حدود کشور اسلام را برای فدک معین کردند. هارون گفت: او! پس معلوم می‌شود شما خلافت را می‌خواهید! ^(۱)

خلاصه همه این نشانه‌ها گواه بر این مطلب است که مسأله فدک یک مسأله صرفاً مالی نبوده است، بلکه یک امر سیاسی و مهمی بوده که با مسأله امامت و خلافت امیرالمؤمنین عليه السلام ارتباط مستقیم داشته است. ^(۲)

۱- مناقب، ج ۳، ص ۴۳۵.

۲- یادآوری چند نکته:

الف- در کتاب «سفینة البحار»، ج ۲، ص ۳۵۱، ذیل ماده «فدک» آمده: در روایتی در آمد سالانه فدک بیست و چهار هزار دینار و در روایت دیگر هفتاد هزار دینار نقل شده است.

ب- در کتاب «مجمع البحرین» ذیل ماده «فدک» روایتی از حضرت علی عليه السلام درباره حدود فدک به این شرح آمده است: یک حد: کوه احد، و دوّمی: عریش عليه السلام

مصر - که احتمالاً شهری بوده است در منطقه سینا در مصر - و سوّمی: سیف البحر - ساحل دریای احمر یا بحر خزرو ارمنستان - و چهارمی: دوّمه الجندل که احتمالاً منطقه‌ای بوده است بین کوفه و شام که جریان حکمیت در آنجا رخ داد.

ج - ابن ابی الحدید نیز از یکی از علمای امامیه به نام «علی بن تقی» کلامی به این مضمون نقل می‌کند: «انگیزه ابوبکر و عمر از گرفتن فدک از فاطمه علیها السلام چیزی نبود جز این که نمی‌خواستند علی علیه السلام درآمد آن را در مبارزه با خلافت و حاکمیت آنان صرف کند.» (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۳۶).

در همین رابطه شهید صدر در صفحه ۷۲ کتاب «فدک فی التاریخ» از ابن ابی الحدید در کتاب شرح نهج البلاغه (چاپ قدیم)، ج ۴، ص ۸۰ نقل کرده است: با این که حضرت زهراء علیها السلام به ابوبکر قول قطعی دادند که درآمد فدک را صرف امور عامّه مردم و مصالح آنان بکنند، با این حال او مطمئن نبود و می‌ترسید چه بسا حضرت زهراء علیها السلام درآمد فدک را صرف مبارزه با حاکمیت کند...»

د - شهید آیت الله صدر در کتاب «فدک فی التاریخ» درباره این که طرح مسأله فدک یک موضوع سیاسی است، در صفحه ۴۹ یادآور شده‌اند: طرح فدک توسط حضرت زهراء علیها السلام تجلی دو جبهه اسلام و کفر، ایمان و نفاق و تقابل نصّ و شورا است.

و در صفحه ۴۸ و ۶۳ همان کتاب، فدک را رمز و سمبل یک هدف بزرگ و انقلابی همه‌جانبه علیه حاکمیت وقت که اساس آن در سقیفه، توسط حزب سه نفری: ابوبکر، عمر و ابو عبیده جراح پی ریزی شد دانسته، و در صفحه ۵۰ آن کتاب یادآور شده‌اند: اگر حضرت زهراء علیها السلام فقط دنبال به دست آوردن قطعه زمینی به عنوان «نحله» یا «میراث» بودند، قطعاً از بین طرفداران و شیعیان حضرت علی علیه السلام افرادی را برای ادای شهادت و تکمیل یبّنه نسبت به فدک پیدا می‌کردند، ولیکن هدف آن حضرت چیز دیگری بود.

آنگاه در صفحه ۸۷ کتاب تأکید کرده‌اند که: حضرت زهراء علیها السلام مبارزه خود را با حاکمیت در شش مرحله تجلی دادند:

- ۱: فرستادن نماینده پیش ابوبکر جهت مطالبه میراث (اعم از فدک و غیر آن)، و طرح فدک به عنوان ارث، قبل از طرح آن به عنوان نحله و بخشش بوده است.
- ۲: دخالت مستقیم و مذاکره تند با ابوبکر.
- ۳: ایراد خطابه معروف در مسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم در روز دهم رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.
- ۴: ایراد خطابه قاطع برای زنان مهاجر و انصار در بستر بیماری.

۵: مذاکره کوتاه و غضب‌آلود با ابوبکر و عمر هنگامی که آنان به قصد عذرخواهی نزد آن حضرت آمده بودند، و اعلان مراتب غضب و ناراحتی خود از آنان.
 ۶: وصیت معروف آن حضرت مبنی بر عدم رضایت نسبت به شرکت و حضور مخالفان ایشان در مراسم تشییع و تدفین خود.
 شهید صدر در رابطه با علت این که حضرت زهرا علیها السلام آغازکننده نهضت شدند نه حضرت علی علیه السلام، در صفحه ۸۶ همان کتاب یادآور شده‌اند: «شروع قیام توسط حضرت زهرا علیها السلام دارای دو عنصر مهم و مثبت بود: یکی جنبه‌های عاطفی قضیه، زیرا آن حضرت به دلیل دختر پیامبر بودن قدرت بیشتری نسبت به تحریک عواطف مردم و تجسم خاطرات دوران پیامبر صلی الله علیه و آله داشت؛ و دیگری جنبه سیاسی آن، زیرا اگر حضرت علی علیه السلام شروع کننده مبارزه بودند، احتمال جنگ داخلی و شق عصای مسلمین و شروع مبارزه مسلحانه با حاکمیت وقت بسیار قوی بود.»

به نظر می‌رسد علت این که حضرت علی علیه السلام پس از رسیدن به خلافت و قدرت فدک را تعقیب نکردند، همین باشد که فدک سمبل مبارزه و دادن قدرت به دست اهلس بوده و بعد از رسیدن قدرت به اهلس دیگر نیازی به مبارزه بدان منظور نیست.
 هـ- نکته آخر این است که چرا حضرت امیر علیه السلام پس از رسیدن به خلافت و قدرت، فدک را به اهلس برنگرداندند؟ با این که چند نفر از خلفا از جمله: عمر بن عبدالعزیز و مأمون آن را به بنی‌هاشم برگرداندند.
 در این رابطه نظراتی مطرح شده:

۱: قاضی القضاة در کتاب «مغنی» گفته است: از همین امر که حضرت علی علیه السلام فدک را پس نگرفتند، معلوم می‌شود ایشان در جریان محاجه حضرت فاطمه با ابوبکر شهادت نداده بودند که فدک مربوط به فاطمه است و گرنه می‌بایست به علم خود عمل کرده و آن را پس بگیرند. (شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۷۰). اما طبق منابع شیعه و سنی این ادعا باطل است، زیرا در آن منابع عنوان شهادت دادن حضرت علی علیه السلام و ام‌ایمن در مورد فدک مطرح شده است و جای انکار نیست.

۲: مرحوم علامه مجلسی در «بحارالأنوار»، (چاپ قدیم، ج ۸، ص ۱۴۱؛ و چاپ جدید، ج ۲۹، ص ۳۹۵) باب مخصوصی را برای این موضوع باز کرده، و در ابتدا روایاتی را که مشتمل بر بیان علت پس نگرفتن فدک توسط حضرت امیر علیه السلام

فدک و شهادت دادن شاهدان

همان‌گونه که گذشت حضرت زهرا علیها السلام خطاب به ابوبکر فرمودند: «چرا آنچه را که پدرم به امر خدای متعال برای من قرار داده است از من گرفتی؟»

﴿فَقَالَ لَهَا: هَاتِي عَلَيَّ ذَلِكَ بِشُهُودٍ﴾

(پس ابوبکر به حضرت زهرا علیها السلام گفت: بر این مطلب گواهی بیاور!)

باز در اینجا اگر فدک «ارث» باشد، در ارث که آوردن شاهد معنا ندارد؛ و این که حضرت زهرا علیها السلام شاهد آوردند، خود نشان از این دارد که ارث به معنای مصطلح آن منظور نبوده است.

است نقل کرده است. در بعضی از آنها از امام صادق علیه السلام نقل شده است که چون خداوند پاداش ظالم و مظلوم را داده است، دیگر حضرت علی علیه السلام نخواستند اقدامی انجام دهند... و در بعضی دیگر آمده: امامان برای حقوق مردم اقدام می‌کنند ولی برای حقوق مربوط به خودشان تلاشی نمی‌کنند. سپس مرحوم مجلسی از قاضی القضاة این احتمال را نقل کرده که شاید به نظر شیعیان، علت اقدام نکردن حضرت امیر علیه السلام مراعات تقیه بوده است؛ و بحث مشروحی را پیرامون امکان تقیه امامان ایراد کرده است.

ولی احتمال تقیه در این مورد بعید است؛ زیرا هنگام حکومت حضرت امیر علیه السلام در مقابل قدرت ایشان قدرت قابل توجهی جز معاویه نبوده است؛ مگر این که گفته شود: چون ابوبکر و عمر در قضیه فدک دخالت داشتند، آن حضرت به خاطر بعضی مصالح نمی‌خواستند بر خلاف کار آنان اقدامی انجام دهند، و از این جهت بسیاری از احکام و برنامه‌های آنان را تغییر ندادند. و مرحوم سید مرتضی در کتاب «شافی» همین امر را علت اقدام نکردن آن حضرت دانسته است.

۳: از نظریه‌های شهید آیت‌الله صدر و مرحوم علامه مجلسی طاب‌ثراهما و نیز حضرت استاد مدّظله در مورد فدک، که مربوط به اهل‌البیت علیهم السلام می‌باشد، چنین استفاده می‌شود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فدک را برای خالی نبودن دست اهل‌البیت علیهم السلام در اختیار حضرت زهرا علیها السلام گذاشتند تا پشتوانه مسأله خلافت و امامت اهل‌البیت علیهم السلام باشد، و در حقیقت به وسیله فدک اهل‌البیت علیهم السلام بتوانند در مسیر احقاق حق خود مقاومت و پایداری کنند؛ بنابراین هنگامی که حضرت امیر علیه السلام به حکومت رسیدند، دیگر انگیزه‌ای برای تعقیب آن باقی نمی‌ماند.

﴿فَجَاءَتْ بِأُمِّ أَيْمَنَ﴾

(پس حضرت زهرا عليها السلام امّ ایمن را به عنوان شاهد آوردند.)

«امّ ایمن» کنیزی بوده است که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیده و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم او را در راه خدا آزاد کرده بودند. این زن خیلی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علاقه داشت و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز خیلی به او علاقه مند بوده‌اند. نام اصلی او «بَرَکَة بِنْتُ تَعْلَبَةَ» است، و واقعاً وجود با برکتی بوده است.

«بَرَکَة» بعد از آزاد شدن به «عبید خزرجی» شوهر کرد و از او یک فرزند به نام «ایمن» به دنیا آورد و از آن پس به او «امّ ایمن» می‌گفتند؛ پس از مدتی شوهرش از دنیا رفت؛ روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس می‌خواهد با زنی که اهل بهشت است ازدواج کند امّ ایمن را بگیرد. آن وقت «زید بن حارثه» با امّ ایمن ازدواج کرد و «اسامه بن زید» از آنان متولد شد. ^(۱)

امّ ایمن خیلی زن باوفایی بوده و بسیاری از آیات قرآن را از حفظ بوده است و خیلی علاقه داشته در جنگ‌ها شرکت کند. در جنگ بدر و أحد مداوای مجروحان را به عهده داشته و به لشکریان اسلام آب می‌رسانده، و خلاصه خیلی خدمت به اسلام کرده و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم از علاقه‌مندان و وفاداران امیرالمؤمنین عليه السلام و حضرت زهرا عليها السلام بوده است.

حضرت امّ ایمن را به عنوان شاهد می‌آورند:

۱- الطبقات الکبری، ابن سعد (۲۳۰ هـ.ق)، ج ۸، ص ۲۲۳ و ۲۲۴، دارالصادر، بیروت؛ الإستیعاب، ابن عبدالبر (۴۶۳ هـ.ق)، ج ۴، ص ۱۷۹۳، دارالجیل، بیروت.

﴿قَالَتْ لَهُ أُمُّ أَيْمَنَ: لَا أَشْهَدُ يَا أَبَا بَكْرٍ حَتَّىٰ اخْتَجَّ عَلَيْكَ بِمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ﴾

(پس امّ ایمن خطاب به ابوبکر گفت: من در مقابل تو گواهی نمی‌دهم مگر این که با تو احتجاج کنم به آنچه رسول خدا ﷺ [در حق من] فرموده است.)

﴿أَتَشُدُّكَ بِاللَّهِ، أَلَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: أُمُّ أَيْمَنَ امْرَأَةٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟﴾

(ای ابوبکر! تو را به خدا قسم می‌دهم آیا نمی‌دانی که رسول خدا ﷺ فرمود: «امّ ایمن زنی از اهل بهشت است»؟)

﴿فَقَالَ: بَلَىٰ﴾

(ابوبکر در جواب گفت: آری [می‌دانم].)

در واقع امّ ایمن می‌خواست بگوید کسی که اهل بهشت است هرگز دروغ نمی‌گوید و شهادتی که الآن می‌دهد راست و عین حقیقت است.

﴿قَالَتْ: فَأَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْحَىٰ إِلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ: ﴿قَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ (۱) فَجَعَلَ فِدَاكَ لِفَاطِمَةَ عَلِيٍّ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَىٰ﴾

(امّ ایمن گفت: پس شهادت می‌دهم به این که خدای متعال به رسول خدا ﷺ وحی فرمود: «حق خویشاوندان را بده.» پس پیامبر به امر خدای متعال فدک را برای فاطمه علیها السلام قرار داد.)

﴿فَجَاءَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَشَهِدَ بِمِثْلِ ذَلِكَ﴾

(پس حضرت علی علیه السلام نیز آمد و همانند امّ ایمن شهادت داد.)

یعنی: همان طور که امّ ایمن گفته بود حضرت علی علیه السلام نیز شهادت داد بر این که آیه: ﴿فَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾^(۱) نازل شد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز به امر خدای متعال فدک را برای حضرت زهرا علیها السلام قرار داد.

﴿فَكَتَبَ لَهَا كِتَابًا وَدَفَعَهُ إِلَيْهَا﴾

(پس ابوبکر نامه‌ای برای حضرت زهرا علیها السلام نوشت و فدک را به آن حضرت بازگرداند.)

خلاصه وقتی ابوبکر دید دو شاهد عادل همچون علی علیه السلام و امّ ایمن شهادت دادند، تسلیم شد و قبالة فدک را نوشت و تحویل حضرت زهرا علیها السلام داد.

﴿فَدَخَلَ عُمَرُ، فَقَالَ: مَا هَذَا الْكِتَابُ؟﴾

(پس در این هنگام عمر وارد شد، و گفت: این نوشته چیست؟)

﴿فَقَالَ: إِنَّ فَاطِمَةَ ادَّعَتْ فِي فَدَكٍ وَ شَهِدَتْ لَهَا أُمُّ أَيْمَنَ وَعَلِيٌّ فَكَتَبْتُهُ لَهَا﴾

(ابوبکر پاسخ داد: همانا فاطمه در فدک ادعا کرد و امّ ایمن و علی هم به نفع او شهادت دادند، پس من هم نامه‌ای برای فاطمه نوشتم [و فدک را به ایشان دادم].)

﴿فَأَخَذَ عُمَرُ الْكِتَابَ مِنْ فَاطِمَةَ علیها السلام فَتَفَلَّ فِيهِ وَ مَرَّقَهُ! وَقَالَ هَذَا فِيَّ﴾^(۲)

لِلْمُسْلِمِينَ﴾

(پس عمر نامه را از فاطمه علیها السلام گرفته و در آن تَفَّ انداخت و آن را پاره کرد!

وگفت: این فدک متعلق به مسلمانان است.)

﴿وَقَالَ: أَوْسُ بْنُ الْحَدَثَانِ وَ عَائِشَةُ وَ حَفْصَةُ يَشْهَدُونَ عَلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم﴾

بِأَنَّهُ قَالَ: إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِّثُ وَ مَا تَرَ كُنَاهُ صَدَقَةٌ﴾

۱- سوره روم (۳۰)، آیه ۳۸. ۲- معنای «فیی» خواهد آمد.

(آنگاه عمر گفت: اوس بن حدثان و عایشه و حفصه شهادت می دهند بر این که پیامبر ﷺ فرموده است: «ما طایفة انبیاء ارث باقی نمی گذاریم و آنچه از ما باقی می ماند صدقه است.»^(۱))

﴿فَإِنَّ عَلِيًّا زَوْجُهَا يَجْرُ إِلَى نَفْسِهِ وَأُمُّ أَيْمَنَ امْرَأَةٌ صَالِحَةٌ لَوْ كَانَ مَعَهَا غَيْرُهَا لَنَظَرْنَا فِيهِ﴾

(پس همانا علی شوهر فاطمه است و او به نفع خودش شهادت می دهد، و امّ ایمن هم زن صالحی است و اگر فرد دیگری همراه او شهادت می داد یک فکری برای آن می کردیم.)^(۲)

﴿فَخَرَجَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا مِنْ عِنْدِهِمَا بَاكِئَةً حَزِينَةً﴾

(پس حضرت فاطمه عليها السلام از نزد ابوبکر و عمر خارج شد در حالی که گریه می کرد و محزون بود.)

﴿وَهِيَ تَقُولُ: مَرَّقَ اللَّهُ بَطْنَكَ كَمَا مَرَّقَتْ كِتَابِي هَذَا﴾

(و در آن حالت [خطاب به عمر] فرمود: خدا شکمت را پاره کند، همان گونه که این نوشته مرا پاره کردی.)

بعد از سالها نفرین حضرت زهرا عليها السلام مستجاب شد؛ و البته از اینجا فهمیده می شود که لازم نیست دعاها فوراً مستجاب شوند، و گاهی مصلحت در آن است که در زمان خاصی دعاها به استجابت برسند.

۱- در درسهای سابق پیرامون جعلی بودن این حدیث صحبت شد.
۲- از عبارت: «وَقَالَ: اوس بن الحدثان...» تا «... لنظرنا فيه» در کتاب «احتجاج» وجود ندارد، ولی در تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۱۵۵، آمده است. و نیز در عبارت: «فَخَرَجَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا مِنْ عِنْدِهِمَا بَاكِئَةً حَزِينَةً» در کتاب «احتجاج» دو کلمه: «من عندهما» و «حزینة» ذکر نشده است.

احتجاج حضرت علی علیه السلام با ابوبکر

﴿فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ، جَاءَ عَلِيٌّ علیه السلام إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ وَحَوْلَهُ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ﴾

(بعد از این ماجرا علی علیه السلام نزد ابوبکر آمد، در حالی که او در مسجد بود و مهاجرین و انصار دور او جمع شده بودند.)

﴿فَقَالَ: يَا أَبَا بَكْرٍ! لِمَ مَنَعْتَ فَاطِمَةَ مِيرَاثَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم? وَ قَدْ مَلَكَتْهُ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم﴾

(پس علی علیه السلام فرمود: ای ابابکر! چرا میراث فاطمه علیها السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را منع کردی؟ در حالی که همانا فاطمه علیها السلام در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مالک آن بود.)
در اینجا نیز حضرت علی علیه السلام مسأله ارث را مطرح کرده‌اند، ولی در ادامه بلافاصله می‌فرمایند که در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حضرت فاطمه علیها السلام مالک فدک بوده است؛ بنابراین معلوم می‌شود مقصود آن ارث مصطلحی که ما در نظر داریم نمی‌باشد؛ بلکه همان‌طور که قبلاً گفته شد معنای اعم آن مراد است و شامل هر چیزی - گرچه در زمان حیات پدر اعطاء شود - می‌گردد و فدک نیز از آن موارد است. یعنی فدک در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از جانب آن حضرت و به امر خدای متعال به حضرت فاطمه علیها السلام اعطاء شده است، و این با ارث مصطلح ما فرق می‌کند.

و این که بعضی‌ها گفته‌اند: حضرت ارث را که فرموده به عنوان مماشات است، یعنی اگر قبول ندارید که فدک نحله و بخشش است پس لااقل ارث است، این ظاهراً حرف درستی نیست. زیرا ارث به این معنا

[که شامل اعطاء پدر در زمان حیات خویش هم شود] با نحلّه و بخشش منافاتی ندارد؛ و اگر یادتان باشد وقتی خطبۀ حضرت زهراء علیها السلام در مسجد را می‌خواندیم، حضرت روی ارث خیلی تکیه کردند، اما پس از بازگشت از مسجد خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «نَحْلَةُ أَبِي وَ بُلْغَةَ ابْنِي» و از فدک تعبیر به «نحلّه» کردند؛ پس معلوم می‌شود مراد حضرت از ارث، چیزهایی است که از ناحیۀ پدر به فرزند می‌رسد گرچه در زمان حیات او باشد. و در حقیقت «ارث» انتقال چیزی است از نسلی به نسل دیگر؛ هر چند در زمان حیات نسل اوّل باشد.

﴿فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: هَذَا فِيَّ لِلْمُسْلِمِينَ﴾

(پس ابوبکر پاسخ داد: فدک متعلق به مسلمانان است.)

حالا ابوبکر از عمر یاد گرفته است و می‌گوید: فدک فیء مسلمانان است، وگرنه ابوبکر خودش نامه نوشته و امضاء کرده بود که فدک از آن حضرت زهراء علیها السلام است؛ اما چون عمر گفته فدک فیء مسلمانان است، او هم همین را می‌گوید.

در واقع عمر نقشی اساسی داشت هم در انتخاب ابوبکر برای خلافت و هم در تثبیت پایه‌های حکومت ابوبکر؛ و چون برای عمر زمینۀ خلافت مهیا نبوده، در واقع به یکدیگر نان قرض می‌دادند؛ و بعد هم ابوبکر عمر را به جانشینی خود انتخاب کرد. لذا حضرت علی علیه السلام در خطبۀ شقشقیّه می‌فرمایند: «لَشَدَّ مَا تَشَطَّرَا ضَرْعَيْهَا»^(۱) «این دو نفر دو پستان حکومت را بین خودشان تقسیم کردند و سخت دوشیدند.»

«فیء» در لغت به معنای «رجوع» است. همان‌طور که قبلاً در کتاب

۱- نهج البلاغه، خطبۀ سوّم، خطبۀ شقشقیّه.

«ولایة الفقیه»^(۱) به تفصیل ذکر کردیم، این که به اموالی که از کفار به دست مسلمانان می رسد «فیء» می گویند، ظاهراً به خاطر این است که نعمت های دنیا را خداوند برای آدمهای خوب خلق کرده است ولی به ناحق به دست کفار افتاده است، بعد اگر مسلمانان آن مناطق و اموال را از کفار بگیرند یا خود آنها آن را تسلیم مسلمانان کنند در حقیقت حق به حقدار رسیده و به محلش رجوع کرده است. و این که خداوند در قرآن می فرماید: ﴿ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى ﴾^(۲) «آنچه را خداوند از اموال مردم شهرها و روستاها به پیامبرش برگرداند...» اشاره به همین مطلب دارد.

﴿ فَإِنْ أَقَامَتْ شُهُوداً أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ جَعَلَهُ لَهَا، وَإِلَّا فَلَا حَقَّ لَهَا فِيهِ ﴾

(پس اگر فاطمه اقامه شهود کرد بر این که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را برای فاطمه قرار داده است [پس از آن اوست] و الا او هیچ گونه حقی در فدک ندارد.)
در اینجا ابوبکر می خواهد بگوید شهودی که حضرت زهرا عليها السلام آورده کفایت نمی کند و کامل نیست؛ اما حضرت علی عليه السلام پاسخی به ابوبکر می دهد که بسیار متقن است.

﴿ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: يَا أَبَا بَكْرٍ! أَتَحْكُمُ فِينَا بِخِلَافِ حُكْمِ اللَّهِ تَعَالَى فِي الْمُسْلِمِينَ؟ ﴾

(آنگاه امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود: ای ابابکر! آیا تو درباره ما برخلاف حکم خدا درباره مسلمانان حکم می کنی؟)

﴿ قَالَ: لَا ﴾

(ابوبکر گفت: نه.)

۱-دراسات في ولاية الفقيه، ج ۳، ص ۳۴۳ تا ۳۵۰.

۲-سوره حشر (۵۹)، آیه ۷.

﴿قَالَ: فَإِنْ كَانَ فِي يَدِ الْمُسْلِمِينَ شَيْءٌ يَمْلِكُونَهُ ثُمَّ ادَّعَيْتُ أَنَا فِيهِ، مَنْ تَسْأَلُ الْبَيْتَةَ؟﴾

(حضرت علی علیه السلام فرمود: اگر در دست مسلمانان چیزی باشد که مالک آن باشند آنگاه من در مالکیت آن ادعا کنم، تو از چه کسی بیینه [دلیل] و گواه می خواهی؟)

﴿قَالَ: إِيَّاكَ كُنْتُ أَسْأَلُ الْبَيْتَةَ﴾

(ابوبکر گفت: تنها از تو [که ادعا می کنی] بیینه و دلیل می خواهم.)

﴿قَالَ: فَمَا بَالُ فَاطِمَةَ علیها السلام سَأَلْتَهَا الْبَيْتَةَ عَلَيَّ مَا فِي يَدِهَا؟﴾

(علی علیه السلام فرمود: پس علت چیست که از فاطمه علیها السلام تقاضای بیینه و دلیل می کنی نسبت به آنچه که در تصرف او قرار دارد؟)

﴿وَقَدْ مَلَكَتْهُ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ بَعْدَهُ؛ وَلَمْ تَسْأَلِ الْمُسْلِمِينَ بَيْتَةَ عَلَيَّ مَا ادَّعَوْهُ شُهُودًا، كَمَا سَأَلْتَنِي عَلَيَّ مَا ادَّعَيْتُ عَلَيْهِمْ؟﴾

(و حال آن که فاطمه علیها السلام در زمان حیات رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بعد از آن مالک فدک بوده است، و چرا از مسلمانان بیینه و شاهد بر آنچه ادعا می کنند نمی خواهی؟ همان گونه که از من تقاضای بیینه و دلیل بر آنچه ادعا کرده بودم خواستی.)

خلاصه اشکال حضرت به ابوبکر این است که اگر کسی در خانه خود باشد و من از بیرون بیایم و بگویم مالک این خانه هستم، شما از چه کسی تقاضای شهود و بیینه می کنید؟ از آن کسی که فعلاً در خانه نشسته و «ذو الید» است یا آن که از بیرون آمده و ادعا می کند؟ معلوم است که باید از مدعی، شاهد و بیینه طلب کرد. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده

است: «الْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدَّعِي وَالْيَمِينُ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ». مدّعی باید دلیل و بیّنه بیاورد و اگر بیّنه آورد، از او قبول می‌شود، ولی منکر لازم نیست بیّنه اقامه کند و همین که قسم بخورد کافی است. «منکر» آن است که در خانه نشسته، و «مدّعی» تو هستی که از بیرون آمدی و می‌گویی خانه ملک من است؛ پس شما که مدّعی هستید باید بیّنه و شاهد بیاورید.

در اینجا هم فدک در مالکیت حضرت زهرا علیها السلام بوده و از زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از وفات ایشان در اختیار حضرت بوده است، حالا تو آمده‌ای و می‌گویی مال مسلمانان است؛ پس تو که مدّعی هستی باید اقامه بیّنه و شهود نمایی، نه حضرت زهرا علیها السلام که «ذو الید» است و وکیلشان هم در آنجا بوده است. پس این که تو از صاحب خانه شاهد طلب می‌کنی، خلاف حکم خداست. در اینجا ابوبکر مغلوب شد و نتوانست جوابی به حضرت بدهد. ^(۱)

۱- ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۸۵ ضمن مطالبی که از قاضی القضاة نقل کرده یادآور شده است: اگر فدک در تصرف حضرت زهرا علیها السلام بود چرا در مقام محاجّه با ابوبکر به دلیل «ید» که قابل خدشه نیست استدلال نکرد و مسأله ارث را مطرح کرد؟ اگر ایشان قاعده «ید» را که دلیل محکمی بر مالکیت است مطرح کرده بود، ابوبکر نمی‌توانست روایتی را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کند تا بتوان گفت: عموم ادله ارث توسط خبر واحد تخصیص خورده است. سپس ابن ابی الحدید این جواب را که حضرت فاطمه علیها السلام با طرح مسأله «نحله و بخشش» بودن فدک، در حقیقت ادعای تصرف در فدک و داشتن «ید» بر آن را کرده است، پاسخ داده و می‌گوید: بخشش و اعطای فدک توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هر چند قطعی است، ولی ممکن است اعطای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدون قبض و تصرف حضرت فاطمه علیها السلام بوده، پس مجرد اعطاء دلیل بر داشتن «ید» نیست، زیرا لغت اعطاء اعم است.

﴿ فَسَكَتَ أَبُو بَكْرٍ ﴾

(پس ابوبکر ساکت شد.)

﴿ فَقَالَ عُمَرُ: يَا عَلِيُّ! دَعْنَا مِنْ كَلَامِكَ، فَإِنَّا لَا نَقْوِي عَلَى حُجَّتِكَ! فَإِنِ أَتَيْتَ بِشُهُودٍ عُدُولٍ وَإِلَّا فَهُوَ فَيءٌ لِلْمُسْلِمِينَ لَا حَقَّ لَكَ وَلَا لِفَاطِمَةَ فِيهِ! ﴾

(در این لحظه عمر گفت: ای علی! این حرفها را رهاکن، ما با تو نمی توانیم بحث کنیم! اگر گواهان عادل آوردی [پس فدک از آن فاطمه علیها السلام است] و الا متعلق به مسلمانان است و نه برای تو و نه برای فاطمه حقی در آن نمی باشد!)

عمر وقتی دید که نمی تواند با حضرت علی علیه السلام بحث کند و به اصطلاح در بحث منطقی مغلوب آن حضرت می شود، باز همان حرف گذشته اش را تکرار کرد و از روی زور و قلدری گفت: ما از این حرفها سرمان نمی شود، یا شاهد می آوری یا این که هیچ گونه حقی در فدک

در جواب ابن ابی الحدید باید گفت: طبق منابع قطعی شیعه و بسیاری از اهل سنت، بخشش و تحویل فدک در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت زهرا علیها السلام امری مسلم و غیر قابل تردید است و حضرت زهرا علیها السلام برای فدک وکیل و مسئول تعیین کرده بودند، و حضرت علی علیه السلام نیز در نامه ۴۵ نهج البلاغه که به عثمان بن حنیف مرقوم کرده اند صریحاً فرموده اند: «بلی کانت فی ابیدینا فدک... یعنی: (فدک در دست ما بود...»؛ از طرفی در لغت «عطاء» نیز اخذ و تناول ملاحظه شده است، پس روایاتی که حتی مورد قبول ابن ابی الحدید است و دلالت بر اعطای فدک توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت زهرا علیها السلام دارد، دلیل بر صحت مطلب ما می باشد. بنابراین طرح عنوان «نحله» توسط حضرت زهرا علیها السلام مفهومی جز مفهوم «ید» و در تصرف بودن فدک توسط حضرت زهرا علیها السلام ندارد. و شاید علت این که عنوان «نحله» را حضرت به کار بردند نه عنوان «ید» را، این باشد که حضرت می خواسته اند به ابوبکر بفهمانند کار شما دقیقاً بر خلاف عمل و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، زیرا آن حضرت فدک را به من بخشیدند اما شما گرفتید! و این تعبیر از تعبیر «ید» مناسبتر است.

۴۰۸ ❁ خطبه حضرت فاطمه زهرا عليها السلام

نداری! و در واقع علاوه بر این که اعتراف کرد توانایی بحث کردن با مولا علی عليه السلام را ندارد، با صراحت و در حضور همه با حکم خدا و پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مخالفت کرد.

در اینجا حضرت می‌خواهند از راه دیگری وارد شده و ابوبکر را محکوم کنند، که *إن شاء الله* می‌ماند برای جلسه آینده.

«والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته»

درسی شانزدهم

استيضاح ابوبکر توسط امیرالمؤمنین علیه السلام

چرخش فکری مردم

سوز حضرت فاطمه علیها السلام بر مزار پدر

توطئه ترور حضرت علی علیه السلام

کشف توطئه ترور

تردید و پشیمانی ابوبکر در حال نماز

تهدیدشدن عمر توسط حضرت علی علیه السلام

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا بَكْرٍ تَقْرَأُ كِتَابَ اللَّهِ؟ قَالَ: نَعَمْ؛ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (١) فِيمَنْ نَزَلَتْ، فِينَا أَمْ فِي غَيْرِنَا؟ قَالَ: بَلْ فِيكُمْ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَلَوْ أَنَّ شُهوداً شَهِدُوا عَلَيَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِفَاحِشَةٍ، مَا كُنْتُ صَانِعاً بِهَا؟ قَالَ: كُنْتُ أَقِيمُ عَلَيْهَا الْحَدَّ كَمَا أَقِيمُهُ عَلَى نِسَاءِ الْمُسْلِمِينَ؛ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَنْ كُنْتُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْكَافِرِينَ؛ قَالَ: وَ لِمَ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِأَنَّكَ رَدَدْتَ شَهَادَةَ اللَّهِ بِالطَّهَارَةِ وَقَبِلْتَ شَهَادَةَ النَّاسِ عَلَيْهَا، كَمَا رَدَدْتَ حُكْمَ اللَّهِ وَحُكْمَ رَسُولِهِ، أَنْ جَعَلَ لَهَا فِدْكَاً وَقَدْ قَبِضْتَهُ فِي حَيَاتِهِ، ثُمَّ قَبِلْتَ شَهَادَةَ أَغْرَابِيٍّ بَائِلٍ عَلَيَّ عَقَبِيهِ عَلَيْهَا وَأَخَذْتَ مِنْهَا فِدْكَاً، وَزَعَمْتَ أَنَّهُ فِيءٌ لِلْمُسْلِمِينَ، وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْبَيْتَةُ عَلَى الْمُدْعَى، وَالْيَمِينُ عَلَى الْمُدْعَى عَلَيْهِ»؛ فَرَدَدْتَ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «الْبَيْتَةُ عَلَى مَنْ ادَّعَى، وَالْيَمِينُ عَلَى مَنْ ادَّعَى عَلَيْهِ».

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَدَمَدَمَ النَّاسُ وَأُنْكِرُوا، وَنَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ وَقَالُوا: «صَدَقَ وَاللَّهِ عَلَيَّ بِنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ»؛ وَرَجَعَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَنْزِلِهِ.

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَدَخَلَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَسْجِدَ وَطَافَتْ بِقَبْرِ أَبِيهَا وَهِيَ تَبْكِي وَتَقُولُ:

إِنَّمَا فَتَدْنَاكَ فَتَدَّ الْأَرْضِ وَإِسْلَاهَا وَ اخْتَلَّ قَوْمُكَ فَاشْهَدَهُمْ وَلَا تَغِبْ
 قَدْ كَانَ بَعْدَكَ أَنْبَاءٌ وَ هُنْبِيَّةٌ لَوْ كُنْتَ شَاهِدَهَا لَمْ تَكْثُرِ الْخَطْبُ
 قَدْ كَانَ جَبْرِيلُ بِالْآيَاتِ يُؤَنِّنُنَا فَغَابَ عَنَّا فَكُلُّ الْخَيْرِ مُحْتَجِبٌ
 وَ كُنْتَ بَدْرًا وَ نُورًا يُسْتَضَاءُ بِهِ عَلَيْكَ تَنْزِلُ مِنْ ذِي الْعِزَّةِ الْكُتُبُ
 تَجَهَّمْتُنَا رِجَالٌ وَ اسْتُخِفَّ بِنَا إِذْ غَبَّتْ عَنَّا فَسَنَحُنُ الْيَوْمَ نُغْتَصَبُ
 فَسَوْفَ نَبْكِيكَ مَا عَشْنَا وَ مَا بَقِيَتْ مِنَّا الْعُيُونُ بِتَهْمَالٍ لَهَا سَكْبُ

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَرَجَعَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ إِلَى مَنْزِلِهِمَا، وَ بَعَثَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى عُمَرَ فَدَعَاهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَمَا رَأَيْتَ مَجْلِسَ عَلِيٍِّّ مِنَّا فِي هَذَا الْيَوْمِ، وَاللَّهِ لَئِنْ قَعَدَ مَقْعَدًا آخَرَ مِثْلَهُ

لِيُفْسِدَنَّ عَلَيْنَا أَمْرَنَا، فَمَا الرَّأْيُ؟ فَقَالَ عُمَرُ: الرَّأْيُ أَنْ تَأْمُرَ بِقَتْلِهِ، قَالَ: فَمَنْ يَقْتُلُهُ؟! قَالَ: «خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ».

فَبَعَثْنَا إِلَى خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ فَأَتَاهُمَا، فَقَالَا لَهُ: نُرِيدُ أَنْ نَحْمِلَكَ عَلَى أَمْرٍ عَظِيمٍ، قَالَ: أَحْمِلَانِي عَلَى مَا شِئْتُمَا، وَلَوْ عَلَى قَتْلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، قَالَا: فَهُوَ ذَلِكَ، فَقَالَ خَالِدٌ: مَتَى أَقْتُلُهُ؟ قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَحْضِرِ الْمَسْجِدَ وَقُمْ بِجَنْبِهِ فِي الصَّلَاةِ، فَإِذَا سَلَّمْتَ فَقُمْ إِلَيْهِ وَاضْرِبْ عُنُقَهُ، قَالَ: نَعَمْ.

فَسَمِعَتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ وَكَانَتْ تَحْتَ أَبِي بَكْرٍ؛ فَقَالَتْ لِجَارِ يَتَيْهَا: إِذْهَبِي إِلَى مَنْزِلِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ عليهما السلام وَاقْرَبِيهِمَا السَّلَامَ وَقُولِي لِعَلِيِّ عليه السلام: «إِنَّ السَّلَامَ يَأْتِمُرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاسْخُرْجِي إِيَّي لِكَ مِنَ النَّاصِحِينَ» ^(١) فَجَاءَتْ، فَقَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: قُولِي لَهَا: «إِنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يُرِيدُونَ».

ثُمَّ قَامَ وَتَهَيَّأَ لِلصَّلَاةِ، وَحَضَرَ الْمَسْجِدَ، وَصَلَّى خَلْفَ أَبِي بَكْرٍ؛ وَخَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ يُصَلِّي بِجَنْبِهِ، وَمَعَهُ السَّيْفُ؛ فَلَمَّا جَلَسَ أَبُو بَكْرٍ فِي التَّشَهُّدِ، نَدِمَ عَلَى مَا قَالَ وَخَافَ الْفِتْنَةَ، وَعَرَفَ شِدَّةَ عَلِيِّ عليه السلام وَبَأْسَهُ، فَلَمْ يَزَلْ مُتَفَكِّرًا لَا يَجْسِرُ أَنْ يُسَلِّمَ، حَتَّى ظَنَّ النَّاسُ أَنَّهُ قَدْ سَهَا.

ثُمَّ انْتَفَتَ إِلَى خَالِدٍ، فَقَالَ: «يَا خَالِدُ! لَا تَفْعَلَنَّ مَا أَمَرْتُكَ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»! فَقَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: يَا خَالِدُ! مَا الَّذِي أَمَرَكَ بِهِ؟ فَقَالَ: أَمَرَنِي بِضَرْبِ عُنُقِكَ. قَالَ: أَوْ كُنْتَ فَاعِلًا؟! قَالَ: إِي وَاللَّهِ، لَوْلَا أَنَّهُ قَالَ لِي لَا تَقْتُلْهُ قَبْلَ التَّسْلِيمِ، لَقَتَلْتُكَ.

قَالَ عليه السلام: فَأَخَذَهُ عَلِيُّ عليه السلام فَجَلَدَ بِهِ الْأَرْضَ، فَاجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَيْهِ، فَقَالَ عُمَرُ: يَقْتُلُهُ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ، فَقَالَ النَّاسُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ! اللَّهُ اللَّهُ، بِحَقِّ صَاحِبِ الْقَبْرِ، فَخَلَّى عَنْهُ، ثُمَّ انْتَفَتَ إِلَى عُمَرَ، فَأَخَذَ بِنَاصِيئِهِ وَقَالَ: يَا بَنَ صَهَّاكِ، وَاللَّهِ لَوْلَا عَهْدُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلوات الله وسلاماته عليه، وَكِتَابُ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ، لَعَلِمْتُ أَيُّنَا أضعفُ ناصراً وَأَقْلُ عَدِداً؛ وَدَخَلَ مَنْزِلَهُ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و به نستعین

در جلسه قبل مقداری از روایت امام صادق علیه السلام را - که درباره ماجرای فدک است - خواندیم و گفتیم که وقتی ابوبکر فدک را از حضرت زهرا علیها السلام غصب کرد، آن حضرت نزد او رفته و اعتراض کردند و چون ابوبکر شاهد طلب کرد بر این که شهادت دهند فدک از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت فاطمه علیها السلام واگذار شده، حضرت علی علیه السلام و امّ ایمن بر این مطلب شهادت دادند، و ابوبکر نیز نامه‌ای نوشت مبنی بر این که فدک را به حضرت زهرا علیها السلام بازگردانند؛ ولی در همان لحظه عمر وارد شد و نامه را پاره کرد و گفت: شهادت علی علیه السلام در این مورد قبول نیست و شهادت امّ ایمن هم به تنهایی کفایت نمی‌کند.

پس از آن امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد بر ابوبکر وارد شد در حالی که جمعی از مهاجرین و انصار دور او گرد آمده بودند، و در آنجا با ابوبکر مواجه کرد و او را به استیضاح کشاند و فرمود: بینة و شاهد را شما باید اقامه کنید، چون فدک در اختیار حضرت زهرا علیها السلام بوده و شما مدعی هستید که آن متعلق به همه مسلمانان است، و طبق حکم خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله مدعی باید بینة اقامه کند نه منکر. در اینجا ابوبکر ساکت شد، ولی عمر خطاب به مولا علی علیه السلام گفت: ما این حرفها را نمی‌فهمیم، یا شاهد بیاور و یا این که هیچ حقی در فدک برای تو و فاطمه نمی‌باشد.

وقتی حضرت علی علیه السلام با بی منطقی و زورگویی عمر مواجه شد، از راه دیگری وارد شدند؛ و اینک ادامه روایت:

استیضاح ابوبکر توسط امیرالمؤمنین علیه السلام

﴿ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام : يَا أَبَا بَكْرٍ! تَقْرَأُ كِتَابَ اللَّهِ؟ ﴾

(پس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای ابابکر! آیا قرآن می خوانی؟)

﴿ قَالَ: نَعَمْ. ﴾

(ابوبکر گفت: آری.)

﴿ قَالَ علیه السلام : أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ

أَهْلِ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴾ ^(۱) فِيمَنْ نَزَلَتْ، فِينَا أَمْ فِي غَيْرِنَا؟ ﴾

(امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: مرا خبر ده از قول خدای عزوجل [که فرموده است:]

«همانا خداوند اراده کرده است که پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک و

ظاهر گرداند.» [این آیه] درباره چه کسی نازل شده است، درباره ما یا غیر ما؟)

﴿ قَالَ: بَلْ فِيكُمْ. ﴾

(ابوبکر گفت: البته درباره شما نازل شده است.)

﴿ قَالَ علیه السلام : يَا أَبَا بَكْرٍ! فَلَوْ أَنَّ شُهِدَا شَهِدُوا عَلَيَّ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

بِفَاحِشَةٍ مَا كُنْتُ صَانِعًا بِهَا؟ ﴾

(علی علیه السلام فرمود: ای ابابکر! اگر یک عده ای آمدند و شهادت دادند علیه فاطمه

دختر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به یک کار زشتی، تو نسبت به او چگونه عمل می کردی؟)

﴿ قَالَ: كُنْتُ أُقِيمُ عَلَيْهَا الْحَدَّ كَمَا أُقِيمُهُ عَلَى نِسَاءِ الْمُسْلِمِينَ ﴾

(ابوبکر گفت: در این صورت بر او حد جاری می‌کردم، همان‌گونه که بر سایر زنان مسلمان حد جاری می‌کنم.)

﴿ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِذْنُ كُنْتُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴾

(امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: بنابراین اگر چنین کنی، در نزد خدا کافر محسوب می‌شوی.)

﴿ قَالَ: وَلِمَ؟ ﴾

(ابوبکر گفت: چرا؟)

﴿ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لِأَنَّكَ رَدَدْتَ شَهَادَةَ اللَّهِ بِالطَّهَارَةِ وَقَبِلْتَ شَهَادَةَ النَّاسِ عَلَيْهَا ﴾

(علی علیه السلام فرمود: برای این که تو شهادت خدا مبنی بر این که او طاهر و پاک است را رد کرده و شهادت مردم علیه او را قبول کرده‌ای!)
خدا در قرآن می‌فرماید که اهل بیت علیهم السلام و حضرت زهرا علیها السلام پاک و طاهر هستند و خدا اراده کرده است که پلیدی و ناپاکی را از آنان دور کند، حالا تو می‌آیی و شهادت یک عده از مردم را بر شهادت خدا مقدم می‌داری!؟

﴿ كَمَا رَدَدْتَ حُكْمَ اللَّهِ وَحُكْمَ رَسُولِهِ أَنْ جَعَلَ لَهَا فِدْكَ ﴾

(همان‌گونه که حکم خدا و رسولش را رد کرده‌ای که فدک را برای فاطمه علیها السلام قرار داده بودند.)

در اینجا حضرت اشاره دارند به آیه شریفه: ﴿ فَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ ﴾^(۱) که در جلسه قبل توضیح دادیم. پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی این آیه نازل شد،

۱- سوره روم (۳۰)، آیه ۳۸.

از جبرئیل منظور از «ذا القربی» را جو یا شدند، و آنگاه به امر خداوند فدک را در اختیار حضرت زهرا علیها السلام گذاشتند، که البته این مطلب را شیعه و سنی در روایات خود آورده‌اند.

﴿وَقَدْ قَبَضْتُهُ فِي حَيَاتِهِ﴾

(و این در حالی است که حضرت زهرا علیها السلام فدک را در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم)

در اختیار داشت.)

حضرت دوباره در این عبارت این معنا را تأیید می‌کنند که منظور از میراث در اینجا معنای اصطلاحی آن نیست، بلکه معنای اعم آن مد نظر است؛ و چیزی که از ناحیه پدر بخشیده شده باشد، هر چند در زمان حیاتش باشد را هم شامل می‌شود؛ و اصلاً فدک در واقع «نحله» یا «نحیلة» بوده، یعنی: عطیه و هدیه‌ای بوده است که از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت زهرا علیها السلام اعطاء شده است.

﴿ثُمَّ قَبِلْتَ شَهَادَةَ أَعْرَابِيٍّ بَائِلٍ عَلَيَّ عَقِبَيْهِ عَلَيْهَا وَأَخَذْتَ مِنْهَا فَدَكًا وَزَعَمْتَ أَنَّهُ فِيَّ لِلْمُسْلِمِينَ﴾

(سپس تو شهادت آن عرب بیابانی را که بر پاهای خود بول می‌کند، علیه حضرت زهرا علیها السلام قبول کردی و فدک را از او گرفته و گمان کردی که آن «فیء» است و متعلق به مسلمانان می‌باشد!)

حضرت اشاره دارند به سخنان عمر که گفت: اوس بن حدثان و عایشه و حفصه شهادت می‌دهند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: ما طایفه پیامبران ارث باقی نمی‌گذاریم و آنچه از ما باقی می‌ماند صدقه است. اهل سنت هم راجع به فدک روی این حدیث خیلی مانور می‌دهند؛

و می توان گفت: بیان حضرت که فرمود: «بِائِلُ عَلِيٍّ عَقِيْبِيَّه» اشاره به اوس بن حدثان دارد.

خلاصه حضرت می فرماید: تو حکم خدا و رسولش را ردّ کردی و زیر پا گذاشتی و شهادت عرب بیابانی و عایشه و حفصه را قبول کرده و بر حکم خدا مقدم داشتی! چرا که پیامبر ﷺ به دستور خدا فدک را به حضرت زهراء ﷺ بخشیده بود، اما تو آن را غصب کرده و ادعا کردی که فدک از آن همه مسلمانان است.

﴿ وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْبَيْتَةُ عَلَى الْمُدَّعِي، وَالْيَمِينُ عَلَى الْمُدَّعَى عَلَيْهِ ﴾

(و حال آن که همانا رسول خدا ﷺ فرمود: بر مدعی است که بیینه و دلیل

بیاورد، و مدعی علیه [منکر] باید قسم بخورد.)

و واضح است که در اینجا شما مدعی هستید، چون حضرت زهراء ﷺ نسبت به فدک «ذوالید» بود و متصرف و مالک آن بود. شما آمده اید و می گوئید این از آن همه مسلمانان است، پس شما باید اقامه بیینه کنید و حضرت زهراء ﷺ قسم بخورد. گذشته از این حضرت دو شاهد هم آوردند، یکی علی ﷺ و دیگری امّ ایمن، ولی آنها قبول نکردند.

﴿ فَرَدَدَتْ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: الْبَيْتَةُ عَلَى مَنْ ادَّعَى، وَالْيَمِينُ عَلَى مَنْ ادَّعَى

عَلَيْهِ ﴾

(پس تو قول رسول خدا ﷺ را هم ردّ کردی که فرمود: بیینه بر کسی است که

ادعا می کند، و قسم بر کسی است که علیه او ادعا می شود.)

یعنی: تو با این عملت که از منکر و ذوالید، بیینه و شاهد طلب کردی، در حقیقت بر خلاف گفته پیامبر ﷺ عمل کردی و قول آن حضرت را زیر پا گذاشتی.

چرخش فکری مردم

﴿ قَالَ عَلِيٌّ: فَدَمَدَمَ النَّاسُ وَأَنْكَرُوا ﴾

(امام صادق علیه السلام [که راوی حدیث است] می فرماید: پس مردم از روی ناراحتی [نسبت به عمل ابوبکر] سر و صدا کرده و [از این عمل ابوبکر] بدشان آمد.)
«دَمَدَمَ» به سر و صدایی که از روی ناراحتی و غضب باشد می گویند؛ یعنی: مردم ناراحت شدند که چرا ابوبکر نسبت به حضرت علی علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام این گونه عمل کرده و حقوق آنان را پایمال کرد.

﴿ وَ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ وَقَالُوا صَدَقَ وَاللَّهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام ﴾

(و بعضی از آنان به بعضی دیگر نگاه کرده و گفتند: به خدا قسم علی بن ابی طالب علیه السلام راست می گوید.)

چون آنها می دانستند که فدک در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت زهرا علیها السلام واگذار شده و تاکنون در تصرف ایشان بوده و در آنجا وکیل و نماینده داشته است، و چون «ذوالید» بوده لازم نیست شاهد بیاورد؛ بلکه این ابوبکر و عمر هستند که باید دلیل یا شاهد اقامه کنند؛ و لذا وقتی سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام را شنیدند، آن حضرت را تصدیق کرده و نسبت به عمل ابوبکر ابراز ناراحتی کردند.

﴿ وَ رَجَعَ عَلِيُّ علیه السلام إِلَى مَنْزِلِهِ ﴾

(آنگاه حضرت علی علیه السلام به منزل خود بازگشتند.)

سوز حضرت فاطمه علیها السلام بر مزار پدر

﴿ قَالَ عَلَيْهَا: وَ دَخَلَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا الْمَسْجِدَ وَ طَافَتْ بِقَبْرِ أَبِيهَا وَ هِيَ تَبْكِي وَ تَقُولُ: ﴾

(امام صادق علیه السلام می فرماید: و حضرت فاطمه علیها السلام داخل مسجد شدند و قبر پدرشان را طواف کرده و در حالی که گریان بودند این اشعار را می خواندند: ^(۱)
﴿ إِنَّا فَقَدْنَاكَ فَقَدَ الْأَرْضِ وَإِسْلَهَا وَ اخْتَلَّ قَوْمُكَ فَاشْهَدُهُمْ وَ لَا تَعْبُ ﴾
(ای پیامبر! ما تو را از دست دادیم، همان گونه که زمین باران سرشارش را از دست می دهد، و قوم تو منحرف و تباہ شدند؛ پس نظاره کن این قوم را و از ما غایب مشو.)

﴿ فَقَدَ الْأَرْضِ ﴾ مفعول مطلق نوعی است؛ یعنی: ما تو را از دست دادیم، آن گونه از دست دادنی که زمین باران سرشارش را از دست می دهد. «و اِیْل» یعنی: باران سرشار؛ و باران سرشار وقتی از دست برود، زمین از بین رفته و می میرد.

﴿ قَدْ كَانَ بَعْدَكَ أَنْبَاءٌ وَ هَنْبِئَةٌ لَوْ كُنْتَ شَاهِدَهَا لَمْ تَكْثُرِ الْخَطْبُ ﴾
(همانا پس از تو خبرها و حوادث پُر سرو صدایی رخ داد، که اگر شما شاهد و ناظر این وقایع بودید گرفتاری و مصیبت زیاد نمی شد.)

«هَنْبِئَةٌ» یعنی: حوادث و سرو صداهای آشفته و درهم و برهم. یعنی: بعد از رحلت شما حوادث و فتنه‌هایی اتفاق افتاد که اگر شما زنده

۱- این اشعار همان ابیاتی است که حضرت در پایان خطبه خود در مسجد النبی صلی الله علیه و آله آنها را خواندند، و شاید این ابیات را حضرت زهرا علیها السلام بارها خوانده باشند.

بودید این همه گرفتاری و حوادث ناگوار پیش نمی آمد؛ یعنی اینها جرأت نداشتند با وجود شما این قدر به اهل بیت علیهم السلام جسارت کرده و به حریم آنان تجاوز کنند. «كَانَ» در «قَدْ كَانَ» تامه است، یعنی احتیاج به خبر ندارد و به معنای «حَدَّثَ» می باشد.

﴿قَدْ كَانَ جِبْرِيلُ بِأَلَايَاتِ يُؤْنِسُنَا فَعَابَ عَنَّا فَكُلُّ الْخَيْرِ مُخْتَجِبٌ﴾
 [همانا جبرئیل با آوردن آیات الهی مونس و آرام بخش ما بود؛ [ولی با رفتن تو] جبرئیل هم از ما غایب شد، پس همه خوبی ها نیز از ما پوشیده شد.]
 این که بعضی می گویند شاعر این ابیات «هند» دختر «اثاثه» است، شاید تا قبل از این بیت از آن او باشد؛ و الا سراینده این بیت که می فرماید: جبرئیل با آوردن آیات الهی مونس ما بود، حتماً شخص حضرت زهرا علیها السلام است.

﴿وَكُنْتَ بَدْرًا وَ نُورًا يُسْتَضَاءُ بِهِ عَلَيْكَ تَنْزِيلُ مِنْ ذِي الْعِزَّةِ الْكُتُبُ﴾
 (و تو ماه شب چهارده بودی، و نوری بودی که از نور تو بهره می گرفتند، و از طرف خدای صاحب عزت کتابهای آسمانی بر تو نازل می شد.)

﴿تَجَهَّمْتَنَا رِجَالٌ وَ اسْتُخِفَّ بِنَا إِذْ غَبَّتْ عَنَّا فَتَحَنُّ الْيَوْمَ نَعْتَصِبُ﴾
 (مردانی با تندی و عبوسانه با ما برخورد کردند، و ما سبک شدیم آن زمان که از ما غایب شدی؛ پس ما امروز مورد غصب (ظلم و ستم) واقع می شویم.)
 «تَجَهَّمْتَنَا» یعنی: برخوردی که با تندی و عبوسانه باشد.

﴿فَسَوْفَ نُبْكِيكَ مَا عَشْنَا وَ مَا بَقِيَتْ مِنَّا الْعُيُونُ بِتَهْمَالٍ لَهَا سَكْبُ﴾
 (پس ما برای تو گریه خواهیم کرد تا وقتی که زنده ایم؛ مادامی که چشم های ما اشک ریزان دارد.)

«تَهْمَال» مصدر است از ماده «هَمَل»، و به معنای اشک ریختن می‌باشد؛ و «سَكَب» به معنای ریزش مداوم است. یعنی: ای پدر بزرگوار! گریه ما برای تو ادامه خواهد یافت، و تا زمانی که چشم‌های ما اشک دارد در مصیبت فقدان تو گریه می‌کنیم.^(۱)

توطئه ترور حضرت علی علیه السلام

﴿قَالَ عَلِيٌّ: فَرَجَعَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ إِلَى مَنْزِلِهِمَا﴾

(امام صادق علیه السلام می‌فرماید: پس ابوبکر و عمر هر یک به منزل خود بازگشتند.)

﴿وَبَعَثَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى عُمَرَ فِدْعَاهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَمَا رَأَيْتَ مَجْلِسَ عَلِيٍّ مِثَّا فِي هَذَا الْيَوْمِ﴾

(و ابوبکر شخصی را به سراغ عمر فرستاد و او را به پیش خود خواند، آنگاه به عمر گفت: آیا ندیدی برخورد امروز علی را با ما؟)

یعنی: ندیدی علی علیه السلام امروز چگونه در حضور مردم آبروی ما را برد؟

﴿وَاللَّهِ لَئِنْ قَعَدَ مَقْعَدًا آخَرَ لَيُفْسِدَنَّ عَلَيْنَا أَمْرَنَا﴾

(به خدا قسم اگر او یک نشست دیگری به این صورت داشته باشد حکومت ما را بر ما تباه خواهد ساخت.)

گفتیم: «أمر» یعنی: حکومت. حکومت ابوبکر هنوز استحکام نیافته بود و آن روحيات زمان پیامبر صلی الله علیه و آله هنوز در بعضی‌ها وجود داشت، برای همین ابوبکر ترسید که اگر در یک جلسه دیگر علی علیه السلام با او

۱- در روایت کتاب احتجاج همین شش بیت آمده، ولی در تفسیر قمی دوازده بیت نقل شده است.

احتجاج کند، حکومت از دست او گرفته شود؛ لذا از عمر نظر خواهی می کند.

﴿فَمَا الرَّأْيُ؟﴾

(نظر تو چیست؟)

﴿فَقَالَ عُمَرُ: الرَّأْيُ أَنْ تَأْمُرَ بِقَتْلِهِ﴾

(پس عمر گفت: به نظر من باید دستور دهی تا او را بکشند.)

﴿قَالَ: فَمَنْ يَقْتُلُهُ؟﴾

(ابوبکر گفت: چه کسی [می تواند] او را بکشد؟)

﴿قَالَ: خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ﴾

(عمر گفت: خالد بن ولید!)

عمر می دانست خالد بن ولید فردی است جسور و نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام کینه دارد، فلذا او را پیشنهاد کرد.

﴿فَبَعَثْنَا إِلَى خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ فَأَتَاهُمَا﴾

(پس ابوبکر و عمر شخصی را نزد خالد بن ولید فرستادند و او هم به حضور آن دو نفر رسید.)

﴿فَقَالَا لَهُ: نُرِيدُ أَنْ نَحْمِلَكَ عَلَى أَمْرٍ عَظِيمٍ﴾

(پس آن دو نفر گفتند: اراده کرده ایم که تو را به کار بزرگی وادار کنیم.)

﴿قَالَ: أَحْمِلَانِي عَلَى مَا شِئْتُمَا وَ لَوْ عَلَى قَتْلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ!﴾

(خالد بن ولید به آن دو نفر گفت: مرا بر هر آنچه می خواهید وادارید، اگر چه آن

کار، کشتن علی بن ابی طالب باشد!)

معلوم می‌شود خالد هم حدس می‌زده که رفقاییش در چه فکری هستند!

﴿قَالَ: فَهُوَ ذَاكَ﴾

(ابوبکر و عمر گفتند: خواسته ما نیز همین است.)

﴿فَقَالَ خَالِدٌ: مَتَى أَقْتُلُهُ؟﴾

(پس خالد گفت: چه زمانی او را بکشم؟)

﴿قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَحْضِرِ الْمَسْجِدَ وَ قُمْ بِجَنِبِهِ فِي الصَّلَاةِ﴾

(ابوبکر گفت: در مسجد حاضر شو و در کنار علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در نماز بایست.)

معلوم می‌شود امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به مسجد می‌رفته و پشت سر ابوبکر هم نماز می‌خوانده است؛ حالا یا برای تقیه و یا برای مصلحت و حفظ وحدت مسلمانان بوده است.

﴿فَإِذَا سَلَّمْتُ فَقُمْ إِلَيْهِ وَ اضْرِبْ عُنُقَهُ﴾

(پس وقتی من سلام نماز را دادم، بلند شو و گردن او را بزنا!)

﴿قَالَ: نَعَمْ﴾

(خالد بن ولید گفت: باشد.)

کشف توطئه ترور

﴿فَسَمِعَتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ وَ كَانَتْ تَحْتَ أَبِي بَكْرٍ﴾

(این گفتگو را «اسماء بنت عمیس» که همسر ابوبکر بود شنید.)

«اسماء بنت عمیس» از علاقه‌مندان به اهل بیت عصمت و طهارت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بوده است. ابتدا جعفر بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ برادر حضرت

علی علیه السلام با او ازدواج می کند و بعد از شهادت جعفر رضوان الله تعالی علیه همسر ابوبکر می شود. با این حال از علاقه مندان و وفاداران به امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام می باشد.

﴿فَقَالَتْ لِجَارِ بَيْتِهَا: إِذْهَبِي إِلَى مَنْزِلِ عَلِيِّ وَ فَاطِمَةَ علیها السلام وَ أَقْرَبِيَهُمَا السَّلَامَ وَ قُولِي لِغُلَامِي علیه السلام: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ يَأْتِمُرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجِي إِنِّي لَكِ مِنَ النَّاصِحِينَ»^(۱)﴾
 (پس اسماء به کنیز خود گفت: به منزل علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام برو و به هر دو سلام برسان و برای علی علیه السلام [این آیه را بخوان و] بگو: «این جماعت توطنه کشتن شما را تدارک دیده اند، پس از شهر خارج شوید، همانا من خیر و صلاح شما را می خواهم.»)

این جمله از قرآن کریم گرفته شده است و اشاره به داستان حضرت موسی علیه السلام دارد که در آن مؤمنی که در دستگاه فرعون بوده شخصی را نزد حضرت موسی علیه السلام فرستاد تا به او بگوید که سران قوم دارند مشورت می کنند و قرار می گذارند که تو را بکشند، پس از شهر خارج شو، و من خیر تو را می خواهم. در اینجا نیز اسماء بنت عمیس خواست با ذکر این آیه به حضرت علی علیه السلام بفهماند که ابوبکر و عمر نقشه قتل تو را در سر دارند و بهتر است از مدینه خارج شوی.

﴿فَجَاءَتْ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: قُولِي لَهَا: إِنَّ اللَّهَ يَحُولُ بِسَيِّئِهِمْ وَ بَيْنَ مَا يُرِيدُونَ﴾

(کنیز هم آمد [و پیغام را به حضرت رساند]؛ پس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به اسماء بگو: «خداوند آنها را به هدفی که دارند نمی رساند و مانع آنها می شود.»)

حضرت با بیان این جمله به اسماء می فهماند که خداوند توطئه و نقشه آنان را خنثی خواهد کرد و نمی گذارد آنها به هدفشان برسند؛ البته در تفسیر قمی اینجا با تفصیل بیشتری آمده است.

﴿ثُمَّ قَامَ وَتَهَيَّأَ لِلصَّلَاةِ﴾

(سپس حضرت برخاستند و آماده نماز شدند.)

﴿وَ حَضَرَ الْمَسْجِدَ وَ صَلَّى خَلْفَ أَبِي بَكْرٍ﴾

(و در مسجد حاضر شده و پشت سر ابوبکر نماز خواندند.)

﴿وَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ يُصَلِّي بِجَنَبِهِ، وَ مَعَهُ السَّيْفُ﴾

(و خالد بن ولید هم در کنار امیرالمؤمنین علیه السلام به نماز ایستاد، در حالی که

شمشیری همراه او بود.)

تردید و پشیمانی ابوبکر در حال نماز

﴿فَلَمَّا جَلَسَ أَبُو بَكْرٍ فِي التَّشَهُدِ، نَدِمَ عَلَى مَا قَالَ وَ خَافَ الْفِتْنَةَ وَ عَرَفَ شِدَّةَ

عَلِيِّ علیه السلام وَ بَأْسَهُ﴾

(پس هنگامی که ابوبکر برای تشهد نماز نشست، از آنچه گفته بود پشیمان شد و

ترسید فتنه شود و شجاعت و تسلیم ناپذیری علی علیه السلام را یادآور شد.)

ابوبکر در همان حال تشهد با خود گفت: الآن ممکن است علی علیه السلام با

شجاعت و سرسختی ای که دارد بر خالد غالب شود، یا اگر خالد هم

بتواند موفق شود، مردم و شیعیان علی علیه السلام تحریک شوند و بالاخره

برای حکومت او فتنه درست شود.

﴿ فَلَمْ يَزَلْ مُتَّفَكِّرًا لَا يَجْسِرُ أَنْ يُسَلِّمَ، حَتَّى ظَنَّ النَّاسُ أَنَّهُ قَدْ سَهَا ﴾

(پس در تشهد نماز همین طور در حال فکر کردن بود و جرأت این که سلام نماز را بدهد نداشت، تا آنجا که مردم فکر کردند او در نماز به اشتباه افتاده است.)

﴿ ثُمَّ انْتَفَتَ إِلَى خَالِدٍ، فَقَالَ: يَا خَالِدُ! لَا تَفْعَلَنَّ مَا أَمَرْتُكَ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ! ﴾

(بالاخره ابوبکر [در حال تشهد] به خالد التفات کرد و گفت: ای خالد! آنچه را که به تو دستور داده بودم انجام نده. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته [و سلام نماز را داد]!)

﴿ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: يَا خَالِدُ! مَا الَّذِي أَمَرَكَ بِهِ؟ ﴾

(پس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای خالد! ابوبکر چه چیزی را به تو امر کرده بود؟)

﴿ فَقَالَ: أَمَرَنِي بِضَرْبِ عُنُقِكَ ﴾

(خالد گفت: ابوبکر دستور داده بود تا گردن تو را بزنم!)

﴿ قَالَ علیه السلام: أَوْ كُنْتَ فَاعِلًا؟ ﴾

(حضرت فرمود: آیا تو این کار را می کردی؟!)

﴿ قَالَ: إِي وَاللَّهِ؛ لَوْ لَا أَنَّهُ قَالَ لِي لَا تُقْتَلُهُ قَبْلَ التَّسْلِيمِ، لَقَتَلْتُكَ! ﴾

(خالد گفت: آری به خدا قسم؛ اگر او قبل از سلام نماز نگفته بود که او را نکش، همانا تو را کشته بودم!)

﴿ قَالَ علیه السلام: فَأَخَذَهُ عَلِيُّ علیه السلام فَجَلَدَ بِهِ الْأَرْضَ ﴾

(امام صادق علیه السلام [که راوی حدیث هستند] می فرماید: پس علی علیه السلام خالد را

گرفته و محکم به زمین کوبید.)

﴿فَاجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَيْهِ، فَقَالَ عُمَرُ: يَقْتُلُهُ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ﴾

(مردم همه دور او جمع شدند، پس عمر [از روی ترس و واهمه] گفت:
به خدای کعبه علی او را می‌کشد.)

﴿فَقَالَ النَّاسُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ! اللَّهُ بِالْحَقِّ صَاحِبِ الْقَبْرِ؛ فَخَلَّى عَنْهُ﴾

(پس مردم خطاب به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ گفتند: ای ابوالحسن! خدا را، خدا را،
به حق صاحب این قبر [او را نکش و رها کن]: پس حضرت دست از خالد
برداشت.)

تهدید شدن عمر توسط حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ

﴿ثُمَّ اتَّفَتَ إِلَى عُمَرَ، فَأَخَذَ بِتَلَابِيهِ﴾

(سپس حضرت رو به عمر کرده و گریبان او را گرفتند.)

«تلابیب» جمع «تلبیب» است، یعنی: قسمتی از لباس که نزدیک
موضع گردن قرار می‌گیرد و مقصود یقه است.

﴿وَقَالَ: يَا بَنَ صَهَّاءَ! وَاللَّهِ لَوْلَا عَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَكِتَابٌ مِنَ اللَّهِ
سَبَقَ، لَعَلِمْتُ أَنِّي أضعفُ ناصراً وَأَقَلُّ عَدداً وَدَخَلُ مَنْزِلِهِ﴾

(و فرمودند: ای پسر صهّاک! به خدا قسم اگر چنانچه عهده‌ای از
جانب رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وجود نداشت [و دستور نداشتیم که ساکت باشیم]
و دستوری از جانب خدا جلوتر نبود، همانا می‌دانستی کدام یک از ما از حیث
یار و یاور ضعیف‌تریم و عدد کدام یک از ما کمتر است. آنگاه حضرت به منزل خود
رفتند.)

حضرت علی علیه السلام می دانستند که این توطئه را عمر درست کرده و اصلاً عمر بود که به ابوبکر پیشنهاد کرد تا خالد را فرا خواند و نقشه ترور را طرح کنند؛ لذا گریبان عمر را گرفته و او را مورد عتاب خویش قرار دادند. ^(۱)

اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوْلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

وَآخَرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

* * *

۱- ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (ج ۱۳، ص ۳۰۱) آورده است که از یکی از علمای اهل سنت به نام «نقیب» پرسیدم: چه شد که علی با آن همه دشمنی‌ها و کینه‌ها که با او داشتند، این همه سال از خطر ترور و توطئه سالم ماند و توانست در خانه خود زندگی کند؟

«نقیب» در جواب گفت: «علت این بود که علی علیه السلام پس از این که قدرت به دست آن جماعت افتاد، به کلی از فکر سیاست و حکومت بیرون رفت و مشغول عبادت و نماز و تنظیم قرآن کریم شد و احیاناً در بعضی امور با متولیان امر نیز هماهنگی می‌کرد، از این رو متولیان امر که خطری را از ناحیه او نمی‌دیدند او را به حال خود رها کردند، وگرنه علی علیه السلام را ترور کرده بودند...».

کتابهای منتشر شده فقیه و مرجع عالیقدر آیت‌الله العظمی منتظری رحمته

● کتابهای فارسی:

- ۱- درسهایی از نهج البلاغه (۱۵ جلد)
- ۲- خطبه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
- ۳- از آغاز تا انجام (در گفتگوی دو دانشجو)
- ۴- اسلام دین فطرت
- ۵- موعود ادیان
- ۶- مبانی فقهی حکومت اسلامی (۸ جلد)
جلد اول: دولت و حکومت
جلد دوم: امامت و رهبری
جلد سوم: قوای سه‌گانه، امر به معروف، حسبه و تعزیرات
جلد چهارم: احکام و آداب اداره زندانها و استخبارات
جلد پنجم: احتکار، سیاست خارجی، قوای نظامی و اخلاق کارگزاران ...
جلد ششم: منابع مالی حکومت اسلامی
جلد هفتم: منابع مالی حکومت اسلامی، فیء، انفال
جلد هشتم: احیاء موات، مالیات، پیوست‌ها، فهارس
- ۷- رساله توضیح المسائل
- ۸- رساله استفتائات (۳ جلد)
- ۹- رساله حقوق
- ۱۰- پاسخ به پرسش‌های دینی
- ۱۱- احکام پزشکی
- ۱۲- احکام و مناسک حج
- ۱۳- احکام عمره مفرده
- ۱۴- استفتائات مسائل ضمان
- ۱۵- حکومت دینی و حقوق انسان
- ۱۶- مجازاتهای اسلامی و حقوق بشر

۴۳۰ * خطبة حضرت فاطمة زهرا عليها السلام

- ۱۷- مبانی نظری نبوت
- ۱۸- معجزه پیامبران
- ۱۹- هم‌آورد خواهی قرآن
- ۲۰- سفیر حق و سفیر وحی
- ۲۱- حقوق انسان و سبّ و بُهتان
- ۲۲- فراز و فرود نفس (درسهایی از اخلاق- شرحی بر جامع السعادات)
- ۲۳- کتاب خاطرات (۲ جلد)
- ۲۴- کتاب دیدگاهها (۳ جلد)
- ۲۵- انتقاد از خود (عبرت و وصیت)
- ۲۶- درس گفتار حکمت (شرح منظومه) (۷ جلد)
- ۲۷- مبانی مردم سالاری در اسلام (ترجمه کتاب نظام الحکم فی الاسلام)

● کتابهای عربی:

- ۲۸- دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية (۴ جلد)
- ۲۹- کتاب الزکاة (۴ جلد)
- ۳۰- دراسات في المكاسب المحرّمة (۳ جلد)
- ۳۱- نهاية الأصول
- ۳۲- محاضرات في الاصول
- ۳۳- نظام الحکم في الإسلام
- ۳۴- البدر الزّاهر (في صلاة الجمعة والمسافر)
- ۳۵- کتاب الصلاة
- ۳۶- کتاب الصوم
- ۳۷- کتاب الحدود
- ۳۸- کتاب الخمس
- ۳۹- کتاب الإجارة والغصب والوصية

- ۴۰- التعليقة على العروة الوثقى
- ۴۱- الأحكام الشرعية على مذهب أهل البيت عليهم السلام
- ۴۲- مناسك الحج والعمرة
- ۴۳- مجمع الفوائد
- ۴۴- من المبدأ إلى المعاد (في حوار بين طالبين)
- ۴۵- الأفق أو الآفاق (في مسألة الهلال)
- ۴۶- رسالة مفتوحة (رداً على دعايات شنيعة على الشيعة و تراثهم)
- ۴۷- موعود الأديان
- ۴۸- الإسلام دين الفطرة
- ۴۹- نظام الحكم الديني و حقوق الإنسان
- ۵۰- رسالة الحقوق في الإسلام

● كتابهای مربوطه:

- ۵۱- فلسفه سیاسی اجتماعی آیت الله منتظری
- ۵۲- فقیه عالیقدر (گذری بر زندگی فقیه عالیقدر آیت الله منتظری) (۲ جلد)
- ۵۳- ستیز با ستم (بخشی از اسناد مبارزات آیت الله العظمی منتظری) (۲ جلد)
- ۵۴- سوگنامه (پیامها، بیانیها، مقالات و اشعار به مناسبت ر حلت فقیه عالیقدر) (۲ جلد)
- ۵۵- بهای آزادگی (روایتی مستند از حصر حضرت آیت الله منتظری)
- ۵۶- جلوه های ماندگار (پند، حکمت، سرگذشت)
- ۵۷- معارف و احکام نوجوان
- ۵۸- معارف و احکام بانوان
- ۵۹- غیر محرمانه (بازتاب انتشار فایل صوتی آیت الله منتظری)
- ۶۰- سیره عقلا و عرف در اجتهاد
- ۶۱- دین و جمهوریت (نگاهی به اندیشه سیاسی آیت الله العظمی منتظری)
- ۶۲- آیت الله العظمی بروجردی به روایت آیت الله العظمی منتظری

